

اولم تہمت

وہم شاستر ہنود یعنی شرح یاگیہ لکھنہ عمرتی ہر سادھیا

مولفہ و گیانی شورا چارج سابق وزیر ہمارا اچہ کرما و تہ

LYTTON LIBRARY

Date

ALIGARI

MUSLIM UNIVERSITY

موسوم بہ

شاسترا

121

بزبان فارسی

ترجمہ راویان ہاری کسینہ بتوطن بھوپور متعلقہ قنوج

مطبع منشی نو لکھنؤ و لکھنؤ حضرت گنج مہرۃ اول طبع شائع کردہ

۱۸۵۹ ع

فهرست

مقدماتین هر سه مقاله

صفحه

۴

مقاله اول در آچار یعنی عبادات مشتمل است بر سبت و نه فصل

مقاله دوم در مویبار که عبارت از معاملات باشد بر چهل و پنج فصل قرار یافته

مقاله سی و سوم در برایشیخت که آنرا کفارات خوانند متضمن است بر هفتاد و فصل

۹

تفصیل مقاله اول

که در آچار یعنی عبادات است

۱۱

فصل اول در بیان برن یعنی قوم

۱۱

فصل دوم در بیان کارگر و حمل

۱۲

فصل سوم در آواب زنمار و داران

۱۲

فصل چهارم در بیان پاک شدن از شائسته و غایط

۱۳

فصل پنجم در ترتیب آچون

۱۴

فصل ششم در بیان ترتیب غسل

۱۴

فصل هفتم در آیین سندهیا

۱۴

فصل هشتم در بیان صفات شاگرد

۱۵

فصل نهم در بیان آیین بر حه چاری

۱۵

فصل دهم در آیین کتختازی

۲۳

فصل یازدهم در بیان آیین زیست زنان

۲۵

فصل دوازدهم در بیان ترتیب محافظت زن

۲۴

فصل سیزدهم در بیان آیین مردی که زن او بپیرد

۲۴

فصل چهاردهم در بیان آن لوم و پرت لوم و آن کد ام کس را میگویند و کارگر و

۲۴

فصل پانزدهم در بیان آنکه شورت و سهارت در کدام آتش میوم غیر کارگر کند

۳۰

- ۳۰ فصل شانزدهم در بیان آیین گرهت یعنی اهل تعلق
- ۳۱ فصل هفدهم در بیان سناگ و هر که آن هم گرهت و هر است
- ۳۵ فصل هجدهم در بیان آیین خوراک برهمنان و چترمی و بیس
- ۵۰ فصل نوزدهم در بیان و هر که بر چهار برن
- ۵۱ فصل بیستم در بیان پاک ساختن چیزیکه نجس شده است
- ۵۸ فصل بیست و یکم در بیان مصروف خیرات
- ۵۹ فصل بیست و دوم در بیان ترتیب دادن خیرات
- ۶۰ فصل بیست و سوم در بیان نیت خیرات دادن
- ۶۱ فصل بیست و چهارم در بیان آنکه چیز خیرات نکرده باشد و ثواب آن مثل
- ۶۲ فصل بیست و پنجم در بیان ترتیب شش روزه
- ۶۸ فصل بیست و ششم در بیان پیدا نمودن گیش
- ۸۲ فصل بیست و هفتم در بیان ترتیب گره شانت
- ۸۷ فصل بیست و هشتم در بیان بعضی آیین پادشاه
- ۹۱ فصل بیست و نهم در بیان مقادیر اوزان
- ۹۲ تفصیل مقاله دوم
- بنیداراد هیاس که عبارت از معاملات باشد شبیه چیل و دو فصل
- ۹۳ فصل اول در بیان آداب تفتیش و تفحص سناقه و ادخواه
- ۹۸ فصل دوم در بیان آنکه در کدام جا و عده نباید گرفت
- ۹۸ فصل سوم در بیان آنکه مدعی و شاید اگر ازین قسم باشند آغا را در و نگو باید دانست -
- ۹۵ فصل چهارم در بیان کسانی که از آنها جرم مانده باید گرفت
- ۹۹ فصل پنجم در بیان آنکه اگر زنی بوده و راجه سکی داده بود باز راجه بدگیرد داده
- ۱۰۹ فصل ششم در بیان جرم مانده که ششصد در قلع معامله شرط نموده باشد

- ۹۹ فصل نهم در بیان بعضی دعوی در بیان آت آت
- ۱۰۰ فصل دهم در بیان صورت ملکیت
- ۱۰۱ فصل نهم در بیان آنکه شاید معتبر است و در بعضی جا تقیم و بعضی جا به سند عمل کنند
- ۱۰۲ فصل دهم در بیان مراتب تنبیه
- ۱۰۳ فصل یازدهم در بیان منظور داشتن مناقشه که دیگر شخصی کرده باشد
- ۱۰۴ فصل دوازدهم در بیان کسانی که به آنها داد نباید داد
- فصل سیزدهم در بیان آنکه مال گم شده باشد صاحب مال عاثر شود
- ۱۰۵ کو حکم مال لا وارث
- ۱۰۶ فصل چهاردهم در بیان فیصل نبودن مناقشه قرض
- ۱۱۲ فصل پانزدهم در بیان ترتیب ضمانتی
- ۱۱۳ فصل شانزدهم در بیان ترتیب گرو
- ۱۱۵ فصل هیجدهم در بیان شایسته امانت
- ۱۱۶ فصل بیستم در بیان آنکه شاید چه قسم می باید
- ۱۲۲ فصل نوزدهم در بیان ترتیب اسناد
- ۱۲۳ فصل بیستم در بیان رب و قسم دادن
- ۱۲۴ فصل بیست و یکم در بیان بخش میراث
- ۱۲۵ فصل بیست و دوم در بیان رفع مناقشه حدود
- ۱۲۹ فصل بیست و سوم در بیان مناقشه خداوند چارپایان و گاو چارپایان
- ۱۵۱ فصل بیست و چهارم در بیان مناقشه مال که در غیبت صاحب مال فروخته شود
- ۱۵۲ فصل بیست و پنجم در بیان آنکه کسی دزد گرفت و مخفی ساخت و بجا که ظاهر ننمود
- ۱۵۳ فصل بیست و ششم در بیان آنکه شخصی بکس خیرے داد و خواهد که واپس گیرد
- ۱۵۴ فصل بیست و هفتم در بیان مناقشه که در خریداری بهرسد
- ۱۵۴ فصل بیست و هشتم در بیان جبرائی دادن حق الناس

فصل سبت و نهم در بیان آنکه رسیان و ششم و غیره محبت بافتن کحل و پارچه و غیره باشد ۱۵۲	
فصل سی و احم در بیان آنکه شاگرد و غلام و غیره چند قسم است هر کدام چه خدمت بنمایند ۱۵۵	
فصل سی و یکم در آیین چوهری و غیره که خلاف حکم عمل آید ۱۵۶	
فصل سی و دوم در بیان مناقشه نوکر و ضرور و کرایه کش ۱۵۸	
فصل سی و سوم در بیان مناقشه قمار بازی ۱۵۹	
فصل سی و چهارم در بیان مناقشه دشنام ۱۶۰	
فصل سی و پنجم در بیان مناقشه که دخانه بگل کسی را بشت و گدازه یا خاک نیروش گلین بگل کسی بنزد و یا ۱۶۱	
بیراق مجروح سازد ۱۶۲	
فصل سی و ششم در بیان جرمیه و قصیر خون ۱۶۵	
فصل سی و هفتم در بیان آنکه اگر کسی را بزد و زبکیر و زنجیر کند از اندوه بعضی خصوصیات دیگر برین ۱۶۶	
فصل سی و هشتم در انداز زکوة ۱۶۱	
فصل سی و نهم در بیان مال لا وارث و مناقشه شمر کاے ال ۱۶۲	
فصل چهل و یکم در بیان و ندی و خون نامشخص ۱۶۳	
فصل چهل و یکم در بیان مرتب جرمیه شخصی که دزد و نگار دارد ۱۶۴	
فصل چهل و دوم در بیان تحقیقات خون و بعضی خصوصیات دیگر ۱۶۵	
فصل چهل و سوم در آیین تحقیقات زنا و غیره و آنچه که بزنا متعلق باشد ۱۶۸	
فصل چهل و چهارم در بیان مناقشه زن و شوهر و بیان جرمیه خلاف حکمی و بعضی جرمیه دیگر ۱۶۹	
فصل چهل و پنجم در بیان آنکه مناقشه را فیصل دادند و بعد از آن ظاهر شود که غلطی از آن وقت ۱۷۰	
تفصیل مقاله سوم ۱۷۵	
پراشیت او میسای که آنرا کفارات خوانند مشتمل بر حقا و فضل است	
فصل اول در ترتیب پاک شدن از ماتم سوگ و برده سوگ و زن حائضه ۱۸۵	
فصل دوم در ترتیب پاک شدن که از دست رسانیدن و بعضی چیزها پاک میشود ۲۰۰	
فصل سوم در بیان پیدا نمودن روزی بر بهننا ۲۰۴	

۲۰۴	فصل چهارم در آیین بان پرستیده
۲۰۶	فصل پنجم در آیین سنایسی
۲۰۹	فصل ششم در ترتیب آفرینش
۲۱۰	فصل هفتم در بیان کرم بیا که با توارد دوم بکدام اعمال بصورت زبون و حال از بون متولد میشود
۲۱۱	فصل هشتم در بیان عمل بد
۲۱۵	فصل نهم در بیان بعضی خصوصیات پراپیخت
۲۱۶	فصل دهم در بیان تفصیل پنج گناه بزرگ
۲۱۹	فصل یازدهم در بیان گناهانیکه برابر پنج گناه عظمی اند
۲۲۰	فصل دوازدهم در بیان بعضی گناهان که از گناهان عظیمه کم و از گناهان صغیره زیاد اند
۲۲۰	فصل سیزدهم در بیان گناهان صغیره
۲۲۲	فصل چهاردهم در بیان پراپیخت گناه عظیمه
۲۲۹	فصل پانزدهم در بیان پراپیخت شراب خوردن
۲۳۱	فصل شانزدهم در بیان پراپیخت دزدی طلا
۲۳۳	فصل هفدهم در بیان گزینگی
۲۳۴	فصل هیجدهم در بیان پراپیخت شخصی که رفیق چهار کس باشد قاتل بر زمین دزد و طلا ی برهن شراب خوار و گزینگی
۲۳۹	فصل نوزدهم در بیان پراپیخت گناه که در قتل برت لوم عائد میشود
۲۴۲	فصل بیستم در بیان پراپیخت گناهان صغیره - اول پراپیخت کشتن ماده گاو
۲۴۶	فصل بیست و یکم در بیان آنکه هر گناه را که برابر قتل ماده گاو نام بگذارند پراپیخت آن برابر قتل ماده گاو باید دانست
۲۴۶	فصل بیست و دوم در بیان پراپیخت گناه که پراپیخت آن را گفته باشند
۲۴۹	فصل بیست و سوم در بیان پراپیخت شخصی که گایتیری فراموش کرده باشد

فصل سی و چهارم در بیان پراشخت زنا زنگ رفتن ۲۴۸

فصل سی و پنجم در بیان پراشخت وزدی ۲۴۸

فصل سی و ششم در بیان پراشخت شخصی که قرض پس نداده باشد و یکبار دیگر ۲۵۰

فصل سی و هفتم در بیان پراشخت شخصی که خرفه و خشی بفرشد و در آن ۲۵۱

فصل سی و هشتم در بیان پراشخت برادر خود که پیش از برادر کلان گنجا شده باشد ۲۵۲

امثال آن

فصل سی و نهم در بیان پراشخت زنا ۲۵۳

فصل سی و دهم در بیان پراشخت زنان زانیه ۲۵۶

فصل سی و یازدهم در بیان پراشخت برادر کلان که برادر خود پیشتر از او گنجا شده باشد ۲۵۸

فصل سی و دوازدهم در بیان پراشخت برهن که نک بفرشد یا نه بگیرد ۲۵۸

فصل سی و سیزدهم در بیان پراشخت کشتن چترای دهن دشو در زمان ۲۵۹

فصل سی و چهارم در بیان کشتن دیگر حیوانات ۲۶۲

فصل سی و پنجم در بیان پراشخت بریدن اشجار سبز ۲۶۵

فصل سی و ششم در بیان پراشخت وقتی که آدمی از قسم ذکر و زنان فاشه و جانور ۲۶۶

فصل سی و هفتم در بیان پراشخت انزال که بی جماع واقع شود و پراشخت ۲۶۶

فصل سی و هشتم در بیان پراشخت برهن که سنیاس و هر جم که امشانه تعلقی ۲۶۹

فصل سی و نهم در بیان پراشخت برهن که سنیاس و هر جم که امشانه تعلقی ۲۶۹

فصل سی و دهم در بیان پراشخت برهن که سنیاس و هر جم که امشانه تعلقی ۲۶۹

فصل سی و یازدهم در بیان پراشخت برهن که سنیاس و هر جم که امشانه تعلقی ۲۶۹

فصل سی و دوازدهم در بیان پراشخت برهن که سنیاس و هر جم که امشانه تعلقی ۲۶۹

فصل سی و سیزدهم در بیان پراشخت برهن که سنیاس و هر جم که امشانه تعلقی ۲۶۹

فصل سی و چهارم در بیان پراشخت برهن که سنیاس و هر جم که امشانه تعلقی ۲۶۹

فصل سی و پنجم در بیان پراشخت برهن که سنیاس و هر جم که امشانه تعلقی ۲۶۹

فصل سی و ششم در بیان پراشخت برهن که سنیاس و هر جم که امشانه تعلقی ۲۶۹

فصل سی و هفتم در بیان پراشخت برهن که سنیاس و هر جم که امشانه تعلقی ۲۶۹

فصل سی و هشتم در بیان پراشخت برهن که سنیاس و هر جم که امشانه تعلقی ۲۶۹

فصل سی و نهم در بیان پراشخت برهن که سنیاس و هر جم که امشانه تعلقی ۲۶۹

بر او مقرر شده باشد و پرايشت شخصي که زنا را وليکند و پرايشت
بر همه جاری که مرتکب امور منوعه شود

۲۶۱

فصل چهل و دوم در بیان پرايشت پسر که فردي را بجای خطرناک بفرستد
فصل چهل و سوم در بیان پرايشت غار و آدمی که شخصی به موجب دور و رخ نگذاشته
استم ساز و قد که بزین برابر جاع کند

۲۶۲

فصل چهل و چهارم در بیان پرايشت شخصي که بزین حایض جاع کند و پرايشت
زنان حایض که یکدیگر را ساس کنند

۲۶۳

فصل چهل و پنجم در بیان پرايشت فروختن پسر و غیره غیر منوعه
فصل چهل و ششم در باب پرايشت شخصي که از کسی نیکه جنگ شرده نباید کند و بکند

۲۶۴

فصل چهل و هفتم در بیان پرايشت برهمن که پروعت شود و رشود

۲۶۵

فصل چهل و هشتم در بیان پرايشت شخصي که بید فراموش کند و بعضی چیزهای واجب را
فصل چهل و نهم در بیان پرايشت شخصي که مادر و پدر را بمیوحت ترک کند یا بکارت
و دختر و دم را با بگشت و چوب زانل سازد یا برهمن را به جاع کند
و بعضی امور دیگر

۲۶۶

فصل نخبایم در بیان پرايشت شخصي که ترک خدمت آتش کرده باشد

۲۶۷

فصل نخباه و یکم در بیان پرايشت قتل زن و پرايشت حیاء

۲۶۸

فصل نخباه و دوم در بیان پرايشت قمار بازی در دروغ گفتن و بر همه جاری
که خلاف قانون محل آرد و ابواب دیگر

۲۶۹

فصل نخباه و سوم در بیان پرايشت شخصي که خود را بفرودند و برهمن که بر چهار
سوار شود و برهمن که خدمت شود و رکند

۲۷۰

فصل نخباه و چهارم در بیان پرايشت شخصي که بدقتراکت از ناکند

۲۷۱

فصل نخباه و پنجم در بیان پرايشت جلع که بزین طواف کند و جاع که از حیوانات

۲۷۲

فصل نخباه و ششم در بیان پرايشت شخصي که تخمیه از شرع و کتب علم منوعه بخورد و غیره

۲۷۳

۲۸۴

فصل نجاه و نهم در بیان پریشیت برین که از جای ممنوعه خیرات بگیرد و یا در تیره خیرات بگیرد

فصل نجاه و دهم در بیان پریشیت شخصی که آب و خوراک ممنوعه خورده باشد و تفصیل خوراک ممنوعه پس خورده و خصوصیات دیگر از زمین قبل

فصل نجاه و نهم در بیان پریشیت برینان که در شراب و طعام بخورند - ۲۹۴

فصل نهم در بیان پریشیت بر بیماری که در شراب و آب کمال اول کرت

فصل شصت و یکم در بیان پریشیت شخصی که او را بر زور و غلام کرده باشند

فصل شصت و دوم در بیان پریشیت رفیق ملک ممنوعه - ۲۹۹

فصل شصت و سوم در بیان گناهای که پنج قسم مقرر ساخته و بیان پریشیت هر پنج قسم و پریشیت یقین ملک ممنوعه -

فصل شصت و چهارم در بیان پریشیت بعضی افعال و میم که از کسی صادر شود - ۳۰۵

فصل شصت و پنجم در بیان تنبیه شخصی که پریشیت نمیکرده باشد - ۳۰۶

فصل شصت و ششم در بیان آنکه شخصی گناه کرده و بخواد که خودش پریشیت پوشید

فصل شصت و هفتم در بیان آنکه شخصی را بر حکم کردن پریشیت چندس می باید

فصل شصت و هشتم در بیان آنکه شخصی گناه صغیر کرده و خواهد که پریشیت آنرا در تنبیه بکند - ۳۰۹

فصل شصت و نهم در بیان ترتیب روزه که جاسب نوشته شد

فصل هفتاد و دوم در بیان خیرات که از رگدز آن از پریشیت

فصل هفتاد و سوم خلاص میشود - ۳۱۵

مقاله اول

آچار او هیاست که آنرا زبان عرب عبادات گویند مثل است برست و فصل

سام شرو و غیره همه از نیشتران بخت است با گیه و لکبه آمده القاس که دند که دهرم بر چار بر
 که بر همین و چتری و بیش و شود و باشد و بر چار آسرم که بر همه چاری و گر هست و بان پرست
 و سنیاس باشد و چیه که پدر آنها از قوم دیگر و مادر از جنس دیگر باشد و در هندوی هستند
 از آنهارا آن قوم و بعضی را پرست اوم گویند چنانچه معلوم خواهد شد بیان نمایند و دهرم
 دو قسم است اول را شروت دوم را سمارت نامند شروت است که از مبدعات است و شود
 مثل جگ و الگو تر و غیره سمارت آنکه از روی سمرت دانسته شود و مینویسم که طرز سمارت
 بر اینچنین است - برن و دهرم - آسرم و دهرم - برن و آسرم و دهرم -
 گن و دهرم - برنت و دهرم - با و هارن و دهرم - برن و دهرم آنکه آن دهرم مخصوص
 بیک برن باشد مثلاً شرب از قلم سمر او تیره و غیره به بر همین منع است - آسرم و دهرم آنکه
 و قیقه که بیک آسرم که مقام را مانند رسید موافق آن آسرم کار کند چنانچه شخصی که
 بر همه چاری است یعنی به مقام بر همه چرخ رسید او را لازم است که پرستش آتش و
 گریه بکند - برن آسرم و دهرم آنکه مثلاً بر همین است و به مقام بر همه چرخ رسید مثلاً
 در اصل بر همین برن است بر همه چرخ پیش گرفت باید که او عصا به چوب و هاک
 بدست بگیرد و اگر بر همه چاری از برن دیگر شود عصا به آنها از چوب دیگر گفته اند -
 گن و دهرم آنکه مثلاً شخصی که استحقاق سلطنت داشته باشد بر تبه سلطنت رسید
 یعنی با شاه شده یا و لازم میشود که غنچاری غلاق بکند - نمت و دهرم آنرا گویند که کار سینه
 که او را باید کرد و کرده یا کار سینه که نباید کرد و مرکب آن کار ممنوعه شد بحجت پاک شدن
 از گناه مذکور یا پیشت میکرده باشد یا دهارن و دهرم آنکه همه وقت همه کس لازم است
 مثلاً کسی را نباید کشت و حاکم باید بود و زوی نباید کرد و او اشغال آن میگویند که تازمانه

که پس برین و چتری و بیش ز نارنگه گرفته باشد اگر ناخوردنی بخورد و یا ناگفتنی بگوید یا کار ناکردنی
 بکند گناه کار نمی شود و آنرا بر این شصت نباید کرد و لازم است که اول ز نارنگه گرفته و بعد شش شتر بخواند
 بعد از آن معنی بید بید بگوید و لکیده و در تمامیکه توطن داشت لحظه فکر ننهد و بسیار این جواب داد
 که من و هر دم تنها میگویم فاما در جهان قدر زمین که آهوست سبب دارد از آنجا بخورد و میگوید و
 این و هر دم باید کرد و در جاس و دیگر این و هر دم نباید کرد و بجهت آنکه اگر جنگ و هجوم و غیره امکان
 ازین قبیل در اینجا بخند ثواب حاصل نمیشود و فاما آنرا سبب که براسه هر روز لازم است
 مثل غسل و سبزه و غیره و باید کرد و هر دم از چهارده و سبزه و پیش و بر آن و
 نیاسه شستر و چهارده و هر شستر و بید ایکه و آن شش شستر است سبزه و کلیت
 و چند و خوش و زنگنه و بیکارن و چهار بید و چهار پاره و ای باید که برین و چتری
 و بیش بخورد و است و اینها نیست که برین خود بخواند و بیکر س تعلیم کند و آن و دو و
 خود بخواند فاما و نیست که بیکر س تعلیم کند فاما شش که ستر و خواندن این علوم باشد
 آنست که از زمانیکه در محل مادر آمده و تا زمان فرو شدن بطرز مقرر و افسون بید گذرانید
 باشد تفصیل کتب ستر نیست ستر منو ستر اتر ستر بشو ستر باریت ستر باکلیه
 ستر او شش ستر اگر ستر جسم ستر است ستر ستر ستر
 ستر کاتب این ستر بر ستر ستر پراسر ستر بیاس
 ستر ستر ستر لکشت ستر و چه ستر گوتم ستر شاتپ ستر
 و هر هم آنست که در ملک و وقت و مال و بخوابش خود بید پرت بید و آند اثار و هر هم نامند
 ملک آنکه مثل بنابر غیره تیر خفه باشد وقت آنست که مثل کسوف و خسوف یا روز
 شکر آنست و غیره باشد مال آنست که بروش خوب پیدا کرده باشد خوابش آنست
 که بخوابش دل بید تفصیل اتر پیش ازین خواب گفت ملک و وقت شرط نیست در هر وقت
 و در هر جا که بخوابش خود مال خوب بید بدن و هر است بگ هجوم کردن اتر و هر هم گویند بجهت
 خیرت بد بدن هر هم است باید که روزات خوب باشد و فاضل عالم باشد چاهل هست که از اینجا هر هم
 ظاهر شود و بیکه چهار بید و و هم کتب ستر سوم خبری که خود متیا کند فاما

آن اختیار که خلاف سحر نباشد صورتش آنکه چو کم کردن به بود پنج هر دو درست است
از هر دو هر کدام که خواهد اعتنا نماید مثال دیگر بر همین گفته اند که در سال ششم زمار بگیرد و
ابتداء سال از ماندن محل بکند یا تولد شدن ازین هر دو یکی اختیار نماید چهارم قرار داد
بزرگان و نیکوکاران و آنهم می باید که خلاف سحر نباشد مثالش آنکه کسی قرار بدهد که سه
جمله طعام آب نخوایم خورد بدانکه آنچه در جید است از سحر زیاد و اندک و بختان
سحر از چیزیه که مقدار بزرگان باشد زیاده است و اختیار کرده بزرگان از قرار داد هر کس
زیاده است تا ما بهمان شرط که پسند خاطر و قرار داد مطابق کتاب سحر باشد شناختن
آفریدگار و دهرم جو گیش بدان شرط که من عرف نفسه فقد عرف ربه بر جمیع دهرم مقدم
است و براسه شناختن آفریدگار جاسه مقررنیت و در هر جا که بخواد این سعادت حاصل
کند و دیگر آنکه چهار بر همین فاضل و اناسه بر سه بید و دهرم شاستر و جمیع علوم پاکب جو گیش
که بصفت مقرره موصوف باشد و دهرم بر راسه که بنامند قبولی باید کرد -

فصل اول در بیان برین

اول بیان برین لازم است تا براسه هر کدام دهرم مقرره ظاهر کند بدانکه برین چهار است
بر همین - چتر - پیش - شود - از آنجمله سه اولین را دو و بنا گویند یعنی دو بار تو آید
یکی آنکه از شکم مادر بر آید دوم و قتی که زمار یافتند مار کارانها از تنها میکه بخیل مآور
و آید تا زمان فرو شدن باضو نهاسه بید مقرراست چنانچه جاسه گفته خواهد شد

فصل دوم در بیان کار کرد حمل

از زمانیکه زن حائض از غسل فارغ شده باشد بر او اصلت نمود و ابتداء حمل اعتبار میکنند
از آنوقت تا روزیکه بچه پنوزه شکم مادر حرکت نکرده در خیمیان هر کار که بر بی ایشان میکنند
آنرا اولسون گویند آنچه در ماه ششم یا ششم از ابتداء حمل کنند آنرا سیمین گویند آنچه در ماه ششم
در شکم تولد بچه کنند آنرا جات کریم گویند و آنچه روز یازدهم از تولد بچه بخیل آورند آنرا کریم
گویند و آنچه در ماه چهارم از تولد بچه کنند آنرا بگیش نامند و آنچه در ماه ششم از تولد بچه کنند
آنرا ان پارس گویند و در کار کاشنگا با شق مطابق رسم نیاگان خود و بخیل باید آید و پوزن

و سبب در محل اول باید که بواسطه هر چهل جائز نیست و در نام کردن یعنی اسم بچه تعیین کردن اگر ببنیاگان پدری و مادری یا با اسم و تو نامی سازند بهتر است و تفاوت در کار کرده تولد شیر و غیر اینست که در تولد پس از سه نماند کار کنند و در تولد دختر اعمال بجای آورده اند اما افسون نخوانند مگر در هنگام گشادائی دختر افسون نماند.

فصل سوم در بیان اواب مار و اران

الزام است که بر همین سپهر خود را در سال بیستم زنار بدو بخوابد از تولد حساب کند خواه از حمل هر دو قسم جائز است چقدری را باید که سپهر خود را در سال یازدهم زنار بدو بدویش را لازم است که در سال دوازدهم سپهر خود را زنار بدو حساب سالها همان ترتیب که براسه بر همین نوشته شد و قول بعضی آنکه بروش بنیاگان خود زنار بدهند یعنی در هر عمر که با او جدا از زنار گرفته باشد در همان زنار بگیرند پیش از زنار گرفتن هر بروش که خواهد بماند زنار را که گشادائی بخند زنار است باید که بعد از گشادائی و هر هم پیش بگیرند و سپردا و ستاد را لازم است که زنار داده ترتیب غسل و غیره زنار دیا بدو بدوید تسلیم نماید.

فصل چهارم در بیان ترتیب پاک شدن از شیشه و غایله

باید که بوقت قصاص حاجت زنار بر گوش راست کرده و در روز از صبح تا شام رویشال نشسته غارغ مشدود و زینیه که این کار میکنند انجیان می باید که خاکستر این نباشد تا در آن حالت گرد از زمین جسته نخورند و در شب خواب رویه بکنند پاک شدن از شیشه و غایله و شیشه است که بر داشته آب و گل یا شورید و براسه غایله عصفه یا پن یا چم از آب سرد و گرم یا شورید یا شورید و عمل هر دو جایز است و باید شست که اثر بوسه و نجاست نماند و هر دو دست و پا و پاچم از آب و گل باید شست و شمار گل یا مقدار آب را شش و نیت رفتن اثر بوسه از شستنی آب گل شراست در کنار آب نشسته آب است نباید که آب را بفرستد یا داشته برود این کار کنند یعنی اعضا سه نمائی بشود که اثر بوسه و نجاست نماند و هر دو دست و پا و پاچم از آب گل باید شست بعد از این آچون باید کرد.

فصل پنجم در بیان آچون کردن

در جاسه پاک نشسته و هر دو دست در میان هر دو زانو گرفته از دست راست برآه بر همه تیر خسته
 آچون بگیرد و نشال کرده بنشیند یا بشرق رویه باید نشست هر دو پا راسته باشد آچون
 بنشیند (در اصل سحر است جاگیده و لکیده شستن باینه نوشته است در شرح که متا کشف باشد
 شستن با نوشته است) بدانکه در دست راست چهار تیر خسته قرار داده اند طرف انگشت خسته
 نزدیک بند متصل کف دست راست پر بابت تیر خسته مانند طرف شتاب نزدیک بند دست آرا
 پیر تیر خسته گویند جانب بنفش میان دست جاسه که پنج ابرام است آن را بر همه تیر خسته گویند
 جانب سر انگشت وسط بطرزیکه آب از بالا سر انگشت وسط روان شود آرد و یو تیر خسته گویند
 در راه رفیق و دوستی که سوار باشد یا ستاده باشد و خوابیده و خمیده و پاسب پوش پوشیده
 و بر فرش خواب و غیره مضروب است آچون نباید گرفت بر زمین یا کاه یا برگ یا تخته چوبی نشسته
 آچون بگیرد و خوب است مقدار آب آچون بر همین آفتاب راست که آب تا سینه برسد و چتر می
 آفتاب بگیرد که آب تا حلق برسد و پس آفتاب بگیرد که آب تا کام برسد تا کام برسد بار
 آب به همین ترتیب که گفته شد باید نوشید و بعد از نوشیدن بنیاد از انگشت تا سر بند دست
 و در بار لب پایین ساس کند بعد از آب در کف دست چپ گرفته بدست راست اندک سکه از آن
 آب برداشته بر بالای سر و هر دو چشم و هر دو سوراخ بینی و هر دو سوراخ گوش و سینه
 برساند و بقیه اندک را بر افشاندن هر جا بر آب بدست راست از بالای دست چپ
 برآرد و بر داشتن یکبار جائز نیست اینقدر کار کرده را آچون نامند تا شود روز زمان هر جا
 برین دفعه که باوزن از نوزاد باشد جمیع اینها را برآه آچون یکبار آب نوشیدن کافی است
 آب آچون آینه را بر پیش باشد و اینها از راه دیو تیر خسته که سر انگشت دست راست باشد
 آچون بگیرد و اینها را در آچون دیگر اعمال بجا نباید آورد آب آچون می باید که پاکیزه باشد
 شود و رنیا و روه باشد مزه و بود رنگ تغییر نیافته باشد خوشبو یا چیز دیگر داخل نکرده باشد
 آب که فی الحال آورده باشند و کف یا حباب بران باشد تا بر طرف شدن
 کنند و حباب از آن آچون نباید که در آب باران در عین بارش بکشد دست
 گرفته آچون نباید کرد

فصل ششم در بیان ترتیب غسل

بعد از آن چون آب پاکیزه مشروط بشروطی که مذکور غسل بکند و اگر شبهه جنایت باشد بگسل و آب از سر تا پائین بدن را پاکیزه بشوید و در غسل جنایت نکند و اگر در آب روان غسل کند باید که دو بر سه در آنکه و بر دانی آب ایتاده غسل بکند و اگر روان نباشد در آب تالاب مشرق غسل کند بعد از غسل قدری آب گرفته افسونهای خوانده آب بر سر افشاند بعد از آن پائین بجاء آورد و بعد از پائین نیایش آفتاب کند و افسونهای مقرر بخواند بعد از آن گائیری بخواند گائیری با افسونهای دیگر مقرر است هر دو سوراخ بینی گرفته سه مرتبه بخواند آنرا پائین گویند

فصل هفتم در بیان ترتیب سندھیا

اگر سندھیا بوقت صبح میکند باید که پیش از طلوع آفتاب مشرق رو نشسته بعد از پائین نیایش تا زمانی که آفتاب طلوع کند گائیری بخواند و باشد و هنگام شام از وقتیکه هنوز آفتاب غروب نکرده از پائین نیایش تا زمانی که ستاره بانمایان شوند گائیری بخواند و باشد و در وقت رو بخوابد که در بیدار نشسته و در آنکه روز چهارم است که از صبح تا شام تمام آفتاب دیده شود و از هر وقت صبح و شام و قنیکه نصف قرص آفتاب دیده شود آنرا سندھیا گویند و قنیکه تمام قرص غروب شود و آنوقت شب است بعد از سندھیا در هر روز وقت لازم است که بنویسم بعد از پنجم پیش پرده مادر و غیره بزرگان قبیلہ رفته نام خود گرفته بنویسد یک من فلاس نام آب خدمت بجای آرم نیایش بجاء آورد و اگر علم بخواند و باشد باید که بعد از این پیش معلم رفته آب توابع بجاء آورد و قنیکه معلم بفرماید نزدیک رفته بنشیند و شروع در خواندن علم کند

فصل هشتم در بیان صفات شاگرد

چیزهای از بلاهای گردن پوشیده پیش معلم باید رفت مثل دوپشه و همیشه بطرز زس زیت کند که فسخ علم در آن باشد و خود را محو رهنمای معلم سازد و شاگرد و شخص را باید که در که بدین صفات معصوم باشد شاگرد و کسی که عبارت از آنست باید که نیکی کسی فراموش نکند و کینه و بغض در دل نداشته باشد عاقل و پاکیزه و با طهارت باشد و سرافراز نباشد و ناتوان بین نباشد در خدمت استاد مشغول باشد و با ادب باشد این قسم شاگرد را تعلیم باید ساخت

فصل نهم در آیین برمه چاری

باید که برمه چاری چوب مقر و پوست آهوسه سپاه هزار و در تیسمان سوخت که در کمر می بندند همیشه با خود نگاه دارد و برمه چاری را باید که در خانه بزمین گدائی نکند تا ما آن پیچ و پیچ معیوب نباشد برمه چاری را باید که از براسه معلم یازین معلم ایسپر معلم گدائی نکند سواست اینداری گیران طلب نماید و آنچه از گدائی حاصل کند پیش او ستاد و بیار و اگر دستاو معلم موجود نباشد پیش ایسپر معلم یازین معلم هر دو مطابق فرموده آنها بخورد و قول بدهد آنست که از خانه بزمین و چیتری چیتیش برمه چاری را گدائی گرفتن درست است تا ما بشیر ملک نشانه بر زمین نباشد و قول بدهد آنست که از خانه شود در نیر گدائی بگیرد و نهایش از خانه شود و رفته گدائی بگیرد که ضرورت پیش بیاید و از خانه آن سه برن گرفتن درست است طرز در یوز و روز سه بره چاری بر زمین باشد باید که تو خیرت بدو بگوید و اگر از برن چیتری باشد باید که خیرت تو بدو بگوید و اگر از برن بیش باشد باید که خیرت بدو بگوید بعد از آن که از گدائی خیریه حاصل کند نهنگام آورد و در نهنگام خوردن خاموش باشد و بحکم معلم بخورد و تا ما آنچه اول کار کرد و از قلم چون غیر پیش از خوردن مقرر شده است بجا آورد و بخورد و در وقت طعام نگا بدارد و اگر وقت سند و سیاه سوم نه کرده باشد وقت طعام خوردن موعوم نکند سه بار موعوم لازم است تا ما اینکه برمه چاری است طعام بگوید کسی که روز و سه خانه طعام بخورد تا باشد نه چاریت اگر بگوید یا نه چیتیش موعوم در آن وقت طعام بخورد تا اول نمودن درست است برمه چاری بر زمین را باید که هر چه در شراده نیخته باشد بخورد و نه چاریت در شراده از طعامی که برمه چار ج او برد و میل نکند مثل غسل و گوشت چیتری و بیش اگر برمه چاری باشد در شراده طعام بخورد برمه چاری را باید که روغن و تیل بر خود نمالد و دوده و سرکه و بر چشم نه کشد و سواست پس خوردن معلم پس خوردن دوده و گیسو خوردن و در شراده در طعام نکند و در شراد گوید و برن مواصلت نکند و جانور نکند و در شراده طعام نکند و در شراده نه بنید و در شراد نه گوید و تسخرو فراج نکند غسل و گوشت نخورد و در غیبت مردم نکند و در شراد نه و خوشبو بر خود نمالد و گلهاست خوشبو نکند و در چایان آنکه معلم کلام کس را گویند که آنرا در هندی اگر نماند معلم آنست که براسه شهنش از نهنگام یکیکه در محل مادر آمده

از کار گرفتن جمیع کارهاست مقرر باستقواب او بجا آمده باشد و بید تعلیم نبوده باشد آنرا
 معلوم آن شخص نامند این قسم معلوم بر است و شخصی که در کارهاست و دیگر دخل نداشته باشد زنا
 داده تعلیم بید کند آنرا آچار چگویند و شخصی که از بر همین بید یا ندر یا علوم دیگر مثل بدایت تعلیم
 کرده باشد آنرا او پادها گویند و شخصی که جگ بکند آنرا از توج نامند تعلیم این مردم بترتیب تقدیم
 و تا غیر گفته شد بجا باید آورد و اما تعلیم مادر بر همه زیاده است و در بیان مدت بر حکم حرج
 بر چهار سال لازم است که اگر کتختانی میسر نشود بر سه خواندن هر بید و دوازده سال بطریق تعلیم حرج
 بگذرانند و اگر دوازده سال نتواند بر سه خواندن هر بید کمتر از پنج سال جا نزنست اگر سه بید یاد و بید
 یا یک بید بخواند درست است و اگر کمتر از مدت مقرر بید از مدت فهم تمام بخواند درست است او را
 بجا نهد مدت که هر چهار بید بخواند کافی است و در بیان وقت تراشیدن ریش
 اگر پس از سه بید باشد باید که چون شانزده ساله بشود کشتانت که مکن یعنی ریش تراشد و اگر پس از
 چهار بید باشد باید که چتر می در سال بست و دویم و سیم و پنجم بست چهارم از عمر خود کشتانت که
 بکشد یعنی ریش تراشد و در بیان آنکه اگر در ده ساله که سابقا نوشته شده زنا گرفتن موجب
 ضرورت نیست و اگر در وقت زنا بگیرد پس از سه بید آنرا تا زمانیکه شانزده ساله پوره نشده باشد
 و پس از چتر می را تا هفتیکه بست و دو ساله پوره نشود زنا گرفتن درست است و پس پیش از آنجا که
 بست و چهار ساله پوره نشود زنا گرفتن درست است و اگر درین مدت بهم تواند گرفت وقت
 بخیل ضرر و میشود و از کار کردن بدن خود با بازی مانند باید که پیشتر کتخت کرده یا کشته نا
 بگرد و در بیان قایده خواندن بید او آنکه تا بید بخواند آئین جگ کردن
 در راه روش عبادات و اعمال حسنه دانسته نمی شود و بید و سحرست را باید خواند و دیگر آنکه هر قدر
 فرصت و یوتا که از خواندن شد و شیر خالص حاصل بشود بجا نهد از خواندن اگر کتجد
 که هر روز بخواند حاصل می شود و همچنین خوشنود می بدیوتا که از خواندن آبجیات
 در وقت زنا و میسر شود بجا نهد از خواندن هر روز و چهار بید حاصل می شود و همچنین
 خوشنود می بدیوتا که از خواندن سوم بل و دروغن بدست بیاید از خواندن ستم بید
 که هر روز خواند حاصل می شود و بجا نهد که از خواندن مید یعنی چربی گوشت یوتا با نوشند

میشوند از خواندن هر روزه اترین بید خوشوقت میشوند و القدر که خوشنودی دیوتا از تین گشت
 و پنج پنجه و عمل حاصل میشود از خواندن هر روزه مجیده پیران و مهاجارت و دهرم شاسترو
 کتب دیگر علوم میشود هر روز از اینها مقدار حسب القدر و باید خواند و القدر خوشنودی یا گان که
 از دنیا گذشته اند از خواندن عمل و روغن زرد حاصل میشود از خواندن بر چهار بید و غیره
 و کتب که بالا گذشت میسر می شود و وقتیکه خوشنودی دیوتا و نیاگان حاصل شدند تمام انگین
 میسر شد - و در بیان آئین بر چهار می که مقرر کرده باشد که تا آخر سال یا سه عمر
 بر همه جاری باشد و گنجد انشود باید که بطرز مقرر منظور است بکند و در خدمت آچار چ عمر گذراند
 و اگر آن نباشد در خدمت پیشش و اگر آنهم نباشد در خدمت سنگو حله و اگر او موجود نباشد متصل
 آتش عمر میسر برود و حواس از بون سازد و این قسم بر همه جاری بعد از مردن به بر همه لوک
 می رود و از آمدن و رفت دنیا خلاص می شود و ترتیب بر همه جاری تمام شد -

فصل دهم در آئین کتختاری

بعد از آن که کسی را در بر همه چیرج دو از ده سال گذشت یا پنج سال بسیر باید از خواندن تمام
 نمود و یا هالقدر که در آئین بر همه جاری بیان نموده است از بید بخواند و اراده نمود که کتختار شود
 می باید که آنچه معلوم بخواند بد حسب القدر و با وسعتا و چیزه گذراند و اگر قدرت نداشته باشد
 همان طور اجازت گرفته به نیت کتختاری و ترک بر همه چیرج غسل بجا آورد و وزن نیکو سیرت پذیرد
 صورت کتختار شود و زنی را که بهایه و دیگر کتختار کرده باشند و زنی را که با مردی جمیع
 شده باشد نباید خواست و زنی را که عضو از اعضا کلمه زیاد باشد نباید خواست مثل
 که چشم و یا شش انگشت در دست یا پا داشته باشد و مثال آن در بیان بعضی
 خصوصیات زنان جایکه در آن ماده گاو و تمام و به بستره باشد و خاک جوتره
 و خاک خانه آدم و غاباز و فریب و منده مرد و خاک گر آب و ریاد خاک زمین شور و خاک زمین
 زراعت و خاک چار را به خاک زنی که در آن مرده را سه سوخته باشند و او به پشت غلوله
 جدا جدا بر بند و دختره را که نیکو باشد که آن کتختار شود که بر بستره یا نماند پیران و دختر خود رفته
 بگوید که از آن میان سیکه بردار و اگر غلوله خاک اولین بر داشت شوهرش صاحب چهار یا میان

بسیار شود و اگر غلوه خاک دوم برداشت صاحب چهار پایی بسیار شود زن در
سر انجام مصالح جنگ اگر بیوتر دام مشغول باشد و اگر غلوه سوم برداشت زن نازد باشد و اگر غلوه
خاک چهارم برداشت زن صاحب عقل و با شعور باشد و اگر غلوه خاک پنجم بردارد زن دایم بیار
و مریض باشد و اگر غلوه خاک ششم برداشت و در خانه او غلبه یار جمع شود و اگر غلوه هفتم بردارد
زن بدکاره فاجر شود و اگر غلوه خاک هشتم بردارد و بیهوش شود و در بیان آنکه زن چه
قسمت باید بماند بچهارش چیز وجود میگیرد سه چیز از طرف پدر است و سه چیز
از طرف مادر است استخوان و منفرد استخوان و رگ سه چیز از طرف پدر است و گوشت و پوست و
خون این سه چیز از طرف مادر است پس بدقت که از طرف او زود پدر قریب است و از مادر دیر باشد باید که در عمر
و قدرش کمتر باشد زن باید که مریض دایمی نباشد زن باید که مبرضه که از آن امید به شدن
نباشد گرفتار نباشد زن باید که برادر داشته باشد بجهت آنکه پدر دختر از بیسپری قرار نگیرد
که پیشتر که از آن متولد شود و او را من گرفته بچای سپر خود قرار خواهم داد و اگر این معنی اظهار
نکند و در دل خود قرار بدد و انصوت به سپر سپر جد ماری است و سه باید که گوهر و پرور زن
و شوهر هر یک از این نباشد مختلف جائز است و بعضی گفته اند که تنها گوهر پدر شوهر یا گوهر زن مختلف باشد
و بعضی گفته اند که گوهر مادر نیز باید که مختلف گوهر زن باشد اگر بدختر ماهون و در قریب مادر
گفته بشود آنگاه گفته چنانکه این باید که و بنحو این زن خود اگر نکند شود و خوب نیست در قریب
پدر و مادر نکند باشند بهر جای بدن منع است و اختلاف گوهر بهر بهمن و چهری و بیش تنیده
شود در جای است چهری و بیش گوهر و پرورند از آنها را باید که گوهر و پرور و پروریت خود را گوهر
و پرور خود اعتبار کنند باید دانست که قریب جانب پدر تا هفت پشت منظور باید داشت و
خودش هشتی پشت باشد و قریب جانب مادر تا پنج پشت اعتبار باید کرد و خودش شش پشت
باشد اگر شخص بر بهمن باشد زن از قوم چهری خواسته باشد و از آن اولاد بهم رسند و
همچنان همان بر بهمن از دختر بر بهمن یا دختر بیش نیز اولاد بهم رساند پس میان اولاد ماسه پشت
گفته اندی جای نیست بعد از آن جائز است دختر تنیده باید گرفت که تا پنج کرسی جانب پدر و پنج کرسی
جانب مادر با هیچ سبب و نفقاسه فراده نیافته باشد و در مردم مشهور باشد دختر تنیده

خوب و بزرگ و غنی باید گرفت بعضی مضامین است که میرسد دختر شخصی که مرغی مرغی
 باشد هر چند بصفات پسندیده موصوف باشد نباید گرفت و در بیان آمین دختر شوهر اول
 از طرز پاست که در آمین دختر گرفتن گذشت آنچه مناسب انیتقام باشد همان مقرر است
 دختر شخصی باید داد که در برن و غیره برابر انیکس باشد یا بر انیکس فضیلت داشته باشد بکتر از
 خود نباید داد تحقیق باید کرد که مرد است یا مادر او لا و از آن بهم خواهد رسید یا نه طریق داشتن
 این چنانست که آب منی شخصی که بر آب پاشند غرق نشود و مرد است اگر تشنه نکند و بر روی
 شاس کف پیدا شود و در تشنه صد بار باید دانست که مرد است و اغلب که از انیتقام او لا و بهر
 و اگر خلاف این باشد رجولیت ندارد و باید که داماد و اناسه دانش و صاحب شعور و جوان
 صنم باشد و پیر نباشد مقبول اخلاق باشد که نخواهد شدن از سه مطلب بیرون نیست یا بر آب
 خط نفس است یا بر لبه بهر ساجین او لا و است یا بر آب است که شخصی زربه دارد و
 میخواهد که در جگ و غیره مصروف صرف سازد چون بعضی کارهای مثل جگ و غیره بے زن
 نمی تواند کرد و نخواهد شدن لازم است برهن و چپتری و بیش اگر از قوم شود و دختر گرفته باشند
 و از آن دختر سیر تولد شده باشد با اعتقاد جاگیه و لکبه آن پس خوب نیست و بکار نمی آید
 نهایتش بعضی قبول داشته اند برهن می تواند که دختر برهن و چپتری و بیش بگیرد و همچنان چپتری
 دختر چپتری و دختر بیش می تواند گرفت و بیش دختر بیش بگیرد و شود و رجز دختر شود و نمی تواند
 گرفت و برهن و چپتری و بیش را بدختر شود و نخواهد شدن و هر م فیت نهایتش اگر بگیرد نمی
 گرفت زوجه که برهن باشد کائن است و برهن و چپتری و بیش را دختر از برن دیگر دست
 باید گرفت که مثلاً زن برهن که دختر برهن بوده فوت شد و بے زن نمی تواند بود و دختر برهن
 بهم نمیرد آفت دختر چپتری که نخواهد شد و اگر دختر چپتری بهم نرسد بدختر بیش که نخواهد شود و همین قاعده
 بر آب هر کدام مقرر است و اگر زن فوت شده دارد و دیگری کبند جائز نیست -

و در بیان کتختانی که آن بر مہبت گویند است -

کتختانی اول و آنرا بر اصحابه بواہ گویند صورتش آنست که پس بعضا تیکه گذشت بخت
 بطلبد و دختر ابان کتختا سازد و سنگلی کرده بدو حسب المقدور جہیز بدد پسیر که از آن پسیر دختر

بهم رسد بست و یک از نیالان گذشته دوه از آئیده و یک خود را از گنا بان پاک سازد و بشیرے آن
پسر آئین مقرر عمر سب بر دو این قسم کتخدائی را بستند و می برامعه بویاه گویند -

کتخدائی دوم و آنرا دیو بویاه گویند صورتش آنست که بعد از جنگ ششخته که از جنگ کنا سینه پاشند
چیز میبندیم و عرض آن دختر را آن شخص که خدا کرده بد بد پس که از اینها هم رسد چهارده کرسی
را بدستور که بالا گذشت از گنا بان پاک می سازد -

کدخدائی سوم و آن را اگر که بویاه گویند صورتش آنست که یک ماده گا و یک گا و گرفته
و دختر که خدا کرده بداد و این قسم که خدائی شش کرسی پاک می سازد -

کدخدائی چهارم و آنرا پرا جاپ بویاه گویند صورتش آنست که ششخته آمد به براسه خود
از پدر و دختر و طلب کرد و پدر و دختر قبول نموده دختر خود را حاضر نموده بگوید که شما مرد و با هم
اعمال حسنه بجا آرند و این را گفته دختر که خدا کرده بد بداد و او که از این کدخدائی بهم رسد
دوازده کرسی را پاک می سازد -

کتخدائی پنجم و آنرا ائمه بویاه گویند صورتش آنست که ششخته به خویش قوم و دختر
واده و دختر ششخته را براسه خود که خدا سازد -

کتخدائی ششم و آنرا گاندھرب بویاه گویند صورتش آنست که زن و مرد و با یکدیگر
پیش از که خدائی به کد خدا شدن را خفی شوند بعد از آن کد خدائی بشود -

کدخدائی هفتم و آنرا اچھس بویاه گویند صورتش آنست که ششخته دختر که را در
جنگ بزور بیارد و بان کد خدا شود -

کتخدائی هشتم و آنرا پاج بویاه گویند صورتش آنست که ششخته دختر که را رفیق
ببر و بان کتخدا شود اگر بر همین بدختر بر همین یا چھری بدختر چھری یا بیش بدختر بیش یا شود
بدختر شود که خدا می شده باشد باید که زن و شوهر دست یکدیگر گرفته که خدا شود و اگر
بر همین بدختر چھری کد خدا می شده باشد باید که زن تیر در دست بگیرد و اگر بر همین دختر
بیش کد خدا شود باید که زن چوب را ندن گا و ان در دست بگیرد و آنرا بستند می بینا گویند
و اگر بر همین بدختر شود کتخدا شود باید که کنار ه پارچه زن در دست بگیرد و مرد از زیر پان

که باشد و نیز بنهم چون خود که خدای شده باشد باید که دست یکدیگر گرفته خدای شوند.
و در بیان آنکه صاحب اختیار و داون دختر گیت باید که پدر کنیان داون بود و اگر پدر
 که از شوهر بود گرفتار است بد کنیان داون بد بود و اولین بشرط صحیح المزاجی دختر او و پس بد
 شخصی که دختر دارد و آنرا که خدای کند و به بهانه بگذرانند پس در بعضی که آن دختر را شود گند
 کشتن یک طفل بحال آن شخص عاید می شود و عبارت از این شخص مخصوص پدر است بلکه مخصوص
 این است که براسه داون کنیان مقرر شده بهمان ترتیب تقدیم و تاخیر می گیرد و یکس چنانچه
 بعد کنیان داون نوشته باشد مواخذه می شوند و دیگر سحر مستور است که دختر تا هشت سال
 گور می و تانه سال روئی و تاده سال کنیان می نامند از ده سال که بگذرد آنرا چه میگویند
 حیض بنید یا نه بنید در صورتیکه از عمر بعضی چیز براسه دختر و ماد هم نزد از مهر و داون
 آن دختر هیچ کس گناه نیست و اگر دختر از مردیکه بجهت داون کنیان داون مقرر شده که زن
 باشد آنوقت دختر برضای خود شوهر که بعضی مقرر موصوف باشد برگزیده صاحب دختر
 و قسیت که دختر از شوهر شخصی که باز طلاق آن نکند و اگر شخصی برگرد و بگوید که دختر منید هم از آن
 برابر و زوجه مانده باید گرفت و مهر تکیه بر می تواند گشت آنکه در پیش کی از مرد دختر شده عیب کلان
 ظاهر شود مثل بخت و لنگ و غیره کم اعضا و عین امثال آن یا حرام زدن باشد و از سایر سابق پیش
 در عسل و فضل و غیره خوبی افضل تر بهم رسیده آنوقت می تواند که برگرد و ناما برگشتن تا به آنوقت
 که بخت بجا نرفته باشد بعد از بخت بجا نرفته بخت و بخت بهب نور آنرا گویند که در وقت
 که خدای داد و عروس هفت مرتبه برگرد آتش میگرداند اگر پدر دختر عیب و دختر که مشایده می
 باشد ظاهر کرد که خدای بگذرد از پدر و دختر جرمانه او تمساحس باید گرفت زنی که هیچ عیب نداشته
 و شوهر خواهد که پیش از که خدای یا بعد از که خدای آنرا ترک کند از شوهر آن زن جرمانه او تمساحس
 باید گرفت و اگر شخصی دختر که را پیش از که خدای شدن بعیب متهم سازد و حال آنکه در آن دختر عیب
 مذکور نباشد از آن شخص صد پن جرمانه باید گرفت و قسم زن را نباید خواست و اینها که خدا
 بناید شد یکس چنانچه دوم و سوم بی بی باز نیز بنمود و قسم منقسم میشود و یکس چنانچه دوم چنانچه
 آنکه نامزد شخصی شده و بخت نموده و چنانچه آنکه خدای شده و اما روسی مرد ندیده است آنرا بگیرد

سوے زنی آنکہ شوہر خود را گذاشته شوہر دیگر از برن خود میگرفتہ باشد بہر صورت کہ باشد آنرا
 نباید خواستہ شخصے کہ سبے اسپر میرد و برادر خود را داشته باشد آن برادر را میرسد کہ بموجب فرمودہ
 پیر خود سے کہ زن برادر متوفی از حیض پاک شود تا شازدہ روز بر بدن خود روغن زردچونہ
 بآن زن جماع کند تا مادامیکہ بآن زن حمل یابد بعد از ان جائز نیست آنوقت اگر جماع کند تپت میشود
 اگر برادر خود را داشته باشد تا ہفت کرسی ہر کس کہ ماندہ باشد آن شخص ابعل بایر و اگر آنہم باشد
 ہم گوتر این عمل کند قول متور کہ بیشتر آنکہ این اعمال برائے زن است کہ نامزد شخصے شدہ باشد
 و آن پیش از کہ خدائی بمیرد آن زن بابرادر شوہر کند شدہ باشد بہر ترتیب اولاد بہم رساند۔
و در بیان ترتیب محافظت زنیکہ زنا کردہ باشد اولاً باید کہ زیور
 و جیغ لازم تہل از او کشیدہ بگیرد و واس غلام را محکوم او سازد و نگذارد کہ رخت پاکیزہ بپوشد
 سر سدا و وہ وحشیم نکند و ہاقتدر خوراک بدہد کہ سد رقی باشد و بحر فیسے بد متنبہ منمودہ باشد
 و نگذارد کہ بر چارپائی بنویسد برائے آزار دادن او این کار بجنبہ نامابین چیز بآن زن پاک نمی شود
 و اگر پر ایشت نکند پاک نمی شود و پر ایشت او آنست کہ برائے مرد زانی خواہد نوشت و در بیان
 آنکہ دختر تا شش سال نشود کہ خدا بناید کرد و زن ہمیشہ پاک است چرا کہ از روز تولد تا دو سال
 تا ہتاب بمنزلہ شوہر اوست و این شوہر پاک میسد بدو بعد از دو سال تا دو سال دیگر
 گذرہب بجاس شوہر اوست در نیت لین آواز خوب میدہد و بعد از چار سال تا دو سال دیگر
 آتش بمنزلہ شوہر اوست این نیز پاک میکند پس ظاہر شد کہ تا شش سال دختر را کتہ بناید کرد
 زن سے کہ پیش از حیض زنا کردہ باشد آن بدکاری بعد از حیض پاک سے شود این زنا آنست کہ قصداً
 در خاطر منودہ باشد و اگر زنا بتحقق منودہ باشد آنرا پر ایشت باید کرد و قول دیگر آن آنست کہ فلان
 حاملہ تا وضع حمل نکند آنرا پر ایشت نباید فرمود پس زنیکہ پیش از دیدن حیض زنا کردہ باشد
 اورا آفتدر فرصت بدہد کہ حیض بہ بدن بعد از ان پر ایشت بفرماید تا مطلقہ حمل بر طرف شود۔
و در بیان آنکہ کہ ام زن را ترک باید و اگر زن برہمن و چھتری و بیش از شود و حمل بپوشد
 ترک آن باید گفت و اگر حمل نشدہ باشد از پر ایشت پاک سے شود و زنیکہ حمل بدین از یا شوہر را کتہ
 آنرا ترک باید و او از زنیکہ گناہ عظیمہ کہ آنرا پاک گویند مساور شود و ترک باید و اگر زن شخصے

بسیار بر میان شخص جماع کند آن شخص را باید که زن خود را ترک و بدزمنی که بجز زبون تراز
جنس خود جمع شود آنرا ترک باید داد ترک دادن با اعتقاد اهل سمیت آنست که بان زن جماع نکند
و اتفاق او اعمال حسنه بجا نیاورد و در جاسه محفوظ نگاهازد و زمان و پارچه چنانچه نوشته شد بدید
و در بیان آنکه با وجود زن اول زن دوم چه وقت بخوابد باینکه آنرا شراب منع باشد
و شراب بخورد یا نه بر سر نه بهم رساند که از آن بد شدن محال باشد یا عمل شود یا نه چنانچه باشد یا
خیزد خرج زرع ناله سیکرده باشد یا حرف نامحکم میگفته باشد یا دختر بسیار رسیده باشد یا
بشوهر خنک سیکرده باشد یا شوهر آزار میداده باشد بر این قسم زن زن دیگر بخوابد یا نه
اول را طعام و پارچه بدید و اگر ندید گناه لازم می آید و او را با عورت نگاه دارد و زنیکه سواسه شوهر
بد دیگر مردم جمع نشود و دنیا نیک نام میشود و در آخرت همراه پارتی می باشد و در خانه شخصی که
زن فسران بردار شوهر باشد و فیم باشد و مرض دایمی بود و پسر رسیده باشد و در فاسه
شیرین میگفته باشد اگر این قسم زن را شوهر گذارشته زن دیگر بخوابد راجع را لازم است که سوم حصه مال
او را بر زن اول بداند و اگر آن شخص مال نداشته باشد مقرر کند که دهم طعام یا بر زن اول میداد باشد

فصل یازدهم در بیان آئین زیست زنان

زمنی را سه باید که فرمان پذیر شوهر باشد و اینکار را بر جمیع اعمال صواب مقدم و اند اگر گناه عظیم
که آنرا پاک گویند از شوهر صادر شود و پاک شدن شوهر از آن گناه جمع نشود و از دور خدمت سیکردن
بعد از آن که شوهر برایش است آن گناه بجنبه بدستور سابق با هم باشند و در بیان فائده
زن خواستن و بان جماع کردن اول آنست که با اتفاق زن بگنجیم
بکنند و اگر آنکه اولاد اینکس بهر سه دور آخرت از اعمال پسندیده و اولاد نفع باینکس برسد
و در بیان ترتیب پیدائش و نطفه پس از روزیکه زن حایض شد تا شانزده
شب ممکن است که بارور شود باید که در چهار شب اول از حیض و ایام متبرکه که آشتی و چتر دشی و
پور ناشی و اماوس و شکر کانت باشد نزدیک زن زود و بعد از گذشتن چهار شب از حیض در
شبهای زوج که ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و چهاردهم و شانزدهم باشد جماع کند تا پسر
شب براس آن گفت که جماع روز و هر سه وقت منع است اگر شخصی در مقام برجه چرخ

مثل ششاده و غیره باشد باید که درین شبهاے مقرر بعد حیض که نوشته شد با زن مواظبت
 بکند بر همه چرخ نقصان نذر و اگر نزد عاصی می شود و زن را در حیض طعناے نخوراند که زبون شود
 و قوت گیرد نزدیک این قسم زن اگر در آن شبهاے مقرر مرد و پسرتولد می شود چرا که اگر آب منی
 زن زیاد باشد دختر میشود و اگر آب مرد زیاد باشد پسر می شود و اگر خون حیض زیاد باشد و
 حمل باشد از آن محل دختر بهرسد که بعضی اوضاع آن به پسر ماند و در نچتر گماند مولد زن از آن
 نباید که دو باید که ماه در وقت جماع به طالع مرد خوب باشد و در هر شب یکبار جماع کند ازین
 ترتیب پسر متولد شود که جمیع صفات حمیده موصوف باشد و بعضی مردان مثل زن
 عقیقه می باشند که از تخم آنها فرزندی نمی شود و باید که مرد از آن قسم نباشد ملاحظه طالع
 و در نچتر و غیره در جماعتا نشانزد شب بعد از حیض میکند لازم است برای آنکه بعد از نشانزد
 شب مذکور زن بارور نمی شود تا نشانزد شب از حیض گفته اند که مرد جماع بکند بعد از نشانزد
 باید که اگر زن را ضعیف باشد جماع بکند و الا نه نکند که منع است اگر زن بنحو این که سواے این شبهاکه
 بعد از حیض مقرر شد جماع بکند میجوب نیست مرد برضائے زن جماع بکند و الا نه منع است
 سواے زن حلال بدگر زنان جماع نباید که و دیگر آنکه مقرر است که بعد از کتختائی شدن
 بقول جمیع تا یکسال و بقول بعضی تا دو از ده روز و بقول بعضی تا شش روز و بقول بعضی
 تا سه روز جماع نباید کرد و بطریق بر همه چار می باید بود اگر در نیت زن حالیض شود جماع
 باید که در بدین صورت بر همه چرخ نمیرود و اگر بعد پاک شدن از حیض جماع نکند عاصی می شود
 و اگر مرد و زنین باشد آنرا اسحاق است و اگر شوهر زنیکه در شب شانزدهم از حیض رسید و
 همان روز و روز ششاده نیاگان او باشد باید که چون نصف شب بگذرد جماع بکند اگر زن بعد
 از حیض غسل کرده باشد و شوهر بان جماع نکند گناه است که از کشتن طفل کلان میشود بحال آن
 مرد عاقد می شود و اگر زن پارسا باشد شوهر را لازم است که آنرا غیر زیاده بار و زیور و پارچه
 و نجو ششوسه با و بدید و اهل مقبله شوهر آنرا بزرگ دارند و زمان را لازم است که کار و بار
 خانه بجا آورند و اسباب خانه بجا می آید مقرر و محفوظ نگاها دارند مثل آنکه علف افشان نزدیک
 باون و زمین تا عم کرده باشند و دسته همان باون را متصل آن نگاها دارند و باون دست

کیا نگاہ دارند این مایون و دسته اخیر عبارت از سل و لوئو است که از سنگ میازند و مایون
و دسته اولین را که غلافشان نزدیک آن باید داشت عبارت از موسل و او کهل است که بر
کوفتن غلبه بکار می آید وزن را میباید که بے حکم شوهر بسیار خرج نکند و نفیس باشد و عظیم تر بزرگان
قبیله بجا آرد و مشغوف خدمت شوهر باشد و اگر شوهر در خانه نباشد بجای میسافر شده
رفته باشد زن را لازم است که پیچونه بازی نکند و خوش بشود و او پیش بر بدن خود نمالد و بجز
نه نشیند و در مجلس کنهائی و غیره شاد و میازد و دوازده بنید و خنده نکند و سبانه بیکانه بپیمارد
اندیشیده نزد وزن باید که هرگز با اختیار خود نباشد پیش از کنهائی پدر محافظت نکند و بعد از کنهائی
شوهر محافظت نکند و اگر شوهر نباشد سپهر محافظت نماید و اگر سپهر نباشد مردم قبیله و اگر در قبیله
جانب شوهر و پدر و مادر خودش کس نباشد باو شاه محافظت بکند۔

فصل دوازدهم در بیان ترتیب محافظت زن

باید که بعد از شوهر پدر و ختر نگاہ دارد و اگر پدر نباشد مادر او و اگر مادر نباشد سپهر و اگر آنهم نباشد
برادر شوهر محافظت او کند و اگر آنهم نباشد خوشدامن و اگر آنهم نباشد خسر و اگر آنهم نباشد مایون
محافظت کند باید که بے اینها نباشد زنان را باید که بعد از مردن شوهر در همه چرخ بشوند یعنی
جماع نکنند و اگر زن بعد از مردن شوهر شستی شود اولی است یعنی خود را بسوزد و اگر زن پتی
خود را با شوهر مرده در آتش بسوزد پس شوهر خود را بر چند فاسق و گنا بکار عظیم باشد بهشت
بر و تاسه کرد و پنجاه ملک سال با هم در بهشت باشند و زن تا خود را با شوهر بسوزد و از لباس
زنی بیرون نمیرود و بعد از سوختن اگر متولد میشد و سپهر شود و انیقیم زن یعنی شستی قبیله
پدر و مادر خود را پاک میازد و چنانچه مادر را از سوراخ برمی آرد همان طور زنیکه شستی شو شوهر
خود را بر چند بدو رخ رفته باشد کشیده به بهشت برین می بردند و میگویند که یک جفت کبوتر بزرگ
آشیانه داشتند بنگامیکه یک صیبا که تمام راه از طلب صید تر و در کرده و چرخ میافتد
بود و گر سینه و عاجز در زیر دخت آمد و جا گرفت هر ساعت از آزار سنگی ناله و فریاد میکرد
و خواشینی آمد کبوتر با ماده خود گفت که من تاب دیدن آزار این گر سینه دارم و خود را بر راه
حق ایشاد کرده طعمه این می شوم این را گفت و پر باراج جمع کرده خود را بر این دخت صیبا که

ششاق این قسم و ستم و بی احوال آن کبوتر را گرفتند و بال کند و آستین او را بر زمین گذاشتند و آنرا بران
 خورده تناول کردند و با هم یافتند و او کبوتر که احوال آنرا در آنجا چنان مشاهده کرد که دنیا را فریاد آورد
 که ستم تو بر من بسیار است مرا دشواری نماید این را در خاطر نگه داری و خود را در میان آتش و شعله
 و سوخته جان و او و قتی که ارواح او را عالم بالا بردند از خود او و شستند و با هم در شست
 مقام گرفتند و طلب ناز و نازیرا و این حکایت آنست که کبوتر چون خود را در راه حق مشاهده کرد
 هر چند براسه بسیار کشته شد و بهشت رفت و او را در آنجا شوهر خود سوخته آنهم در بهشت جای
 و در میان آنکه چنانچه نام زن را گویند از شوهر در کار سه بجای باشد زن نیز در جایگاه
 بجای شوهر اگر خوشنود و شوهر زن هر چند آزار داشته باشد بی ای که خوشنود شود و اگر شوهر بیسر
 رفته باشد زن همیشه غمگین باشد و لاغری را اگر شوهر بیسر و خود را بیسر و زانیه قسم زن را پسندد
 گویند زن آن چهار برن و جمیع قوم را باید که بدین ترتیب زیارت نمایند و زن که حامله باشد
 یا بچه خود که شیر میخورد داشته باشد باید که خود را بنویسد و شش نشود و زن بیسر را باید که شش
 شود یعنی با شوهر یکجا بنویسد و اگر سوختن یکجا میسر نشود خود را بنویسد که عاصی میشود زن آن حقیری
 و بیش و شود و را برود و قسم سوختن و درست است اگر با شوهر یکجا سوختن میسر نشود و سنگینی
 و اگر یکجا میسر نیاید براسه او خود را بکشد و سوختن آن را کاشنی میگویند براسه زن آن
 این سه قوم ثواب در هر دو صورت برابر است میگویند خود را بکشد و شش کند و زن که ده اندک
 بگفته اند اما اگر زن براسه شوهر شستی بشود بسیار خوب است و گناه لازم نمی آید نهایش
 آنکه زن مستی خود را در آتش برودش مرده را بنویسد و با شوهر دیگر بهشت نرسد و در صورت
 مردن طرز دیگر این است از هر خوره بهر دایه کار ده و امثال آن یراق خود را بکشد یا از بختی
 افتاده بهر دایه علی هذا القیاس زن را باید که سه بار در سه روز سه بار از خانه بیرون
 رود و در هر یک مرد حرف نزنند و وقت ضرورت بچهار کس حرف نزنند و حال و سه مناسی و طبیب
 و پیر و جلورونده راه نرود و زن را باید که نام خود را بر دیگران ننویسد و شش نکند و اگر
 پوشیده است آن پوشیده و اگر از آنجا پانچ پانچ پوشیده که در آنجا پانچ پانچ پوشیده و زن
 و اگر در شش نکند و بکشد و اگر از آنجا پانچ پانچ پوشیده که در آنجا پانچ پانچ پوشیده و زن

زنان فقیر و گدا و تاشا که در نظر راز و انسون گرد و شیر بچا نباشند و حواس را زبون سازند نه فقیر
زمان در دارین نیک نام میشوند پیش از کنهائی زن را در خود را بی پوشیدن اختیار است کنهائی
برای آنها بهتر که زن را گرفتار است بعد از کنهائی بطرز معتد زینت باید کرد.

فصل سیزدهم در بیان شوهر که زن را و بیست و یکم

اگر زن الکن چو تری بمیرد آن زن را بآتش الکن چو تر باید سوخت و شوهر را لازم است که اگر زن
دیگر نداشته باشد باز بمیرد کنه شود و الکن چو تر میگردد باشد بجهت آنکه اگر پسری پیدا شود باشد
و بگ نکرده باشد بان پرست و سنیا سی نمی تواند شد در مصورت یک و زبیم بی زن حلال نباید
بود و اگر بهین از چهار برین زن خواسته باشد باید که اعمال حساب بهر ای و دختر بهین بجا آورد
و اگر شصت و سه زن از قوم خود خواسته باشد باید که اعمال حسنه اتفاق زن کلان بجا آورد
اعمال حسنه مثل بگانه و ماده گا و دادن و کنیان و دادن و اشال آن و آنچه که در بالا گذشت که اگر
زن الکن چو تری بمیرد آنرا بآتش الکن چو تر باید سوخت و باینست که همراه آن الکن چو تر گرفته است
همانند آتش الکن چو تر باید سوخت و دیگر آن را چنان نیست آیین کنهائی و لازم زن بانجام میرسد

فصل چهاردهم در بیان آنکه آن لوم و پرت لوم که لوم کس را میگویند و کار کرد و هر کدام چیست

برهمن را گفته که از چهار برین زن بخوابد و چتری از سه برین و بیش از دو برین و شش و از یک برین
زن که قوم خودش باشد و دختر بگیرد و اولاد بگردد از زمان مختلف القوم بهر سدا نام هر کدام علیه است
نماتیش اولاد برهمن که از دختر برهمن باشد و اولاد چتری که با زن برهمن جنس خودش باشد و اولاد
بیش و شود که از زمان هم جنس آنها باشد بهتر است و آنها هم جنس پدر خود هستند باقی اگر چه
داخل اولاد هستند اما در مرتبه و دیم اندر اکنون بیان آن لوم و پرت لوم آن لوم است که پدر
برهمن باشد و اولاد از چهار برین باشد یا پدر چتری باشد و زن از سه برین باشد یا برهمن باشد و دختر
برهمن یا پدر بیش باشد و زن از دو قوم باشد بیش یا شود یا پدر شود و اولاد از دو قوم خود
باشد بشرطیکه زن کنهائی گرفته باشد و بیان نام و کار کرد آنها که نوشته شد چنان آن لوم
چهار برهمن باشد و اولاد از چهار برین فرزند سه که از دختر برهمن باشد یا شود و نام او برهمن کار کرد

پدر خود پیش گیر و فرزند سے کہ از دختر چتری پیدا شود نام اولاد مورد و نام و شکست و هر
چتری که فرزند سے کہ از دختر پیش پیدا شود نام اولاد باشد و هر سر پیش که فرزند که
از دختر شود در پیدا شود نام اولاد نکاح و در پشتو تیرگو مید و هر سر شود در پیش گیر و پدر چتری باشد
و مادر از سه برن فرزند که از زن چتری پیدا شود نام اولاد چتری کار که در پدر خود پیش گیر
اولاد یک از دختر پیش هم رسد نام اولاد با کجیه و هر سر پیش که اولاد سے کہ از دختر شود
بهر رسد نام آن و هر سر دور که پدر پیش باشد و مادر از دو برن اولاد که از دختر پیش بهر رسد
نام آن پیش کار که در پدر پیش گیر و اولاد سے کہ از دختر شود و بهر رسد نام آن کرن پیش شود
عمل نماید پدر شود و باشد و آن نیز باید که شود و باشد اولاد سے کہ از آن بهر رسد نام آن
شود و باید که بطریق پدر عمل نماید و این تفصیل که براسه بر چهار برن نوشته شد در وقت
درست است که زنان را بطریق کنیزائی خواسته باشند

سکه بوجوب
منو سمرت
کرن اولاد چتری
والدین را
که جنود و کارتری
آن ناقص شده
است
سکه بوجوب
اولاد بوجوب
اکثر اولاد
ادایات و
پدر هم یافته

بیان پرت لوم مادر از قوم بر همین باشد و پدر از سه برن اولاد سے کہ از چتری
بهر رسد نام آن سوت یعنی در دو و اگر اولاد سے کہ از پیش بهر رسد نام آن بهر رسد اولاد
از شود و بهر رسد نام آن چاندال باشد چاندال را و هر سر نمی باشد مادر از قوم چتری
باشد و پدر از دو برن اولاد سے کہ از پیش بهر رسد آنرا ناگه و گویند اولاد سے که
از شود و بهر رسد آنرا چنانند مادریشانی باشد و پدر از یک برن که شود و باشد اولاد که از آن بهر
آنرا آگوه گویند کلیه آنست که آن لوم خوب است و پرت لوم بسیار بد است آن لوم آنست
که پدر از برن اعلی و مادر از برن ادنی باشد پرت لوم آنست که مادر از برن اعلی و پدر از برن
ادنی باشد و صورت آن لوم اولاد چتر چتر سے شود یعنی ذات مادری باید در صورتیکه زن چتر
شود و اگر شوهر از عالم گذشته باشد بر خاصه بزرگ قبیله شبر که پس نباشد و از دیگر مرد اولاد
بهر رسد آن پس را چتر چتر نامند فامر و از برن زبون نباشد برن اینها را برن مادر باید دانست
در بیان بعضی اولاد دیگر که شلخ در شلخ هم میرسد اگر پدر با کجیه باشد و مادر کرن نام اولاد در شلخ
یعنی اعراچی زنار با و میدهند کار که آن موافق پدر خودش باشد و اگر پدر مورد و نام و شکست
و مادر با کجیه باشد فرزند آن را از ناریس میدهند و اگر مادر مورد و نام و شکست باشد پدر چتری یا پیش

یا شود و باشد اولاد و انوارت لوم است و اگر از انبث باشد چچتری یا بیش یا شود و باشد اولاد و آنها
 پرت لوم است و اگر از انبث و باشد و پرت شود و باشد اولاد پرت لوم است اگر پدر برهن باشد و مادر
 و مادر و شکست باشد اولاد واهی گیر شود و اگر پدر برهن باشد و مادر از انبث باشد اولاد و اگر باشد اگر
 مادر کرنی باشد و پدر برهن یا چچتری باشد اولاد برهن یا کجیه و اولاد چچتری او اگر شود و اگر پدر برهن
 یا چچتری یا بیش باشد و مادر کرنی باشد اولاد و انان لوم میشود باقی برهن قیاس این جسیع
 تقصیل اولاد و بر کرام که با سجا نوشته شد همانست که زن و مرد با هم کتختا شده اولاد و بهر ساینده
 باشد اگر مردی از زن که با آن کتختا شده باشد و لا یومرسانند بر چند آن زن از هم جنس
 و هم برن و محوتم یا از برن اسلم یا از برن زبون باشد آن اولاد و بکار نمی آید و اعمال حسنه مثل
 جگ و شتر و همه و موم و اشغال آن نمی تواند کرد و زار نمی تواند گرفت بلکه آن اولاد و در شتر و همه نیاید
 طلبید اگر شود هر زن و باشد و زن از دیگر پسر برساند آن پسر را کتختا گویند و اگر شود هر مرد و باشد
 و زن از دیگر پسر برساند آن را کتختا گویند و از یک پیش از کتختائی اولاد از کسی بهر ساند آن پسر را
 کتختا گویند اگر زن پیش از کتختائی حامله شده و بعد از کتختائی شدن پسر یا آن پسر را کتختا
 گویند و اما باشد طیکه در صورت مرد و زن از یک برن باشد و هر م این چهار قسم اولاد و هر
 شود و در هر م ساد و عاری و هر م که پیشتر خواهد گفت مقرر نموده اند و بر بیان بعضی از خصوصیات
 ان لوم که از زمان مختلف العوتم باشد چچتری و ترتیب ذات پدر نیاید اگر پدر برهن باشد و مادر و موم
 شود و از آن دختر برساند آن دختر را به برهن کتختا کنند و از آن باز و خترید ایشود و آنرا به برهن
 کتختا کنند همچنین اگر شش مرتبه واقع شود و فرزند سه که بنفتم مرتبه متولد شود آن فرزند داخل
 برهنانست و اگر پدر برهن باشد و مادر ویشانی به ترتیب که در صدر مذکور شد فرزند ششم داخل
 برهنان است اگر پدر برهن باشد و مادر چچتری باشد به ترتیب که در مادر شود و رانی مذکور شد فرزند
 پنجم برهن میشود و اگر پدر چچتری باشد و مادر بیش فرزند پنجم بطریقی که گذشت داخل چچریان است
 اگر پدر چچتری باشد و مادر شود و رانی به ترتیب مسطور فرزند ششم چچتری س میشود و اگر پدر بیش باشد
 مادر شود و رانی به ترتیب مسطور فرزند پنجم داخل بیش میشود و اما این زمان را باید که بطریقی کتختائی
 خواسته باشد اگر اولاد برهن یا چچتری یا بیش که از زمان مختلف العوتم آنچه که بآورد داشته اند

پیدا شده باشد در میان یکدیگر نسبت کنند همین ترتیب که مذکور شد باصل خود را راجع می شوند.
در میان آنکه از کدام چیز زن اعلی بر زن نبون قتل میشود اگر او را در همین آیین برهنه را
 بفرستند گذاشته آنچه کسی کار چتری کند فرزند پنجم داخل چتریان میشود و اگر چتریان کا میکنند
 فرزند ششم داخل میشین میشود و اگر میان ترتیب کار شود و کند فرزند هفتم شود و باید شمر و اگر او را چتری
 یا چتری کسی پس بر سر کار بشین کند فرزند پنجم میشی میشود و اگر چتریان کار شود و کند فرزند ششم میشود
 و اگر او را میشی کار شود و کند فرزند پنجم میشود و پس بر سر کدام آنها لازم است که اگر کار را برادر
 گذاشته کار دیگر بفرستد و هنگام تکلیف همیشه پیش گرفته باشد بوقت فراخی ترک آن کار کرده و
 برایشیت نموده بشود و آباء اجداد خود عمل نمایند مان بران تمام شد.

فصل شاز و هم در میان آنکه شورت و سمارت و کلام آتش
 اگر آن بهتر کرده باشد از شورت مانند آتش آنکه در یکدیگر میشین از کشتن آبی باز نیست از آنجا
 اگر آن بهتر کند باید که آتش در کشتن آبی خود را نگارد و در آنجا میشین و اگر در یکدیگر باشد و طعام از آن آتش
 می بخورند باشد براسه هر کار که آتش ضرر باشد از آن آتش بگیرد و بشیر لیک برادر داشته باشد از آن آتش
 جدا شده است و جدا از آن کشته شده است و اگر آن چتری نیست و از برادر جدا شده باید به آتش
 اگر آن بهتر کشته شد باید که از خانه پیش آتش آورده و در فراموشی خوانده آن آتش را نگاه دارد و اگر شورت
 مرد و باشد آتش کشته شود زن او را باید که در آتش عوم اندازد که باید که در آنجا آتش کشته باشد

فصل شاز و هم در میان آیین گزشت
 باید که چون نصف از چهارم پیرش باقی ماند از خواب بیدار شود و آنچه در آن روز باید کرد بجا آورد و در چتر
 طلوع آفتاب نزدیک بصبح از قضاای حاجت نارغ شده دست و پا چنانچه مقرر شده است و
 مسواک نموده سندها بجا آورد و در آبی چوب مسواک دهان و ده انگشت باشت و باز و رخت چوب
 خار و از گیر و از شیر و از سطر چوب مسواک برابر انگشت خضر باشد و مقدار کوچکی که از
 جلا مسواک براسه پاک نموند و دندان از دندان نرم میکنند باید که برابر به نصف بند انگشت باشد
 و از میان قسم چوب دیگر زبان را پاک میکنند از انگشت و گاه و گاه و چوب و پاکه و میل و چوب مسواک
 که چوب مسواک را از آن خوانده اند و رخت و غیره که می کنند باید که در مسواک در خانه باشد

بوقت که در این افسون بخواند معنی آن افسون اینست عمر و قوت و نیکبختی و صلوات و سپردن
 و جان و زور و علم و شعور و وحدت فهم است بنات بن بد و سوزنها پیش از مسواک جائز نیست بخواند
 را سوگند کردن و شنیدن سر و و دیدن را قاصی منع است شمع که اگر بهتر نباشد او پیش از
 غسل سندیهای تواند کرد اگر نه باشد غسل سندیها ممکن نیست بوقت ضرورت اگر بهتر
 نیز پیش از غسل سندیهای تواند کرد و کلیه آنکه براسه سندیها صبح اگر خجالت نباشد غسل ضرورت
 و اگر بهتر از اول غسل بعد از آن سندیها نموده و هم بگذرغرض بعد از سندیها و هم نیایش
 آفتاب بجا آورد و بعد از آن حسب مقتضای جسد بخواند بعد از آن میانسا و غیره و علم که اگر نماید
 بعد از پیش از این بود و این را بعد از خضوع و سجده و در جبهت بلکه عبارت است از سندیها حسب
 حکم و ظاهر این دیگر است انجا گرفته خدمت نماید یعنی خدمت در انجا است که علم و فضل خود
 ظاهر سازد و اشغال فراخ و حالت خود کار بکند فایده و رفیق انجا و خدمت بجا آوردن آنست که
 از انجا محبت صرف معیشت مال یافته میشود و ماسکه که تقدیم دارد که فراعظم آن سکنی از انجا
 که دوپیر شود بخانه آمد باز غسل بجا آورد و اگر زیارتا بپا براسه غسل میسر شود و بهتر است بعد از غسل
 سندیها کند بعد از بنیت و یوتنه و یکصد و پیرترین که عبارت از آب وادن است بجا آورد و بعد از آن
 بسندل و گل و برنج افسون خوانده و یوپو بجا کند و قویا از قسمش و معاد و آفتاب اشال آن
 بعد از آن از طعنه که خواهد خورد و اندک گرفته بل بنویسد بکند و افسون میخواند باشد و این را پنج
 مابک نیز مانند محبت آنکه بنیت پنج قسم طعام می اندازد بچند و دوپیر و پیر
 و بجهت اندک از طعام بخت بنیت و یوتنه در آتش بنید از دو به بنیت اجنه و سنگ و تپ و پیر
 و گناه کاران و در رمضان و کلاغان و که ماسه ریزه اندک هر بار بر زمین اندازد و در نماز بنیت
 هر کدام هر بار اندک اندک طعام باید انداخت و اینها از طعنه که در مطبخ بخت کند بکند از آب وادن
 خام نباید کرد و این کار که از براسه آنست که در کوفتن و آس کردن غله و پاک کردن زمین
 اگر مکان ریزه می میرد از اعمال آن گناه بر طرف میشود اگر کنیز یا پیشخدمت لازم می آید و هر روز باید که دو دست
 صبح و شام یا دوپیر و شام وقت طعام این عمل بجا آورد و باید دانست که تنها هر طعام این حکم نیست اگر
 طعام نباشد و میوه و خوردنی و غیره که گذشت از سوزن و یوپو بکند و اگر آتش باشد و سوزن و یوپو و آب

بنیاد و بعد بسدی اگر استیت باید و طعام در روزین تمام شد و چیزی باقی نمانده براسه استیت از سر نو روین
 کرده طعام بخورند تا دین طعام خفین بی تنبوی لازم نیست و هر روز به نسبت اروج نیاگان طعام بدید و اگر کما
 نباشد میوه و اگر میوه پیشتر شد آب بدید و همین دستور بایان بدید و اگر این اعمال که بجهت بخش طعام گفته شد
 بجا نیاید و محض بقصد خوردن خود نیز و طعام مخصوص همانا که نوشته شد نیست باید که بعد از آن اول بخور و آن
 و بعد از آن و خمره را که گفته که ده باشد تا دین روز دمانه بدید باشد پس از آن که پس سالان بعد از آن زمان حاله
 بعد از آن شخصی که بسیار باشد یا شش که طاقت گرسنه بودن مطلق نداشته باشد و در آخران خوردن سالان
 و نوکلان را طعام بدید بعد از سه یا چهار روز و براسه این چنانکه اولی باشد یا طعام دادن جائز است
 ترتیب احتیاج نیست مطلقا آنست که پیش از خوردن آنها را بخورند بعد از آن خود بخور و هر چهار روز را باید
 که بایان از جمله چهارین هر کدام که باشد طعام بدینند و در هنگامیکه طعام خوردن نه نشیند باید که آن
 گرفته نشیند و انسون مقرر خوانده باشند آب بچهار طرف خود بشو و در براسه آنست که در آن مجمع و طعام
 شخصی که انده فعل بدی سر زده طعام بخورده باشد باین طرز انگیس خود را از آنجمله جدا ساخت تا آنکه خیریت
 شتر است که از سریدن و آنکه طعام و آب چیزی نگیرد و نه چیزی برین اندازد و قول باینست که در
 گرفتن و سریدن از افق چیزی مضایقه نیست تا آنکه آدم در آن داخل نشود و بعد از طعام خوردن باز
 بگذرد بعد از این باز علم بخورند اگر در دین تمام بعد بنگام طعام سالی بیاید از هرین که باشد باید که طعام خفیه
 باینها بدید و اگر معتدور نباشد باسه خواب و فرش گسترده ای آنچه ممکن باشد آب بدید و خشکی هر روز بیاید
 آنرا از جمله بایان نباید شتر و اگر در هنگام طعام از خوشیان پیری و داری و خود و دوستان یا این تنبلی
 کسی بیاید آنرا طعام باید خورد و اگر سالی بر بچاری و دین برست یا سنی باشد یا نه یا نه یا نه یا نه یا نه یا نه
 آب در دست انداخته بچیا باید داد و در میان آنکه نه چچیا چه چیز اسکیه بنید مقدار کمی
 بر بر تخم فاس است آنقسم یک لقمه را بچیا گویند و چهار لقمه را چچکل نامند و شتر دهنده لقمه را
 بنیت گویند و چهل و شست لقمه اگر میگویند و آنرا اگر اسن تر نامند از شست شست غله یعنی
 در شست شست گنجیک کچت مشود و از شست کچت یک چچکل شود و از چچا چچکل یک آدهک میشود و اگر گزانه شتر
 بیاید باید که گا و کلان را گذارند باشد بکلان با و گذارند و گوید که این براسه شاست گا و براسه و آن نیست
 و شتر نیست که البته باید و بلکه برای تعلیم دست چنانچه میگویند که خانه از شاست و این گا و نیز برای کشتن

اگر کسی بگوید که براسه کشتن گفته اند غلط است براسه آنکه و اشلوک جاگه و لکبه که اصل کتاب است برین طرز از آن شده
 که آپ کلیت یعنی این کلمه آنست که نزدیک ببر و بعد از طعام تجمیع بخوراند و ملائمت نماید و در بعضی صورت نوشته اند که
 معنی آپ کلیت کشتن است چنانچه در سه جگه گاه و بزمی کشتن نهائیش در کتب کشتن گاه و بزمی است نیز باید کشت
 اگر بخانه کسی شترتری بیاید یا ده گاو و بز نمودن حاجت نیست آب و جاسه نشستن بد و در ساسه یکبار نشستن
 یا بادشاه یا چارچ یا دوست یا داماد یا خیر یا علم یا مومن و غیره این قسم مردم بخانه کسی بیایند باید که آنها را از پر
 و طعام بخوراند و اگر همان سال باز بیایند ده پرک حاجت نیست ده پرک شکر و خوات را یکبار که ده میزند و اگر غسل
 تنه باشد نیز درست است و دیگر محرم است که تا زمانی که دختر کسی که پس تر از یاد دخترند که خویش نبیند از آن خانه
 و اما طعام نباید خورد و بعد از هر دو وجه طعام خوردن عیب نیست شترتری و بیدارک و آهتقه برابر اندام
 شخص که بیدار خنده باشد و شمس و دیگر نیز دانسته باشد از شترتری گویند و سبب آن نیز اسند شخصیکه یک کلاه
 از بیدار یعنی یک شعبه بیدار است باشد از بیدار یک میگذاهند آهتقه آنست که مسافر باشد شخصیکه خوش
 بر حصه لوک داشته باشد باید که خدمت اینها بجا آرد و اگر هست را باید که در خاطر خود مقرر سازد که براسه
 طعام خوردن البته بخانه مردم باید رفت تا اگر مردم خوب که طعام آنها براسه خوردن جایز باشد
 طلب نمایند برو و طعام بخور و در هنگام طعام خوردن بلکه هیچ وقت حرف بسیار و دروغ و بهیوه
 نگوید و دست و پایی و چشم و شکم و غیره را بمیو حب حرکت ندهد و بسیار بخورد و شترتری و مسافر که بعد از
 خوردن طعام میرفته باشند تا دروازه و اگر بدیده و دیگر در خانه بصورتیه برساند بعد از طعام در آخر
 روز بافاق دوستان پران و اتناس و غیره غسل بخاند تا شام شود چون شام شد سبب بیدار و جا
 بکند بعد از آن بدستور روزمره با مردم که گفته شد طعام بخورد و فاما شکم سیر بخورد و بعد از آن آب
 جعفر خورج روزمره نمیدهد بخوابد و بازن طلال صحبت دارد و بعد از آن بوقت هر محله صورت که نصف
 از چهارم به شرب باقیانده بیدار شود و در بیداری مذکور اعمال خوب اینچه کرده باشد یا خیر
 بیاورد و وقتی بید که در آن شبانه مانده باشد بفرموده در آن فکر کند بعد از آن کار کردی که
 باید کرد چنانچه سابق گذشته از غسل و غیره بجا آورد و بزرگی از چند چیز حاصل میشود خواندن علم
 مقیم بودن در اعمال خوب و ستوده کلان سال شدن و بزرگ یک قبیله باشد و مال بسیار داشته
 باشد پس اگر هست را لازم است که تعظیم بزرگان بجا بیاورد و نهائیش تعظیم شخصی را که در اعمال خوب

مقدم شمار و در همچنان تقسیم بزرگ قبلیه را بر تقسیم بزرگ بود مقدم و اندک بیکه بجز تقسیم ساله شود و تقسیم آن
بسیار نادر است و تقسیم معمول را بر تقسیم بزرگ قبلیه مقدم دارد و اگر شود در شش و ساله شود و تقسیم او
بباید آورد و در میان آنکه اگر هست اگر در راه رفتن بجا نهد ذیل رو بر شود و آبها را به بد و خود
در کنار بایستد تا آنکه بگذرد پس سال شخصی که بار بر سر داشته باشد باو شاه سنانک مرضی در آن
شخصه که بجهت کفالتی خود میرفته باشد آراسته است و دیوانه فعلی و اگر راجه از یک طرف و از دنیا
که نوشته شد هر کدام از طرف مقابل بایستد باید که راجه راه بدهند و اگر سنانک و بادشاه مقابل
واقع شوند باید که بسنانک را بدید سنانک از برین که خوابد باشد و آید باید که اگر برین از مقابل
بر برین را بدید و اگر دو کس سال مقابل بایستد کس نه راه را بدید و اگر برین را باشند بر کس که در میان
تعلیم متناز باشد دو سه آن راه بدید و در میان ترتیب بهر ساندن روزی اول
این برترین بر سر بر آن که برین چتری و شش باشد و اولاد آنها را که ان لوم باشد خواندن سید ماکان
و خیرات دادن جائز است نهایتش برین چنانچه این سه کار بکنند سه کار دیگر بکنند تعلیم بید کنند و جنگ
بکنند و از جاسه نوب خیرات بگیرد و بدین وجه روزی بهر ساند و اگر بدین طریق بپس نشود و بپس
بر سه اوقات گذاری و دیگر سه زراعت و سوداگری بکنند و وقت ضرورت از آن سود بگیرد و خود
زراعت و سوداگری بکند و همچنان اگر بر سه برین بپس تعلیم از قوم برین هم نزد حسب التماس برین
آن بپس را چتری و شش تعلیم بکنند نهایتش برین بپس را و قتی که میزند آنها را تعلیم او ستاد خود بکند
بعد از آنکه از خواندن فارغ شد برین پسر او ستاد آنها شود و خدمت آنها بپایند و این چتری و
اوقات گذاری بپس بد و محافظت ریزه رعیت نماید و اگر بگذرد شش شیر زدن اوقات گذر
حاصل کند این پیش بر سه اوقات گذر سود بگیرد و زراعت و سوداگری
کند و محافظت بانو مثل ماده گاود غیره کند این شود و در شود و هر دو صورت هم بر سه
مخفی ثواب و هم بر سه اوقات گذر خدمت و غلامی برین و چتری و شش باید کرد و اگر غلامی
اوقات گذر نشود از معماری و زراعت و محافظت بانو و در و دکان غلامی
و غیره اجناس ضرورتی ساختن و دوا و مستند و تصاحی و مصوری و سر و دوا سازندگی از قسم تقار و
و غیره اوقات گذر حاصل کند تا بالبر سه اینکار بکنند که برین در آن نشود و تقسیم برینان بجای آورده

آئین زیست شود و رشور را باید که سوانه زن حلال خود بدگره میل کند و از آچون و
 غسل و دست و پا شستن غافل نباشد هر چه برآید شود و مقرر شده بجا آورد و پاکیزه و با طهارت
 باز و از خبر داری فرزندان و قبیله خود مسالمت نماید و انار آسوده لگا بدارد و سه قسم شد و ده
 یک آنکه در روزهای مقرر بکند چنانچه روزیکه نیاگان از عالم رفته باشند یا شمرده باشد کنگت در
 ماه کنواری و این شمرده یا زانت گویند دوم آنکه هر وقت که بر سر تریقه مثل پراگ و غیره برسد یا روز
 کسوف یا در تولد پسر شمرده بکند از این تقسیم گویند سیوم آنکه برآید انجام کار سه شمرده قرار
 کند و بعد از حاصل شدن آنرا شمرده بکند تا زاکام گویند این بر سه قسم شمرده شود و بجا آورد
 و پنج جگ که عبارت از بنید پو است شود و میگرد و باشد فاما افون خواند و بجا سه سولها بر این
 کلمه گوید که منه در بیان ساوهاران و هصرم بر چار بن را باید که آنرا بجا آورد و باید که
 بروشنی زیست نماید که از هیچ کس آزار نرسد و کسی را نکند و حرف راست و درست بگوید و در
 بگوید فاما اینچنان اختیار بکار برد که درین است گفتن بجای آزار نرسد (در بعضی صورت پنج جاد و پنج گفتن
 جایز داشته اند که در جایگاه گفته او کلماتی ششگانه باشد بگوید دوم اگر بن جماع کرده باشد و کسی
 برسد اگر دروغ بگوید عیب نیست سوم در جایگاه از دروغ گفتن زنده باشد و کشته نشود و چهارم در
 جایگاه از راست گفتن تمام مال و دینیه نفیرفته باشد پنجم از دروغ گفتن اگر کار بر همین ساخته شود و در
 دزدی سعی نماید و دزدی نکند ناداده بگیرد و در غسل کردن و طاهر بودن متعبد باشد و این چهار
 در ضبط خود بار و خیرات بدو دل را بدست خود نگا دارد و اگر به شخصی روز مره بدایفته باشد و
 آن بکند و اگر کسی پناه بیاورد و آنرا محفوظ نگاه دارد و اگر شخصی آزار برساند و آزار آن نکوشد و آزار
 یافتن خود را از نصیب خود بداند کار که مقتضای سن خورد سالی باشد آنرا در خورد سالی میکرد
 باشد و ایام جوانی نکند و بچنان آنچه در جوانی میکرد مقتضای آنوقت بود و در بگام پیری نکند
 هر کار که موافق عمر و عقل و مال خود باید بکند در پوشاک خواندن و سخن گفتن بطرز قبیله خود عمل کند
 بدی و شرارت نکند اگر کسی را در راه و جلال ببیند و خود را آنحالت نباشد در آزار نشود و عفت نکند
 بوقت احتیاج و ضرورت زراعت و سوداگری که ممنوع است بکند اگر زده داشته باشد عادت
 نکند حرف موافق صورت مجلس بگوید لباس موافق مکان جای مثل در بار یا در حرم یا خانه بپوشد

باین نرو و که این لباس منع است اگر ممکن باشد پُران و سحر بشود اگر اسکان داشته باشد
 خبر مردم قبلیه بگیرد و دیگر از اطعام بخوراند و خبر ناکبیر و اگر دست رس نداشته باشد قرض
 اینکار نباید کرد همچنان اگر دست رس داشته باشد و خبر نگیرد عاصی میشود و محبت اوقات گذر
 در هنگام ضرورت بعضی خیرات که گرفتن آن بر زمین منع است بگیرد امین سمارت و هر چه تمام شد
 و بر بیان مشورت و هر چه که آنگاه موتری باشد شخصی که بخوابد سوم جگ بکند اول ماه خود
 بفرماید که سه ساله آذوقه یا زاده پرسه سال در خانه دار و سوم جگ بکند و در سوم جگ سه برکت بشود
 شخصی را که اینقدر رایه چنانچه بتفصیل نوشته شد باشد و سوم جگ بکند عاصی میشود و نمانش آنگاه
 و آن صورت بدین روش گفته اند که محبت حصول مطلب نیست که ده باشد و شخصی را که لازم شده باشد
 که سوم جگ بکند و از آذوقه یا زاده بگیرد و جگ باید گرفت و شخصی را که یکسال آذوقه در خانه داشته باشد
 او را باید که آنگاه موتری سوم روز را دوس و پور نمانش و جگ که در هر برسات مقرر است بکند و بر بیان
 اعمال که هر آنگاه موتری را لازم است در سال یکبار سوم جگ بکند و در آذوقه
 یعنی بعد از برشتش ماه پیشو جگ بکند و قنیکه غله فصل نو برسد ششم که ده بعد از آن آنرا بخورد و در
 برسات جگ بکند و آنگاه اگر آنگاه موتری از پریشانی احوال جمیع آنها که گفته شده تواند کرد و در سال یکمرتبه
 بشوئوری است بکند شخصی که زده داشته باشد و غیر تمامه که در جگ مقرر است مذکور است از آن
 که مناسب حال غسان است بدو جگ شخصی بیفایده است و شخصی که از خانه شود و محبت جگ زار گرفته
 جگ بکند آن شخص در او تار و دم در خانه چندان متولد خواهد شد اگر شخصی به نیت جگ از جاسه چربست
 آورد و از آنجمله چربست گاه داشت تا صد سال کلاغ یا شگفت خواهد شد و در میان این است
 بر همین در خانه بر چربست که غله خرج دوازده روز یا صرف اهل عیال باشند آن غله را که شول و همان
 گویند در خانه بر چربست که غله محبت چربست شش روز باشند آن غله را که صبی و همان گویند در خانه بر چربست
 که غله صرف سه روز باشد آن غله را که بگوید در خانه که غله خرج کرد و زده باشد بطریقی که محبت
 از آن چربست خواهد ماند آنرا شش هفته بکند بیان طریق میگردان این غله که کور شد
 و قنیکه صاحب راعی غله را در و کر و بر و باید که خوشامد و متفرقه که در آن قطعه زراعت افتاده باشند
 آنها را چیده جمع بکند و این سبع کردن را سلاطین گویند و اگر خوشه نیست و آنرا سه افتاد و از آن قطعه

زراعت یک یک چیده جمع کند این عمل را او پنجه برت گویند چهار قسم غله که شول و غیره که نام نرفته باشد
 باید که پنجه طرز سلا جمع کند بتدریج زیاد و بر دوازده روز غله کاملاً آشفته جانز نیست نهایت این طرز زراعت نمود
 و اوقات گذار کردن بر سه مرتبه باشد باید دانست که بر همین دو قسم دوازده کیل جا با دو دوم سالین جا
 است که از تعلیم که در این خیرات گرفتن جنگ کنند خود را برکنار دارد و از پنجه طرز سلا او پنجه جمع کند
 زیاد و بر صرف دوازده روز کاملاً آشفته و از دوشالین است که تعلیم کند و خیرات بگیرد و جنگ بکند
 و از دوازده جا با دو دوم بر سه مرتبه نباید سالین بر چهار قسم است یکی آنکه تعلیم بدو زراعت و سوداگری
 و محافظت جانوران نباید مثل گاو و بانی دوم آنکه تعلیم بدو جنگ بکند و خیرات بگیرد سوم آنکه تعلیم بدو جنگ بکند
 چهارم آنکه تعلیم کند سالین چهارم از سوم سوم از دوم دوم از اول بتدریج مرتبه بر همین جا با دو
 از مرتبه بر همین سالین اعلی است آیین که رحمت و هضم با هضم رسید

فصل مقدم در بیان ستانک و هرم و این که رحمت و هرم است

بدانکه سه قسم است یکی آنکه بیدار تمام خوانده عمل بکند از بد یا ستانک گویند دوم آنکه بیدار تمام
 خوانده است و بر همه چرخ را بگذارد و از آن بیدار ستانک گویند سوم آنکه بیدار تمام خوانده و بر همه چرخ
 بگذارد و از آن بیدار ستانک گویند از این که ستانک گفته شده است او را ستانک گویند از
 گفته می گویند و در میان زراعت ستانک ما که از گرفتن خیرات که چند روز بیدار
 نباید خواند گیر و هر چند که خوانده خیرات داشته باشد و مصابرت اختیار نماید از شخصیکه جنگ نباید بکند جنگ
 نمایند و خیرات گیر و از احوال شخصیکه افق نباشد از شخص خیرات گیر و اگر در خواندن سه علم قهرش
 بید و پیران و دهرم شاستر و غیره یاد برود و سه و سه و سه در خواندن تمام بیدار می آید خیرات حاصل
 گیر و با مرد می کند و جنگ و غیره هم گامه توان شد اگر آنها هم گامه شود و یا بدین طرز زراعت حاصل کند
 محبوب است اگر بجای رفت و خیرات نیافت از زراعت نشود و پشیمان خاطر نگردد و عینیکه از گرسنگی عاجز
 بشود از بادشاه یا منشی باسی یا از شخصیکه جنگ نمودن آنکس اندر او باشد خیرات بگیرد و از این که خیر
 داشته باشد از کسی گیر و این مردم که قوی و تنگ و یا کندی و یک برتی و دیگر مستعد بمیل برتی
 و شکر مردم هم کلام نشود و سببی است که اعمال خوب بر آن بکند تا مردم او را خوب بگویند
 بگویند و در نمود خوب باشد و در حقیقت بد باشد و اعمال خوب از نه دل نیکو ده باشد تنگ است

اینجا که در میان
 ستانک و هرم است
 باید که در میان
 ستانک و هرم است

که خوب را بد و بد را نیک و خوب میگفته باشد و خوش آمد و مردم میگوید باشد مثل آن که بگوید بهشت غلام
 است و دوزخ غلام است اصل کلام آنکه در اعمال حسنه از ره سبب دلیل شک پیدا میکردند
 پاکشدی آنست که بید و دهرم شاسته تر نه خواند و سواسه چپا آسم که بر همه چاری و گرفت
 و بان پرست و سنیا سی باشد آسم و دیگر پید اکسند مثل سیوره و امثال آن که
 آنست که بدم نظر در تداخته بی مردم می اندیشیده باشد یا بر کس را چه قسم از بد و دشمن
 کار خود باشد و لا یمیت بجا یوسی کند و غما باز باشد بکر مسته آنست که اعمال ممنوعه میکرد و باشد
 بی ادب برقی آنست که عیب سے باشد و در اندازی مردم کند و حریص باشد عیب خود را بچنان
 دارد و خود را بر مردم خوب و نماید و در زدن و کشتن مردم ساعی باشد اگر اندک عمل حسنه از صادر
 شود بسیار کرده مردم را نماید و سخته آنست که در همه جا و همه وقت با همه کس باشد این تفصیل
 براسه آن گفته شد که خود نیز این اعمال بجا نیاورد و دوست حسابان حال نشود و آدمیم بر طلب باید که
 همیشه دو پارچه شسته و سفید پاکیزه پوشیده می باشد ریش نبراشد و بر بوت را قصر کند و از رنگ
 زار و ناخن است و پا چنانچه معلوم است دور می نموده باشد خوشبو سے باله کل که بر آن شب
 گذشته باشد گل بدو را بون کند حایل کلام و امثال آن اگر باشد بپوشد و اگر داشته باشد پارچه
 چرمین یا پاره شده پوشد پیش هر زنی مخصوص پیش زن خود همراه زن خود طعام بخورد و اگر خورد و الا
 زبون هم رسد یک پارچه پوشد طعام بخورد و پارچه دوم لازم است که بر خود بپوشد ایستاده
 بیج فریخه ز زمار کا به نکند که در آن خطر جان باشد مثلاً در سر را به شیر سخته است
 راه تردد نیا نمود و امثال آن در بیج و ستنه حرف نالایم که باعث آزار غلاتی باشد بگوید حرفیکه
 مناسب مجلس نباشد یا در گفتن آن بی شخصه آید بگوید و در مجلس منزل بازی اگر بطریق خند
 بزند جایز است و نه بازی هیچ چنانکه در خوش آمد گفتن حرف دروغ بگوید و مال دیگر سے بخواهد
 تصرف نکند سود باشد که مقرر است بگیرد زیاد و از آن بگیرد و حلقه طلا بپوشد از بالا
 چاه و آتش جسته نزد دور ملکه که دزد بسیار باشند و در همه چاری یک زناری پوشد که
 دوزخ را بپوشد عصا سے بانس در دست بگیرد بعضی گفته اند که ستاک را لازم است که سپاه
 با خود نگه دارد و یک دهنوتی دوم پارچه خور و مثل آنکو چه سوم پارچه که از بالای آن پوشد که

پراثر آب دمام با خود بخاورد و کتاب بنید گا بدارد و اگر یکدو بیتا یا یکا دسے یا گل را جاسے برآورده
 انبار کرده باشند یا برهن یار دغن زرد یا غسل یا چپار را سه یا دخت پیل و دخت بزر در راه رفتن
 بر سر راه بیاید از دوست راست گذارشته بود و دلبهرز سے عبور نماید که آنجا دست چپ واقع نشوند
 در دریا یا سایه درختی که مردم در زیر آن نشسته باشند و سایه بر سر که ازین قبیل باشد و سر را
 و خانه بسن ماهه گاوان و جراتسے که باشد و خاکستر درینے که مرده پاداسوخته باشند و در زیر
 گاوان و در زیرینے که قلبه رانی کرده باشند یا کاشته باشند و در کا، سبزروده و جامک چو تره و
 اشال آن برائے نشین ساخته باشند و در زمین در راه و کوه و در کنار دریا و در تنگه کاه فرش
 نکرده باشند غایط و تشنه نکند از کاه که در جگ کار نیاید فرش کرده غایط و تشنه نکند بر سر
 آتش و آفتاب و باد و آده گا و قصاب و پیکر و لویه و برهن و زن غایط و تشنه نکند و یاد را نکند
 و دلبهرت این چیز یا سمه و این گل نکند و اینها را دیده و نیز انگار نکند یعنی در آنوقت اینها را نمید
 سر برهنه غایط و شاش نکند آفتاب را در وقت طلوع و غروب و دو پھر وقت کسوف و شعاع
 آفتاب و قیقک و آب افتاده باشد نه بنید سراسے وقت جماع زن را برهنه نه بنید زن را بعد از
 جماع ساخته نه بنید زن را در وقتیکه طعام میخورد و باشد یا عکسے یا در یا خضیا زه و کشید یا خنجر
 بطور خود نشسته باشد یا سرمه و دوده در چشم میکشید و باشد یا تیل و اویش بر بدن خود میمالید
 باشد یا برهنه باشد یا از آمده باشد نباید وید و کسے که خوبی خود میخواست باشد در وقتیکه زان
 بحالت مسطوره معتقد باشند نه بنید همراه زن نخند و دلول و غایط خود را نه بنید و قیقک و لعلات
 نباشد کسوف و خسوف و ستاره مانه بنید سایه خود را در آب نه بنید در هنگام بارش باران
 اگر جاسے برود و چیزے بر سر پوشیده نرود و در باران بر سر پوشیدن سنگالک را منع است که
 منع نیست و افسون خوانده برود تا برق آسیب نرساند افسون واقع ضرر برق نیست -

﴿در اینجا افسون بنید مسطور است معنی آن نیست که این

برق گنا مان مارا دور بکنند و آهسته آهسته برود و در وقت غاب بجانب مغرب و شمال نکند
 و برهنه نخواهد و در خانه خالی که دیگر سے در آنجا نباشد خواب نکند باید که آدم دوم در آن نه باشد و الا

میسوب است قف و خون و غایط و بول و منی در آب نمیدارد و پوست شالی و غیره غلظت که از
 بھوسی نامند و موس و استخوان خاکستر و بھم و ناخن و موئیکه بر پوست آدم و غیره می باشند و زیر
 سرگین در آب نمیدارد و پوست و پاپ آب را نه گوید بکف پار آب آتش گرم کند و از بالا آتش نگذارد
 یعنی اگر آتش افتاده است از بالا آتش بجست زده زود قف و بول و غایط و ناخن موس
 و استخوان و غیره کانداختن آن در آب منع نموده اند در آتش هم نمیدارد آتش ابدین قف نکند
 آتش را پائین آتش او زیر خود نگاه ندارد چنانچه بعضی مردم خود را بر آبی میخوابند و آتش در زیر
 میگذارند آب و شیر و غیره آنچه از نوشیدنی است هر دو کف دست را برابر جمع نموده بخورد و آتشارا
 با یک کف دست باید بخورد و در زبان که خوابیده باشند آتشارا از خواب بیدار کند بقرعه قمار سازد
 و بازی اقسام دیگر که از آن محرم بود و مبارز و مثل حقیق از بالا آتش مالد و گاو نکند با مفضل بخوابد
 کار که خلاف آئین خلایق که اینکس ران میان است یا خلاف دینیه و شمره است که اینکس
 در آنجا داخل شده و آئینیه که خلاف آئین نیاگان باشند کند بشرطیکه کار کرد آنها موافق آئین
 باشد بجا نیک و دو موختن محرم بود و برسد در آنجا زود و بشناوری از دریا بگذرد و در جاییکه
 موس و پرو خاکستر و پوست غلظت و انگشت و سفال ریزه و استخوان و پیله و نجاست مثل
 قف و بھم و شاش و غایط و غیره افتاده باشد نشیند اگر گوساله دیگر شیر آرد و در آنجا
 باشد گوید که تغافل بکند در خانه یا در دینیه یا در شمره یا در خانه کمی در آید باشد از دروازه
 برود و از راه نامتعارف زود و از راه که ممکن باشد و خلاف شاستر عمل میگرداند باشد
 خیرات نگیرد از شخصی که اوقات گذران از رگد رجان کشتی مثل آبی گیر و تصاب و صیاد باشد
 و از شخصی که مثل میاخته باشد یعنی تیلی و از شراب فروش و زنان طوالیف و آبد و شاه مسک
 که خلاف شاستر عمل میگرداند باشد خیرات نگیرد و پوشیده نماید که مال چکیس منع کرده که خیر
 نگیرد اما هر چه اینطور زیر نوشته شده ده مرتبه زبون تر از بالا آتش خود است مثلاً تیلی ده مرتبه
 زیاد تر از مای گیر زبون است علی بن العباس آئین خواندن بمرد و تکرار
 نمودن **بسم** از راه سادون شروع کند در ماه سادون روز یکم بخیم و دست بخت
 یا سرون بخت هر روز که باشد شروع نماید اما بعد از آنکه باین بار دو نباتات بر میدارد و از آنجا

ماه و خواندن بید شروع کند و اگر احوال او راه سادان اساک باران باشد و نباتات زود در
 ماه بجای و در روزیکه شروع بخفتن باشد شروع کند اچار و نیم ماه بید بخواند باشد بعد از آن راه
 پوس و در یک روز و هفتی بخفتن باشد اگر شش اشمی پوس باشد بیرون و دیده رفته در کنار آب بخواند و بید
 ترک نماید یعنی تمام خواندن بید ترک کند و الا در نیت سوابق بید بخیر و دیگر بخواند اگر ماه بجای
 خواندن بید شروع کرده است روز پر و اشکل بچپه با گله ترک نماید و یک شبانه روز بخیر بخواند
 بعد از آن در اشکل بچپه بخواند و در کرشن بچپه بخواند باشد و رنگا سیکه بید بخواند نیست
 روزیکه خواندن بید شروع کند سه روز بعد از آن خواندن روزیکه خواندن بید ترک نماید یک شبانه روز بخواند
 ناز شام اگر غرش ابر بشود روزیکه بید سبب از فلک صفا ظاهر شود زمین بلرزد و شبانه ستاره کلان
 از آسمان بقیق بر آید این چهار چیز شبانه روز بید بخواند اگر شکسته و اگر و خشکیک بک میکانند
 باشد و خویش بید بخواند اگر شرفی از قبیل خود بید و سه روز بید بخواند و خشکیک و اگر که قوی
 بید است بخواند یا کمتر که قیسه از بید است بخواند یا بر همین که قیسه از بید است خوانده تمام کند کرد
 و یک شب بید بخواند روز پور ناشی و اماوس و سپرد و اشمی و سپرد و چرسی و کسوف و خسوف و
 پروا و دوران روز که در آمد و بر آن فصل که از جمله شش فصل باشد درس بید بگیرد و روزیکه طالع شرم
 خورده باشد یا خیرات شراره گرفته باشد شبانه روز بید بخواند و خشکیک در شراره ایا که و شش طالع
 خورده باشد سه شبانه روز بید بخواند اگر استاد و شاگرد نشسته اند و درس بید گفته میشود و این
 جانوران که چهار پایه و دوک در آسمان و آرد و گربه و موش باشند سیکه از میان بگذرد و تاسه و
 نخواند بشرطیکه همان روز شروع خواندن کرده باشد و اگر درس نوبت باشد و استاد و شاگرد و یا
 شاگردان با هم نشسته خواند با سه سابق بخواند باشد و از تقسیم جانور بگذرد و تا یک شبانه روز بخواند و در یک
 اندر و صبح بر آید یا بخواند شبانه روز بید بخواند و روز را حق اندر و صبح بخواند و بچپه که گفته است و یا
 روز یکجای می ماه کنوار و روز بر خاستن اندر و صبح است در بعضی جانور نشسته که بر آید فلان چیز باشد
 بنام خوانده اگر مثلاً بوقت ناز شام محل آمده باشد و نیت است تا آنوقت باز بنام خواند یعنی
 هشت بید بخواند بعد از گذشتن هشت بید بید بخواند از آنکه آواز سنگ و غیره که نوشته میشود
 بگوش برسد بید بخواند سنگ و شغال و خرد و آلود و حد آید شگافن بانس و آواز خواندن

ساق بیدار از مرخص و غمناک و صدای بازی و صدای او پاک و صدای بصر و صدای مردگ
 و صدای عین آواز پای اعراب و در جاسی است یا مرد و یا شود یا چاندل یا قیامت نزدیک باشد
 و در زین که مرد و اسونته باشد بیدار نماید خواند و در زمین بخشن و در وقتیکه خود با طهارت نباشد
 و هنگامیکه صدای غردن باران و برق تواتر میشد باشد و میان آب و نصف شب انبار
 از پیر و دم و سوم است و در وقتیکه باو تندی دریده باشد بیدار نماید خواند طعام خورده و دست
 تا دهنگ دست خشک نشده باشد فی الحال بیدار خواند و روزیکه خاکستری باریده باشد و هنگامیکه
 اطراف و جانب هوا بطرز بیدار نماید که گویا میوز و هنگام سندیهای صبح و شام هنگام بارش
 که اکثر و بواسی زمستان از خانه میشود و بنوعی بخار میشود که هیچ بطن نمی آید و هنگام
 از جانب باد شاه و در و غیره بیدار خواند و در وقت تندر فتن و در جانبیکه زبون باشد و بدو و در
 می آید باشد بیدار خواند و وقتیکه شر تر می آید بزرگ بجهان بیدار ترک خواند بیدار کند اگر در خانه
 بدو بخواند و وقتیکه هوا سرد و تر و خیل و آب و کشتی و درخت و اعراب و سهل و درخت و غیره باشد
 بیدار خواند و در زمین شود بیدار خواند و وقتیکه غلطیده باشد یا مرد و یا پسر فرش باشد بیدار نماید خواند
 یا بزرگ باشد بیدار خواند و در وقت خواندن بیدار اگر مرد و یا بزرگ و یا یک پا خود و البتة بزرگ و در
 روزیکه گوشت یا طعام سوتک خورده باشد بیدار خواند آمین خواند بیدار تمام رسید یا و این
 که هست و سنانک باید که از بالا سایه بپیکر دیوت و معلم و استاد و راجه و سنانک
 و آچار و در توج و زن و دیگر و دانسته گذرد و بر سایه آفتاب ایستد بالا و خون و غایب و بول
 دست و دقت و چرخ بدن و او این که مالیده باشند آب که از غسل خود یا کسی دیگر بزرگ و این
 بنای ایستاد بالا و آن پاس نباید گذاشت از بالا و از زیر سایه بزرگ و در میان بزرگ و این
 سانسیم بی نگردد و بر همین که بیدار بزرگ و غیره بسیار شنیده و خوانده باشد و از دار و باد شاه خود را
 بدو گوید و زبون شمار و در بیکار نداند در پیداکردن لال بوجه حلال مقید باشد از هر فیکه که از بار
 نگوید عیب شخصی فایز کند و طعام پس خورده و بول و غایب و آب که در آن باشند باشد از خانه
 بیرون اندازد و شر و ت و دهرم و سمارت و دهرم میگرداند باشد ماده گا و آتش و چمن و غله
 و طعام پنجه را و وقتیکه چیریس خورده و دست نشسته باشد یا با طهارت نباشد دست نرسد

و اینها را به پاس نکند و اگر نداشت مناسب کرد و بایست رسانید با طهارت شده و چون گدازه
 بسرو گوش و سین و دست و ناف آب رساند عینیت و خدمت کس نکند کس را نزد غایت
 شخصی و قبیله کسانیکه با نیکس از او برساند لازم است بر آس آموختن و یاد گرفتن بهر سر و سر و
 عبید را عین بکند تا با بر پیمان بند مثل چایک اینها را هم بر بند نزد و از ستر پا نزد بر پشت و
 اولی است کار صواب و عمل خوب در دل گذراند که خواهم کرد و اعمال خوب از زبان ذکر کند
 باید کرد و از اعمال آنچه معتقد و راست باشد از دست و زبان بکند اعمالی که خلاف راه و رسم باشد مثل
 کاکوشی و غیره بعمل نیارد و اگر بکند بهشت نخواهد یافت بلکه در دوزخ و مسافر و برادران حقیقی و مجازی
 که از یک مادر خواه از دو مادر متولد شده باشند در زمان شوهر دار و خوشاوندان که با آنها پشت
 در میان باشد و امون و پر و ضعیف که از هفتاد سال زیاد باشد و خرد سال که عمرش تازه
 نشده باشد و مرضی و شخصی که با نیکس زیاده باشد و طالب علم و طبیب مردم قبیله داری
 پیری و شخصیکه بگلب بکند و پر و مهت و اولاد خود و زن حلال خود و عبید و خواهر شوهر داشته باشد
 شاقه نماید و خرشته نکند اگر به تالاب بی که دیگر بکند و وقف نکرده است بر سنج مشت خاک
 بر آورده غسل بکند اگر کسی تالاب کند راست نموده است تا با هنوز وقف نکرده کسی بگوید اینجا
 غسل بکنید سنج مشت خاک بر آوردن حاجت نیست از تالاب غسل بکند اگر کسی تالاب راست نموده
 وقف کرده در آن تالاب غسل بکند احتیاج بر آوردن سنج مشت خاک نیست از تالاب بگیرد که
 وقف نکرده باشد تا پنج مشت گل بر نیارد بر آس سنج کار آب بگیرد اگر تالاب بر آسید و نمیداند که
 خداوند این وقف کرده است تا پنج مشت گل از آن تالاب بر آورده بر زمین اندازد بعد از آن غسل
 تالابیکه خود راست کرده اگر وقف نموده باشد در هر دو صورت همان غسل نکند در چنان که کند
 سطر راست که تالابی که خود کند و باشد تا وقف نکند در آنجا غسل نکند ازین آیهما بحسب غسل گل
 بر نیارد بر آس که خودش بر آس شور پوسته باشد و بر آس که دیگر در یاد اخل شده و بر آس
 شور پوسته باشد و تالاب بر آس که دیوتا یا راست کرده باشد مثل چکری و کور کعبیت و غیره آب
 زمینی که آن زمین از شدت باران نابریده عین شده باشد و آب در آن زمین جمع شود و آب
 که از گویسار تراوش میکرده باشد و میویشیده باشد تا این قسم آب میسر شود و آب دیگر غسل نکند

برای غل هر روز این شرط است اگر برای پاک شدن از نجاست در دیگر آنها با وجود غل
بکند عیب نیست در چارپائی و چوکی و تخت چوبی و باغ و خانه و رایه سواری و سواری و دیگر از قسم
سب و غیره بلی اجازت صاحب مال تصرف نباید کرد و غله و درمیکه تفصیل نوشته میشود و مخور
و دیگر و آن تفصیل اینست از جمله شرقت و سمارت هر کس که بر دالان هو تر لازم شده باشد و کند
شود و بر پشته لوم که آنها را الکن هو تر جایز نیست که برید (کن بر ج است که مال وارد و خود نمی خورد
وزن و اولاد و انگیزار و که بخورند و دیگر و نو که رآزار میداده باشد شخصیکه در قید باشد و دوز
و غیرین و نش و چارن و کشتی گیر و بس و بطور یعنی قومیکه این ای شگافند و تپت و شخصیکه
او را بعلیه مضم ساخته باشد فاحشه و قبه و زنان طوالت شخصیکه جا بجا و بمر دم بسیار بگ
میکانیده باشد طبیب یا مالطیب که از رنگد ز طبابت اوقات گذر میکرده باشد و شخصیکه از
جمله این مرضها مرض داشته باشد از دهنگ سنگ شانه بر من مرض معده مثل علینچه
و جلو و مهر و غیره بکند و یا اسیر بر بیوگر یعنی شخصیکه بدم در غضب بوده باشد زن را
که از حرم مال یا علم بطور مستحی بوده باشد و دشمن شخصیکه بدی و کینه از سینه و بیرون
و شخصیکه بخر فاسد نماید یا اعمال و دیگر باعث از از خلاق میشده باشد قاتل بر همین شخصیکه بوقت
زنا گرفته و اگر بعد از آن زنا گرفته است یا با پر ایشیت نکرده باشد و بی شخصیکه پس خورده و دیگر
نه خورده باشد شخصیکه دغا باز باشد شخصیکه برخلاف آیین مقرر سو و میگرفته باشد زنیکه با اختیار خود با
و دیگر کسی از شوهر یا پدر یا پسر یا عیال کسی که محافظ او نباشد زگر و شخصی دیگر که از اعمال زرگری و آقا
گذر میکرده باشد و طلا را از جاست بجا بسته بدل سازد و شالین نکند از طوق گوشواره سازد یا از
گوشواره دست برینچ است نباید داشتال آن شخصیکه در همه جا و همه کار محکوم زن باشد
در وید خانه بخانه بوم بکند شخصیکه بمر دم بسیار زنا میداده باشد شخصی که بدم ریاق خنگ
فرخته اوقات میگذازمینده باشد مثل دهکان و داریاق شیر و غیره انگرد و در و دیگر خا
و غیره شخصی که از رنگد و دخن اوقات گذاری میکرده و متعاز صاحب اتهام مکان شخصی که
خانه بخانه می خورده باشد یا معصه بان ولی برودت راجه که محکم باشد و خلاف
شاستر عمل سے کرده باشد شخصی که نیکی مردم فساد اموش کند و هر خوبی که در

حق او کرده باشد قبول نکند شخصی که جاندار را کشته اوقات گداز میکرده باشد مثل صیاد و ماهی گیر قصاب
و غیره و گداز و شتراب فروش و شخصی که زن او زنی باشد مرد را بی آن زن در خانه همان شخص میانه باشد
شخصی که در بدی دیگران مقید باشد و روغ کوتلی را بجای باء فروش و غیره کسی که مدح مردم میگفته
باشد شخصی که رسوم ملی میفرخته باشد دست مردم مشغول خوردن باشد مردم شور و غوغا میخیزد باشد
مردم ترسناک باشد شخصی که بجهت اعمال قبیح مردم او را بد میگفته باشد قیصر مردم حیران باشد مردم گرسنه
باشد همیشه در گریه باشد آن مردم را که نام بنام گفته شد از هر بن که باشد غله آنان باید گرفت
و نباید خورد و از جمله شود غله جماعه ذیل بایگرفت و خوردن آن جایز است شخصی که در خدمت و گداوان
اوقات صرف میکرده باشد مثل امیر شخصی که از آبا و اجداد دوست اینکس باشد و غلامیکه از حصه غلام
خود زائده باشد شخصی که در زراعت شریک اینکس باشد جام شکیله یعنی مردی شریکیه از دل جان
گوید که من بشما تعلق دارم و از شما بستم کلال یعنی کوزه گران من سنانک به انصرام رسید -

فصل سیم در بیان خوراک بر من و چترمی و پیش

غله و غیره خوردنی شخصی که براسه خوردن جایز است اگر به کرامت بد بد نباید خورد و گوشت جانوریکه
مخص براسه خوردن خوشه باشد نباید خورد و گوشت جانور که بعضی از گوشت هاسه آن جانور
در جگ یا بجهت خوراک است یعنی مسافر صرف نشده باشد نباید خورد و در ضرورت و قحط سال اگر
سواسه گوشت خوراک بنیم رسد در انصورت به تصرف جگ و خوراک متعنه خوردن گوشت جایز است
گوشتی که مخص براسه خوردن خود پنجه باشد نباید خورد و طعاسه که در آن موسه یا گرم داخل شده باشد
نباید خورد و چیزیکه ترش نیست و آن چیز بعد از نگاهداشتن ترش شود آنرا نباید خورد و سواسه جفراک اگر
چیزه مثل مصالح و غیره در چیزه داخل نموده نگاهدارد و آن چیز که بشن بدست ترش شود آنرا
نباید خورد و غله و طعاسم را که یکبار پنجه باشند و باز دوباره اگر آنرا به پنجه نباید خورد و طعاسه که
شب بران گذرد نباید خورد و آب مونگ که در آن زنجبیل و پیپ دراز انداخته باشند یا شکر نیز بران
افزوده باشند نباید خورد و پس خورده کسی نباید خورد و طعاسم ساس کرده سنگ نباید خورد و بر طعاسیکه
نظر آدم تبت یعنی مرد و افتاده باشد نباید خورد و طعاسی را که بکفش وزن حایض و چاندانی اشال
و دسترسا را نباید خورد و طعاسه را که بسروص یا شخصی که ناخن آن بد باشد دست کرده باشند

نباید خورد و اگر جاست ایستاده باشند و شش آنها را این عبارت بحسب خوردن طعام طلب نماید که کسی
 چیزه خوابد خورد و باید که ازان جماعت بدین قسم طلب ازان طعام خوردند اگر غله و طعام از برهن است
 و آنرا شود و گرفته به برهنان بخش بکند یا غله و طعام شود راست و آنرا برهن به برهنان بخش نماید
 و اگر خورده شود چنانچه برت بکند جاست نشسته طعام بخورد و سیکی چون گرفته ترک طعام
 خوردن گرفت دیگران را نیز باید که طعام را ترک بکند و در وقت خوردن طعام شش برگرود و از آن
 یا ناکس تر خط کشیده است بخورد و هر که بر کشیدن خط اینکس ازان کرده جدای شود اول آچون
 شروع در خوردن طعام بکند و بعد از خوردن آچون بکند و بعد این آچون نباید خورد و خوردن بعضی
 چیزها اگر شب بران بگذرد جایز است بدین تفصیل دوغ و شکر و قند سیاه و غیره و اگر دگندم و جو
 و بره و این دو آرد ساخته شود و آنرا هم باید خورد و در سیرت سنگه و دیگر سیرت مسطور است که هر
 آرد و صیغ اقام غله ساخته شود اگر شب بران بگذرد باید خورد و اگر از گندم و جو و این چیزها که در
 و غیره نوشته شده ترش شود باید خورد و اما اگر ضائع و بربود شود نباید خورد و اگر شش یا جاست آچون
 شروع در خوردن طعام کرده باشند و بعد آن و گیره رسید و او را بحسب خوردن طعام نباید باید که
 خورد و اگر وقتیکه آن مردم از خوردن طعام فارغ شدند و چیزه دیگر سه طعام بخورد و اگر جاست بحسب
 طعام نشسته اند از آنجمله چیزه آچون گرفته شروع در خوردن طعام کردند و یک دو خاقلی شده
 شروع کردند باید که اینها بر خیزند و ازان خوردند و اگر برگرود و از آب یا خاک ترش ازان شط
 کشیده باشند جایز است که اینها هم بخورد طعام بوسیله ماده گاو نباید خورد اگر کلاغ و غیره جانور
 امثال آن از طعام چیزه خورده باشند آن طعام را نباید خورد و بطعام که دانسته یا پخته
 باشد نباید خورد و در میان آنکه طعام که بران شب گذشته باشد باید خورد و کلام است هر چه
 روغن زرد یا تیل نخته باشند و چیزه بران روغن مالیده باشند بهر خد شهاب بران بگذرد باید خورد
 ماده آرد گندم و جو یعنی شالو و دوغ و غیره امثال آن نیز بهر خد شهاب بران بگذرد باید خورد و اینها
 شکر و آفت که تا زمانیکه خمره و بوسه قیر نیافته باشند خورد و بعد از قیر شدن خمره و بوسه نباید خورد
 بهر خمره و روغن نخته خواه خام که از آن ترش و جو خمره و بعد از گشتن قیر به ترش شود و نباید خورد
 تا ترش نشده منع نیست و جو خمره شل آرد و آب چیزه که داخل آن شده باشد از شل طعام

اعتبار کرده باید خورد و بزبان هندی خوردنی را آن گویند شالاش آنکه آرد و نمک بر آن آب پیچیده شدن
 به آب و نمک آن میشود و میوه هر کدام که باشد اگر آب و نمک و آتش بر سه بدن داخل شود همان شود
 بعد از داخل شدن بر سه چیز میوه را مثل طعام اعتبار کرده باید خورد و هر غله که پوست او را بر طرف کرد
 باشند مثل برنج و گندم از داخل شدن آب و آتش داخل آن میشود و پری که از آرد گندم و روغن
 می زنند و پوره که آرد گندم و روغن و قند سیاه می زنند و بهوری که جو بریان کرده را گویند و شالو و خجرات
 با هم مخلوط کرده و شالو آرد و جو و تیل و شیر برنج و شاک اگر شب بر نیاید گشته باشد باید خورد
 فاما اگر در حالت انما تفرس راه بیاید نباید خورد و در میان شیر که نباید خورد
 روز یک گاو را زانجا بر تار و یک گاو را با و جمع شود شیر آن تخمور و مقر است که دو وقت صبح و شام شیر
 می دوشند اگر بپس داده آنچنان شد که دو وقت شیر نمیدهد و یک وقت شیر میدهد بیشتر آنجا باید خورد
 شیر داده گاوس که بچه و موجود نباشد بچه دیگر سوار و ده بدوشند نباید خورد داده گاود و گاو میش
 و بز و غیره روز یک یا از آن روز تازه روز شیر از اینها خورد بچه داده گاوی که همیشه بعد از این
 می مرده باشد شیر آنرا نباید خورد و شیر داده گاوس که یکبار دو بچه بزاید نباید خورد و شیر
 داده گاوی که شیر آن همیشه بطور خود سیلان می شده باشد نباید خورد این حکم در همه جا تنها شیر
 نیست شیر و خجرات و روغن و ماست هیچ چیز اینها نباید خورد و شالاش و سرگین اینها میوه نیست
 شیر شتر و شیر جمیع جانوران که قسم آنمانه شکافته باشند و شیر جمیع جانوران که در پستان داشته باشند
 سواست بر نباید خورد و شالاش و سرگین اینها نیز نجس و حرام است و شالاش شیر جانوران صحرائی سواست
 گاومیش حرام است و شیر و شالاش و روغن و سرگین فرما ده حرام است طعاسی که بنیت
 خذرو بل و قوتی بختی برده باشند پیش از بل و نذر نباید خورد و مصالح که بجهت جوم طیار کرده باشند
 پیش از جوم از آن مصالح نباید خورد آنچه از جوم بقیه ماند خوردن آن بسیار خوب است گل و غیره
 آنچه از درخت سمجته حاصل شود نباید خورد و صمغ درختان بشرطیکه صمغ سفید یا سرخ باشد و از
 شکافتن درخت برآمده است نباید خورد و صمغ سفید اگر بطور خود برآید بخورد صمغ که بطور خود سرخ
 برآمده است نباید خورد و انگوزه و گافور براسه خوردن جایز است آنکه بعد از شکافتن درخت
 حاصل شود و هر چند سرخ نباشد نباید خورد مثل ناری و گوشت جانور که بجهت جگانه گشته باشند

و ماهی که بر پوست او پولک باشد پولک در بند وی سپند را گویند و رم ماهی عبارت از انسج از جمیع ماهی رود و پود پود بسیار اول اند بجهت دایق ما صرف باید که در هر جز گوشت و غیره که از ابتدا گوشت براسه خوردن حلال کرد و آنچه حرام کرد براسه برن مقرر است که برهن چتری و بشیر باشد از بنیاد هر م هر چهار برن میگوید -

فصل نوخیز و نیم و هر م هر چهار برن

اگر شخصی سنگلی کرده باشد که سواسه شصت صرف جگ گوشت نخورد و او که گوشت را می خورد اگر غله هم نرسد گوشت پیدا شود و بے خوردن جان می رود و بخورد اگر بسیار است و بخورد گوشت مصرفی شود و بخورد روز ششده اگر نه آن شخص بجهت خوردن طعام طلبیده باشد و آنجا گوشت پنجه اند بخورد و اگر آنرا ترک کند و بخورد ببت و یک کسی حیوان می شود و گوشتی که از صرف جگ باقی مانده باشد گوشتیکه بجهت خوردن برهنان پنجه باشد و گوشتیکه به نیت دیتو یا باینها گان یا بجهت اتقه پنجه باشد بخورد و او را باینها خوانند و آنچه باقی ماند خود بخورد اگر بسیار از گوشت خوردن به میشود و او نخورد و بهیر و عاصی می شود و اگر سواسه جگ و شتر آه گوشت نخورد و گنایا گار نیت و اگر در شتر آه و جگ گوشت نخورد و گنایا گار نیت و بجهت خوراک قبیل اگر گوشت پنجه باشد بخورد و حاصل کلام آنکه سواسه در چهار محل گوشت خوردن حرام است و آن چهار محل این است یک آنکه بے خوردن گوشت جان میفرقت باشد دوم شتر آه سوم جگ چهارم براسه خوردن برهنان و اتقه گوشت پنجه باشد بعضی دو جای دیگر جایز داشته اند یک گوشت که بجهت دیتو یا ارواح نیا گان پنجه باشد دوم آنکه بجهت خوراک قبیل پنجه باشد جانور س را که فسون مید خوانند کشته باشند باید خورد و جانور س که در کشتن او فسون خوانده باشند نباید خورد و در کشتن جانور که در صحرا وقت شکار مثل آهو و غیره میزنند خواندن فسون در کار نیت چرا که بر مسیت براسه جمیع آنها فسون خوانده است اگر شخصی سواسه صرف جگ و شتر آه و خوراک اتقه و طعام نیت دیتو یا نیا گان و قبیل جانور بجهت خوردن خود کشته هر قدر سواسه که بر اعضا آن جانور باشند آنقدر روز در روز خوراک خواهد بود و تنها آن شخص جز در خ نخواهد رفت بلکه مشیت کس بدوزخ خواهند رفت

تفصیل آن بشت کس نیست یک آنکه در کشتن صلاح بدید که باید کشته دوم شخصه که افزون
خوانده جانور را بکشد سوم شخصه که پوست بکشد و بریده بند بند جدا کند چارم فروشنده چشم
خزید کننده هشتم کسی که طبع نماید هفتم شخصه که جانور را از جاسه ببارد یا گرفته بدو هشتم
کسی که بخورد اگر جانور را بنام و نیت و توأما مقرر کرده بکشد گناه نیست شخوف خوردن گوشت
نباید بود و در میان قاعده ترک نمودن گوشت شخصه که از هر چهار برن سنگلیه
کرده خوردن گوشت سواست گوشت جگ بگذارد و سرخند آن شخص در گریخت و هر م
باشد نمیرد عابد مراض که بچندوی نیست گوشت می شود اگر شخصه سواست گوشت جگ
و گوشت شراب و سنگلیه کرده بگذارد و مطلق گوشت نخورد و در هر یک ال که بخوردن
گوشت بگذرد و جواب یک شود و جگ می باید تفصیل خواک حلال و حرام تمام شد -

فصل ششم در بیان پاک ساختن چیز که نجس شده باشد

چیز پاک بشتن آب سرد پاک شود بشرطیکه شخصه که طعام خورده دست و دهن ناسته باشد و بشت
آن شخص آبنازسد و چربی آن ظروف از دست او جدا شده نه چسبیده باشد ظروف طلا و نقره
و مروارید و خمره و صدف و غیره آنچه از آب بهر سیده باشد سنگ بشرطیکه ظروف نقاشی نباشد
سنگ یعنی بنبری تجموه و غیره ریسمان سن موی آنچه از درخت و گاه حاصل شده باشد چ
مثل ترب و ادراک و زرد چوب میوه انبه و غیره چیز که از چرم ساخته باشند مثل پایش و شک
پارچه ظروف بانس ظروف جگ که از چوب می سازند اگر باین چیز پاک نشسته شد

آن قسم دست برسد که چربی روغن یا تیل با آنها بچسبید بدن طرز پاک نمی شوند ظروفیکه بجهت بختن
طعام جگ موجود کرده باشند و ظروفیکه در آن غله و غیره نگاه میداشته باشند و ظروفیکه
از آن روغن و تیل در جگ جوم میکنند با آنها اگر دست شخصه که بعد از طعام خوردن دست و دهن
نشسته باشد برسد بدان نقطه که چربی از دست او جدا شده بچسبید آب گرم بشوید پاک می شوند
اگر دست آن شخص که طعام خورده دست و دهن نشسته است بدان طرز رسید که چربی از دست
او جدا شده با آنها چسبیده اگر ظروف فلزات یا از قسم مروارید یا از قسم سنگ است بجا کسرا و اگر
فلاکسرا باشد بگل یا بیده بعد از آن با آب بشوید اگر دهن کلاغ یا پرنده سیاه باین ظروف برسد

سنگ باله بعد از آن بشوید اگر اندک از روغن فروغ یا بلبل مس گران به تر باشد اولی است
 طر و ف چوب که در آن خورده باشند تبراشیدن پاک میشود و سوسه گریه و موش هر جانور سکه
 مثل سنگ پا داشته باشد بطر و ف و بن برساند آن طر و ف را تا تر باشد استعمال نماید کرد
 باد و موش از هر قسم جاکه بر خیزد و بچرخد برسد آن چیز پاک نمی شود مگر به اگر انگلیس را مس کیند
 ناپاک نمیشود اگر انگلیس تقصید گریه را مس کیند غسل لازم است از دیگر حشرات نوشته شش شیر
 از چوب در جگ میسازند و غله افشان و چرم که در جگ می آرند و موس و او کله و غله و اجاره اگر
 بانیادست داشته برسد آب گرم بشویند تا پاک شود و اگر توده غله یا نبار یا چوب یا توده طر و
 دست چاندل و غیره ازین قبیل بآن برسد در آن متاع نگاه کند اگر کبوتر از نصف دست رسیده است
 متاع دست رسیده را بشوید و بر باقی آب بیفتاند اگر به نصف یا از نصف زیاد دست رسیده است
 بایشست بشوید یکبار یک آوم باشد و اگر متاع آنقدر است که یک آوم نتواند بروشت برسد آب
 بیفتاند اگر چرخ از پس خورده از دست جدا شده بچرخ سپید باشد آن زمان خاک بالیده آن
 بشویند که رنگ و بوی آن برود و این آیین باشد پاک نمودن هر چیزی است و تفصیل پاک نمودن هر
 چیز گفته خواهد شد اگر غله بسیار را مردم بسیار آورده جمع کردند و پاره ازان مردم پاک باشند یا نه
 ناپاک باشد پاک نمودن آن غله آب باید افشانند چوبی آلات و آنچه از شاخ گاو میش و آنچه از استخوان
 فیصل و غیره ساخته باشند اگر آنها بشستن از آب و خاک پاک شوند بهتر است و اگر بدانند که باین طرز
 آلودگی از آنها منیر و تراشد آنوقت پاک میشوند طر و فیک از پوست کدو و ناریل و جیل و غیره از قسم
 میوه و غیره ساخته باشند و نجس شود آب و خاک شسته بعد از آن بموسه دم ماده گاو باله
 پاک شود و اگر طر و ف نجس شده باشند بعضی را به آب و بعضی که نوسه از خن است و بعضی را بشوید
 پارچه لشین بعد از شستن باله پاک شوند اگر پارچه لشین مثل شال و قالی و شطرنجی و غیره که از شیم
 گو سفید می سازند و پارچه لیشی مثل دارائی و غیره و پارچه لیسری اگر نجس شوند به رویه و شاش
 ماده گاو آب بشوید بعد از آن آب خالص بشوید تا پاک شود و پارچه یا چیزی که از پوست و دخت مانده
 باشند مثل بویادماث و غیره اگر نجس شود به آب و شاش ماده گاو و یا شیر میوه و دخت مثل
 یکجا که رسته بعد از آن به آب خالص بشوید پاک می شود و پارچه که از شیم بز کوهی باشد اگر نجس شود

آنرا بارگ آب و شاش ماده گاو و بید بشود تا پاک شود و این تقسیم شستن یک سوندن از ابتدا است
 شستن طرّف شاخ و استخوان دپست میوه درخت در صورتی است که پس خورده یا روغن آن
 چسبیده باشد و اگر در پیمان چربی باشد که بعد از شستن ضایع میشود و نجاست سهل کم آن رسیده
 است همانقدر تا همانوقت بشود که بدان شستن ضایع بشود و بعد بر آن آب بپاشند و در سایه خشک کنند
 تا پاک شود و اینجا بر چه نوشته شد عبارات از نجاست طعام پس خورده است اگر این چیز را که گفته شد
 نجاست مثل غایط و غیره برسد پس بآب پاک شدن هر کدام چنانچه تفصیل گفته است بشود یا نشاید
 آب پاک نمی شوند اگر آنها را به پوست غله و نمک و قند سیاه و کهار و شیر میوه درخت مثل داخل کرد
 بشود بهتر است و در میان چیز که از رسیدن طعام پس خورده نجس شده باشد و آنها را
 نشود و نباید شست و آفتاب خشک کرده یا بعد از آب افشاند همین قدر کافی باشد و آن نجاست
 نهائی تکیه بر چه رنگین اگر از زعفران یا صدف یا زرد چوب و غیره که رنگ آن از شستن ضایع می
 اینها را رنگ کرده باشند و اگر آنها مثل غایط و غیره رسیده باشند باید شست بقول شکر که کعبه
 جمیع اقسام بر چه رنگین که از شستن ضایع شود شستن نجاست نیست آب افشاندن و چه تکیه
 نجاست رسیده باشد کافی است تا آنکه با یکدیگر پوست السی ساخته باشند و نجس شود و آنرا با شستن
 زرد و آب و شاش ماده گاو و بید پاک شود و بطرف گلی اگر دست ناشسته بار و روغن چسبیده
 از کار میرود و اگر باز در آتش بپزد و اگر دست بر آید پاک است و اگر دست چاندل یا شخصیکه مثل چاندل
 باشد و شراب و خون و غیره نجاست بطرف گلی برسد پاک نمی شود و باید از آخت اگر غله و غیره
 برسد شستن پاک میشود و اگر دست چاندل بطرف گلی برسد سیح چه پاک نمی شود و دست رنگ برود
 گاو و باد و رچی در کار خود پاک است بادشاه و ملازمان بادشاه و حمار و طبیب و اسب یا غلام
 اگر در ماتم باشند بغسل کردن نور پاک میشوند چنانکه بجهت فروختن در ده کان آورده باشند
 آن همیشه پاک است نجس نشود و از خانه اهل سوگ غله و چیز دیگر منع است نما از خانه تعال که کار
 فروختن است منع نیست بر همچای و سناسی که آنها را بچمایا گرفتند مقرر نموده اند اگر بنا بر شخصی
 بجهت بچمایا بیاوندن صاحب خانه چون نگرفته بچمایا بدعیب نیست پاک است و همچنان
 اگر اینها بچمایا گرفته بر آید میرود و معیوب نیست اگر بدین دست یا دهن زرد شستن

و زمین خود حاجت نیست پاک نمودن زمین بر هفت قسم است جاروب دادن لکون کردن زمین که
 نجاسته افتاده باشد و آن نجاست خود بخود بر طرف شود و اثر سه ازان نمایند این قسم زمین تا آن
 مدت ماده گاو گرد و ایندن افشانیدن شیر و شاش ماده گاو و آب سر گین ده گاو و بارین بارین کنند
 و تراشیدن سر گین ده گاو اندودن در سر گین ده گاو و تفاوتی نیست هر دو بر یک قسم است بخش
 زمین بر سه قسم است صورت پاک نمودن هر کدام نوشته میشود زمین **قسم اول آنکه**
 در زمینیه که آوم میوه خفته باشد یا دستن بدید چائیل در آن سکونت گرفته باشد به پنج طرز پاک
 باید کرد بر طرف شدن نجاست خود بخود و سوختن ماده گاو گرد و ایندن افشانیدن شیر و شاش ماده گاو
 و سر گین گاو و آب کنند و تراشیدن و در زمینیه که آوم متولد شود یا بهیر و یا نجاست بسیار در آن
 افتاده باشد به چهار قسم پاک باید کرد بر طرف شدن نجاست خود بخود و ماده گاو گرد و ایندن افشانیدن
 شیر و غیره که نوشته شد کنند و تراشیدن زمین **قسم دوم آنکه** در زمینیه که سنگ
 و خاک و خردت بسیار در آنجا مانده باشد به سه قسم پاک باید کرد ماده گاو گرد و ایندن افشانیدن
 شیر و شاش سر گین ده گاو و آب کنند و تراشیدن و در زمینیه که شیر یا مرغ خانگی مدت مدید
 در آنجا مانده باشد به دو قسم پاک میشود افشانیدن شیر و غیره کنند و تراشیدن زمین **قسم سوم**
 سوخته زمینیه که انکشت و پوست غله مثل بھوسی و غیره و موس و استخوان و خاکستر
 مدت بسیار در آنجا مانده باشد بکندن و تراشیدن پاک می شود و بعد از این قسم پاک کردن
 لازم است که هر سه قسم زمین ادر جمع صورت جاروب بید و سر گین گاو و بنیدازد و در خانه
 هر روز جاروب دادن و سر گین گاو و چوکا دادن لازم است در چرخ خوردنی اگر دم نشی نفس
 ماده گاو برسد یا موس بهر اعضا که باشد یا گس یا گرم و کیث و موزج و غیره ازین قبیل داخل شود
 به خاکستر بنیدازد و بخورد و نظر بخوردنی کرده براس هر کدام بر چید ازینها مناسب
 و اند بکنه قول گوتم رکھیشتر آفت که اگر طعام یا چیز دیگر بموس و گس و غیره که در مصدر نوشته
 یکجا طبع شده باشد نباید خورد اگر بعد از طبع شدن افتاده باشد فی الحال آنرا دور کنند و طعام
 افشانیدن آب و غیره پاک سازد و بخورد و در بیان تفصیل پاک نمودن اگر طرف
 من جهت و سرب و سنی و قلمی بخش شده باشد نجاست و ترشی و شک و آب بشوید اگر گرم

بخش شود آب و خاک تر کافیت و براسه ازان سطر تنها آب باید شست اگر ظروف روئین
 و آهن بخش شود خاک تر آب بشوید نجاست هر چیز از دنیا که گفته شد بر هر چه بر طرف شود باید
 لازم نیست که ظروف را بر روز برون طس از بشوید و آنچه در نجاست گفته بالاتر ازان آیین پاک نمودن
 اگر نجاست بشستن یکبار نزد دگر باید شست اگر ظروف روئین را ماده گاو بومیده باشد یا چرخ
 شود و ران افتاده باشد یا دست چاندل رسیده باشد یا سنگ و زراغ آنرا بخش کرده باشد آب
 و خاک تر باز باید شست هر چیزی را که از پارچه چاقوان گذرانید مثل روغن و غیره که به چسبند
 بخش شود از پارچه گذرانیده در ظروف بنیاز و پاک میشود و انقیصم پاک کردن روغن و غیره در صورت
 است که گرم مثل مورچه و گس و غیره در آن افتاده باشند اگر در روغن و غیره که خاصیت چکین
 دارد و موسه یا گوشت یا ازین قسم نجاست دیگر داخل شد یا سنگ یا کلاغ در آن دهن انداخته قدر
 خورند باید دید که آن چیزی چه مقدار است اگر از یک پرسته زیاده باشد هر جنس که باشد اگر روغن
 باشد روغن اندازد اگر تیل باشد تیل اندازد و همان مصل را در ظرفی که آن جنس در آن میباشد
 آنقدر بنیازد که ظرف پر شود و چیزی را از بالا سه آن بر زمین بریزد و آن زمان پاک میشود و اگر از
 یک پرسته کم باشد بنیازد و نگاهدارد و فاما هنگام و حالت و ملک نگاه کند یعنی دیگر بشوید
 یا نه اگر میرسن شده باشد بنیازد و بکار برد و اگر روغن و آب و عسل و تیل و شیر و آنچه از شیر
 ساخته باشد در ظروف شود و باشد در ظروف خود بنیازد و پاک می شود اگر پرت لوم
 شود و شیر و روغن و عسل را در ظرف خود آورده باشند در ظروف خود انداخته بخورند
 و از پارچه بگذرانند پاک می شود اگر شود و پرت لوم چیزی که در روغن خفته شده باشد بپازند
 بالا سه آتش نگاه داشته بخورند و اگر خون یا لیم یا نجاست و دیگر به بدن یا پارچه یا ظروف
 برسد و چیزی را بنگه سابق نوشته شد نتواند شست اول گل ببالد بعد ازان آب بشوید فاما
 آنوقت بشوید که رنگ و بوسه آن نجاست برود آن زمان پاک میشود و نمایش یا در ظروف
 تمام باید شست اگر نجاست بظرف گل برسد پاک نمی شود و تفصیل نجاست استخوان آدم
 میت منی غایط خون شاش خون حیض چه پوست عرق اشک مغز استخوان چرک چشم
 بغم شرب چرک گوش ناخن ازین چیزها آنچه تعلق با انسان دارد و قتی که از آدم جدا میشوند

داخل نجاست میشوند تا زمانیکه هر چیز بجای خود است نجس نیست اگر این چیز یا از دیگرے بانیکی
 بالاتر از ناف سوارے هر دو دست برسد غسل باید کرد و اگر این چیز یا از خود همین مکان برسد بکلی
 بشوید و آچون بکند پاک میشود و اگر این چیز یا به نجس خواه از دیگرے خواه از خود بانداهم یا بین تا زانو
 و بهر دو دست برسد آن مکان بشوید و آچون بکند پاک می شود و اگر با این حال تسلی خاطر نمی شده باشد
 از بر همین برسد که تن پاک شدیم و اگر ظرف باشد برسد که این ظرف پاک شد اگر بر همین جواب
 بگوید که پاک شدی پاک میشود و الا نه از سر نو بشوید براسے پاک کردن هر چیزی که نام نه برده شد اگر
 نجس شود بشوید و اگر شستن بجهت آنکه ضائع خواهد شد ممکن نباشد آب بر آن بقیضند پاک می شود
 اگر آب یا چیزی دیگر را سگ یا کلاغ یا چیز دیگر بچشیدین نجس می کرده باشد و اینکس از این است
 نجسیت عیب نثار و قول دیگر است که اگر در هر سال یک کبره بکند ازین قسم چیز یا یک کبره یا نه
 خورده باشد تمام سال پاک میشود براسے دانسته خوردن این قسم برایش بخت بکند اگر از آن آب بخورد
 باشد و عمل بگیرد دانسته کرده باشد برایش بخت احتیاج نیست و اگر بفروش و جاسد و برده و سوارے
 خوردن و آشامیدن است سگ و غیره مساس بکند و اینکس اطلاع نباشد نجسیت و اگر در
 زمین پاک یا کبره افتد آب که یک ماده گاو و آتشکرم سیر تواند خورد و باشد بشرطیکه رنگ و غیره
 و بوسے آن تغییر نشده باشد و دست چانداں و غیره خورد و بدان نرسیده باشد براسے آچون غیره
 باید گرفت که پاک است و اگر افتد آب در جاسے بن خاوند میان ظرف یافته شود پاک نیست
 براسے آنکه در ظرف شبهه می شود و اگر ظرف پاک آب از چاه برآورد و باشد آن آب پاک است
 اگر آب باران در ظرف پاک نگاه دارد پاک است و بزرگ گنج اصل است و بقول و قول که پیشتر
 آب گنگ بر آید که کثیف بگذرد و استعمال نباید کرد و بجهت براسے خوردن نجس نیست براسے
 غسل و غیره طهارت منع است تا آب و باولی و چاسے را که چانداں و پت ساخته باشند
 آب آن براسے خوردن و غسل نباید گرفت که پاک نیست گوشتی که براسے خوردن حلال باشد
 آن جانور را اگر سگ زده باشد یا چانداں و باز و سیاه و بیهلیه غیره جانور شکاری زده آرد
 باشد پاک است بشرطیکه از آن میان نخورده باشند شاع آفتاب شاع چیزیکه باشد مثل
 و ستاره و آتش و غیره همیشه پاک است اگر رنگ و کلاغ و شتر و خرو و تو و بجهت توتم و نوک

در رخان دهم و بز و گدھی سینے خراده و گو سپند و گرو سکه که از جارب و ب بر می خیزد نجس است و مردال
کم میکند سواے این گرد و اهر گرد سکه که برسد پاک است ماده گاو و اسب و سایه در حقان و زمین و آب و گیس
و شبنم و کبر پاک است گو سال از پستان شیر مخور و دستا زانما شسته شیر سید و شند عیب نیست شیر
پاک است خورد سالان از مایه شیر خورند و ستر تراشی نشده ا حیاناً همان قسم بانگس دست برسانند
سینه نیست و این کس از رسیدن باد پاک میشود و این نزد اسب پاک است و این ماده گاو و غایط و چرک
آدم پاک نیست و پاک نمی شود اگر از زیر سائیه درخت گوار گند و در سنگه زرسنگه باید گفت اگر چاندل
یا آدم شخص بر راه رفته باشد اگر شب است شعاع ماه آن راه پاک میشود و اگر روز است بشعاع
آفتاب و باد آن راه پاک می شود قطره طعم و باد و قف که از دهن آدم بر آید از میگر و دیگر سبب یا از خود
بالا سبب درین بختد یا بکاسه دیگر بختد نجس نمیکند اگر عرق خود برود و بختد عیب نیست اگر موسی سلبت
در دهن بختد پاک است اما پاک نمی شود و اعتیاج شستن نیست اگر چیزی خوردنی در دندان چسبیده باشد
و بعد از سائیه خود بخورد جدا شده از دهن بنیازد و اینکس در مینورت نجس نمی شود اگر نیفتد و به ظاهر
باشد درین صورت نیز نجس نیست قول گوئیم که بیشتر آنکه اگر آن چیزی که بدندان چسبیده است یا در میان
فاهله دندان ماده بسیار خورد دست زبان بآن نرسد پاک است و اگر کان است و زبان از آن است
نمیکند با جدا شدن آن آدم پاک نمی شود و قول دیگر آن آنست که اگر آن چیزی که بدندان چسبیده یا در
مفاصله دندان ماده اگر جدا شود و فرو برنجس نمیکند و اگر از دهن بیرون آورد و نجس نماند و اگر
چیزی بخورد و اثر چیزی آن بشتن از اندرون دهن برود پاک نمی سازد و اگر چیزی بخورد و اثر چیزی آن
بشتن از اندرون دهن برود و زایل نمی سازد و اگر چیزی بخورد و بعد از آن دهن باید شست اگر
برگ قبول براسه خوردن نیشکر و میوه آ چون لازم نیست اگر انگشت بطرف اندرون لب دهن
کرده باشد آ چون باید کرد اگر برگ قبول خورده است یا میوه خورده است و چیزی از آن جدا
چسبیده باشد یا طعم خورده دهن شست و اثر چیزی آن در دهن و دست باقی است نجس
نمیکند براسه غسل و غیره چیزی که نوشته شده شود آ چون در آخرین اعمال باید که غسل آب و شیر
و غیره و قیام بخشد هنگام غوطه خیزد از خواب بعد از طعام راسه رفته باشد اگر چه که ده باشد
بشکام حسوا که درون آنکه درون غلغله باشد براسه خوردن قف بنیازد و در چادر باید کرد

پارچه دیگر بپوشد برآست خواندن و تعلیم نمودن و خوردن هر چند پاک باشد و آنچه اول درود
 آنچه آخر کند برآست غسل و خوردن مشروبات اول یک آنچه و آخر دو آنچه باید کرد و در راه و
 کوچه اگر گل و سنگین داده گاوآب و سفال ریزه و غیره را سنگ یا کلاغ یا چاچندال مساس کند و به
 برسدین باد پاک می شود و اینکس را بنجس میگویند خانه که از خشت است اگر آنرا چاچندال مساس کند
 بافتادن باد پاک می شود و خانه که از گاه و بگاه چوب ساخته باشند اگر آنرا چاچندال مساس کند
 بافتادن آب پاک می شود و اگر به پیشه ناپاک است نایتیش خود با آن دست نباید کرد این پاک
 نمودن با تمام رسیده

فصل بست و یکم در بیان صرف خیرات

بر جمیع از ریاضت اول بر همین را پسیدانم و موجب موجود و ماحقق بر همین آن بود که جمیع
 و اعمال موصوب بشود و اینها بنوعی زلیست نمایند که باعث آسودگی دیوت و تیر باشد پس
 ظاهر شد که اگر خیرات به بر همین بدید موصوب کلیه حاصل می شود از فقری و تنگی و مشورت و در راه و
 و اعمال پسندیده بر همین فایق است و در میان بر همین که در خواندن بتدوین و شنیدن و
 بر آن و غیره سبقت گرفته باشد بزرگ است و در میان این قسم بر همین که در بجا آورد
 اعمال پسندیده به موجب که مقرر است مقید باشد زیاده است و در میان این قسم بر همین که
 که حواس خمس از بون ساخته مشغول خدا طلبی باشد بزرگ است اگر از بر همین بر همین تنهایی
 صفت موصوف باشد چنانچه عالم است و پس یا مراض است و دیگر هیچ و یا در ذات بر همین است
 باینست و در اعمال خوب راعی است و دیگر چیزی نیست این قسم بر همین اگر چه صرف خیر
 است تا ما چنانچه باید نیست در بر همین که این همه صفات جمع شده باشد آن بر همین صرف
 خیرات است و بالاتر از آن نیست و آنرا پسندیدن یا تو گویند و در میان آنکه اگر کسی
 با این همه صفات موصوف نباشد و هر کدام یک صفت دارد کدام یک بهتر است بر همین
 چهار قسم است ذات بر همین بر همین عالم بر همین مشغول اعمال حسنه بر همین عابد مراضی از اول
 دومین و از دومین سومین و از سومین چهارمین خوب است تا چهارمین باشد پسندیدن یا سومین
 بدومین یا دومین باشد یا اولین یا دهمین و گنجینه و طلا ندهد —

فصل نسبت و دو صوم در میان ترتیب و ان خیرات

باید که اول مطابق مقرر شکل بگذارد و گاه و زمین و کعبه و طلا هر چه براس خیرات باشد بهر آن
که بعضا تمایس که گفته شد موصوف باشد بدین شریک و نیز بر حقیقت صفات آن برهن و انا باشد
و شخصیکه بدین صفات موصوف نباشد و تپت و مرد و باشد اگر خوبی خود بخواند با و هیچ مذکور
شخصه که بدین صفات موصوف نباشد بدین وقت و اوان خیرات نباشد و بدین و آتیرتیه نباشد
و بدین یک است طلبید و بدین چیرے بگفته بدین آتاس و ان میگویند اگر شخصی زر سے یافت
یا به تیرتیه رسید یا به گام و ان خیرات است مثل شکر آت و دو و او شتی و غیره و در ان حالت بهر آن
که بعضا مقرر موجود باشد و چویت نام شخصی را که بدین صفات است و ان شخص او را میداند و خاطر
گذرانید و شکل بگذرد براس او بفرستد فاما به آتیرتیه بهر آن غیر مصرف خیرات مذکور و اگر
بعد از شکل بگردد چویت که آن برهن مرکب گمان گیر و یعنی تپت شده آن خیرات با و مذکور
و دیگر که بدین شخصی که از خواندن و عبادات عاری باشد باید که طلا و ماده گاه و زمین و کعبه خیرات
نگیرد و اگر گیرد خود را و شخصی که با و میداند بدین رخ سے بر و خیرات دو قسم است یکے آنکه هر روز و هر
کرده است و آن را یومیه میداند و دوم آنکه در تیرتیه یا در روز متبرکه میداند باید که در تیرتیه روز باشد
متبرکه که مثل شکر آت و غیره از یومیه مقرر زیاده بدین فاما باید که بهر آن موصوف بعضا مذکور باشد
و دیگر باید که حسب المقدور هر روز چیرے مقرر خیرات بدین اگر کسی خیرات طلبید با و باید و او در و ان
خیرات تلکین نشود و فرحاک شده بدین و اگر بخانه شخصی رفته خیرات بدین صواب آن بے نهایت است
و اگر طلبید و خیرات بدین صواب هر کسی هزار است و اگر بعد از سوال کردن بدین صواب هر کسی پانصد
است ترتیب و اوان ماده گاه و شاخ آنرا طلا و ستم آنرا به فقره بگیرد باید که گاه و خشمناک نباشد و سکن
و صومار و طلایم باشد یا چهره و طر و ف و زمین همراه ماده گاه و بدین ماده گاه و شیر و آب باشد و حسب المقدور
جزد سے نقد خیرات بدین صواب و ان آن نیست بر قدر موسے که بر اعضا سے آن ماده گاه و
آنقدر سال شخصیکه خیرات میداند آنرا در بهشت نگاه دارد و اگر ماده گاه و کپلا باشد شخصی که خیرات
میداند آنرا با و از ده که سی دیگر شش از گذشته و شش از ماده از گمان پاک ساخته بر قدر موسے
که بر اعضا سے آن ماده گاه و باشد آنقدر سال در بهشت نگاه دارد و اگر ماده گاه و یک چیرتیه باشد

چنانچه بعضی از آن بچه بیرون آمده باشد بدین شخصه که آنرا میدهند قدر موسی که بر انحصار آن گاو
و بیکه است همانقدر بگاو و بهشت بماند براسه دادن خیرات و رحمة جابر همین بصفات موصوف ملائکه
است دو پاسه بچه تا وقتیکه بیرون آمده و باقی در شکم ماده گاو است آنقسم ماده گاو را که خیرات
گویند تا هم زمین را خیرات میدهند اگر گاو فقره میسر نباشد ماده گاو شیر دارد بدینا ماده گاو عقیم یا
آنکه هرگز شیر نخورد و او را نداده گاو یک نر یا نر است و لایق از کیدن است و حقیقت شیر دادن
معلوم نیست باید داده گاو بشیر فکی لاغر و مریض نباشد بدین قسم ماده گاو هم اگر بشیر مطلق
بدین بهشت میرود و در بیان خیرات که برابر دادن خیرات ماده گاو است شخصه از راسته که گفته و
مانده آمده است با وسواسی داده نمیشد برساند یا بجای خواب و فرس گسترده و طعام باو
تا آنرا در طرف شود برابر خیرات ماده گاو است اگر خدمت مریض بکند باو او به بدین همان حکم
دارد و پرستش و تویا تا نر برابر باین است اگر بخانه بر زمین یا بخانه چتر یا چتر یا بخانه پیش
یا بخانه چتر یا پیش بر زمین آید باید که پاسه آنرا را بشوید و طعام بخوراند و پس خورده آنرا را بسوزاند
بر در این حال نیز برابر دادن ماده گاو است زمین باید داده تا از زمین که قابل زراعت باشد چراغ
بخانه بجهنم و در حینکه ماده تکیسی باید داده براسه بودن مسافران خانه و مسرا که باید ساخت و مسرا
و باید داده و تخریم جنس خود بدین طلا و گاه نر که بار تو اند بر داشت و پارچه و طعام و آب و کنجد

و در غن زرد اگر بدین بهشت میرود

فصل بت و سوم در بیان نتیجه خیرات اولی چتر یا

اگر آب بدین همیشه سیراب باشد اگر غله بدین آرام و آسایش بیه نهایت باید اگر کنجد بدین و او را در
باید اگر چراغ بدین چشما سه روشن و خوب باید اگر پارچه بدین خنجر لوک باید اگر اسپ بدین کلاه
لوک باید اگر دانسته یا نادانسته گنا سه کرده باشد برابر پوست گاو زمین بدین از گنا دان پاک می
بیان مقدار پوست گاو و هفت دست مقدار یک دانه است و سی دانه را نورتن گویند زمین که حاصل
ضرب لول و عرض آن ده نورتن باشد آنرا چرم ماده گاو گویند خانه راست ساخته یا خیره بدین
و غله بدین شخصه که پناه بیاید و با کس پناه بدین پاسه پوش بدین کلاه باران یا چیزی که بران مانده و رفع آب
باران و آفتاب بکند باید او را حایل دگل بدین زعفران و مسند و غیره عطریات بدین و بیل و اگر آب

فاما در صورت هم از چهار بجای مسطور نگیر و بیان خیرات تمام شد.

فصل نسبت و محم در میان ترتیب شماره

آدم متوفی را بنابر آن هندو سی پیت گویند آنچه بخوابش و خوشنودی خود به نسبت از روح
 غله یا نقد عوض غله بد یا نرا شراد و گویند و آن بر دو قسم است سیکه آنکه به نیت سه کس
 مثل پدر و جد و کلان شراد و گویند و آنرا پارس گویند دوم آنکه تنها برای یک کس شراد و گویند
 آنرا ایکو و شت گویند و آنجا هم به قسم منقسم می شوند سیکه هر روز گویند شراد و کنگت و اما دس
 و غیره روزها به مقرر می داخل هر روز است و این را نیت گویند و دوم به نیت گویند
 و صورتش آنست که ایا نایا بجای رسید که تیر تیره است یا پس شراد و شراد و باید که در
 کالک گویند مثال آنست که بجهت حصول شراد و هر روز که باشد و بعد از کامیاب شدن
 شراد و بجهت باز آنهم بر پنج وجه است سیکه آنکه هر روز گویند و دوم آنکه در روزها به نسبت
 گویند سوم آنکه در هنگام تولد پس شراد و گویند چهارم آنکه ایکو و شت گویند پنجم آنکه از فوتیدن
 در روز و دوازدهم شراد و میکنند و آنرا اسپیدی کرن گویند شراد و هر روز آنست که هر روز
 طعام به بر بنیان به نیت پدر و پدر شراد و ایام متبر که آنست که در اناوس و غیره آنچه در
 میشود و یکد اناوس شتر طیکه در روز که اناوس و چودس یافته می شود و بجهت روز پنج حصه
 مقرر کرده سه حصه اول روز ترک کند ابتدا سه حصه چهارم را که اگر اینها گویند بگر و اگر در وقت
 اناوس یافته شود و شراد و گویند اگر در هر روز که چودس و اناوس باشد اناوس و این
 می شود پس در روز که در اینها آن روز زیاده یافت شود و شراد و گویند و اگر در هر روز
 را بر باشد در روز دوم شراد و گویند و در جمیع شراد و گویند مثل اناوس یا ششی یا نومی تنه را
 دیده و گویند این ضابطه مرعی باید داشت چهار ششی که شش پنجم و شش شش و دناوم و بیت
 به نیت در اگس و پس شش در اگس و بیان می شود و تیر پنجم ماه کنوار و دوازده شکر آنست
 خصوصاً چهار شکر آنست سیکه و ثولا و کرک و کر و قتی که بر بن خوب بدست بفتد و بماند
 که این قسم بر بن باز بدست آمدن محالست بتی پات روز تری و ششی که بخیر گها باشد و آفتاب
 از بهت بخیر باشد آنرا در گنج چایا گویند و این تری و ششی در کنگت ماه کنوار می شود

نمایش پیش دادن و برین تریوشی منع است روز کوف و خوف چهار جو گاد و آن چهار روز است
 که در هر روز یک جگ ابتدا شده روز یک یک یک بخاطر برسد شراد و باید کرد روز یک متاع و غنیمت
 الا بق شراد و بدست بیاید شل گوشت خوب چارده متو که بر کد ام متو در هر روز پید شده است
 سه نومی که شش بچه ماه کنوار و کاکت و الکن تفصیل ایام متبر که تمام شد شراد و سوم آنکه در هنگام تولد
 شدن پسد کند شراد و چهارم آنکه بنام والدین بکند و آنرا اکیوشت گویند شراد و پنجم آنکه
 بعد از فوت شدن شخص و روز و از و هم شراد و بکند بر چنین که سوا س شراد و هر روز براس
 شراد و دیگر س باید چه قسم و بکدام صفات موصوف باشد اول آنکه خوانده بر چهار جید باشد
 بشتر طبعی که آنچه خوانده است آنرا فراموش نکرده باشد دوم آنکه آنحال ندارد و نمایش بید خوانده است
 و بسیار شنیده است و آنرا شتر و تری گویند سوم آنکه راه حق سبحانه تعالی خوب دانسته باشد
 و آنرا برشته گیانی گویند باید که در هر سه بر همین میان عمر باشد نه پیر نه جوان معنی شتر و بر همین که از
 اقسام بید است میدانسته باشد بر چنین که جمیع سام که جزو س از سام سمید است بخواند آنرا
 جمیع ساما گویند بر چنین که جزو س از دگ بید بطریق مقرر بخواند آنرا تو سگویند و بر چنین که
 جزو س از دگ بید و حجه بید بطریق مقرر بخواند آنرا تر سو پز نامند جزو س از بید عبارت از
 یک شجیه بید است و آنرا در هند و سی شاکها گویند اگر این قسم بر همین پید اشو و خوب است اگر
 شتر و بر هم رسد بر چنانیکه نوشته س شوند براس شراد و خوب اند و او بر زاده بر چنین که جگ
 کفائیده باشد و اما د شقی که جگ کفائیده باشد خسر امون بر چنین که جزو س از چهار جید بطریق
 مقرر بخواند و آنرا تر نا چکیت گویند و س و ختر س مرید خوشایان و ابل قبیله بر چنین که در احوال خود
 قایم باشد بر چنین که عابد و قراض باشد بر چنین که براس اگنو تر پنج کثد داشته باشد یا علم
 اگنو تر پنج کثد خوانده باشد بر چهاری بر همین خادم و او بر بر چنین که در دانستن راه حق
 سبحانه تعالی کامل باشد سوا س این بر همین براس کفائیدن شراد و جای نیست اگر ازین قسم
 بر چنان که گفته شد شراد و کفائند ثواب بے نهایت حاصل س شود و بر چنانیکه در شراد و نماید
 طلبید برین تفصیل اند مر لیس که از جمله شست مرض کلان مرضی با و راه یافته باشد تفصیل
 شست مرض حقایق ذکر شده بر چنین که عفو س از اعضا س و او زیاده باشد یا کم باشد که چشم

برهن را اول تحقیق باید کرد و یکایک آزرده نمی شده باشد برهن و شخصی که شر او می کند بل و زبان نادم
 و دست افشال بد کند و برهنه سازد که نیوتنه داده است بوقت ابراهیم طلب نموده بشیرین زبانی که می آیند
 بعد از آن پاسه آنها شود و چون بکند و بجای نیکه سه اراده باشد بنشاند و خود در دست
 و وجه داشته باشد اگر چه براسه اینکار ابراهیم مقرر نموده اند اما اگر ابتدا یک گهری پیش از دو پهر
 کرده نماند گهری دیگر تمام کند خوب است و اینوقت را کتپ کال گویند در بیان بر پنج اسم که بر روز
 پنج حصه قرار داده اند پرات و سنگم و مدعیان و ابراهیم و سانی کال طریق دانستن کتپ کال
 که مقدار روز را پانزده حصه کرده هفت حصه از اول ترک کند حصه هشتم بر حصه پاد کتپ کال است
 و از ابتدا به ششم حصه چهار حصه دیگر که مجموع تا آنوقت از جمله پانزده حصه روز و دوازده حصه
 میگذرد براسه شر او خوب است و در بیان آنکه شش چیز در شر او کتپ سیگویند این
 هر شش خسرو رکنده گناهان اند ششم حصه روز از جمله پانزده حصه چنانچه تفصیل مرقوم شد
 طرف شام که گداز کال گوئی که از نیال می آرد بھوٹ و غیره گویند محبت پوشیدن فرش
 کردن فقره و بھیکه بخدا داده گا و نواسه و فقره معنی کتپ است که گویند را گویند و نیت می
 سوختن را گویند مطلب آنکه سوزنده گناهان در شر او کتخانی و زنا و داون و بھکام متولد شدن
 و آنچه از قسم خوشحالی باشد به نیت بشو و دیو چهار برهنه انجور اند و به نیت پدر و جد و کلان
 شش برهنه به نیت جد مادری و پدر جد مادری و جد جد مادری شش برهنه که مجموع
 هفت و باشد انجور اند و بعضی در همه جا ثلث آن جایز داشته اند که مجموع شش باشد اگر
 شر او مادر و پدر و جد مادری و جد مادری و جد مادری چهار بشو و دیو که عبارت از چهار برهنه
 است لازم است اگر هر سه را یکی کند چهار برهنه کافیت تریب شر او یا هم تریب که
 به نیت بشو و دیو یک برهنه به نیت پدر و جد و جد کلان سه برهنه بهمان ترتیب به نیت مادر
 سه برهنه و سه تریب به نیت جد مادری سه برهنه را طعام بخوراند و جمع شر او را در جاکند
 باید کرد و که از بالا پوشیده باشند و چهار طرف آن پرده کرده باشند و خانه را از سر گناه گد
 چه کار داده باشند و زمین جنوب رویه نشیب باشد و قول بعضی آنست که در شر او ایام
 متبرکه که به نیت بشو و دیو و برهنه شش مشرق رویه نباشد و برهنه سه که به نیت پدر و جد و جد کلان

شمال رویه نشاند و اگر میسر نباشد براسه همه یک یک بر همین نشانند در شراره چسبیده که ساسه یکبار دیگر
خونیده باشد سه شود بر همین کیفیت و در شراره برده که ایام سور باشد همه باید بنیت بر همین
بشود و یو علیحد و بنیت مادر بر همین بشود و علیحد و بنیت جد مادر بر همین بشود و یو علیحد
کنند و اگر نخواهد براسه همه یک یک کند و اگر احیاناً در برین نیاید یک را بشود یو اقرار بدو یک را بنیت
آباد و اجداد طعام بخوراند و اگر یک بر همین بهر رسد و چون براسه بشود یو بر همین دوم لازم است طعام
حصه بر همین بشود یو اجداد نگاه دارد و اگر بر مصیاری بیاید باو بخوراند و اگر بر مصیاری نباشد در آتش بوم
در دیگر سمت سر قوم است که اگر مطابق بر همین بهر رسد بر همین از در بعد تر از بدو سوال و جواب
هر دو نمود میگفته باشد ترتیب طعام خوراندن بر همینان شراره و اول بیت
بر همینان بشود و از از دست خود اندک اندک آب برساند بعد از آن یک در بعد خواهد بود و بعد گرفته
بر دو دست آنها را یکبار کرده در دست بر همینان بشود یو اجداد بر همین ترتیب در بعد براسه نشستن
بدو و آنها را و بعد نشستن بطرف دست راست بر همینان بشود یو اجداد بعد از آن بصفه بر همینان بگوید که
بشود یو اجداد را میطلبم و آنها بگویند که بطلب بعد از افسون مقرر خوانده بشود یو اجداد را بطلب نماید در وقت
ج گرفته برسد بر همینان بشود یو اجداد از در پرستش دویا یا وقت شراره و هزار بار یک بر دو و پنج
باشد ترتیب نشاندن هر دو بشود و دویا است که اول سیکه را در پیش شرق نشاند و دوم را در
چپ او نشاند و در وقت پرستش دویا یا شمال رویه بنشینند و در زینت که پیش بر همینان
بشود یو اجداد است جو بنید از دبالاسه جو و ظرف از سس خواه برنج یا از غلات دیگر بوسی رویا
نگاه دارد میان آن طرف انگشتری که از در بعد میازند نگاه دارد و بعد از آن دو دو در بعد بر دوسا
هر کدام از آن طرف نگاه دارد و افسون خوانده میان آن طرفها آب جو و چندین و گل بنید از
بعد از آن هر دو انگشتری در بعد از میان طرف گرفته و افسون خوانده با آب در دست بر همینان
بشود یو اجداد بعد از آن چندین و گل و دویا و ویب و قد رسه پارچه میان بر همینان بهر
براسه قشقه و مالیدن بدن چندین از عطران کاغذ اگر پاکت گله که در شراره جائز است و آنها
خوب اند و جو بی چینی است که از آب بر روی پیش کنول و هر گله که سفید باشد گله که در شراره
جائز نیست اینست سگله که بوسه نداشته باشد گله که بوسه گرفته باشد گله که در شراره

درخت میان صحنه شترک باشد و آن جمیع از یک قبیله نباشند مثل درخت شبنم تمام و همه گلهای
سرخ سوسه زعفران و سوسه گلهای سرخ که از آب برتیند گل درخت خار و اگر گل آن درخت
که گلش سفید و خوشبو باشد آنچه بر آب بجز جایز است گوی چیدن و خودی و اگر بجز اینچه و خوب
گوی بد و دروغ و عمل آن یکا که در بنجر بد و بنجر خیره که از حیوان ببرد نباید و مثل شک
ترتیب چرخ از دروغ از دروغ و بنجر بد و چربی و منقر استخوان نباشد پارچه که باید و اول باشد
جای پارفته باشد شسته و سفید ریحان کنار داشته باشد بکلیخ پوشیده باشد چون
ازین فارغ شد شروع در پرستش و شرا و نیاگان بکنند اول زنا بر دوش راست بنزد از
رو بخوب بپوشید و بدست بر بنیان آب بدید از آن یک و بعد خواهد بود بپوشد گرفته هر دو سر بنیان
یکجا کرده و در سر جانب چرخ نورخ کرده و سر دوم از آن سوراخ بگذراند و این را در دست چنان
بدید از آن از دو وجه چینی ترتیب ساخته بجهت نشستن بر بنیان از طرف چپ بدید از آب بدست
بر بنیان بدید هر بار که بدست بر چمن از هر قسم چیزی بدول و کنز آب بدست و میسایند باشد چنان
نیت نیاگان را در و شمال نزدیک به بر بنیان بشوید و اینها ندول سیکه را که نشاند دوم را بدست
چپ اول موسم را بدست چپ دوم نشاند از آن از اینها سوال کند که تیران را طلب نمایم بر بنیان
باید که خواب بدید که طلب از آن افسون خواهد و کنز نشاند طلب نمایم از آن افسون دیگر
بخاند و در پرستش و یوتاها هر جا گفته است در پرستش نیاگان بکنند سینه باید صرف کرد و اگر غش
بدست بر بنیان بشوید و یوتاها بدید از آنکه پیش بر بنیان بکنند از اخته پیش بر کداح بر چمن طرف
خواه جمله سه طرف از نقره و غیره فلذات هر چه باشد بگذراند از سه طرف کم نباشد فاما
اول در بجهت آب و غیره آنچه پیش ازین گفته است و در طرف فاما از اخته پیش بر بنیان باید گذشت
وقت دادن اگر گله نام گوتر نیاگان بر زبان بیاورد و بعد از آن آب اگر گله از جمیع طرف نگاه گرفته و در
یک طرف جمع کند بعد از آن یکدیگر بجهت سوسه بر زمین بگذارد که نوک آن دو به جنوب باشد و آن
آب را بران از اخته از آن طرف بپوشد بعد از آن در بجهت که میان طرف و فاما و مالا که آن طرف
بگذارد و بعد از آن خوشبو و دویپ چنانچه بجهت دوتا یا گفته بود و عمل را در و سایر
نام نیاگان سه برده باشد بعد از آن در یک طرف بر پنج خیمه بنزد از دو در یک طرف دروغ

در برجهان بر سه جوم دست بگیرد و روز نهار و بوس راست کند است بر رویا است راست
و در برجه در هر دو دست گرفته روغن را در پنج پنجه بیندازد و از آن جوم کم کند بعد از آن
در برجه را که در دست داشت شکسته میان آتش بیندازد و در هر جا که فروفت گفته است شایب
ترا که از نقره باشد و اگر نقره نباشد از مس یا برنج بر می میرد و سوسه فروت کلی قول را کند
رکبشتر آن که اگر آن جوتراست این جوم که گفته شد در آن کند بخندد و اگر آن جوترا نیست
در دست بر همین دخواه و آب جوم بخندد و دیگر که شتر آهوه بهشت قسم است اگر آن جوترا
شتر آهوه میکند در چهار قسم که اول نوشته خواهد شد در کند آن جوم کم کند و در چهار قسم غیر
در دست بر همین جوم کم کند و اگر آن جوترا نیست در هر شش قسم در دست بر همین جوم کم کند
چهار شتر آهوه قسم اول ایست چهار قسمی که شش بجهت و شش شتر آهوه نو می که شش بجهت
بهشت و شش شتر آهوه که در پنج یا چش که شش هر دوازده ماه مقرر است شتر آهوه روز اما دس
و تیر بجهت و غیره چهار شتر آهوه و شتر آهوه که در پنج یا چش که شش هر دوازده ماه مقرر است شتر آهوه روز اما دس
که روز تولد سپید اگر فتن زمار یا کندانی یا کندن تالاب یا شاذن باغ یا مقرر ساختن دیوتا
کم کند چهار شتر آهوه شش که شش بجهت و شش شتر آهوه که به نیت یک کس کرده باشد
و آنرا در شش گویند غنیمت جوم که در دست بر همین انداخته است باید که بر همین آنرا
بدا خورد و یا طعام دیگر که بجهت خوردن او داده باشد با آن یکجا که ده بخورد اگر جدا بخورد
نیالان خوشنود و سیر نمی شوند شتر آهوه روز اما دس لازم است اگر کند صاحب پراشیت شود
بعد از آن افنون خوانده آب بران طعام بنفای بعد از آن افنون خوانده انگشت بر برجهان و
و طعام برساند بعد از آن آب وجود در برجه در دست گرفته طعام بر برجهان کشود و یا را ششکلی کند
بعد از آن طعام حصه نیالان را آب و کند و در برجه در دست گرفته و نام دو کوتر نیالان بر ششکلی کند
بعد از آن در دست بر برجهان در سه آب افنون خوانده بدین آیینا بخشد بعد از آن گایتری و دو افنون دیگر
بر برجهان بگوید که بجهت خاطر میل طبیعت طعام بخورد بر برجهان که به نیت نیالان طعام می بخورد باید که شش
طعام خوردن حوت نزنند و دیگر که مقرر است که شش که پدرش فوتیه باشد اگر روز اما دس
شتر آهوه به نیت پدر کند عاصی سه شود پراشیت باید که و باید دانست که خوردن بر پنج قسم است

سیح را عاید به باید خورد و دوم آنکه بے حاییدن میوان خورد و سوم پسیدن خورد و چهار
 آنکه بکیدن خورد و مثل شکر نیم آشامیدن خورد و باید که طعمی که به بر بهمنان بخورند
 از هر پنج قسم هر کدام که خواش طبیعت آنها بیشتر باشد بخورند یا طعمی که نیاگان او دوست میدارند
 یا طعمی که خودش بر آن راغب است به بر بهمنان بخورند و باید که طعم پوشیدگی که باشد محل پوشیده
 اینست برنج کنکشی و جفت و دیگر برنج که بسیار باریک و سفید و اعلی باشد جوگندم تنگ آتش
 برنج پستی و غیره غله سحرانی کال شاک باقی جھنگلای کجی از تخمیل مرغی انگورده قند سیاه
 شکر کافور تنگ سینه ها تنگ سانه کرکشی ناریل کسید کشتار شیر و جغرات و
 دروغن و غیره آنچه از ماده گاجایز است شیر شکر برنج گوشت سوا سه این پوشیدگی که هم
 در بعضی سمرت نوشته اند و در میان چشم که در شراب و نهاده خوردند و در هم مقدس بخورد
 کوزه می سرسده گوشه که بزبان پور بکشداری میگویند و بسیار راجع آتش پوشیده با و غلبه
 با و غلبه کلان ساک پوسه چیر که از انگرافس ساخته باشند پیل پی کباب چینی با و این تنگ
 از نگار تنگ تنو شیر و جغرات و دروغن از گاو میش ماده گاو قشاس و در بند و سی سرسده گاو
 شیر ماده گاو که از زامیدن ده روز بر آن گذشته باشد برنج شالی قهوه و دیگر غله که پوست او
 بسیار و غله بک باشد که بسیار پر نخه شود نصف باریک نصف درشت می باشد باید دانست
 که طعم ممنوعه را بر سه آن تفصیل گفت اگر هنگام ضرورت صبیح پوشیده هم نرسد سوا سه
 این ممنوعه دیگر جنس هر چه پیرسد بخورند شش که شراب میکند باید که در غضب نشود و اولی
 نکند و بحجبت خاطر باشد آنقدر طعم پیش بر بهمن بگذارد که شکم سیر خورد و بعضی بماند طعم بقیه را
 بعلام و نو که که صاف دل و راست کردار باشد بخورند بحجبت آنکه صد تیران داس برگ است
 و اگر این قسم طعام و نو که نباشد در زمین گوگرد از مایه که بهمنان از خوردن طعام فارش
 شود تخمیکه شراب میکند فزون مقرر بهید میخوده باشد بعد از آنکه بهمنان شکم سیر شود
 خود گاتیری و دوفزون مقرر بهید بخورند از آن اندک برنج و غیره غله خجسته و دست گرفته
 از بر بهمنان سوال کند که شام سیر شدید و آنها گویند که سیر شدیم بعد سوال کند که طعام قهوه
 یکم آنها جواب بدهند که شامایان و دوستان خود بخورید بعد از آن پیش بر بهمنان که نشسته

نیاگان احار اطعام میدهند است اول در بجهت کوچک بجهت بزرگ رو به زمین بگذارند و آب کوزه
 بر آن انداخته بالا بستانند بر پنج پنجه نیکو در که در دست داشت بگذارند و بعد مرتبه دوم بالا
 آن آب و کوزه بپاشند و در دست بر همان آب بجهت آچون افسون خوانده بدتر آسمان
 افسون خوانده بنوشند این خوانندین طعام به بر همان تمام شد و در بیان ترتیب این
 طعام یک از بقیه جرم باقی مانده و طعام یک از خوانندین بر همان در مطبخ باقی مانده و بقایای
 هر دو طعام را جمع کنند و قدری بکند در آن بنیزد و اگر اگر گن جو تریت و بهوم گن جو تریت بکند
 باشد نزدیک کند اگر گن بنشیند و اگر اگر گن جو ترسی نیست یا شفته است که در اگر گن جو تر گزین
 نیست نزدیک مکن آن که بر همان طعام خورده اند و بجهت بنشینند و نوک در بجهت
 رو بجهت کرده بنشیند و بدش را در دو جا دوری تاسه کرسی به ترتیب جدی بری باید کرد و بعد از آن
 به بر همان آچون بد و خود بگوید که خیر و خوبی نصیب شود و بر همان بگویند همچنین شود بعد از آن
 در دست بر همان آب بد و بعد از حب الهه و بر بنیت و یوما با طلال و بنیت نیاگان نقره و سیمین
 خیرات بد و بعد از آن آب که در ظرفند باشد بر زمین ریخته اند بعد از آن در خواست خوشنود کا
 بشود و یوا نیاگان کرده افسون مستقر بپسند بخواند و در بر همان گزیده و بنشکار بگوید بعد
 خرس که به بنیت آمدن نیاگان و اگر گن گذاشته بود و بر داشته راست بکند و نیاگان را
 دست بد و بعد ساییده و افسون خوانده ریخت کند بعد از آن بر همان را اگر از همان و به اندام
 و اگر از دیده جدا اند تاسه جدا بپسند و ریخت گفت بگرد و آنچه از پندوان طعام باقی مانده
 یا یا یاران و دوستان و خویشان بخور و اگر نخورد و ریخت با و لازم است آید گوشت اگر خورده
 و الا نه خیر فایر همان دیگر گوشت البته بخورند شش که شده و کرده و او را هفت خیر روز شرا
 ترک باید و در هر یک بزرگ بنزد خور و غسل تیل مالیده و روزه داشتن جمیع تناول طعام
 دیگر سه دو بار خور و او به شش که طعام شرا و خورده است آن روز هشت چیز ترک بداد
 خوردن طعام و خود دوم و راه رفتن یعنی در جای یک یارکن است از اینجا قصد دید دیگر کند
 نقد اند که از دو کرده زیاد و بار بزار و بدید و غیره علوم خواند جمیع خیرات بدید خیرات
 از تاسه دیگر بگوید و خود کند ترتیب ایام شرا و شهر که تمام شد و به بیان ترتیب شرا و شرا

شلی تولد شدن پسرو دختر و غیره خوشحالی آیین این شرود و نیز بهمان دستورات که در شراد و
 ایام متبرکه گفته شد و آنچه از آن تفاوت است نوشته شده شود و در اینجا بر آن نشاندن بر بهمان
 بشود و او مشرق رویه گفته و بر بهمان تیران را در شمال گفته و بر بهمانی رو به مغرب کنند
 و خود رو به مشرق بنشینند و در هر کار که در نیت نیاکان حروف نامی گفته بر زبان می آورند و
 در پیش و بر نیجا از بر یا از برگ درخت بر یا خجرات آینه خسته بدو در همه جا لازم است که بنشیند
 قول اشو لاین رکع شتر است که بر بهمن در همه جا و به نیت هر که نامزد و ج باشد فرزند باشد و در همه
 پنج باشد زار و در همه وقت بر دوش چپ باشد خوشبو و سه دگل بر چه بد بد و بار بد بد و
 نقشش بر همه است و بد بد و هم در وقت بر بهمن بکشد بعد از آن اشو نهاسه مقرر خواند و طعام
 بر بهمان بد بد و در جای که بجهت پیشدان می نشیند زمین را بسیر گین ماده گاو و بیا بد و در به
 بنوسه بر زمین بگذارد که نوک آنها بطرف مشرق باشد و روغن و خجرات یکجا کرده باطعامیکه
 از خوردن بر بهمان در مطبخ باقی مانده به نیت هر که نامزد و پیش بد و قول شتر است
 که درین شراد و سه شراد و سه شود و یک به نیت مادر و جد و جد کلان دوم به نیت پدر و جد و
 جد کلان سوم به نیت جد اداری تا سه گزنی تو نیت شراد و ایام خوشوقتی با نظر ارم رسید
 و بر بیان آیین شراد و یک و شتر که به نیت یک کس میکنند و یک و شتر از سگوند که در آن
 شراد و بر بهمن بشود و یوانی باشد و شتر و دیو نیت و طرف ارگه سیکه می باشد و در به
 دست گرفتن سیکه مقرر است و به نیت یک کس شراد و میکند و پیرا طلب نمی نمایند و هم
 نمیکند باقی ترتیب شراد و بهمان دستور شراد و ایام متبرکه است زار و در همه وقت بر دوش
 راست بگذارد و قول و قول رکع شتر است که شراد و نیت دیر تا و در پور باشد و شراد و نیت تیران
 در آن شراد و یک و شتر و در دهان بکشد و شراد و منگام خوشحالی و نیت صبح باید که در آنجا
 مذکور شد که طعام بقیه شراد و دوستان و آشنایان بخورند و در بقیه شراد و طعام بقیه را
 نباید خورد و تفصیل آن شراد و اذیت و آن شش شراد و است که در ابتدا به نیت مرده
 میکنند روز اول و روز سوم و روز پنجم و روز هفتم و روز نهم و روز یازدهم و روز بیستم شراد و
 و قیام صاحب شراد و باز از خودش طعام بخورد و بقیه آن طعام دیگر را نباید خورد و بر هفتم

طعام نخیه که باشد در شرده چون شب بران گذرد و از آنجا بدو خورد و آیین شرده و یکو در وقت نام
 در بیان ترتیب شرده سپیدی کرن طرف اگر گهر بهمنان که خوشبو سے و آب و کبر
 داشته باشد چار بکنده به ترتیب شرده و اسے سابق تفاوت بهین است که در اینجا چار طرف
 باشد و چار بر بهین لازم است اول یک طرف به نیت پدر مرده کرده شرده و برسم یکو در
 بکنده سه باقی را ابتدا از بعد گرفته برسم شرده و ایام متبرکه شرده و بکنده آب طرف اول گرفته
 اندک اندک در سه طرف اندازد و فاما اندک در آن طرف هم گذارد و این آب را در دست بران
 انداخته شرده و برسم یکو در وقت بالنصرام رسا شرده و سپیدی کرن براسے مادر هم بکنده
 شرده و ایام متبرکه شرده و مادر علیحدہ جائز نیست باید یکجا نام برود شرده و سپیدی کرن
 پند نیز چار باید کرد و پنڈ اول را بعد از شرده و حصہ بکنده آن حصہ را در حصہ پنڈ دیگر
 داخل کند بدین ترتیب پدر از پریت برمی آید بقول جاگیه و لکیر این حرف غلط است و میگوید که
 در بران مار کند سے مرقوم است که شفعہ کے میر و از روز فوت شدن تا یک سال در پریت
 می باشد و در اینجا از عمر گرسنگی و کشگی سخت عاجز سے شود و تا زمانیکہ بنیت او شانزده شرده
 بکنده از پریت خلاص سے شود هر چه پیش از شانزده شرده و براسے او بکنده ضایع است و آن شانزده
 شرده و اینست شرده و روز و از دهم از فوت شدن شرده و بعد از یک نیم ماه از فوت شدن
 شرده و بعد از شش ماه از فوت شدن و از ده شرده و در تمام که همراه یک شرده و شانزده
 بعد یک سال از فوت شدن بعد از شرده و سپیدی کرن شرده و یکو در وقت نباید کرد و اگر بعد از سپیدی
 شرده و یکو در وقت بکنده نام پریت ند بر دگر پدر فوتیده است و بعد در عقید حیات است و شرده و
 سپیدی کرن بکنده باید که از ابتدا سه جد کلان سه کرسی گرفته بطریق صدر شرده و بکنده و پنڈ
 در آن سه پنڈ که به نیت آن سه کس نموده داخل کند اگر جد و جد کلان سر و حیات باشند
 بهین ترتیب از جد جدا اعتبار نموده شرده و بکنده فاما سنف میت اکثر این را قبول ندارد و میگوید
 که غلط است در مینورت سپیدی کرن سے شود بفع و دیگران جائز داشته اند تا شش کرسی
 از شرده و هر حصہ سے یا بند کرسی بهنقم از سپیدی بر سه آید کرسی چهارم که در سه پنڈ
 بنام پدر و جد و جد کلان سید بر سه یا بند کرسی پنجم از و پنڈ که بنام جد و جد کلان و پدری باشد

در کسی ششم از یک پنجه که به نیت جد کلان بر بدست یابیدین و در از سه پنجه هر شش کرسی
 سه یابند شخصی را که بر همین یا ماده گاو کشته باشد یا اتفه باشد شرده سپیدی کرن به نیت او
 جایز نیست در جمع شرده و ارماد و از ترک کرده بنام نیالان شرده بکند زنان که فوت شوند اگر کتبی
 آنرا بطریق آتش بپواید یا گاو کشته بپواید یا راجه بپواید یا شپاج بپواید شده باشد یا در آن دختر خضر
 خود را بپای سپرد داشته باشد گو تر آنرا در شرده بنام پدر آنرا بپواید خواند اگر کتبی آنرا بطریق
 بر آتش بپواید یا دیو بپواید یا اگر کعبه بپواید یا پاجایت بپواید شده باشد گو تر آنرا سوختن گو تر شوهر آنرا
 خواندن درست است و اگر گو تر آنرا بگویند نیز جایز است هر دو قسم را درین چهار کتبی بپواید
 آن تجویز کرده اند که نظر بر گذشتگان قبیل خود کرده بر راسی که رفته باشد بهمان راه سلوک
 باید و در صورتیکه راه دروش کیان نباشد بعضی را گو تر شوهر و بعضی را گو تر پدر آنرا خوانده باشند
 از هر دو وجه هر کدام که مقبول و مطلوب آنیکس باشد همان گو تر نام بر و نیت شرده و مادر که در نظام
 سپیدی کرن میداد اگر شوهر آن زن در حیات باشد سه پنجه بنام جد و جد کلان و جد کلان تر
 ساخته آن پنجه را درین سه پنجه داخل کند و الا اگر شوهرش مرده باشد در پنجه که بنام شوهرش
 باشد داخل کند بجه پنجه نام شوهرش را شکسته در پنجه دیگران داخل کند اگر زن شخصی فوت
 شده و از آن زن پسری نیست باید که شوهر شرده سپیدی کرن براس او بکند و پنجه از
 در سه پنجه از ابتدا بر مادر خود سه کرسی حساب کرده داخل بکند و اگر مادر حیات باشد ابتدا از
 جد کند اگر شوهر براس زن شرده سپیدی کرن بکند و پدر و مادر شخصی که شرده سپیدی زده اند
 باید که بنام پدر و جد آن زن در سپیدی کرن پنجه داخل بکند زنی که سه گانه می شود
 یعنی با شوهر سوخته باشد پنجه از جد کند یا پنجه پدر یکجا بکند و الا که از کتبی آتش بپواید و
 گاو کشته بپواید و راجه بپواید و شپاج بپواید شده باشد و یا پس دختر باشد و اینها شرده
 مادر بکند باید که پنجه شرده سپیدی کرن مادر به پنجه جد و پدری داخل بکند اگر او را از کتبی
 بر آتش بپواید یا دیو بپواید یا اگر کعبه بپواید یا پاجایت بپواید شده باشد پنجه شرده سپیدی کرن که
 آنرا بکند بر دو طرف داخل میشود پنجه پنجه پدر داخل کند و اگر پدر حیات باشد بجد و اگر مرد
 حیات باشد به جد و اگر رسم قبیله پدر دیگر باشد بران روش عمل کند و در میان پایی که

شراره مادر در اینجا جدا کند سر چهار ششتری کردن بجهت دشت ششتر این را اشتک گویند
 برده شراره مثل تولد سپر و گندائی و غیره شراره گیاره روز یک فوتیده است و در هر شراره
 سه نیک کند که بنام مادر دوم بنام جد سوم بنام جد کلان باقی شراره مادر با شراره
 پدر یکجا کند چنانکه شراره پدر کردن بر فرزند لازم است همان قسم شراره جد اداری بر نواسه
 لازم است اما اگر جد اداری پدر داشته باشد بر نواسه لازم نیست اما اگر در انصوت
 بکند ثواب میاید شراره مادر شخصی که روز سپندی کردن با جد اداری شده باشد از لازم است که شراره جد اداری
 به روز مادر و سپر و باشد شراره پدر یک سال از فوت شدن بگذرد اگر پیش کیال کرد باشد تا یک سال بگذرد اگر پیش
 داشته باشد بر یکاه یک روز آب و متعبد در غله بر زمین بد شراره سپندی کردن سوسه از چهار روز
 جایز نیست روز و دوازدهم از فوت شدن بعد از یک نیم ماه از فوت شدن روز تولد شدن پس
 و گندائی و غیره و اشغال آن بعد از یک سال اما چهار بار شراره بکند در آن چهار روز یکبار
 کافیست اگر سپر گن بوتریت شراره میکند باید اگر بوتری بوده است باید که شراره سپندی
 در روز دوازدهم بخند اگر گندوتری نیست در آن سه روز هر روز یکبار شراره سپندی
 بکند یعنی گفته اند که شانزده شراره را چنانچه تفصیل نام آنها در صدر گذشت هر چند شراره سپندی
 کرده باشد بر نواسه مقرر بکند قول بعضی آنست که پیش از شراره سپندی کردن شراره
 شراره را سه آنکه وقت برسد در یک وقت بکند و روز دوازدهم شراره سپندی کردن بکند
 اما شش اول خوبست و شش دوم زبون است و در هر شانزده شراره اگر مطابق شش دوم
 عمل بکند بضابطه شراره ایکو در شش عمل باید کرد و اگر به شش اول عمل کند باید که بضابطه شراره
 ایام تبک شراره کند یعنی سه پند بد و بعضی در انصوت هم بضابطه شراره ایکو در شش
 تجر کرده اند مناسب آنکه بسنور که در هر سال کرده است بکند یا چنانچه بزرگان او کرده
 باشند بکند اگر شخصی فوت شده است و چهار سپر دارد هر چهار سپر را لازم نیست که
 شراره سپندی کردن بکند بلکه کافیست و یا سپر کلان باشد سپر جزو کند سنای
 که فوت بشود بر سه او شانزده شراره و شراره سپندی کردن نباید کرد و بر سه او در روز
 یازدهم از فوت شدن شراره بکند بضابطه ایکو در شش در هیچ وقت برکسنای شراره

نباید که دیگر شخصی فوت شده است و پسر نزار و پسر نور دست بر کس که در آتش داده باشد
 و پسر روز اول داده است باید که نادر روز همان شخص چند بدخواه هم گوید باشد خواه خلاف گوید
 زن باشد خواه مرد هر که آتش داده است نادر روز نپند بد و در سحرش پیش مرقوم است که بر آ
 شود روز و از دهم شراد سپیدی کرن باید که دفا مانسون نباید خواند شراد سپیدی کرن
 اگر پسر کرده باشد باید که شراد بعد از یک ساله و شراد ایام هاسه متبرکه که البته بکند اگر نکند عا
 می شود و اگر سواسه پسر شراد سپیدی و دیگر کسی کرده باشد دیگر شراد بر او فرض نیست
 اگر نخواهد بکند اگر نخواهد بخند اگر شخصی مرده است و تاریخ روز فوت شدن شخص معلوم نشد
 باید که روزی که ششیده است همان روز یا روز زامادس در ماهی که ششیده است یا ماوس
 ماهی که در آن ماه خبر فوت بشود قرار بداید و دیگر از خانه مسافر شده بود آن روز قرار بداید اگر
 پدر لکن پوتری فوت شده باید که کار شراد تا یک نیم ماه از روز سوختن مطابق مقصد لعل اردو باقی
 اند و درون حساب کرده بکند شخصیکه اکنون پوتری نیست جمیع کار از روز مردن حساب باید که روئی
 بعضی گفته اند که چون شراد روز یازدهم میکنند یک می شود غلط است بحجت آنکه ایام سوئیک
 بر سه بر کام علمه مختلف است چنانچه شود در تا یک ماه سوئیک است حساب آنست که روز
 یازدهم در همین وقت شراد پاک می شود و همین که از شراد فارغ شد باز سوئیک است پاک
 سه اوقت میشود که از سوئیک بر آید روز چهارم و در هر سال شراد باید که بطریق دیگر و شش و اگر یکدست
 نکند و شراد دیگر بکند و اوقات بدید بگویند قول بعضی از رکعتی آنست که بر زامادس
 یا در روزی از پیر بجه که ایام هاسه مقرر شد شراد است کسی فوت شد باید که به نیت
 شراد بطریق ایام متبرکه بکند یعنی سه نپند بد و در ایام هاسه دیگر اگر فوت شود شراد چهار
 بطریق یکدست بکند یعنی یک نپند بد و قول بعضی از رکعتی آنست که پسر بر دوازده
 قسم می باشد از آنجمله و قسم پسر یک که آنکه از خود پیدا شده باشد و هم آنکه از زین پیدا
 شده باشد از آنچیز که گویند اگر شراد بکند در جمیع ایام سه نپند بد و اگر پسر آن از دهم
 دیگر از شراد بطریق یکدست بکند اما قول جمیع آنست که اگر بر زامادس یا در روزی
 از روز هاسه پسر بجه فوت شود شراد از آن بطریق ایام متبرکه باید که در و باقی روز اگر فوت

شده باشد اختیار دارد خواه انکسور است بکنند خواه سه پند بد بر مناس خود یا بطریق دیگر
نیاکان خود عمل نماید شرد و سنیاسی روز چھیا بکند بطریق ایام متبر که سه پند بد بد پندار
باده گاه بخورند یا به بز بخورند یا به بچین بد بد اگر اینها موجود نباشند و آتش بسوزد و یا در آب غنیم
بنیاز دنا مانیکه بر مناس طعام میخورده باشند زینیه را که در آن پند بر آن کرده پاک نکنند
و بر میان چیزای که در شرد و اگر بد ثواب بسیار حاصل می شود و آن چیز را که در شرد
هر کس که گفته اند کعبه برنج جو ماش و غیره اگر اینها موجود نباشند آب و پنجهای خود را فی مثل این
و غیره دیوه اگر اینها را که نوشته شد در شرد و بخورند تا یک ماه پیران سیر می شوند و بر میان
چیزیکه از خوانین آنجا پیران بسیار سیر میشوند اگر کسی که براس خوردن جایز است بخورند تا
سیر می شوند اگر گوشت آهوسه سیر بخورند تا سه ماه سیر می مانند و اگر گوشت بزه قویا
بخورند تا چهار ماه پیران سیر میشوند اگر گوشت پرندهای خود را فی بخورند تا پنج ماه پیران
اگر گوشت بز بخورند تا شش ماه پیران سیر می شوند اگر گوشت چیتل بخورند تا هفت ماه
پیران سیر میشوند اگر گوشت آهوسه سیر بخورند تا هشت ماه سیر می شوند اگر گوشت سار
که از پوست آن سار بند شمشیر و غیره میازند بخورند تا نه ماه سیر میشوند اگر گوشت خوک صحرایی
بخورند تا ده ماه سیر می شوند اگر گوشت خرگوش بخورند تا یازده ماه سیر می شوند اگر شیر یا ده گاو
یا شیر برنج بخورند تا دوازده ماه سیر می مانند اگر گوشت کرگ یا گوشت هاشاک که قسمی از اسب است
و چون کاس آن بسیار کلان می شود یا غله صحرایی خود را و مثل برنج پیاهی و تنی و غیره یا گوشت بز
و غیره جانور خورونی که سرخ باشند یا گوشت بز سفید کلان سال که در هنگام آب خوردن
نوک هر دو گوش او به آب برسد و خض باشد یا غل یا کال شاگ بخورند یا در گیاه شرد که
چیزه خیرات بد بد یا در هر دو یا در هر یک یا در نمکیا یا در چکر یا در باد و کوچه شیر شرد
نکند و خیرات بد بد صواب اند و هفتیه نیست اگر در تروشی این همه گها پنجه باشد و شرد
بکنند ثواب آنرا هفتیه نیست این چیز که براس خوانین در شرد و مقرر کرده برای هر جا
برن است قول پوست رکبشتر است که اگر چه غله صحرایی و غله خود و گوشت و عمل بر
طعام شرد گفته اند تا مناسب آنکه بر من بطله صحرایی خود و و چھتری و پیش به گوشت و

بود تو آمده باشد درین وقت اختلال بطور انجامد باید دانست که خلیج کننده کار پاکست و ضایع
 شدن کار چه غیر است اگر پیش و نیایش خلیج کننده کار انجامد و چه در تباد چه در میان وقت
 کار ضایع شود بر تهاوتش و پیش این هر سه بزرگان گنیش را که از جمله جمیع خدمتکاران همیشه بر روی
 عنایت فرموده قرار دادند که اگر کسی در تباد سے کار خدمت تو بجا نیاورد و خواب بیدار نباشد و بی کار پیش
 بر و دعوت نه بندد پس بنایج کننده کار با گنیش شد شخصی که خواب بیدار نباشد و بی کار است
 گنیش کار را پیش بر و گنیش برین غضب میکند و نشانه غضب نمودن گنیش آنست که آن شخص در
 خواب به بنید که بر کنار دیوار نشسته است و یکایک خاک کنار جدا شده با آن شخص در آب افتاد یا خود
 غرق شده به بنید و بی ملکات دارد و این سه را در خواب به بنید که سر تراشیده اند و سر بر نه اند
 یا بر لباس نیلگون و سرخ پله لبس اند یا در خواب خود را به بنید که بر جانورانی که گوشت خام میخورند
 مثل شیر و غیره سوار شده است یا چاندال و خر و شتر و چهارپایان و در خواب بیدار کند یا در خواب به بنید که
 بفرار خاطر راه میرفت شخصی از عقب زیر کرده سے آید و اینچنان شخص به بنید که بی گنیش آنست
 که یکایک به سر سبب جمیع خاطر بود و هر کار که بیدار شود صورت نیاید به سر و به سر و به سر
 اندوه گین سے شده باشد یا سر پا شده است و جمیع صفاتی که پادشاه را سه باید به سر و به سر است
 و پادشاهی غیر سید یا خضر صاحب جمال به جمیع فعل حسد را است و وقیل و جود است و شرم
 خاطر خواه فی یارب ازلن عالم بعد از گذشتن وقت مقرر و وضع عمل نمیکند و همانطور عمل میکنند
 نازده است یا زدن مایض میشود و مل نمی ماند یا برین شرم و تری است و علوم بیدار خوانده است
 فاما بر تباد جابج و سر سینه که پیش از علم نمیزد و یا برین طالب العلم است و بصنات جمیده
 آراسته است خواندن بلکه شنیدن عالم و رامی سر نمیشود یا در هر سو و اگر مایه است فاما در خود
 نفس به بنید یا در علم زراعت سر آمد روزگار است فاما محصول زراعت خاطر خواه نمی شود و گایه آنکه
 هر کس از بر کار سه که اوقات گذراند میکند و در آن کار خود نمی بنید باید دانست که گنیش از و
 آرد و شده است ترتیب خوشنودی کردن گنیش و قیله که آرد و شده باشد باید که در ساعت
 روزانه به سر که به تفصیل نوشته میشود و عمل بکنند این عمل آرد و سر و در روز و در روز
 خیر کرده بدن خود را بران مالد و ال و ال گیسر و غیره سرب او کند و چندان و خود و مشک و غیره

نوشه بوسه که از اسب گنده گویند بر سر مالک عبد از آن بالا سه بعد راس نشینند و چهار بر حسن که
 بر آن و غیره بسیار نشینند و علم سید خوانده باشند و لطیف خوب است میگرد باشند و
 محاوره باشند و از وقت هر ساعت کلیان سینه نبودی آن شخص که غسل میکند میخواست باشند
 و افسونهای مقرر خوانده آب بر بچه افشانده باشند چهار کوزه گلی نو بیاورد که هیچ جاسی آنها
 سوراخ نشده باشند و نه شکسته باشند و کنند باشند و هر چهار یک باشند از تالاب عین
 یا یا سید عظیم آید یا سه که هرگز خشک نماند باشد یا از مکان اتصال دو دریا بر چهار کوزه
 گلی را بر کرده بیاورد و خاک پنج جا بگذارد و چون و چندین و حدود و عرفان و گویا در آن آب بنیاز و تقصیر
 خاک پنج جا جاسی بکن اسپان جاسی بکن فلان جاسی بودن مار که به باغی مشهور است
 مکانیکه دو دریا بهم اتصال گرفته باشند خاک چاه یا قورقالب عبد از آن زمین را بر گین ماده گاه
 چو کا بد و بالا سه آن از پنج رنگ چو که بنویسد عبد از آن پوست گاو و سرخ بلبر که رود پوست
 جانب موسی در ت باشد بالا سه آن چو که بنیاز و به حیثیت که سران بطرف مشرق باشد
 بالا سه آن آسن خوب از چوب شری بر آن بنیاز و بالا سه آن پارچه سفید بنیاز و این بعد از
 گویند و خود بر آن نشینند عبد از آن در دهن بر چهار کوزه گلی که گفته شد برگ درخت انبه و غیره
 پنج درخت گنجا بدارد و تسبیح گل و گردن کوزه یا بنیاز و کوزه بارابندل بدارد و بیاورد و
 کوزه یا را بچید پر کوزه به سمت گذارد یک به مشرق یک به مغرب یک به شمال یک به جنوب
 زنی که شوهرش زنده باشد و اولاد داشته باشد و جمیع خوبها موصوف باشد بطریق تاتیب
 آرتی و شقیه بجا آورد عبد از آن بر همین که چارچ است افسون خوانده از کوزه که بطرف مشرق است
 غسل بکند عبد از آن افسون خوانده از کوزه که بطرف جنوب است غسل بکند عبد از آن افسون خوانده
 از کوزه طرف مغرب غسل بکند از آن بر سه افسون خوانده از کوزه طرف شمال غسل بکند از آن
 در دست چپ طرف پرازیل سرف و در بجه بگیرد و دست ثور و اگر از چوب گاو ساخته باشند
 گرفته شش مرتبه افسون خوانده بر شش بار آن تیل برسد آن بنیاز و بعد از آنکه در زنی که
 بر گین ماده گاو چکا داده باشند چوبه خور و چهار گوش که عبارت از بیدی است از رنگ
 یا خاک باز و عبد از آن بالا سه جان بیدی چو بگا گذاشته و آتش سوخته بر پنج بیژد باز جان

پنجه راشش افسون خوانده در همان آتش بوم کند و آنچه برنج پنجه باقی مانده از آن خورسے گرفته بر نیت
 بر شست و گل پال جدا جدا بر زمین بنیازد و بعد از آن افسون خوانده گشتش و پارتی را تئاکس رکند بعد از آن غلته
 طلسمی در سجده بر آن گذارد و هر چه از بدان گشتش و از بکا آبی باقی ماند بر آن غلته افشان بنهد و آنرا بر داشته
 و افسون خوانده در چهار راه بگذارد و تفصیل بدان گشتش و آبی برنج خام که یکبار کوفته باشند و آرد بکنند
 و برنج پنجه یکجا بنمود و باقی پنجه و خام گوشت خام و پنجه گلکاسه رنگ برنگ عود و زعفران و صندل
 و غیره خوشبو سس سه قسم شرب شرب قندی شرب که از غلته ساخته باشند شرب که از عسل ساخته
 باشند طعام که از غلته پنجه بدان صورت ساخته باشند پوری پوره آرد و خیر کرده و غلته ساخته در روغن
 بیز و دور رشته که رانده از آن تسبیح ساز و خوات و برنج پنجه آستین شرب برنج آرد و برنج با قند سیاه آستین
 لک و ده بسته دین چتر یا بار یا پر سرخ آرد و در غیره الوان نموده افسون خوانده پیش گشتش و آبی بگذارد و غسل
 با آب آستین گشتش و آبی اگر گدازد بدو آب و سرسرف و گل برود دست بکرده پیش آتش بگذارد
 بعد از آن ایستاده افسون بخواند در یا اگر گشتش و آبی مشغول شود بعد از آن بارچه سفید بکند و بپوشد
 و صندل سفید باله و حمال گل سفید بپوشد و حسب المقدور بر همان طعام بخوراند بعد از آن استاده
 یعنی شش که پیش او بدیده خوانده باشد یا بر شسته که این اعمال باستقواب او بجای آمده باشد و بارچه
 بدو حسب المقدور بر بر تنبان بر نیت گشتش خیرات بدو بایده است که تقدیم و تا خیر این اعمال
 مفهوم نشد بنا بر آن ترتیب آرا بنگار سس نویسد اول استاده و چهار بر تن و دیگر قرار بدو بعد از
 بعد از آن باز دو بعد از نزدیک بعد از آن صورت گشتش و آبی ساخته نگاه دارد و بر شست که کند بعد از
 برنج بر سس بوم بدو بعد از بر بعد از آن نشیند نگاه بر تنبان به دو خیریت او بخواند بعد از آن
 چهار کوزه غسل بکند بعد از آن بالا سس مرا و قیل چنانچه گفته آمد بنیازد و بعد از آن از برنج پنجه بوم
 بکند بعد از آن بر شست و گل پال در همان زمین بل بدو شخصیکه غسل میکند بعد از غسل بارچه سفید بپوشد
 و خوشبو سس باله و حمال گل بپوشد بعد از اتفاق استاده گشتش و آبی بل بدو بعد از بر شست که کند
 بر زمین بگذارد و بعد از آب و گل یکبار کرده اگر گدازد بدو بعد از بدو آب و سرسرف خدمت کند
 و نیایش بجاء آرد و آنچه از بل انبیا باقی مانده در غلته افشان انداخته میان چهار راه
 بگذارد و دو بعد از دو بارچه که تراز و پوتی و اگر چه در خیرت بدو حسب المقدور بر تنبان طعام بخوراند

فصل سبست و مختصر در بیان ترتیب گره شانت

و فیکنه از جمله نه ستاره ستاره ابعالیع مختصه محوس باشد و خواهد که ضرر آن نرسد بدین ترتیب که پیش
 نماید اگر غالب دنیا باشد یا خواهش دیگر آرزو کند یا دقت بسته گرفتار باشد باید که هر نه ستاره را بدین
 آیین خدمت بجای آورد اول صورت هر نه ستاره را با از صورت آفتاب از من و صورت ماه از
 محور صورت مریخ از چوب رکت چندین صورت عطار و مشتری از طلاء صورت زهره از نقره صورت
 زحل از آهن صورت اهر از سرب صورت کیت از روغن نبات از دیگرانیا ممکن نباشد و دسترس
 بدان نوار داید که صورت هر کدام را بر پارچه از همان قسم رنگا که گفته شده و بآن رنگها موافقت
 داشته باشد بنویسد و اگر انیم مقدور ممکن نباشد بر وسع زمین از رکت پندین و غیره خوب است
 موافق رنگ هر کدام صورت بکشد و در میان صورت هر نه ستاره موافق نوشته متبینه باین صورت
 آفتاب بر گل کنول نشسته گل کنول در دست دارد دست دوم براسه و عاسه خیر الا کرده و شعاع
 آن بصورت آن در دست که از دهن گل نیلوفر بیاید و مفت است که موسوم بر سبت است و گفته
 میکشد سوار است و دو دست دارد و صورت آفتاب پارچه سفید پوشیده و ده اسب رتقه آنرا میکشد
 و زیور سفید پوشیده و در یک دست گرز دست دوم براسه و عاسه خیر گفتن بالا کرده دست دارد
 صورت مریخ حایل گل سرخ و پارچه سرخ پوشیده چهار دست دارد و در یک دست نیزه و در یک دست
 ترسول و در یک دست گرز و یک دست براسه و عاسه خیر الا کرده بر پیش سوار است صورت عطارد
 حایل گل زرد و پارچه زرد پوشیده و رنگ گل صد برگ رنگ چهره است چهار دست دارد و در یک دست
 شمیر در یک دست سپرد و یک دست گرز و یک دست براسه و عاسه خیر الا کرده بر پیش سوار است
 مشتری گل زرد و پارچه زرد پوشیده و خودش نیزه است بر پیش سوار چهار دست دارد و در یک دست نیزه
 و در یک دست تسبیح و در او اچم در یک دست کشان و یک دست براسه و عاسه خیر الا کرده صورت زهره
 رنگ خوش سفید و اگر همه موافق مشتری صورت زحل رنگ نیلیم دارد و پارچه دست است و در یک
 ترسول و یک دست براسه و عاسه خیر الا کرده و در یک دست کمان و در یک دست تیر و در و در یک دست سوار است
 صورت زهره که بر منظر چهار دست دارد و در یک دست شمیر و در یک دست سپرد و یک دست ترسول و در یک
 براسه و عاسه خیر الا کرده رنگ خودش نیلگون بر پیش سوار است صورت کیت رنگ خودش

برنگ دو است و دو دست دارد که به منظر بر گیت هده سوار در یک دست گرز دارد و
دست دوم بر اسه و عا سے خیرا کرده و اما قول بعضی آنست که گیت بسیار اند
باید که صورت کلاه بر سه جبهه آنجا بنویسد و در از سه هر کدام را برابر
با گشتان خود یکصد و هشت انگشت یا دوازده انگشت بکند محل گنا داشتن صورت هر کدام آنست که
صورت آفتاب بگذارد و در جنوب آفتاب صورت مریخ بگذارد و شمال مشرقی میان شمال و مشرق
عطارد و در مشرق و جنوب و مشرق و شمال و جنوب و مشرق و جنوب و مشرق و جنوب و مشرق و جنوب
رأس میان مغرب و شمال و جنوب بگذارد و بعد به پنج سیفد گرفته همه را طلب نماید بگل خوشبو
و یا به هر کدام را پرستش نماید تا این چیز را باید که هر یک هر کدام بسیار باشد و بن بدو گل
بر اسه هر کدام بسوزد و آفتون سخاوته باشد بعد از آن آتش روشن کرده به تریشیه که خواهد گفت
به نیت هر کدام از این بسیار به او بمکند بعد از آن بر سینه که سابقا پخته گناه داشته از آن بخورم
چوب بر اسه سوختن باید که در از می از سر انگشت شباهت تا سر انگشت باشد این در از می را در
سندوی پروا پس گویند و چوب هم اند که تر باشد و از میان شکافه باشد و با پوست باشد و
قوی و خوب باشد شکسته نباشد بر اسه چوبم آفتاب از چوب اک بگیرد و بر اسه چوبم آفتاب
از دهاک بگیرد و بر اسه مریخ از چوب کثیر بر اسه عطارد و از لث جهره و بر اسه مشرقی از میل
و بر اسه زهره از گول و بر اسه زحل از چوب چنار که از اسمین نیز گویند و بر اسه رأس از دوب بر آ
و جنوب از در جبهه از آن خون بر اسه هر کدام چوبم بکند و بر اسه چوبم هر کدام یکصد و هشت و چوب
بگیرد اگر اینقدر به هم نرسد است و هشت عدد چوب ضرورت از عمل در خون زرد و شیر و خضرات
هر چه برسد چوبها را مالیده بهمان چوبها چوبم بکند تفصیل طعام بر اسه نیت ستاره پاسه مذکور
بر اسه آفتاب بر پنج پخته و قد سیاه بر اسه هفتاب شیر و پنج بر اسه مریخ غله صحرانی خود و بر اسه
عطارد و بر پنج ساقی پخته و شیر بر اسه مشرقی بر پنج پخته و خضرات بر اسه زهره بر پنج پخته و در غنی و
بر اسه زحل بکند و بر پنج پخته بر اسه رأس گوشت خردنی پخته یا بر پنج پخته بر اسه زحل بر پنج پخته
گوشت گاو طعام خیت بر ستاره که تفصیل نوشته شده به بر میان بخوراند و بعد از این شرط
نیست سبب الحاقه و بخوراند و اگر این چیز را که گفته شد شیر نشو و بر چوب از پنج پخته و خیر و خیر و خیر

از جمله این چیزها به نسبت قسم بسیار است شراب خوردن قمار با خن بایل زدن بودن مشغول شکار
گشتن حرفه ناظم گفتن دشنام دادن کار خود از غضب ضایع کردن را چه را باید که داناس علوم باشد
شجاع باشد ترسند نه باشد کار که غایب نشده باشد و محبت در پنهان داشتن آن باشد نوسه
که پنهان باشد پیشتر است شفاقت باشد ترتیب سیاست و بر نامه و پا داشت اعمال میدانسته باشد
آمین زراعت و سوداگری و فروش مال و سوداگری چهار پایان میدانسته باشد از هفت رکن دشمن
و غل کرده غل نتواند کرد را چه را باید که از احوال هر هفت مذکور غافل نباشد و در محافظت آن بکوشد
سیکس خود دوم وزیر سوم اهل قبلیه چهارم خزانه پنجم ملک ششم قلع و معجم قوت که لشکر و سپاه باشد
رگ میدسام بهیچر میدباز این قسم را چه را که موصوف بعضیات مذکوره باشد باید که معرفت بهشت
وزیر کند آیین وزیر کار که باید که دینا بدید که مرضی را چه در چه خیریت بدانند قدیم خدمت باشد پدر پسر
خدمت نیاگان بجا آورده باشد از خوشحالی خوشحال و از دلگیری دلگیر شود از چیزی که دهرم و آرد که دهم
هر سه بنظر بد خبر را باشد شجاع باشد کار که میکند که کند که انجام آن چه خواهد شد اگر از قبلیه را چه
وزیر باشد تهرست فاضل باشد که استخوان آن وزیر کرده باشد را چه کار که بکشد بعضی اوقات
با جمیع وزرا بعضی اوقات جدا جدا انگایش کند قول آنا نفوذ بخاطر آورده اینجا معقول باشد بجا آورد
با پرویت نیز انگایش بخند آیین پرویت که براسه را چه لازم است دوستدار باشد و عیب نیز
پنهان ندارد و بنجم باشد علم شاستر و راه روش مردم میدانسته باشد ترتیب سیاست و جرمانه
باشد تا مقررین بهیچ میدانسته باشد را چه را باید که جنگ بجا آورد و خیرات بسیار بدو از جنگ ثواب خیرات
دادن بسیار است و در جنگ بعضی چیزها عاود میشود که براسه آن پراشیپت باید کرد و در جنگ جانور
کشته شود و در خیرات که بر خیران بدو بچسب آزار نخی باید و کشته نخی شود خیرات از جنگ
فاضل است را چه از اسلحه که موافق حق و حساب باید بطرز سوداگری و غیره از آن خیریه بنظر
و آنچه نفع شود از جمله آن خیرات بدو زمین خیرات دادن مواسه را چه دیگر سیم سرگرد زمین بدو
یا روز نیاید یا لیان براسه کس قرار بدو در زمین خیرات باز تصرف نهند باید که آنچه بدو بهر متک
خط در میان آورد و تا وقتی صفاقت نشود متک بر پارچه یا تخته مس بنویسد نام چا در سی از
خود نام شمس که باه میدد و هنر و اعمال آنرا در متک ثبت نماید مقدار خیرات بنویسد و در آن

مقدار مسافت آن زمین از دویسه بنویسد تفصیل آبادانی و شتر و الاابه و شاهانه و ران باید نوشت
 و بران تمسک بنویسد خود بنویسد که این نوشته همین قبول است نام خود و پدر خود بنویسد علامت
 مقرری خود بران بگذشت صورت شمشیر و غیره کند و شتر که سال و ماه باشد در تمسک بنویسد
 خود بنویسد نام کسانیکه زمین پیوسته داده باشند در تمسک باید نوشت و نشی مقرری بموجب
 حکم راجه بوقتی که در بر و فرموده باشد برده انچه بنویسد و بران کند بنویسد که با دشایان آینه
 بهالت آن تغییر راه ندهند و بادشاه که بحال دارد و زیاده از خیرت و دهنده ثواب است یا
 و اگر مضائقه دران زمین بهم رسد راجه بتجزیه نموده حق بحد در رساند و بر بیان جائیکه بخت
 بودن و استقامت راجه مناسب است لکن خوب و خوش هوا و بجا نور ساز و آرا باشد و درگاه
 و کسب و نوکری به کس دست دهد و آرا باشد آب و علف فراوان باشد میوه و بیخ خور وانی
 و گل بسیار رسیده باشد که و خجیل اندک باشد در همه جا قلعه باز و قلعه شمش قلم است
 در جائیکه اطراف آن بحیث فرو و آمدن لشکر غنیمت باشد قلعه باز و در جائیکه پشته بلند باشد
 یا در جائیکه که ضرب زن بان نرسد قلعه باز و قلعه آب و قلعه خجیل قلعه مردم قلعه کوه براس
 محافظت و حرم که کیش و آیین باشد فاضل و عالم داناسه را مقرر سازد و براسه نگاه داشتن
 و اگر فتنه خزان نیز فاضل و عالم باید که ز اعمال بد و نیک خبردار باشد و براسه محافظت مقرر
 حرم خواجیه مقرر کند براسه کار باشد زبون آدم زبون تعین نماید این نوکران مامور
 مذکور را باید که محرمات پادشاه باشند و بحکم کاره نکنند در گرفت و صرف نمودن خزانه
 احتیاج کار بر بند و انا و عالم باشند از ماسه که بزور بازو و خود و در جنگ پیدا کرده باشند
 حیرت و در آن خیرت و دیگر ثواب آن بسیار است رعیت و اهنو سگ پرورش نماید که آسم و ده
 سلبیم و هر اس آباد باشند و در جنگ از لشکر راجه آراجه بخت ملک گیر سی باستقلال
 تمام گشته شوند بسیر و در بر براق زهر و غیره و غل نباید کرد و اگر لشکر سے شکست بخورد
 و چند س از آن جدا شده بچنگ برود و گشته شوند و در هر قدم ثواب آسم و سید و جنگ می یابند
 اگر نتوان لشکر غنیمت را نباید کشت که داخل خون است و در میان تفصیل مرد س که
 در جنگ نباید کشت شخصی که گوید من از تو نام نادر دشل خواجیه سراء فضا شهنه که براق

نداشته باشد شخصیکه مشغول جنگ دیگر سه باشد شخصیکه ترک جنگ داده باشد شخصیکه بحسب تماشا سه
 جنگه آمده باشد سوار پیاده را نکند سوار یک به اسب شود و فیلان بملبان که مرکب سوار سی میرانده باشد
 شخصیکه موسه سلو داشته باشد شخصیکه بروخت شده باشد وکیل که آمد وقت میان دو واحد امیکو
 باشد هنگام آب و طعام در هنگام فرو آوردن کفش زن بکوش را باید که دوم سه بکتر را که برفت
 آزار و زنج بربسته گویند نزد فیل آمده و اسپه که بران شخصه سوار نیست و بطور خود امیکو و با و فرست
 و چارن برهمین راجه راجسه را سه باید که راجه بدست خود بکشد و یک سه را نمیرسد که بران براق اندازد
 راجه را لازم است که هر روز صبحه دل و خنجر و ملاحظه نماید بعد از آن بدو دوی و حوال پر سی
 مشغول شود و دو پیر و ز غل که ده طعام بخورد بعد از آنکات طلا و نقره را هر چه میاید خود به بنید و بفراید
 که به محافظت در خزانه نگاه دارند مطلب آنکه با حوال خزان رسد و از آن غافل نشود و با سوسان سه را که
 تغیر وضع نموده بحسب خبر گیری با طرف و جوانب بفرستند نگاه میکشند باینکه آخار در خلوت بگذرد
 و پیش کس ظاهر نشود و ایلمیان که به بجا سه بفرستند و آنها باینکه در مجلس آمارا به بنید و بحقیقت و
 رسید ه اگر بخواند باز بفرستد ایلمی سه قسم است یک سه آنکه بجا سه برود و وقت و اوضاع را دیده
 آنچه مناسب باشد بگوید دوم آنکه بپای سه که برده باشد همانقدر سه کم و زیاده بگوید سوم آنکه خط بماند
 و جواب بیارد پس بعد از دو پیر اندرون حرم سر برده و از آن مشغول گردد و خلوت کرده کفش نماید
 سر و بشو و یا تماشا و رقص بکند بعد از آن رخت پوشیده و براق بسته در دیوانخانه نشسته یا
 وارسد و فیل و اسب ملاحظه نماید و عزل و نصب چو کند آن مناسب وقت و حال بجا آرد و بعد که
 شام شد سه هیا کرده و براق گرفته تماشا با سوسان سه را که بنیان نگاه داشته بود طلبیده و حوال
 بفرستد و بحقیقت وارسد و براق در دست خود داشته باشد بعد از آن مقصد یان خود را طلبیده و براق
 خود وارسد بعد از آن ساسه غنچه بایل موسیقی متوجه شده بحسب خوردن طعام برخیزد و در سه راه
 سه بنمود و عروم را رخصت بکند و خود بحرم سر برود و در آنجا حسب لحد در چپ سه بنوا بعد از آن
 آواز نوا سه چون یک سه پیش بگذرد و شینه و خواب رود چهارم پیر از شب که باقیاندا و ازین
 مضامیر غیره ساز را راجه را باید ساخت که چه را باید که میدار شده با اتفاق علمایان خود تنها
 بعلم وارسد و مصالحت ضروری که در آن راجه را باید که و بجا طر ساری و دوی نماید شب سه که در آن

اگر هر نفس باشد زیر کمان رخسار بد که معاملات سلطنت موقوف ندارد و در سرباره سازد و در
 پیش از جمع جاسوسان را انعام خوب داده و مستمال ساخته بهر جا که خواهد بفرستد بعد از آنکه صبح شد
 سینه میا کند و گندم تر بجا آورد و بعد بهر دست و پا چارچ را نیایش نموده از بخومی تحقیق و نقل
 خاک نماید و به تحقیق بخوم وارد بعد از آنکه بهر دست حقیقت نیگ و بدنه ستاره و طرز نیایش و نیایش
 استغفار نماید بعد به طیب اطلعید و قول خود گوید و آنچه بخومی او بهر دست بحیث خیر است از بر است
 قطع نخست تاره پاکفته باشند مثل ماده گاو شیریدار طرازمین سوسه آن هر چه خیرات باید کرد
 سر انجام نهدانی غریب کند خانه سیه پاکته تیار سازد و بر سرین شروتری طالب اعلیم بدین زمین اگر از آن
 بکند یا درشت گوید آرد باید که در جواب آن حرف ملازم گوید و بدو مستد از آن خود صاف دل
 و از خود از آنجا بماند از در دشمن بر غضب باشد بر نوکر و رعیت مثال پدر بر فرزند صبران باشد
 و اگر راجه موقوف عدالت بار عایسلو کند و محافظت آنها نماید پس ثواب خیرات که رعایا بجنب
 راجه عاید بشود از جمیع خیرات محافظت و برودن رعایا بر آرد مقدم است رعیت را از سر و سیکه
 مال محروم می بده باشند و زود باز گیران و کمیایگران درویش و کسانیکه بدو سینه زوری آید
 میداده باشند و زود باز گرفته باشند و شخصیکه به لطایف الجمل و مسخرگی مال ببرد محافظت نماید بدو سن
 کالسیه آن سینه مهران و محاسبان که بوجودن عزیز دل راجه با مالاک و حاوی می باشد
 رعیت را از یاده تر محافظت نماید بن جاگید و لیکه معنی دارد که بدو لیکه کالسیه محافظت نماید اگر چه
 محافظت نماید پس از آنجا بایک رعیت میکند نصف آن ببال راجه عاید میشود و اگر بحیث محافظت از رعیت
 محصول بگیرد شخصیکه اگر بملکوت ولایت و نایب فرستاده باشد جاسوسان فرستاده از احوال
 جز نگردد اگر موقوف عدالت عمل میکند نواز و خلعت بفرستد و اگر مستحکما باشد و خلاف فاعده عمل کند
 موافق کرد و از سبزه اسانه رشوت ستانان را نالان نموده از ملک خود بدر سازد بر بختان عالمان
 خوب را در ملک و دیده و شهر خود ابا و ان سازد بر آرد که از ظلم و خلاف فاعده خویش جمع کند و از
 آن خانه بدهد و خودش بابرادران و قبیله محدود کند و آلت قد ثواب که در نگاهداشتن ملک رعیت
 خود است همان قدر ثواب و اگر رفتن ملک دیگر می داند نالان ملک غنیم است هر ملک را که از دیگر
 دین و آیین قدیم را بجال دارد و اگر راجه بخواد که ملک دیگر به تصرف بیار و رعیت خود را

رعیت فاعده رعیت که از هر چه از سر و سیکه مال محروم می بده باشند و زود باز گیران و کمیایگران درویش و کسانیکه بدو سینه زوری آید میداده باشند و زود باز گرفته باشند و شخصیکه به لطایف الجمل و مسخرگی مال ببرد محافظت نماید بدو سن کالسیه آن سینه مهران و محاسبان که بوجودن عزیز دل راجه با مالاک و حاوی می باشد رعیت را از یاده تر محافظت نماید بن جاگید و لیکه معنی دارد که بدو لیکه کالسیه محافظت نماید اگر چه محافظت نماید پس از آنجا بایک رعیت میکند نصف آن ببال راجه عاید میشود و اگر بحیث محافظت از رعیت محصول بگیرد شخصیکه اگر بملکوت ولایت و نایب فرستاده باشد جاسوسان فرستاده از احوال جز نگردد اگر موقوف عدالت عمل میکند نواز و خلعت بفرستد و اگر مستحکما باشد و خلاف فاعده عمل کند موافق کرد و از سبزه اسانه رشوت ستانان را نالان نموده از ملک خود بدر سازد بر بختان عالمان خوب را در ملک و دیده و شهر خود ابا و ان سازد بر آرد که از ظلم و خلاف فاعده خویش جمع کند و از آن خانه بدهد و خودش بابرادران و قبیله محدود کند و آلت قد ثواب که در نگاهداشتن ملک رعیت خود است همان قدر ثواب و اگر رفتن ملک دیگر می داند نالان ملک غنیم است هر ملک را که از دیگر دین و آیین قدیم را بجال دارد و اگر راجه بخواد که ملک دیگر به تصرف بیار و رعیت خود را

تاریعت غنیم خود بخود آید شود راجه اگر ملک دیگر سے بقرون خود آورد و خواهد که آنرا تصرف خود نگذارد
 باید که در گرفتن خراج و غیره امور بدستور حصول آن ملک سلوک نماید و بقیاط ملک قدیم خود عمل نکند غنی
 در قلع و قمع کند که راه زراعت و کاه و آب مسدود سازد راجه را از خود لازم است که تا زمانی که انکار خفت
 شود پوشیده بدارد راجه در جاسه که ملک است متحرک است که در چهار طرف دوازده راجه خواهند بود
 در هر سمت سه راجه پس راجه که ملک او بمک این راجه پیوسته است دشمن است و هر راجه که آنطرف
 ملک دشمن است دوست است و هر راجه که ملک او آنطرف ملک دوست است نه دوست و نه دشمن
 چرا که باو کار نیست پس چهار دشمن شدند و چهار دوست و چهار کسانند که با آنها کار نیست
 دشمن راجه بدست قسم است یک شل برادر و عموم و عموم از ده که مدعی سلطنت باشند دوم آنکه راجه مطلق
 کشتن آزار را و باغی یا آنرا درین فکر باشند سوم راجه که ملک او متقل باشد و دوستان نیز به قسم اند
 سکه که اصل عهد و خواهرزاده و خاله باشند و هم شخصی که باو احسان نموده باشد یا از احسان و نیکی
 یافته باشد سوم راجه که ملک او آنطرف ملک غنیم باشد باقی دیگر از طبقه دوستان و دشمنان خارج
 باشند آنها را اجابت هندی او و اسیران گویند یعنی هیچ چیز کار سے ندارند و کورن اگر دوست از
 دوست اند و لانه دشمن باید داشت راجه سکه دشمن اند آنها را بجای قسم علیّه و طبعیه بقیه باید
 هر که نزدیک است بره سوار می نماید فامور و قسمه سوار می کند که لشکر از بون شده باشد و هر که لشکر
 کم دارد و قلع و دوست ندارد و آزار برین براندازد آنکه قلع و دوست دارد و فاما لشکرش کم است آنرا
 آزار برساند آنکه ملک و لشکر بسیار دارد و ازین زور و راست باو ساخته جزو سے پیشکش گیر و ایچیر
 بدیدار لشکر و رخنه کند راجه سکه که دوست باشند با آنها و قسم سلوک کند اگر کم خرج باشند و
 خرج برده و اگر انداز باشند و لشکر بسیار داشته باشند کار سے کند که لشکر او کم شود و هر راجه که خرج
 برده و فرمان پذیر باشد و برانداختن آن نباید شد این چیز پاکه نوشته میشود و منیده باید که و قول و عهد
 جنگ سوار می جنگ پناه آوردن از دست زور و لشکر خود را و طرف فرستادن راجه هر کار که
 بخند مکی را که میخاید اول بشیرین زبانی بعد به پیچیدگی و بعد به تهدید نمودن شروع کند اگر صورت
 نه بند و بزدن و بقتن هر انجام دهد اگر خواهد که بجاسه برود یا لشکر را از خود جدا کرده بجای پیوسته
 یا تقسم ملک مینموده باشد یا خواهد که سکه را بکشد این قسم چیز را وقت و هنگام دیده بعضی آورد

بر ملک غنیمت مستقیم باید رفت که غلام در زراعت ایستاده باشد و آب و علف و سمیه در آنجا از آن
باشد و لشکر غنیمت زبون شده باشد و لشکر واسپ و فیل انگیس آموخته باشند و تنابر توکل نباید بود
که کار با خود بخود ساخته خواهد شد چرا که تا به چهار دار و نه میزند محنت سنگی باید اگر تنابر توکل می بود
علم طبابت نمی ساختند و تلاش در کار با باید کرد و از چشور رسید و باید بود و صورت بافتن کار با از
چهار چیز میگویند اول نصیب دوم شصت الهی سوم هنگام و وقت چهارم سعی و تلاش بعضی
از نصیب بعضی از شصت الهی بعضی از رسیدن وقت بعضی از تلاش فاما اجمع آنست که
و قتی که از پیش الهی و تلاش و غیره هر چهار که نوشته شد جمع شود مقصد صورت می بیند و چنانچه
در قسمتهای دیگر که راه تواند رفت براسه نفع گرفتن بر ملک غنیمت باید رفت فایده بر سه قسم است
اولین در دوستان ملک غنیمت از طلا و خزانه بهر سلیقه و دوستان او سلیقه است
دوم در دوستان را بر استی و شیرین زبانی و زردادن از خود باید که دمفت چیز از او را هم سلیقه
و آنرا حقیقت اخلاص است سلیقه گویند اول را چه خوب بگذرد و چه بد و استال آن را فایده
چرا که غنیمت واسپ و پیاده و رستم که آنرا چهار قسم شکر نامند دوستان این قسم را چه برین مردم
هر مانده محترم کنند و بعضی را که بشد فرا خود گناه شخصی که از رگه زبانی اوقات که از میکرد و باشد
دوستان از غریب و دهنده شخصی که زن و مال و گیره بر و خونی و قتی که در حرم پدید است
بیزافرید تا محاذ دلت و حرم نماید سیاست مطابق کتاب سحر است باید که اگر خلاف آن بکند
دین و دنیا هر دو میرود اگر بر شخصی ظلم شود و حاکم آن ناحیت بداد آن نرسد و اگر باید که خود
از دوسه عدالت بدارد آن پروان در راه را باید که شش خصلت بگذارد خواهش نفس
غضب طمع میوه خوری دیگر و دیدن اگر را چه موافق عدالت بگمارد پسنداید بهر بهشت
میرود و برادر و پسند آچار و دهنده و مامون و غیره هر کس که خلاف قاعده عمل بکند آخرت هم نرسد
به پدر اگر سزا ندهد بر این خراب بشود اگر از مادر و پدر و ستانگ و پدر و محبت و تنیاسی و آبان پرست
و بر همین که شتر و تری باشد عمل بهر سزا ندهد را چه را میسر رسد که با اینها سزا ندهد چرا که با اینها
میرسد که را چه را راه راست بنمایند فاما این مردم هم بر راه و روش خوب و باطل و از نیت
میکرد و باشند غرض کار سیاست نازک ترین مهات سلطنت است بر بعضی اعتراض باید کرد

اعتبار کنند جرمیه بر سه قسم است او تم ساهس مد هم ساهس او هم ساهس در جاسی که او تم ساهس
 بگوید کثیر از وشتا وین جرمیه باید گرفت نصف آنرا جرمیه مد هم ساهس گویند نصف جرمیه مد هم ساهس
 او هم ساهس گویند قول متور که پیشتر آنست که در او تم ساهس هزارین و در مد هم ساهس پانصدین
 و در او هم ساهس دو صدین جرمیه باید گرفت تا اگر گناه نماند آنست که ده باشد در آن صورت این قسم
 جرمیه که متور که پیشتر گفته بگوید جرمیه به چهار قسم است سیح آنکه بگوید بخت بر تو دویم آنکه دشنام بگوید
 و جرمیه در شت تا ملازم بگوید و سخت و تند نیز بگوید سوم زجر جسمیه که گفتن چهارم در قید کردن و بستن
 و زدن و کشتن اگر بیک جرمیه به چهار قسم اول کار ساخته شود بطرز دوم نه پند و نه همان نوع ناصیه و نشو و از او هم
 گذشته تبوم و از سوم چهارم زود اول گناه را بفرموده و بگوید که گناه کرده اند آنرا بفرموده و بگوید که
 فخر بیا و قوت بدنی گناهکار فکر کند عیال نماید کلافی و غور و سالی و جوانی و مال داری آن گناهکار را
 بنظر آورد و اعمال و گناه بگوید که گناه کرده است آنرا بفرموده و بگوید که گناه کرده است یا دانسته بگوید که خطا کرده
 یا بیکبار گفت و نموده آنرا بفرموده که رایا سر داری که رایا در شکله او را سر داری که ده باشد یا سر داری
 جاسی مثل زمیندار و غیره باید که بدین ترتیب عمل نماید تمام شد آچار او حیا س از کتاب تا کثیر
 مقادیر اول متضمن است و نه فصل *

مقاله دوم

بیمار او حیا س عبارت از معاملات باشد متضمن است بر چهل و پنج فصل

راجه را لازم است که نگارسانی خلایق بکند و این لعینیت در صورتی حاصل میشود که زبردستان را
 زبون سازد و هر روز و بارعام باد و بی مظلومان مشغول باشد اول باید دانست که طرز وادار
 این کار بر چگونه است لاجرم مقاله دوم نوشته میشود و راجه اتفاق بر همین داناسی سمرت جمیع
 علوم باد و بی مشغول شود و مطابق کتاب سمرت بجل آورد و راجه غضب و طمع از خود دور ساخته
 و ادوسی نماید و ناقتی از زبان علی که اهل هند میو بار گویند و این و هر دم که محافظت خلایق نماید

بجمع چتری نیست بر کس از حقیران بسلطنت برسد محافظت نماید و هر صدمه آن شخص است
 نیست شخصی را گویند که بید و بیا کران و در هر صدمه شاستر سیدالنته باشد اتفاق این قسم
 بر همین که این هر سه علم خوانده باشد و او بی نماید و صاحب حکم راجه است اگر راجه صاحب
 تقصیر را سزا ندید یا بی گناه را سزا بدید و در ذینا بدنام خواهد شد و بجهنم خواهد رفت و حکم
 در باب برشته طری است یا موافق کتب سمرت یا مطابق معمول آن ملک یا مصادق حکم
 و ضابطه که راجه مقرر کرده باشد این مرد و خلاف سمرت نباشد راجه را باید که مردی را که
 بهماناد بیا کران و غیره و سید خوانده و واقف و هر صدمه شاستر و راست گو باشد و دوست و دشمن را
 یکسان پندارد و نتیجه اقوام و دوح او تمام باشد خصوصاً بر همین باشد از کان عدالت خود مقرر نماید
 تا این مردم در یکجا که او دوی باشد شریک راجه باشد و براسه نفع خود که مال جمع کند و او دوی نیز نباید
 برای ثواب داد بدید که کس برای عدالت مقرر کند قول بیعت کند برای یکجا که مجلس یا بیعت مقرر کند
 عالم و فاضل اگر در مجلس او دوی حاضر باشد هر چند راجه از آن نام برسد او را لازم است که مطابق
 کتب راه نمائی بکند راجه اگر خلاف آئین حکم میگردد باشد اهل مجلس را که براسه اینکار مقرر کرده باشد
 لازم است که راجه را منع بکند و اگر این مردم چشم پوشی بکنند پس نصف گناه در برابر گناه است که
 راجه لازم میشود و بر زمین این مردم میشود و مردم دیگر سواسه جماعه که مقرر شده باشد اگر آنجا
 نشسته باشند بر این گناه لازم نمیشود و اما اگر اینها هم دانسته چشم پوشی بکنند و حرف راست
 نه گویند گناه کار است شوند باید که در مجلس او و اگر بد و حرف راست بگویند چند سزا بیا کران متعبر
 راست گو و از سر در مجلس او دوی حاضر بدید داشت و اگر راجه را فرصت نباشد یک بر همین را که جمیع
 صفات حمیده موصوف باشد بحسب داد و دسی مطلقان مقرر بکنند سواسه بر همین بحسب این کار
 منع است و اگر بر همین بهر صدمه چتری یا پیش مقرر سازد و آن شخص که بنمیزد قاضی است زبان
 هندی بر آویساک گویند اگر رشوت گرفته یا از دسیه و دسی یا از ترس شخصی خلاف آئین حکم
 کرده باشد راجه را باید که از آن قاضی و مردم دیگر که درین کار شریک او باشند جدا جدا است
 زرسه یا ساسه که در آن مناقشه است از هر کدام جریمه بگیرد و اگر مناقشه دو چیز باشد
 که در نیست پس اینچنین از تشییض معادل در غلوز بدیده است آن جریمه بگیرد و اگر نامانسته

این نقل از آناسز زده باشد جرمانه نباید گرفت چون گفته اند که بر همین را نباید گشت و از بر همین جرمانه
 نباید گرفت و از وسیله اخراج نباید کرد و دو ششام نباید داد و دقت نباید کرد و بر طرف نسا و دو آنرا
 بر چنانستند اندک بخوانند و تعلیم نمودن و غیره آئین ماسه که براسه بر همین مقرر شده مشغول
 و آناسه که نوکر شود خدمت قبول میکنند و خلافت آئین مقرر زلیست مینمایند یا آنجا جرمانه و غیره
 موافق گناهان است مناقشه در هر دو جای میشود و اول قرض و دوم امانت و سوم در فروختن مال
 شخصی که غایب باشد چنانچه در صورتیکه بخار و در و غلو شده باشد باز دعوی بکنند چنانچه در غیر
 آنکه کسی بجهت آن بسپارد تا از آن براسه خود نفع حاصل کند و بوقت طلب اصل مال و این
 ششم در گرفتن اجوره و اما بماند این قسم هفتم در شرکت هفتم در خرید و فروختن مناقشه
 غلام یا قاصد و هفتم در حد و دیار و هفتم در دوشنام و دوازدهم در زدن یا سیر و هفتم در زدن یا چار
 در شگون و کشتن یا زدن و هفتم در گرفتن زن دیگر سینه شاهر و هفتم در مناقشه زن و شوهر هفتم در
 میراث هفتم در شرط و اگر بسبب مثل قمار بازی اگر چه بزرگه را نام برد اما گوناگون است
 تا گناه نام بشمارد و اگر شخصی آنده فریادی بشود راجع را باید که بان حقیقت و ادراک سیده و ادانرا بد
 و الا شبه آنکه او بیاید و بعض خبردار شدن از جاس و دیگر راجع را بنیرسد که بان حقیقت و اد
 و دیگر نیز اگر خود آمده بار دیگر وکیل بفرستد و ادانرا بد هر عوض شود بر از زن نه پرسد و عوض آقا
 نوکر نه پرسد که وکیل کرده باشد *

فصل اول در بیان آداب تقصص و نقیصه شناسی

و تقصص فریادی آنده فریاد کرد و چه قسم از آن به پرسد اول پرسد که براسه چه آمده و کدام کس پرسد
 ستم نموده است و چه ستم رسیده است و در چه وقت و در کدام ملک ستم رسیده است و اگر گویا در
 آنرا داده است بعد از پرسیدن فکر بکنند که آیا این کار سزاوار پرسش است یا نه بعد از آنکه پرسش
 کس فرستاده دعا علیه او را طلب نماید ملاست طلب که مردم بدانند از راجع است بد بدخواه
 نوشته بد بدخواه کس بفرستد هر سه را که در مجلس داد و دینی نباید طلعبه نیست بیار خود رسال
 پیر کینه شخصی که در جاس تخت افتاده باشد شخصی که در کار ضروری باشد که آید و غیره مشغول باشد

شخصه را که کار آگس فی الحال ضایع میشد و باشد شخصیکه در ماتم باشد شخصیکه حکم آید بجای
 میرفته باشد و دیگر در بیجاگ و دیوانی و این قسم کار مشغول باشد تا دوم تست و دوازده تست
 عاقل و کر شخصه را سه رضا صاحب اولی طلب نماید زیرا که در خانه او کسی نباشد خانه زن قبیله
 مردم بزرگ زنیکه فی الحال زانیده باشد و دختر مردم بزرگ در اصل زنان صاحب معامله میشود
 شوهر یاد دیگر که آن زن داشته باشد آنرا باید طلبید که زنیکه عاقل باشد آنرا باید طلبید
 زن فاخته و زن مردم بزبون مثل سبزی فروش را باید طلبید زن سنی را که شوهر یا صاحب از خانه
 بدر کرده باشد آنرا باید طلبید و فاخته ملک بنگاهم ضرورتی که کاسته زنانه را منع کرد اگر
 بطلبید معیوب نیست مدعا علیه اگر محبت آنکه از و بازخواست شود و سنیایی شده شک و دنا و
 باشد براسه معامله کلان باید طلبید نه تیش بزرگ طلب نباید که در فرایسی را بیکار باید رسید تا قهر او
 کمر را ثبات رسد اگر در قهر اختلاف کند دروغ میگوید چهار قسم دیوانی است که مدعی بدست
 میدهد اگر مدعا علیه قبول نکند از و جرمانه باید گرفت شکی آنکه براسه طلب و حکم سه آرم بجای
 نزدی و مدعا علیه بود یا بگوید که تا از معامله من ضرورت نشوی بجای سفر کنی و او را بفرستد و
 یا بگوید که در دور و دریا سه روز یا دو پسر از اینجا بجای نزدی و او قبول نماید چهارم آنکه مدعی
 در میانست بکس و پیشه خود مشغول نشوی اگر در هر چهار صورت مدعی دیوانی داده باشد
 و او قبول نکند اختلاف منوده باشد از آن جرمانه باید گرفت نه تیش ازین قسم مردم که نشسته
 میشود جرمانه بگیرد اگر در صحرای دیوانی بود که همین جا باشد و مدعا علیه قبول کرده و میسر نیست
 در جاسه که دیوانی داده بود آنجا آید زرد کرد یا خود سه روز و از آنجا نقل کلان شود و بگوید
 اگر در اتم افتاده یا بیماری مصعب روزه داده یا در جنگ مشغول شده یا از روی دیگر و داده
 یا خود یا روی دیگر گرفته بود یا در خدمت آید مشغول شده یا گاو بان در دیوانی بوده باشد
 و دیگر سه همراه نداشتند یا از رع و در کشتن زراعت مشغول بود از نیم مردم اگر خلاف و عدل
 شوند جریمه نماید گرفت و سپاهی را اگر جنگ روزه داده یا عمارت مشغول بوده
 از امانا جرمانه نماید گرفت و کس نه را که منع که دناید طلبید اگر کسی را در دیار یا دوست یا در
 نبرد است حقیقت گفته بود معیوب نیست و او بگوید که در جنگ یا در دیار یا دوست یا در

جرا نه باید گرفت در هنگامیکه مدعا علیه به حسب طلب آمده و حاضر شده آنچه مدعی تقریر کند بشناخته باید نوشت وقت در روز و ماه و سال و ملک و در هنگامیکه آن کار شده و ذات و اسم باید نوشت اگر مدعی خلاف تقریر سابق بشناخته مدعا علیه بگوید یا نه منظور نکند و موافق تقریر اول بنویسد مدعی را درین پنج چیز و ملحوظ باید داشت در تقریر خلاف کند قسم قبول نکند و چنانکه که براسه دروغ گفتن و جرا نه قرار بدهد قبول نکند بوقت طلب حاضر نشود و در طلب نمودن بگریز و جواب نتواند داد باعث توقف که مناقشه نمود باید نوشت مقدار زور و عنونت مناقشه باید نوشت در جاییکه مناقشه در باغات زمین و تالاب و غیره ازین بابت چیزی که متحرک نیست باشد آنجا که چیز باید نوشت ملک - مقام - حصد و ارض - نام - و قوم - و نام پدر و جد فیه - نام همسایه - نام قلعه - مقدار - کیفیت عده با و ثلثان و چیزیکه بغیر تقیض نماید که چیزیکه ممکن الوجود نباشد مثل آنکه شخصی بگوید که شاخ خرگوش مرا فلاس گرفته است سخن معنی بیفایده مثل آنکه شخصی بگوید فلان شخص بر ما سه خند و مالک مراد داده و در جاییکه بکفته یک کس تمام شهر یا ملک ضرر می رسیده باشد چیزی که را به منع کرده باشد و در آنجا کسی مباحثه نماید این مقدمات را بناید شنید شخصی که گریش را به یاید و دیگر کسی فریاد کرده و در آنجا شده باشد یک کس از طرف تمام ملک یا شهر حرف میزند باشد در جاییکه فریادی نباید و مدعا خود را بعبارت منتهی تقریر تواند کرد و دیگر کسی آنرا شنیده خاطر نشان نماید یا بدین شنید اگر شخصی مدعی چیزی بسیار کند و بعد از تحقیق کمتر از آن به ثبوت رسد همان قدر که ثابت شود منظور باید کرد و در تحقیق کردن یکیک چیز را تحقیق بکند بحسب آنکه اگر مدعی چهار قسم چیز است هر چهار یکی را شخص کردن متعذر است اگر شرک مدعی فریاد کند یا مدعی بجای رفته و پسر فریاد کند یا پسر فریاد میکند یا بدین شنید و اگر گاشته مدعی فریاد نماید یا بدین شنید ناقص دارد و داسه نیز همین را باید کرد اول تقریر مدعی و مدعا علیه را بشناخته یکدیگر مسوده بکند بعد از آن بعبارت خوب به کاغذ بنویسد اگر تحقیق کرده تقریر را بنویسد ازین مروج که بمنزله قاضی اند جز بمید مثل سابق باید گرفت تقریر مدعا علیه همان را باید شنید که جواب مدعی باشد و شک در عبارت رو نیفتد عبارتست که در آن شک پیدا شود و نیست شهادت میگوید که صدق و ملا از من گرفته است او گوید گرفته ام فلانیک اول

خوب نیند غم از یاد او از دعوی مدعی قبول کند و جواب دعا علیه بر چهار قسم است که اگر قبول کند
دوم آنکه لوکار نماید انکار نیز چهار گونه است یکی آنکه بگوید من ازین مقدمه اطلاع ندارم و دوم آنکه بگوید
این دروغ است و سوم آنکه بگوید من در الوقت تولد نشده بودم چهارم آنکه بگوید میان ما و این مرد قتل
ساخته شده و این مرد در و غلو شده است مدعی علیه اگر در تقریر اختلاف کند نباید شنید و اگر بگوید که
این بر دیگر است بر من نیست از اجماع نباید شنید یا بگوید که این مغلو است دعوی بسیار که میکنند
این جواب مغلو را نباید داشت شاید و قسم از یک کس باید طلبید در جائیکه دعا علیه بگوید که میان من و
این مرد قبل ازین ساخته شده و من راست گویم و او هم دیا بگوید که من گرفته بودم و سپس دادم
در اینجا شاید یا قسم از دعا علیه طلب باید کرد و در هنگامیکه بر قاضی از تعاریف جابین ظاهر شود که این مقدمه
همچنین است در اینجا شاید و قسم احتیاج در کار نیست از جمله دعوی مدعی هر دعوی که عده باشد
اول آنرا تحقیق باید کرد اگر کسی بر کسی دعوی است یا مال دیگر کرد که ازین است و در فلان مدت
از پیش من گم شده بود و او باین کرد که پیش ازین تاریخ این امن یافته ام در اینجا شاید یا قسم
از شخصی که مال اوست طلب باید کرد و حاصل کلام آنکه هر کس که مدعی باشد شاید بیاورد یا قسم بخورد
و اینکه از مدعی علیه در بعضی جا نوشت که شاید باید طلبید بر اے آنست که او اقرار نمود و باز گفت
که واپس دادم در مضیورت این مدعی شد بر اے آن شاید و قسم از او طلب نمود و اگر مدعی باشد یا قسم
دعوی خود را ثابت کرد و مال خود را از مدعی علیه بگیرد و از آنیکه محال یک کس در میان باشد در عین
سحر که محال دیگر است را نباید تحقیق کرد اگر کسی بگوید که مدعی که دو دیگر است آمد و بهمان کس دعوی
تا تحقیق شدن دعوی شخص اولین دعوی دیگر است نباید شنید مدعی اگر بی حجب و دعوی کند
در و غلو شود و از و جرمانه باید گرفت اگر شخصی بزور تقریر مدعی را که دعوی راست کرده بود و در و غلو
باز از سر نو مدعی دعوی نمواند که در سابق گذشت که تا منتفی شدن یک محال قضیه دیگر نباید پرسید
فاما اگر محال بزرگ در میانست و دو کس با هم جنگ کنند آمدند بایک کس که زجر داده و درین قسم
جا با آنرا سو قوت داشته اول این را مشخص باید کرد و در شناسنامه و در و زون هر کس پیشتر
نموده صاحب تفصیر مالست که اگر در زون یا در شناسنامه و در و زون هر کس را در و زون
یا زبان و در از نمود و اند و تحقیق نمیشود که پیشدستی از کیست از هر دو برابر جرمانه باید گرفت صاحب

در مجلس ادرا باید که از دعوی مدعا علیه فنامن گیرد و اگر فنامن نداشته باشد محصل همراه باید که
 و به محفل چپس از آنها بداند مقدار زر که بمجملان دبا نداشت که مقدار خوارک نگهبان محفل
 باشد بحث فنامن گرفتن است که دعوی کرده غیر حاضر نشود و اگر غیر حاضر شود فنامن جواب
 محفل بگوید و اگر دعوی علیه نکر شد و دعوی بری بایشان رسید بر قدر مال که بدعی برسد بپردازد
 از مدعی علیه چنانچه باید گرفت اگر شخص بشخص دعوی کرد و بایشان رسید و در و غلو بر آید و بر اهل
 و دعوی از در و غلو آید چنانچه بگیرد اگر کسی بجای دعوی کرده مدعا علیه بگوید که گرفته بودم و باز او پس
 در دم و ثانی احوال مدعا علیه در و غلو شد اصل مال بدعی بداند و در برابر آن چنانچه بگیرد چنانچه
 دنیا را باید گرفته از محفل چنانچه گیرد

فصل دوم

در بیان آنکه در محفل چنانچه گرفت و فی احوال شخص باید که در جای که کسی راکش باشد
 و در وی دشنام و زودین داده گارد مناقشه که از حیث زنان و دیگر باشد مناقشه که در دعا
 غلام باشد مناقشه که از رنگ زهرمت باشد مناقشه و در آن زهر و زخمی نمودن باشد
 در جای که دیگر اگر عده بگیرد معیوب نیست

فصل سوم

در بیان آنکه مدعی غایب اگر از قیاس باشد از احوال او و غلو باید دانست در جای که بگیرد لب و زبان خشک
 باشد و از اسهال سید باشد در پیشانی عرق سرد آمده باشد رنگ رو تویر شده باشد و خلق
 سیر شده باشد و درشت تو اند گفت دشنام و فحش بسیار میگفتد باشد چشم در مقابل نواز
 نگار باشد و هر وقت را جواب نتراند گفت و لب بدندان میگزد باشد اگر این ادواهاست که باید
 طبیعت شخصی باشد این در مجلس و آید است و از قمر که هرگز مجلس را به غیر غریبه بود صاحب احوال
 معیوب نیست و تنها همین حجت که مدعی یا شاهد مدعی علیه بیحرکات نمودند آنها را بدو غنای
 بحقیقت و باید رسید به تحقیق محاط باید کرد

فصل چهارم

در بیان آنکه اگر کسی که بر یاد گرفت اینها هستند بکسی که دعوی کرد و تا شخص شدن دعوی آنها

دعی علیه بر خود خیر سه تصرف شد و یاد دعوی کرد و اگر نیت رفت یا در سه سید که جواب نگوید

فصل ششم در میان مناقشه بین

اگر زین سه بوده و راجه از اسبیکه داده بود و آن شخص چند گاه تصرف بوده و در یک دست نداشت
رفت بعد از آن دیگر سه تصرف شده و چند گاه عمل نموده رفت و برود بیکار و دعوی کنان
و برود گواه تصرف خود بآورد و درین صورت بخاوند اولین بداند اگر گواهان دوی گواهی بدهند
که راجه از خاوند اولین خریداری داده است بعد بین بداند

فصل ششم

اگر دعوی باید علیه نوشته بداند که اگر در دو ملک ششم اقل قدر برآید و در دو ملک گوشتن آنقدر
جرمانه در شرط بگیرد و شرط را راجه بگیرد و مال را دعوی تصرف شود و اگر دعوی در دو ملک شده
مان قدر جرمانه و شرط که نوشته داده راجه از دیگر اگر شخصی باشد دعوی چهار چیز که در آن شخص چهار
قبول نمود و منکر شد و دعوی از جمله چهار چیز یک چیز اثبات رسانید و درین صورت هر چهار چیز بداند اگر
در ابتدا سه دعوی یک چیز نموده باشد همان را باید و باید دعوی که بعد آن کند منظور نیست و باید
باید که در دادوی کافی کند

فصل ششم در میان بعضی دعوی

اگر یکی دعوی مالی که در شایه زیاده یا کم از تقریر بیان خود قول شایه معتبر باید داشت یک یکی
دعوی کرد که به پدر تو این قدر داده بودم و پدرش از عالم رفته است و پدر این وقوف ندارد
و منکر میشود در صورت هر قدر را گواه بیار و بداند از حکم آن شخص شایسته که آنرا نیت شایسته تر گویند
حکم و هر شایسته زیاده و معتبر باید و نیت چنانچه در آن شخص شایسته نوشته اند که آنرا از
هر قسم که باشد باید گشت تفصیل آن آتی این است که شخصی که به موجب بنای یا دینیه شخصی آتی را
نویسد باشد یا قصد موطن بکند شخصیکه بکند زهر داده باشد شخصیکه یراق کشیده بقصد کشن آتی داده
باشد این کس در البته بخشد هر کس که خواهد باشد فایران برهنه دست بالا کرده می آمده باشد
در تمام باطن زمین و زن را کشیده بگیرد و در آن شخص شایسته نوشته اند که اگر آن آتی معلوم چنان
و خود سال و برهنه فاضل باشد آنرا هم باید گشت در هر شایسته نوشته اند که آنرا نیت

و این معلوم داده گاه باید و بپذیرد و اگر آن را باید کشت بر زمین و داده گاه و گاه و زراعت و اینچنین
کشت اگر بر زمین بقیه کشتن شخصی است داده باشد و آنکس اگر کجاست آن خود را پاک سازد و خلاص نشود
و اگر قصد کشتن آن زمین کرده و گفت که بگیرد و گرفت و گیر زمین جان بخت سپرد و آن صورت
بر آن جزا نیست فاما کفاره اندک لازم است میاید اگر در حکم میان دو کتب ستم است اخلاف
باشد در اینجا و غیر قبول ملک حکم باید کرد و یا آنچه بخاطر فاضل و دانا و خوب بگذرد و حکم بکند

فصل ششم در بیان صورت ملکیت

در این صورت مال از خودی شود و ملک تصرف بخودن شاید آوردن اگر از هر سه چیز
بیجا نباشد قسم بخورد اگر چه در تصرف بودن شک می افتد شاید بزرگ گرفته باشد فاما باز میگوید
که چرا در وقت تصرف غیره گذاشت و فریاد کرد و اگر ملک گواه نباشد قسم بخورد

فصل هفتم

در میان آنکه شاید قریب به حقیقت باشد در معاملات خون و غیره در بعضی جاهاست اگر دو کس جنگ کنند
آند دو کسیکه شاید از دو دیگر قسم بخورد و در اینجا شاید قریب به حقیقت است اگر یکی دوجوی کنان آمد که
بغضان مقدار سود این قدر مبلغ بقلانی قرض داده ام و شنیدید و منکر است و هیچ قبول نمیکند
گواه آورد و گواه بدین صورت گواهی داد که در دادن مال اطلاع دارم فاما در مقدار مال مرا
و تو نمی دانستی و اینجا بدی اگر قسم بخورد قسم نباید گرفت و از او قسمیدگی باید پرسید که در ماه
سود کل مبلغ تو چند میشد بدین طریق بکل مال اصل پی باید برد و باید دانست که دوجوی می
درست است اگر فریاد از دگر گذر خون باشد فاما خون که در محل وقت شب یا بخوان و دیگر در
تنهایی کرده و کشته باشد یا مال کسی در تنهایی بزرگ گرفته باشد و اینجا قسم باید گرفت و در فریاد
امانت که به تنهایی سپرده باشد قسم باید گرفت اگر در جانبین گواهیان باشد یا مناقش طلب علم خود
علم باشد یا رفع مناقشه نمیشده باشد یا دو کس خلاف حکمی منجوده اند مناقش مناقشه دانست
که اول کدام شهرت این کار کرد و در آن گواه نباشد مثل مناقشه و شناسم که در ابتدا کدام
یکی دشنام داد و یا کسیکه بزرگ کار کرده باشد و شاید نه بیند و اینجا قسم باید گرفت در جایکه
حاکم قیاس و در مریه مثل کاغذی بیو یا بر این ایضا فاش یک جماعه مردم باشد آنجا کاغذ سند

و گاه و قه در کار و اعتبار نیست در یکجا معمول منظور است دیگر هیچ چیز از قسم سند و غیره در کار نیست
 مثل در وازه جوئی شخصی که از در تبار یک طرف است یا شارع عام در ویه شریک نادوان و در ویه نادوان
 در اینجا انچه شده از قدیم است معتبر باید دانست درین جا پاشا به خیر است در واده سند علفه نوکر در خرید
 و فروخت که بعد از فروختن هر چند زر گرفته باشد فروشنده نمی تواند برگشت در قمار بازی اگر دعوی
 و مدعا علیه بر دگواه و تمسک داشته باشد اگر مناقشه از بگذازد راست در اینجا شد هر کس که مال
 او همین باشد منظور است یعنی هر کس که در آخر سند حاصل کرده باشد معتبر است در بعضی جاها نیز
 منظور باید کرد در جای که دینه یا خانه یا زمین یا باغ به گرو گذاشته بعد از چند سال دیگر که درین باب
 سند داده سند کسی که شخص او همین باید و درست است در جای که مناقشه از بگذرد زمین یا دین غیر
 باشد و برده سند خیرات باید اندر هر کس اول سند گرفته همان درست است و خریدن جوئی باغ
 و غیره هر کس اول خریده و سند گرفته همان درست است هر چند خریدار یا شفعی که اول گرفته است
 و در آن ملک تصرف نکرده باشد مال همان کس است که اول گرفته است تا آنی که حال سقر ننهد که
 اندک تصرف لازم است اگر مطلقا تصرف نکرده باشد دوستی هم نرساییده باشد مال او نمی شود
 هر کس که سند دارد و تصرف نموده مال اوست اگر شفعی که در هر صورت که میسر شد هشت سال
 دعوی که در دین هشت سال دعوی نکرده دعوی او منظور نیست و همین صورت در زر و اسب
 و فیل ده سال حساب است قول گوتم که هشت است که در هشت صورت مال از خود رسیده شود
 مالیک بمیراث رسیده باشد خریده باشد و قسمت با وری یافته باشد و در زمین سیه آباد سیکره
 باشد هر کس اول آباد شد زمین اوست مگر آنکه بر زمین از خیرات یافته باشد جای که راه و چتری
 بزور شش گرفته باشد مالیک بشن شود و بنده باز و پیدا کرده باشد مثل شود اگر سی و علوفه و انعام
 یافته باشند آنکه گفته اند که در زمین بعد از هشت سال و در زر و غیره بعد از ده سال و دعوی
 منظور نیست بجا است نمانش بعد از هشت سال ممالکات زمین و بعد از ده سال اسب و زر
 و دعوی نمی تواند کرد مال اصل خود را می تواند گرفت و این قول گوتم اصح است که مال اصل را
 صاحب مال بگیرد و اهل آن غاصب جرمانه بگیرد و اگر معلوم فرمایند سیکره است یا صاحب مال
 دور دست رفته باشد و غاصب بزور مال او را نداده است درین صورت مال خود را یا صاحب مال

و دفع سے تواند گرفت البتہ لایق دادن نباشد و شخصه بدو یا شخصیکه قابل گرفتن کویسے نباشد
 و او آنرا بگیرد و راجه بکشد و ششماه پلن از هر کدام بر جانه بگیرد و باز میگردد اگر مال این جماعه که مفصل
 شخصه بدو رنگا داشته باشد بر خیزد و زمین بخت سال و در مال ده سال گذشته باشد با دفع و طاعت
 می تواند گرفت زمین مدد و مال خود و سال و آدم سبب شورا مانست شخصه را که بزور زمین داده باشد
 در مشهورت آن امانت است از زندقه شمار کرده مسجود باشد البتہ زمان در راجه سپرده باشد
 بر زمین مشروری مال حسابیه و در بخاراجه را باید که ازین غاصب اگر قدرت داشته باشد جواز
 برابر مالی بگیرد و الا نه چهارم حصه بگیرد اگر غاصب مالدار باشد زیاده از مال غصب جرمانه باید
 گرفت بر آسائے آنکه جرمانه بخت آنست که غرور غاصب برود و غرور متحول و ستمیرو و که در لیا
 بدو اگر غاصب عاجز است و مالیت کم داشته باشد از چهارم حصه هم کمتر بگیرد و اگر هیچ نداشته باشد
 بزبان تبنه کند و چیزی نماند

فصل ویم در مراتب تنبیه

بر چهار گونه است اول تنبیه بزبان غاصب و ششام دوم و ششام سیم مال گرفتن چهارم
 بستن دزد و گرفتن تنبیه چهارم بر زمین نباید که در جاییکه بر زمین سزاوارک شدن شود و مالش بگیرد
 و سه سرش تراشیده از تکر و خود در کند بر آسائے قطع نمودن اعضا و سزاوارک دادن بر آسائے
 آسان ده محل است مخصوصه و ششام زبان دست پا سیم می گوشت تمام مال گرفتن گرفتن
 بر عضو گنا سده باشد همان را سزاوارک بر ساقش تنبیه که بر اعضا باید که در بر زمین نگند
 اگر مال نداشته باشد و عقید کرده خدمت بفرماید یا بر زمین را قید نماید که در خود ستم نباید فرمود
 و سزاوارک در آئینه تفصیل خواهد گفت در گناه او تم ساس بگیرد و بدو آنست گرفتن تمام مال گرفتن
 از شر خراج نمودن بر عضو و از قطع نمودن اعضا بر زمین اگر زن او سزاوارک
 زن او باشد صورت عضو مخصوصه زن بر پشانی او داغ کرده و بر خرسو اگر کرده از شر بد کند
 و اگر بر زمین شراب بخورد و صورت بر پشانی او داغ کرده از شر بد کند اگر بر زمین
 بکند صورت سگ بر پشانی او داغ کرده از شر بد کند و در بد کردن از شر چشمه و او را بکند
 اگر دو کس از زمین یا باغی مناقشه دارند و حال آنکه آن مال بر کسی متصرف است و دو یکا

بدست دارد و در صورتی که تصرف آن شخص بوداشت رسیده و صاحب سند هرگز در آن تصرف
 ننموده اسناد و نظری نیست و الا نه سند معتبر است اگر در هر دو جانب سند و حیانت و یک مال را
 تصرف است و در صورتی که تصرف دارد سند هم پیش اوست راست گو باید دانست
 فاما شخصی که را تصرف است و بوداشت باور رسیده فاما خاطر نشان میکند که سیاهان ترند
 در دلو باید دانست و از آن جزو باید گرفت چگونه تصرف تصرف باشد و بدست مدبر
 گذشته باشد و بعد از آنکه یا نداشته باشد و تصرف را این مدت حد سال باید دانست از جدا
 تصرف باشد و فاعله و آن راه نیافته هیچکس در هیچ دست فاعله و فاعله نشده باشد متصل مدعی در
 تصرف دارد و مدعی هرگز تصرف نکرده و این مقدمات را از مردم خوب و دیرینه سال تحقیق کردن و از مردم
 بنیاد برشد اگر مردم واقف نباشند خبر ندارند کسی تصرف باشد مالی را از او باید و باید شخصی خبر
 خرید و تنگ گرفته فاما تصرف خود و یا در دو مال داخل نکرد و بعد از مدتی فوت کرد و پس از مرگ او
 شخصی که آن چیز را تصرف است تا آنکه مدعی که کند و مدعی آن را نمی رسد همان شخص که تصرف است
 تصرف باید گذاشت فاما اگر شخصی که خرید و بود در زمین حیات خود طلب آن چیز نموده باشد او

نموده اند و در صورتی که تصرف نموده بود اثر او باید و باید

فصل نهم در بیان شرطی استثنای که دیگر در فصول پیش آمده

بجست تحقیق نمودن مناقشه در شروط و بیات سبکه از باب عدالت که را بهر شرط و بیعت و بیعت
 مردم دیگر باشد سبکه آنکه تمام و بیه یا شرطی شده باشد دوم آنکه کاسبان کیفی مثل قبولان
 در دهن فروشان می رسد شخص نموده باشد سبکم آنکه یک جریان مثل برادر و پدر و پسر و عم که
 از یک قبیله باشند جمع شده تحقیق داده باشند پس قضیه را که یک جریان شخص نموده باشند
 این یک فن یا تمام شرط از شرط تحقیق قبول کنند که در همچنان مناقشه را که کاسبان یک فن مقیم نموده
 باشند این تمام و بیه یا شرط از شرط تحقیق قبول کنند که و معامله را که اینها شخص نموده باشند از باب
 عدالت از شرط و شخص قبول کنند و فاما برعکس این محبوب نیست اگر فرایدهی شخص نموده و اینها
 منظور داشته پیش را چه فرایده می کند را چه از شرط و شخص بگذرند چنانکه در هیچ باب از شرط تحقیق قبول کنند
 معامله را که زمان در میان آمده شخص کرده باشد مقدس که در شب یا خلوت یا بیرون شهر یا

اگر صاحب رکیل رفق خصوصیت در واپس با اختیار رکیل گذاشته باشد بقیه آن نباید رسید

فصل سیم در بیان آنکه یک صاحب مال باید چقدر بقیه بماند

از سه یا چهار سال گرفته و اگر سال را بقیه یافته آورده اند بصاحب مال باید داد و بقیه یکبار و در سال دوم
درست بگیرد و اگر در سال آتی بقیه یافته شود و اگر در سال سوم صاحب مال آمده طلب کند
سه یا چهار سال بعد از یک سال باید بقیه رسد و مال را بقیه میشود و قول منور که بیشتر است که سه سال
مال باید داد و بعد از سه سال مال را بقیه میشود و از حصه خود چنانچه مال را بیاورد و در بقیه بماند
باید و اگر شش ماه و از و مانده اند و تا سه سال وراثت بهم نرسید بعد از سه سال مال را بقیه میشود و
باید که بقیه یافت که در سال اول تمامی مال بصاحب مال باید داد و در سال دوم را بقیه و از سیم
حصه گرفته بقیه این هم در سال سیم و چهارم حصه گرفته بقیه این هم در سال چهارم و پنجم حصه گرفته
باقی و این هم در سال ششم حصه هر قدر است که بگذرد و باید که گرفتن درست نیست ناقص است لازم است
که تا چهار سال مال بقیه بماند باشد و بعد از چهار سال خرج میماند که دو وقتیکه وراثت بیاید
حصه خود را گرفته بقیه و این هم در سال ششم در طلا و نقره و غیره فداست است از مال دفین که وراثت
نداشته باشد و باید که نصف به برهمنان خیرات برسد و نصف را خود بگیرد و اگر برهمن
فاصل مال دفین بیاید همه را خود بگیرد و اگر مال دفین برهمن و چتر می ویش و شود در جایی یافته
باشد در بقیه بماند باید که ششم حصه آن را بقیه بماند و اگر شش بقیه را بقیه بماند و مال
دفین یافته بماند شود است تمام مال را بقیه بگیرد و از جزم به بماند و اگر برهمن نیست نباشد
و یا چتر می ویش و شود در مال دفین بماند و ششم حصه بگیرد بقیه را بقیه بماند و قول گویم بیشتر
نیز است که شخصی که باید در ششم حصه باید داد و باقی را باید که را بقیه بگیرد و اگر صاحب مال دفین
بیاید و حق خود با ثبات رساند اگر آن شخص برهمن است و از و چهارم حصه مال را گرفته باقی باید بدد
و اگر از قوم دیگر باشد ششم حصه مال را بقیه بگیرد و باقی را بصاحب مال بدد و مانده را که در و
برده باشد را بقیه باید که در و اگر گرفته تمام مال را بقیه بگیرد و بصاحب مال بدد اگر فاضل منوره
گنا یا نیکه صاحب مال کرده باشد را بقیه باید میشود و اگر بگیرد و خود تصرف شود گنا یا نیکه که بر و
ثابت شده بر و در وجه قرار می یابد اگر را بقیه تلاش شود و در و میدانشد یا در و بجای حکم نیاورد

و دوست را چه بان نمی رسد باید که راجه زن زن خود بدیده

فصل چهارم در حساب

در بیان تحصیل سود در تمام قرض و غیره و این است که هر چند که بخواهد که اول قرض
قرض در آن بدست نیاید و این روش اگر قرض گرفته باشد بدین روش اگر قرض گرفته
باشد به آن روش قرض باید و این روش قرض باید و این روش قرض باید و این روش قرض باید
و این روش قرض باید و این روش قرض باید و این روش قرض باید و این روش قرض باید
قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض
باشد از هر چه سود و این روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض
شود و این روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض
سود دیگر گرفته باشد و این روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض
قرار داده باشد و این روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض
خبر ناک در قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض
هزار و در این روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض
و این روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض
گرفته و این روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض
سود و این روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض
رفت تا یک سال و در این روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض
بعد از چند سال و در این روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض
اگر تا آن وقت قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض
باید که در این روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض
و از هر چه سود و این روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض
حاصل نتایج را بگیرد و این روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض
که راه کرده است و این روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض بدین روش قرض

حاصل تاج شخصه که گبر گرفته گیر و شیراز صاحب ال است پارچه و غله و غیره قسم اجناس که از بازار
 خریده ببار و اگر سود بران قرار نداد باشد اصل قیمت باید داد و اگر دست بگذرد سود بران نمی تواند بپاشد
 نوکر را منت و زجر بماند و بر خیرات عیث و زرقار بازی و بر زرشق باران سود قبول نکرده باشد سود نمی پذیرد
 خیرات عیث اینست مسخره چارن با و فروش و زود طبیب در و غلو و غلبه زشتی گیر زشتی فریفته بر
 کیمیا اگر غلاب اگر کسی که سکه را بقرض برده و سود بران قرار نیافته و دست ندیده و تصرف آن نماند
 باید که بدین روش بماند و روشن زرد و تیل و قند سیاه و شکر و نمک و غیره رس مینماید برابر با دوازده
 زیاده جان نیست پارچه را چهار برابر باند لاله و نقره دو برابر باند غله سه برابر باند قند و شکر و آب گندم
 طلا دو برابر غله و رس که روشن غیره باشد سه برابر باند سیاه و گل و بنفشه و ادویه و غیره و طلا
 کرده هشت برابر باند شکر که در قمر طاس و گاه قند گل و غیره آنچه از پیشتم یافته باشند و اسب و غیره
 چهار پانچ برابر باند اختلاف براسه آن که اگر اماند باشد قسم زیاده بماند و اگر متحول بماند
 و نفع کم یافته باشد قسم کم بماند اگر میان آن دو کس داد و ستد زیاده بیک مرتبه شده باشد
 ضرر بماند و اگر داد و ستد مکرر نموده باشند مطابق آن سود و ضرر بماند از آنانی و اگرانی از آن غیر بماند
 و در قول تنور گیشتر است زیاده بر مال سودمند پانصد لیته و هشت بماند و سود و هجده زیاده برین
 جان نیست بشیر یک یکبارگی زود اصل سازد اگر سود قبول داده زود اصل سازد زیاده بر دست
 بایز است این شخص که قرض و ابلس میگردد و بزرگ قرض گرفته و شک داده بود و اگر بزرگ گیر
 و اگر خلاف قرار میداد استغاثی نشود و راجه زود بماند و بزرگ گیر اگر شخصی زود قرض خود را بماند
 پنج روز پیش بزرگ گیر و بزرگ گرفت و بزرگ نیست بدو ستم و لا سبت طلب کرده و بزرگ و تنگ نیاید بزرگ
 آورده بزرگ و تناسل پیش او بنماید بماند شادی و غیره بزرگ و در عرض طلب خود نگاه دارد
 ناکه بود خانه او کرده زود بزرگ و در قید کرده مال خود بزرگ و اگر بزرگ و خسته و ستم داشته باشد
 بدین روش ستم تواند گرفت و راجه در داند و قرض اگر بزرگ بماند و بزرگ و ستم بزرگ بزرگ
 قرض و ابلس بزرگ و اگر چیزی در پیش دشوار باشد بماند و بزرگ و ستم بزرگ بزرگ
 بنمید که بماند و اگر بزرگ و پیش بزرگ و بزرگ و ستم بزرگ و ستم بزرگ و ستم بزرگ
 باشد راجه را باید که بماند این اصل است و زود که در هر روز بزرگ و ستم بزرگ و ستم بزرگ

از قرض داران گرفته آورند باید که نگاه بکنند اگر اندک باشد یک ذات اندک پس باز پنج تنگ لاخته
 کرده سلطان تاریخ تنگ اول را اول و آخر را آخر بماند و اگر مختلفه است اقوام باشند اول زیر برهان
 بداند بعد مال چهری و برن دیگر به ترتیب اگر شش نفر که قرض داده زبونت و سه و یک نفر گرفته
 اند زوار و زبونتگاه میدارند باید که راجع زوار را بداند و قسیر صید ده و پیه بر بادند و هم تراها بگیرد
 و ز شخصیکه میداند سر صید پنج و پیه راجع از او براسه خود بگیرد و این حق السبی گویند و اگر قرضدار
 ندارد باشد لاخته نماید که از قوم بر همین است یا دیگر اگر بر همین است جزو سه قسمند و وعده قرار هم
 اگر از قوم دیگر است صاحب مال با خدمت بفرماید تا فاداسته که نزد خود ذات و قوم او باشد
 کفایت کند اگر قرض برن اول بدست برن برابریان بون باشد خدمت بفرماید و اگر قرض برن زبون
 بر برن اول باشد خدمت جای نیست و وعده قرار بدو و اگر هیچ نباشد قرار بدو که چون طاقت بشود
 خواهد داد اگر قرضدار میگفت باشد که قرض خود را بگیرد صاحب مال نسیخته گرفته باشد باید که الی او را
 در جاسه ثالث نگاه دارد و از آن تاریخ در مفید صورت سود نماید و یا نسیخته نماید اگر گویند بی وقت طلب
 از جاسه ثالث نمایند و اصل بکنند سود باید و یا نسیخته اگر چاره را بر او نماند یکبار و در کسبت خرج خواهد
 کس قرض گرفته و شخصیکه قرض گرفته بود بجاسه رفت یا فوت شد آن سبب دارد و دیگر از جاسه
 که در خانه است زب قرض را بدیند شوهر و پسر بکسب خود زب قرض گرفته باشند زن و پدر
 و مادر آن پسر را نسیخته کرد آن زب بدو و قرض زن را شوهر بدو و پسر بدو بکسب قبیل گرفته
 و اگر بکسب قبیل گرفته باشند زن را باید که اصل سازد و اگر زن براسه خود قرض گرفته باشد
 شوهر را نسیخته کرد بدو و همچنان پسر اگر براسه خود قرض گرفته باشد پدر بدو و اما اگر زن بکسب
 خرج قبیل گرفته باشد شوهر بدو و پسر اگر براسه قبیل بدو که عبارت از عیال و اطفال است
 گرفته باشد پدر قرض او را بدو قرض پدر را پسر بدو و اما اگر پدر بکسب شراب یا قمار یا زنا
 قرض گرفته باشد پسر و بنیره بدو اگر شمشه برماند پدر باشد یا تاجی جریه باشد یا پدر شوهر
 براسه داده باشد یا متمم زکوة باشد یا متمم اجره یا موجب نکر باشد آنرا پسندند و زب
 پدر بدو و بنیان قبول نموده باشد و زب که بجا فروش گرفته باشد که میدهم و زب که
 بکسبی از آن قبول نموده باشد و زب که به طبیب و بازگوان گفته باشد که میدهم نیز قبول

[illegible]

که دین چوبسته که شازده ساله شود و انما بد و شزارده و گیاره و غیره در کمتر از شازده سالگی بیا
 بیاورد و موت و ثبات و ساله خود باز اگر فتن نذر و اگر پس از آن بسیار باشند قرض بر او بگذرد
 که حصه از میراث گرفته اند و اصل سازند اگر قسمت نکرده باشند و بجا بماند بمانده باشند از پس
 هر کدام که رشید باشد و بجا بماند کارگذاری نماید و بعد قرض بر او پس با سو و بطریق که بر او
 می بایست داد و بد ناما قرض جدا بنمیره مال اصل بد و سود ندید و پس بنمیره که اگر سی چهارم
 قرض جدا کلان را از اصل و سود بیخ نذر بنمیره که میراث گرفته باشد از اصل و سود بیخ نذر بنمیره
 پس و بنمیره نداشته باشد پس شخصیکه از مال او میراث بگیرد قرض او را نیز بد یا کسی که زن او را بگیرد
 او قرض را بد و در مرد زبون رسم است که زن دیگر بکس بوقی که بوی شود و بجا بماند خود می آورد
 که قابل مال ستیدن باشد همان را پس رسد که موافق کتب حرمت ال را بگیرد و چنانچه بقصد میراث
 مفصل خواهد گفت سوال میکند که مال را جدا و زن را جدا براسه چه گفت چنان زن را هم از جنس
 مال نشود جواب میگوید که زن ال نمی شود و ال همانست که میان و رسته قسمت بشود و وقتی که مال
 پدر را دیگر بکس برود پس بر او اسه قرض آن پدر بنمیره اگر شخص مرد و یا سگذاشت و قرض
 داوئی دارد شخصیکه مال او را بگیرد قرض او را او اساز و اگر مال نذر و رسته گذاشت و داوئی
 دارد و هر کس که زن او را بگیرد قرض او را نماید اگر مال زن بیخ نذر و او را عالم رفت و قرض داوئی
 دارد پس قرض را بر اصل سازد و بنمیره میراث بیخ نذر است و اگر کسی بگوید که اگر بنمیره خود
 باشند قرض را کدام کس بد و موجود و چون بنمیره بیکار بنمیره است بجهت آنکه با وجود پس از
 موافق احکام کتب دیگر بکس نمی تواند گرفت و ناما در بعضی جا با وجود پس دیگر بکس نمی تواند گرفت
 پس که عین یا انبیا یا اگر باشند میراث نمی باید چنانچه بنمیره میراث میراث بیخ نذر است و چنانچه
 در اینجا هر کس ال را بگیرد قرض را هم او بد و هر چند این از برای اسیل است و
 اگر نایب یا عینی یا اگر باشد یا متفق و رسته آب نوزاد است و اگر آب نایب باشد منع است
 و لوند باشد با و میراث نکرده رسد و میراث بد و میراث رسته رسد شخصیکه
 زن میباید اگر گرفته و او رسد رسد که قرض زن میباید بد همان است که
 قوم او و مثل انما بکس جنس او زن دیگر بکس گرفته میباید نباشد تفصیل زن دیگر

که دیگر سه مصرف می شود و در قسم است شش یک نیز بگوید و هم سه سو سه رنی نیز بگوید بر سه گونه است اگر آنکه
 بر سه گونه کتبخانده فاما بکارت او ز فته و از باز به دیگر سه کتبخانده و هم آنکه شوهر اول بهر
 و مادر و پدر و خجنت شوهر و زن و مشا و نه نمایند باز سهول ملک و دیده دیگر سه کتبخانده و هم آنکه بعد از مرد
 شوهر یک به یک بود و از شوهر اول قبیلد به یک از سپندیم بن بر بند اسوری بر چهار قسم است شش یک آنکه زن زامیده
 یا زامیده است شوهر اولین آنکه داشته در حیات بماند و دیگر سه بر دو و از شوهری بر دو و دوم آنکه
 شوهر اول کم عمر گذر داشته بماند و دیگر سه بر دو و باز بماند شوهر اول بیاید سیوم آنکه شوهر و عقیقه بهر و انبیا
 جهنم خود را گذر داشته بماند و دیگر سه که جنس او نباشد بر دو و چهارم آنکه از ملک دیگر آمده باشد
 یا از خسرید باشد یا به باب احتیاج طعنا م آمده گوید که من محکوم تو به سیتم
 زن قسم اول از نیز بگوید زن قسم چهارم سه رنی و زنانه هر کس که برود قرض شوهر اولین را
 باید که آن شخص بدو و اگر ازین هفت قسم زن بر زن سه که باشد مال یا پس از شوهر اول گرفته باشد
 که برود آن شخص قسم فحشوهر اول را بدو گذر آن زن را از و جدا باید ساخت قرض چار
 پس بر دو پس بر سه که میره باشد بدو پس میره را نیز بر سه که بدو اگر قرض خواهد مرده است و بر پس را
 باید داد اگر پس نباشد به خیر او بدو و اگر میره هم نباشد به دیگر ورثه که موافق کتب آئینا و شرع میره
 باشد ز بر بدو حق ندارد آنکه قسم فسخ مرده است و بر همین بود دست از و از آن او کس نماده
 پس ز بر این چنان هم گوید و او باید داد اگر هم گوید تر نباشد بخویشان او بدو و اگر خویشان هم نباشند
 دیگر چنان بدو و اگر چنان گیرند آب بنیدان و در ضامن قرض و شادی برادران و پدر و پس
 و زن و شوهر از هم جدا نشوند باید که ضامن نشوند و قرض گیرند و قرض ندهند و شادی ندهند و
 آنکه در مال شریکی یکدیگر بستند اگر با و بر می لازم آید از مال شریکی نمی تواند داد و اگر آن هم انفاق
 کرده ضامن نشوند و قرض دیگر ندهند یا شادی ندهند معیوب نیست بعد از آنکه از یکدیگر جدا شده باشند
 اختیار دارند اگر کسی گوید که میان زن و شوهر تفریق نیست باید گفت که در کار با سه ثواب
 که شوهر میکند آن شریک است در بعضی جات تفریق است آئینه خواهد گفت و در کار با سه ثواب
 که زن از مال خود میکند شوهر شریک نیست همچنان اگر زن بر ضامن شوهر تالاب کند شوهر
 در ثواب آن تالاب شریک نیست زن و نه یکایک شوهر نیز ذکی باشد مال خود را به رفعا او

صرف نکند و اگر شوهر بفرستد باشد در جاس ضرورت مال خود بک اجازت شوهر صرف نکند
زن در مال شوهر شرکت دارد و براس آنکه اگر شرکت داشت تیر باشد پس زردیکه زن در زمانیکه شوهر
بفرستد به صرف خرج میکند با و در بی لازم می آید درجه ای آنکه زن صاحب مال است
تفصیل آن میشود و قتیکه شوهر بفرستد در توله پسرا بفرستد باشد و در عین صورت شرکت
و غیره ایام مشترک خود زن است و در آن بچه ها خرج نماید که آن درجا دیگر پسند خصاست شوهر صرف
نماید و قتیکه صاحب مال از قسمت میشود باشد اگر بنواهد از مال خود زن حصه بدد و اگر صاحب
مال از کم خود میدارد و ده است و غوا بکند پس از آن روبرو قسمت میشود بدد بر آن نیز حصه بدد بر یک

ایک شہر کے نام پر

فصل پانزوم و سی و یکم در تشریح جگر

فخاصی این چند قسم است یکی حاضر فخاص دوم آنکه از مال او نشان ناید و بگوید که خانه یا وسیع دارا
فاطر از وجع است زمین ششاسم سوم فخاص در صورت حاضر فخاصی و فخاصی دوم اگر
غیر حاضر شود و فخاص خودش جواب بگوید بد گیر س و دعوی نمیرسد دور فخاصی اگر خود نباشد
بسیر فخاص جواب بگوید ناما بنیره و دعوی نمیرسد بیه فخاص اصل مال بدید سود جواب بگوید
اگر کسی باشد اگر نگردد داشته حاضر فخاص شفعه شده باشد پس بیه فخاص عوغس بدید
بگویند اگر فخاصان بیه یا باشند و وقت فخاص شدن حصه قرار داده باشند یا نه حصه
بر کدام جواب بگویند اگر فخاصان با توافق شده اند قرار داده باشند که اگر او اسه قرض کند
تا بیکدم که باشد قاضی مال را جواب بگویم در مقصود است اگر قرضه از جواب بیه کند آنجا که فخاص
بر کدام استعلام است او اسه ز فخاصی دارند پس از هر کس که قرضه را بداند بگیرد و اگر جلد آید
استعلامه ندارند پس فقه فخواه از هر کدام که مال خود را بداند بگیرد و اگر مال فخاص بیه نباشد
بیه اصل سود را جواب بگوید اگر مال فخاص بیه و بیه اصل مال بدید سود جواب بگوید بعد از آنکه فخاص
زود را بقیه فخواه اصل کرد و قرضه را بیدار پس آنچه عرض او داده باشد آن از قرضه
بگیرد و بقیه را بجه و هر مسلم الحاق داشته باشد که قرضه را زود زود از زمین گرفته است
و اگر بیه فخاص خود را بقیه زود داده باشد ده بیه فقهی تواند گرفت و در اینجا که از فخاصی زود

گرفته باشد زیاده برده بستان جان نیست بر خندیدت بسیار بگذرد و یا کم گذشت باشد بستان
 بگیرد و یا در رضامنی طلا و نقره فلذات این قسم است در رضامنی حیوانات وزن همان اصل مایه که
 بقرضخواه داده باشد با تاج بگیرد و اگر تاج نشده باشد اصل مال بگیرد و غصب سه برابر و پاره چار برابر
 و نمک و شکر و روغن و غیره رس مشیت برابر بستانند اگر قرضدار غیر حاضر بشود بجهت نقص آن عدد
 بکنیم یا نه انصاف نیست باید داد اگر حاضر کند بهتر و الا نه بعد از آن بکنیم یا نه زبرد باشد اگر قرضدار فوت شده باشد
 از ضمانت زرباید و باینده خواه حاضر ضمانت باشد خواه انصاف منقول شارح سمرت منوانست
 اگر در بکنیم یا نه قرضدار فوت بشود و زنده باشد اگر بعد از بکنیم یا نه فوت بشود و باینجهت آنکه در ایام
 و عده چرا حاضر نیست این جماعه را انصاف نباید گرفت و صاحب خود و دشمن مقصدیان صاحب خود
 شخصیکه در قید باشد شخصیکه در مال جرمیه باید داد شخصیکه بی عیبه میمیشد باشد شخصیکه در مال غیر
 شریک انیکس باشد دوست خود و جمعیاری که هرگز بر محبه چرخ نگذاشته باشد مقصدیان و دیگران
 سنیاسی و فقیران و ارباب که در احویات باشد شخصی که بر ضمانت و خواهش خود ضمانت نشود
 شخصی را که نمیدانند باشد که گیت و کمانی است

فصل شانزدهم در بیان ترتیب گیر و

گرد بجهت قسم و چه چیز باید گرفت و آن بر دو قسم است یکی آنکه بوعده و گردانسته باشد مثل
 بعد از یک ماه یا در ماه این را خلاص خواهیم کرد و اگر خلاص نکینم مال از تو باشد و دم آنکه عده
 و شرط در میان نیست و این هم از دو وجه بیرون نیست یکی آنکه در خفیه نگاه دارد و نفع
 مقصود نباشد مثل طلا و نقره و دم آنکه نفع از دقتیوان گرفت مثل اسب و فیل که بر آن
 سوار میتوان شد و باغ و غیره و ازین قبیل در صورتیکه از آن نفع نمی توان گرفت و بوعده
 گردانسته باشد اگر آن عده خلاص نکند مال از قرضخواه می شود و اگر بوعده نگاه نداشته
 و بقیه اصل مایه قرضخواه یا سودده بستان بشود آن مال از قرضخواه می شود و در چرخ که نفع
 می توان گرفت اگر مدت قرار داده از قرضخواه نمی شود اگر مدت قرار داده باشد
 که در قتلان مدت خلاص خواهیم کرد و بان عده خلاص نمند و مال از قرضخواه می شود
 قرضخواه را لازم است که چهارده روزه دیگر از عده که در صبر کرده در مال گرد قرض بکنند

اگر درین چهارده روز قرض را بیاورد و ده مال خود را می تواند گرفت اگر شخصی پیش کسی مال را
گذاشته باشد و او را نمیرسد آن مال را بجای دیگر بگذارد و مال که از آن نفع تصور باشد و به
سبب آن گذاشته و مستقر کرده که قرضخواه در آن تصرف نماید و تصرف نمود و پس به آن باز
و باید در مال که از آن نفع متصور است و قرضخواه در آن آنقدر تصرف نمود که از کار رفتن
آنچه را ضرر خراب شد یا گاو از کار رفت هر چند نفع کم یافته باشد و سود بسیار می شده باشد
سود نباید بماند و اگر گفته باشند که در مال اگر تصرف نکنند در تصرف نکردن او بیمی و یا کم شود
پس شخصیکه بگرفته بود قیمت آنرا آنچه بوقت که گفته است آن قرار داده باشند جواب بگوید بعد از آن
نزد خود را با سود بگیرد اگر قیمت را ندانند اصل و سود هیچ نیابد آن مال اگر در آتش بسوزد یا در آب
غرق بشود یا بکلی آفت رسد و آن مال هم ضایع شد ز خود را با سود بگیرد و اگر اجاب مال گردا
ست آنکه از آن گناهی سرزد کشیده بگیرد و به صورت نیز مال خود را با سود بگیرد و اگر اسپ و غیره
آنچه جاندار باشد بخوابد خدا سقط شد همانقدر مال دیگر گرفته بگذازد و یا بدیده و گزیده و در آن
یا دیگر کسی کشیده گرفت باید که آنرا خلاص کرده ببرد یا گزیده و دیگر در عوض آن بدین مال گردانیده
که گزیده و یا در آن محض نباشد متکسر منظر نباید داشت بر آنکه شاید دیگر کسی آن مال را در آن
دارد و اگر شخصی اسپ یا گاو یا مال دیگر گرفته است و آنرا بجا نرفت نگاه میدارد و آن مال را
ضایع شد پس ز خود را با سود می تواند گرفت اگر مال را بجا نرفت نگاه ندارد و مال ضایع بشود
شخصیکه بگرفته بود قیمت آن خود بگیرد و در باینکه قیمت آن گردانزد و دیگر قرض گرفته بود
زیاده باشد در آنجا بده بستان شدن ز قرض آن مال بصاحب گردید باید که ز اصل مال
بگیرد و مال و پس ببرد و باینکه شخصی که بگرفته باشد و بسیار بگیرد و گرفته و آنجا بده بستان
اعتبار نباید کرد اصل باید با سود حساب کرده باید و باید درین هر دو صورت که گردانزد قرض
سود زیاده است یا از قرض کم است ز با سود بدین مال گردانزد بصاحب مال بماند و باینکه
شخصی که گردانزد و گفته باشد که ز تو هر قدر که با سود بشود میدهم تمام مال من پس خود را
در آنجا نیز مال بعد از آن سود ز با سود و صاحب مال و پس بگیرد و باینکه شخصی که صاحب مال
شکل زیارت تیرتیر یا غسل در یاسه گنگ بگیرد و گفته باشد که ز من بگیرد و آنجا بده بستان

انچه بگویند داشته بشخصه که گرفته بود منیر شد شخصه بهای یک چیزه شخصه کرده زربان
بطریق بیعانه داد و آنرا کار برگشت و خرید نمی نمایند پس انچه بطریق بیعانه داده بود و پس نماید و بگوید
اگر فروخته شده برگردوده بستان بیعانه بدو اگر مال گردانید از آنکه صاحب مال زربان دارد و بزرگان
کس جرمانه برابر زربان گرفت اگر شخصه که بگرفته بود در خانه نباشد خویش و قوم و شرکان او زربان
مال گردان و پس بدینند و اگر در خانه او کسی که زربان مال بدو نباشد و صاحب مال خواهد که مال
فروخته بدو باید که قیمت قرار داده در خانه او بگذارد و از آن تاریخ سود بر طرف شود و در جایک شخصه
مال باین شرط بگذاشته باشد که مال تو هر قدر بشود خواهم داد و فاجای خود را از تو بجنس خاتم
و بعد از دست زربان با سود و بستان شد و شخصه که بگذاشته بود حاضر نیست باید که بجنس خویش
و قوم او با جمیع از مردم مقبران مال را فروخته زربان تصرف شود شخصه که مثل باغ یا دیه یا متاع
دیگر که از او محمول ممکن است بگذاشته و از حاصلات آن مال ده بستان زربان بقرض داده بود
یا از حاصل یا سود بقرضخواه رسید باید که در انصورت آن مال را بگذارد و بعد صاحب مال و پس بدو
اگر از حاصلات آن زیاده برده بستان تصرف شد انچه برده بستان زیاده است باید که از خاتم بدو
اگر کسی ماله بگذاشته و یک خدمت یا تصرف سهله در عوض سود بان مقرر کرد و شخصه که
بگرفته ده بستان یا زیاده بر مقرر خدمت بفراید مقدار مقرر را در سود و حساب کرده باقی را
از اصل ماله حساب باید کرد و آنرا لامر و مقدمه کرد و مال قرار داد که موافق قرار داد و زربان مال بگذاشته
بهر بنابر اخیانت آن جواز نیست آئین قرض با تمام رسید

فصل هفتم در بیان مناقشه امانت

امانت یکی است که ماله را در نظر گرفته کرده و هر خود بالا سئ آن کرده و بپار دو ابرقیت
و شمار آن اطلاع ندید امانت ده است که شمار کرده و بپار و امانت طریق اول را همان قسم
سر سهر و پس باید داد و انچه شمار کرده گرفته باشد شمرده بدو اگر اجد بشرطیکه بقیه آنکه از نگاه داند
امانت گناه سه زربان را بر و یا زربان را بر و یا بخواست الهی گم شود یا بر و یا در آتش بسوزد
تاوان بران لازم نیست و بی چیز بخواند مال نزد نا احمقیت باید و رسید که شخصه که امانت
نگاه داشته بود خودش حیل و انچه خفته مال را گرفته باشد در صورت و غلبا زبی جواب امانت بگوید

اگر شخصی که مال امانت سپرده بود داد و مال خود را طلب نمود و آنکس که نگاه داشته بود داد و در صورت
اگر بعد از این رایج یا زود بر دیا خواست الهی ضایع نشود جواب امانت باید گفت و مال او را باید داد و در اخیر نیز
جرمیه از او بستاند و اگر شخصی امانت سرسبز را بر جناسه خود داد و اگر او در آن تصرف نمود باید که مال او را
باسود بدهد و اگر جرمیه بگیرد مقدار سود در اینجا سرسبز و غیره است همچنان اگر شخصی چیزی را از
و بایع جزو سے ازان باقی نگذاشت بر چند طلب نموده آمد نمی دهد باید که بر مال تنه سحر صید غیره
سود حساب کرده بیشتر می بدهد و همچنان اگر شخصی ماله خرید و طلب بسیار زرنی بدو زشت
باسود و سرسبز و غیره باید و مانند بر تنه سود در صورتیکه طلب بسیار بدو سرسبز و غیره باید حساب کرده
سود بد بدهد اگر از مال امانت در تقاضای آن شخص که امانت نگاه داشته بود چیزی را کم شود و همانقدر
که کم شده یا شش برده تا وان بدد اگر از مال امانت چیزی را کم شود و از اینجا تا وان چیزی
کم بد بدهد آن کمی ربع مال است یعنی چهارم حصه کم بد بدهد اگر کسی ماله یا تناسل را بجا ریت
بر دو در آن فتور سے راه یافت در اینجا مطابق مال امانت حکم باید کرد و اگر کسی ماله را بدست
سکے براسه شخصی فرستاد و او آنرا ضایع ساخت و این نیز موافق مال امانت حکم باید کرد و چیزی را
که بزرگ یا خیار یا دیگر سے را بجهت راست ساختن سپرده باشند در آن محل نیز موافق مال امانت
حکم باید کرد

فصل ششم

در بیان آنکه شام چه قسم می باید شام بدو دو قسم است یکی آنکه بخیم خود دیده باشد و دیگر آنکه شنیده
باشد و آنرا نیز دو حال دارند یکی آنکه گواه گرفته باشد دوم آنکه حاضر بوده و دیده باشد شامی
که گواه گرفته باشند بزحمت است و آنکه خود بخود دیده است نیز زحمتش قسم است چنان
نیز قسم اول شامی که در کاغذ گواهی او ثبت یافته باشد و او را از جاسه بجهت شهادت طلب خود
آورده باشد دوم آنکه گواهی او بکاغذ نیست نهایش او را طلب نموده آورده اند و بر محاله واقع
کرده باشند سوم آنکه بر جناسه خود و مجلس و این را از محاله اطلاع داده باشند چهارم آنکه
در مجلسی با او گفته است که غایبش پندار بوده حقیقت و جواب مدعی علیه نشود و دیگر سے ازان شخص
که گواه می شود اطلاع نیست چنانکه شاید شام بدو بگوید که من اطلاع دارم که این شخص گواه این

است میان قسم دوم که بر شش قسم است شش کمال و سه چنانچه عالم که متوجه بشود و اینها در
باشند دوم آنکه قاضی و غیره مثل حضار مجلس یا نویسندگان متک که بر رفع مناقشه می نمایند و سوم
چارم شخصی که صاحب مدرک آن معطل باشد مثل کوتوال و داروغه نجم که اگر صاحب مدرک آن
باشد براسه طلب زر خود میفرستاده باشد مثل وکیل ششم آنکه دو بار در مناقشه و او را در بار سیم
یا از قید کسی که بر آن کار و قوت داشته باشد معیار آنکه شام چه قسم می باید نماید غیر از این
سخی امیل و از ناز و بزرگ راست گو مردم میدانست باشند که این راست باز راست و غالباً
خواهش مال و لایش نیا داشته باشد و مشغول راستی و بهر مرد باشد و صاحب پس را واد باشد از
سرد و گواه کسر جای نیست آیین گیش و در عیب میدانست باشد و باقی مناقشه مردم بر آن
همان قوم شاید کافیت ناما و غالباً نباشد از هر چه که گواه نیاید و بچند دسته که براسه شام
شود و از مشرب باشد شهادت آنرا بجهت هر یک که چه بود یا بیشترند و آنچنان اگر نباشد که
برن زبون در تن برن خوب نباید بشیند و اگر چه شاید نباشد هرگز از برن و ذات خود گواه بیار
نمایش و غالباً نباشد و مردم میدانست باشند که این راست گفتار است در حاکم زمان
زن معتبر است با وجود شاید آن خوب شاید سی شام و غالباً نباشد چشمت کس اگر گواه نیاید
گرفت شکی آنکه شری و آدمی بزرگ که طلبیدن آن بکلیس شهادت نماید و عرض ویر
کمال نباشد و ساله اسبانی و فقیر دوم آنکه پس که برادر جنگ و مناقشه می کرد و باشد و
که در قید پر خودی بوده باشد و بیک کتب داده می باشد مثل سی و نه و در قطع الطریق
آدمی بجهت لاف که بر دم افتاد که کم نباشد و با آدم و در عتب باشد و غالباً قصاب و حیا و
و غیره قرار باز مثل آن ستم آنکه جاست بجهت شهادت آنرا اند و خلاف یکدیگر میگوشند
سیک اختلاف کنند و دیگران تحقق میگفتند از شهادت اینها نباید بشیند چاکم شام
که سب طلب کسی بطور خود آمده گواهی بدینچشم آنکه می مرده است و تحقیق که گواه است
شخص در حیات خود براسه گواهی با جازت داده است گواهی آنرا نباید بشیند اگر شخص مرده
حالت بشرط صحیح المراج بیکه گوید که من گواه آن معطل بوده ام بوقت حاجت تو گواهی میدهم
در صورت این گواه می شود شهادت آنرا باید بشیند گواهی این جامع نباید بشیند شهادت آن

در سال مردان خود سال که پیش از شانزده سال کم باشد شصتیکه عمر او از هشتاد سال زیاد
شده باشد چهارمست متمم بعین و یوانه چارتن پاکست سی و غیره
جمل ساز مصلب الحس ظاهر یعنی سامعه و غیره تبت یعنی فاق برهن
و غیره دوست و شریک غرض و سامی و دشمن فسر یقین و در دو سال
یعنی غرض در به قوت خود مثل واکو و غیره کشیکه گواهی در دو غ شترت یافته باشد
کشته اگر قبلیه از میان خود خارج نموده باشند اول گفت که گواه از سس کمتر نمی باید باز میگویی که
اگر جانبین قبول داشته باشند یک کس خوب و موصوف بصفت حمیده بخت گواهی جایز است
درین چار چیز هر کس گواه باشد شهادت آنرا باید شنید و شهادت آنرا در دنیا کرد و در زمانه
در دشنام و دشمنی و فاما و دنیا هم شهادت چار قسم شاید شنید از جمله پنج قسم شاید که بالاتر
که دیک قسم را باید شنید تفصیل آن قسم انیت شروتری آدم بزرگ عابد و مراض پیر سال
سیاسی چون از جمله پنج قسم یک قسم تفصیل نوشته تفصیل چار قسم دیگر همان باید بد
بیان آنکه شاید چه قسم گواهی بد و از کجا شهادت بگوید باید که بمشافه مدعی و مدعا علیه گواهی
بد و اگر جانبین حاضر نباشند شهادت نباید پرسید و قاضی در مجلس عدل بمشافه و متصل جانبین
از گواه شهادت به پرسد نزدیک و توانا و برهن به پرسد پیش از دو پسر و شمال یار و بیشتر
تشانده پاک و طهارت نموده به پرسد گواگون قسم داده به پرسد از جمیع شایان کیست
نکند از هر کدام جدا جدا به پرسد تفصیل قسم که باید و مانید اگر شاید برهن است با و بگوید که اگر دروغ
بگوئی راستی بدوستی تو برود و اگر شاید چتری است با و بگوید که اگر دروغ بگوئی اسب و یراق تو
ضایع و بے محاصل و بیفایده بشود و اگر شاید پیش است قسم داده گا و غلا و تخم عله بد و بگوید که
اگر دروغ خواهی گفت همه اینها براسه تو بے محاصل خواهد شد و اگر شاید شود راست با و
بگوید که اگر دروغ خواهی گفت جمیع گناه و عذاب عالم بر ذمه تو خواهد شد برهنه نیکه آندار
بطریق شود و قسم باید و آنا هستند که گوا بانی میکرده باشند بیواری یعنی سوداگر اهل حرفه
بوده باشند مثل معارف و بخار و غیره قرض میداده باشند و سود میکرده باشند براسه کار و دست
مردم آمد و رفت مینوده باشد اگر چتری و پیش و زنیکار و صنعت که برای برهن گفته معرفت باشند

انهارا به مثل شود و قسم باید داد براسه تحقیق نمودن احوال شاهان و دیگر و کار نشینند تا ما اگر بدی علیهم
به نسبت شاه و اعتراض نماید آن اعتراض بدی باشد شکا طفل و غیره آن اعتراض را به همان روش فیصل نماید و اگر اعتراض
بدی نباشد قبول و شرف حاصل نماید گواه درگاه اقباله تسلیم و غیره ای قمع نشود نهایتش از روی و بدل آنست به قصد
سپهر و دوازده صدمیکه تواند تحقیق بکنند تا تحقیق کردند لازم است و اگر مدعی علیه گوید که شاید مدعی
بغضان عیب بی عیب است و آن عیب با ثبات نرسد از آن جرمانه باید گرفت و اگر با ثبات نرسد
شهادت آنرا نباید شنید و این مقدمات بشاید بدان باید گفت که هر کس دروغ گوید بی بدی یا میکند یا با
و آنرا که گناه بزرگ کرده اند و گناهیکه اندک داده و دیده را سوخته اند و هر دو سیکه زن و اطفال را کشته اند
در آخرت خواهند رفت آنرا در دوزخ خواهند گرفت و اگر شما میان بد و حق کسی گواهی خواهید داد
بر صوابی و اعمال خوبی که در حد جنم کرده باشند یعنی صد بار بجا آید کار با سب کرده باشند
با نیکس عاید خواهد شد و این مقدمات را بشود در بار حقین و حقیر و پیش که در گفتگو آنرا بشود و برابر
قرار داد و باید گفت تفصیل این قسم بر حقین و غیره در حد حقین گفته است این گفتگو براسه ترسان نیست
والله صواب غذاب کسی که عیب عاید نمی شود و نهایتش در گواهی دروغ غذاب بسیار است بدگر
بر حقین و هر دو خوب گفتار بزرگان گویای راست گویان و خوبی راستی گوید و گناه دروغ شنواند
اگر شاید بحسب شاهی آمده است بعد از شنیدن این مقدمات نرسد و بجم عاقبت هیچ گوید
و خاموش باشد از وقت چه باید کرد و راجه را باید که مال مدعی با فایده از پیش شاید بداند و سر رسید
ده روپیه از آن شاید راجه بگیرد و اما شاید راجل و شش روز فرصت و ده گاه و چهل و شش روز
گواهی بدین بخواهد و الله چنانچه نوشت از و بداند اگر در عرصه این چهل و شش روز آن شاید بیاورد
بعد از به شدن از و شهادت برسد و اگر سواسه بیاری با سب و دیگر در پیش او بیاورد آنرا نیز
بیاری بداند همین ترتیب عمل نماید اگر شخصی بر یک مقدمه مطلع باشد و بوقت پرسیدن گواهی
ندید غدا بکس که بزرگ گواه در دوزخ می شود بر دمه آن ثابت می شود و بر تقدیر که آن قضیه بران
ثابت شود که صد نیست و گواهی نداد و راجه از آن بر همه بگیرد و مقدار بر سه آئیده خواهد گفت اگر شخصی
گواهی دروغ داد و از آن جرمانه گرفته معامله از سر نو شخص سازد و اگر معامله فیصل شده باشد
و بعد از آن ظاهر شد که گواهی دروغ درین کار داده اند از آن معامله از سر نو استغفار نماید

اگر در هر دو طرف گواه مختلف البیان آمدند بر طرفت که گواه بسیار باشد اعتبار ننمایید و اگر در هر دو طرف
برابر باشند گفته میروم منقول فاضل و طالب العلم منقول که اگر در هر دو طرف فاضل برابر باشند پس
در طرفی که فاضل تریزاده باشند گفته آنها اعتبار ننمایید اگر یک طرف گواه بسیار هستند و طرف
دوم گواه کم اند فلما فاضل اند گفته فاضل و پارسانه است گواه این هر کس که گواهی در دست دارد
این شخص را راست گو باید پنداشت اگر گواه این بیایند و گویند که این معتد به از یاد و مارفته است
باید دیگر آنهارا نباید بر سپید اگر گواه این بیایند و گواهی در حق سکه داده آنرا در دو عالم ساختند و گفت
گواه این دیگر باید که معتد است گواه این سابق باشند این علم از گواه این سابق افضل باشند گفته
گواه این اخیر باید شنید و معالیه را از منقول باید پرسید قول آن دو غیره که پیشتر آنست که هر
گواه این گذشته و معالیه شخص شد گواه این تازه را از براسه چه باید پرسید و معالیه را از منقول
چه نتیجه حق باید کرد و گواه این تازه را در صورتی که بر گواه این سابق شنیده که با و سناقت
بیشتر که سناقت کتب باشد و ظاهر هر یک و در بارش باشد و در سناقت و گفته باشد که این گواه و
تسکیم و در علم است که معالیه در عاقله صورت یافت و شش شد و اگر آن را نباید پرسید
که معنی سناقت قبول ندارد و در هر چه معنی یافت روز بلا سنی انگارانی بر شهادت میشود آن سناقت
باز باید دید اگر شخص گواهی داده و در هر چه معنی یافت روز و بسیار شد یا در خانه او آتش افتاده و سوخت
یا از قبیل او کسی فوت شد باید دانست که گواهی دروغ داده بود زیرا که در آن زمان سناقت بود
آن گواه باید پانصد سیگور که شاید از هر دو علم طلب باید سناقت اندکی اندکی علیه طلب گواه نماید
غدا است که در جای که سناقت بر زمین و تالاب و غیره ازین قبیل باشد و میروم گفته باشند
که از راست و در اینجا هر کس که گواه معتد باید و منقول است مقدار جرمیه گواه این دروغ و گفته که
گواه دروغ آورده است آنست که اگر از قیوم بر همین باشد از آنرا اخراج نماید یعنی از دین
برکنند و اگر از سده قوم دیگر باشد در سناقت که سناقتش بوده از هر کدام
ده نسبت آن بگیرد و قول ندارد آن که اگر چه سناقت بر گرفته گواهی دروغ
داده باشد از هر کدام برابر چنانچه سناقت میگیرد و اگر با همین طور
براسه محبت قبیل گواهی دروغ داده باشد او هم سناقت از هر کدام چه بماند بگیرد و اگر از دین

گواهی دروغ داده باشد درهم سانس جبران بگیرد و اگر از روسته و دوشی گواهی دروغ داده باشد
 چهار بار مقدار ساقش جبران بگیرد و اگر با سه استفاده زن گواهی دروغ داده باشد برابر سال ساقش
 جبران بگیرد و استفاده زن آنست که با و گفته باشند که اگر درین کار گواهی میدی ترا کتک میزنم یا زنا
 زنی تو خواهم دایند و در دیگر معاملات زنان مثل زنا و غیره و اگر از روسته و دوشی گواهی داده باشد
 سه بار بال ساقش جبران بگیرد و اگر شخصی معامله را خوب بیند آنست که باشد و در آن معامله گواهی دهد
 از آن کس دو صد پن جبران بگیرد و اگر شخصی در دوشی که مقدم میگردد شت خود سال بوده و دیگر
 در آن کار ساقش در میان آمده کلان شده و گواهی میدهد از آن کس یکصد پن جبران بگیرد و باید دانست
 که هزار دو و صد و صد مقدار بر روی نیست اینقدر پیس بگیرد و مقدار پیس یک پن که عبارت از
 هشتاد و دو دینار است جبران بگیرد و قول نارد و آنکه در گواهی دادن دروغ مرتبه اول این قسم جبران که تقصیر
 نوشته شد بگیرد و اگر مرتبه دیگر در معامله دیگر داده گواهی دروغ بدهد اگر از قوم برجهن است از شهر خارج
 نماید و مستقر کند که باز بدان شهر نیاید بجهت آنکه از برجهن جبران گرفتن ممنوع است و اگر این قوم دیگر
 باشد جبران گرفته از شهر در نیاید اگر از سه برن که حقیری و بیش نشود و باشد گواهی دروغ داده
 باشد از آنرا سیاست بدنی باید کرد و ملاحظه نماید که در چه قسم معامله گواهی دروغ داده اند اگر معامله
 اندک است لب قطع کند و اگر میان است زبان جبر و اگر در معامله کلان گواهی دروغ داده اند بجا
 بکشند تا اگر آنها بعد از چند س از زبان شریانید منع کند و اگر بشنود که آن برجهن بعد از خروج
 نمودن باز بیشتر آمده و در یک معامله گواهی دروغ داده درین مرتبه عمارت خانه او را منهدم کنند
 او را از شهر بکنند قول دیگران آنکه اگر برجهن بجهت اندک نفع خود گواهی دروغ داده باشد
 اندک جبران از بگیرد و بالا گفت که از برجهن جبران نباید گرفت و در اینجا نوشت که اندک بگیرد چون
 اندک نوشته اند که اگر برجهن به ضرر برجهن زنا کند هزار پن از آن جبران بگیرد پس ظاهر شد که اندک
 جبران از برجهن هم باید گرفته نشاید پس بدنی قسم دادن بکشتن و قطع اعضا برجهن بجهت آنکه شخصی
 براسه دادن گواهی آمده حاضر شد و بعد از آن یک مرتبه گواهی داد و مرتبه دوم آن انگار نماید
 و گواهی نداد و از روسته و دوشی شخصی یا به سبب دیگر گواهی میدهد بهشت برابر جبران که اگر گواهی
 دروغ گو میگردد از آن شخص بگیرد و مجبه جانشین که هیچ وجه گواهی دروغ ندهد تا در جانشین

کشته می شده باشد از آنجا که او ای دروغ گو یا پنهان است که مثلا چند ساله از او بپرسد و گفته اند
 و قطع الطریق تعاقب نموده از سبک دل کرد و نگردد. انتران همین ماه رفته اند اگر او گوید سبیل رفته اند
 پس قلع الطریق تعاقب نموده آنها را صدیکشند و از آنجا دروغ گوید و راه غلط بنماید و جادو دیگر
 که دو کس ماه مناقشه دارند و در گواهی راست می گویند کشته میشود و آنجا گواهی دروغ بدهد و اگر در گواهی
 راست یک کس کشته می شده باشد و در گواهی دروغ نیز یک کشته می شود و آنجا خاصوش بماند
 و هیچ گوید اگر آنچه خاصوش بود و او را قبول نکند در آن صورت خلاف گواهی و دیگر گواهی بدهد
 تا در تمام محاکمه معتدله افتد و اگر بر این روش هم فاسد نشد و آنچه راستی است بگوید و آن بدد اگر
 گواهی دروغ در جا محکمه او می کشته می شده و او را خود را فاسد کرد و گناه آن دروغ گفتن
 یعنی عوم بکند و راست هر چه در مثل دیگر چهره طبع نموده خیرات بکند و اگر گواهی و دیگر گواهی دروغ
 داده باشند خواهند که این قسم کفاره بدهند و محکمه نیست این شایان با تمام رسید

فصل دهم در بیان ترتیب اسناد

در این بر دو قسم است یکی آنکه را حجه بهر خود داده باشد مثل فرمان و پروانه و دوم آنکه تنگ
 باشد و سند را حجه بهمانست که بهر اجداد رسیده باشد فاما تنگ و دو قسم است یکی آنکه بحد خود نوشته
 داده باشد و قسم آنکه از دیگر سینه نویسانده بدهد در تنگی که بحد خود نوشته باشد گواه مقبول
 و آنکه بحد دیگر سینه نویسانده باشد در آنجا گواه باید نوشته در بعضی جاها رسم است که در تنگی
 که بحد خود نوشته باشد از آنجا هم گواه سینه نویسند در آن ملک بر آن تنگ هم گواه باید نویسانند
 تنگ که بحد دیگر سینه نویسند از تنگی نویسد که جانشین یا غنی باشند از یکدیگر بر گیرند و دیگر
 باشد یعنی بفرستنده نویسانده باشد اول نام قرضخواه باید نوشت بعد از آن نام قرضدار و
 بعد از آن و اندازه سود و موعده سال و ماه و روز و تاریخ و قیوم ذات هر دو که قرض خواهد شد
 باشد نویسد نام پدر و صنعت و حرف آنها را بنویسد و بر این تنگ هم که دیگر سینه نوشته است
 ناما بحد خودش و از آن انقدر بنویسد که من فلان بن فلان ام آنچه در بالا نوشته اند هیچ
 برخاسته خود نویسانده ام بعد از آن گواهی بحد خود بر آن گواهی بنویسد که منک فلان
 و فلان ام بر این محاکمه گواه هستم و اگر قرضدار و گواه هر دو نوشته اند باید که

[illegible]

به بنید که بجه خود نوشته است یا خط دیگر است در جائیکه خط خودش باشد نوشته دیگر که همان کس
نوشته باشد مقابل نماید و اگر بخوبی دیگر باشد از وسع قصدی که معامله به بر داول آنکه بنید
که قرضخواه صاحب این مال است که بقدر زر قرض بدیده باشد دیگر آنکه به بنید که درین مدت از سود
یا از مایه چیزیه گرفته است یا نه و دیگر ملاحظه نماید که مرکز مال خود را میطلبد یا نه مردوم بر طلب نام
دارند یا نه میان اینها هرگز داد و ستد شده است یا نه غرض با مثال این مقدمات بر حقیقت کار
دارد و اگر این طرز بر حقیقت و اسکان نشود از گواهی آن استقنا نماید و اگر مدعی علیه بگوید که
تسک ساخته اند گواهی آن را مدعی حاضر نمی تواند ساخت در اینجا از مدعی علیه قسم باید گرفت و اگر
تسک در ثابت شد فاما قرض را نقد مال نداشته باشد که بیکبارگی او نماید باید که دفعه
مردوم بدو بر پشت تسک می نوشته باشد بعد از آنکه تمام زر و اصل شود و تسک را پاره کند و
اگر تسک حاضر نباشد فاما غنمی نویسنده بدیده اگر زر گواهی آن را ثابت شده باشد آن را
بمقدور همان گواهی آن باید داد و این تسک تمام شد.

فصل ششم در میان آئین قسم و اولین

و آن بر پنج گونه است یکی تراز و دویم آتش سیوم آب چهارم زهر نیمه و پنجم بر سبزه و درخت چنار
سوا که این قسم دیگر نیز هست فاما قسم کلان چگونه است در معاملات کلان قسم با سه عده دارد
در مقدمه خود و قسم بر سبزه و درخت چنار و غیره و در قسم و قنیه مدعی باید شود و باید و باید
آنکه اگر شخصی که قسم بخورد است گوید از درون و غلوه که دعوی او باطل بر آید و باید گرفت و باید
گذاشت که مدعی قسم بخورد و باز میگوید که اگر مدعی علیه بر نفسا خود قسم بخورد و از مدعی علیه قسم
غرض از جانبین بر کس در خوردن قسم بطور خود راضی شود و او را منع نکند و از آن قسم گیرد و اگر
مدعی از مدعی علیه قسم بخورد و مدعی علیه قسم بخورد و باید که از مدعی علیه مال او را بداند و در آن
چیزی گیرد و در جائیکه جانبین بجهت قسم و مانیان احتیاج نیست آنست که بیخ کنان را چه که در آن
در آنجا از قسم بخورد حاضر شدن را چه احتیاج نیست یا بر کس که شمت نون و غیره شده باشد
در آنجا جانبان شخص که قسم بخورد و بجهت قسم بخورد و حاضر بودن مدعی حاجت نیست و در نزدی
از آنکه بر پنج تراز و ترازب خوانند و بر پنج آئینده خواهد گفت و در نزدی کلان قسم باشد که از آنجا

و آن چنانست که از میان روغن گرم بایست برآور و مفصل آن نیز خواهد گفت قسم های دیگر در محال
 انگ بدو آن قسم پاسبی و پاسبی دیگر و توته و قسم دست رسانیدن لب و دست رسانیدن
 بخونش و ماده گاو و قسم قوم و منکوحه و اگر محال بسیار سهل باشد بیکر و توته را شسته آب بخوراند
 باید دانست که قسم دو نوع است یکی دلب دوم قسم دلب است که راستی و دروغ از آن فی الحال
 ظاهر شود مثل سوختن از آتش قرار نکردن مقدار معین و زیرا آب امثال آن قسم است که دروغ
 راستی از آن بعد از چند روز ظاهر شود مثل آنکه قسم بیکر و توته و برجهن بخورد و در دست معین باشد
 آزار رسید پس قسم دروغ خورده بود اگر از این یافت قسم راست خورده است اگر مدعی گویان
 مقبول الشهادت گذرانیده و دعوی خود با ثبات رساند بعد از آن مدعی علیه بخوابد که دلب یا قسم
 بخورد و منفور نباید داشت سر مشرب قسم دادن شخصی را که قسم بخورد اول یک روز از آب زنده گاه
 دارد و مدعی قاضی نیز روزی چهار روز دوم همی با یار چه که پوشیده است غسل کند و در
 حضور راجه یا پیش برهن قسم بخورد و اگر محال سهیل باشد او را بر زنده گاه داشتن واجب نیست
 از دوزخیش بگریزد بهتر است آب آتش پیش از دو پیر بدو دلب تر از و نیز پیش از دو پیر بدو دلب آب
 بوقت دو پیر بدو دلب قسم بیکر و توته و خوراندن آب که در آن پیکر و توته شسته باشد پیش از
 دو پیر بیکر و دلب زهر در چهارم پیر شرب بدو و قسم آتش گرم و خوراندن برنج پیش از دو پیر
 بخورد روز را سه حصه قزاق و او اند حصه اول را پیر آب امین گویند حصه دوم را آب میمان و حصه
 سوم را آب امین گویند و آب آتش در شش رت و هفت رت و بر کف رت بدو دلب در رت
 و اگر گیم رت بدو دلب زهر در شش رت و هفت رت بدو دلب و چیت و چیت که در گیم و چیت و چیت
 داد و خوراندن آب که در آن پیکر و توته شسته باشد و چیت و چیت و چیت و چیت و چیت و چیت
 جایز است در هنگام زهرستان و دلب آب ندور و حواسه قالد حواسه و دلب آتش زهر در بر ساق
 دلب زهر در وقت باد و دلب تر از و ندور و دلب امین را پیر چیت و چیت و چیت و چیت و چیت و چیت
 که مخصوص آنوقت باشد دلب دیگر نباید داد و زهرستان چیت و چیت و چیت و چیت و چیت و چیت
 کرد و تا بستاند اگر گیم و بخت کمال را باید دانست و بر ساق ساق و دلب و دلب و دلب و دلب
 میگویند منفور باید کرد و دلب تر از و با آن خور و سال و پیر و نمیداد و میگوید پاندا شسته باشد و چیت

و بهار را باید دو آب آتش و آهین با آتش گرم بچتری بدو آب به بیش بدو در سفت قسم
 و آب لب شور باید و وزن از هر برین دور هر سن که باشد همان آب ترازو باو باید و غر و سال
 ششتره سال اعتبار باید که دو پیر از ششتره سال این طرف اعتبار باید که در براسه آنکه چون از
 ششتره سال تجاوز شد و آب نباید و از قول بر صفا آنکه بر همین را و آب ترازو و چتری را و آب
 آتش و بیش را و آب و شور را و آب زهر باید و از شصتیکه و زه گرفته باشد یا سخت بهار باشد
 یا به بهاری بزرگ گرفتار باشد یا عابد باشد و از زنان را و آب نباید و از شصتیکه اگر در ساق
 یک طرف زن و یک طرف مرد باشد مرد خواه مدعی است خواه مدعی علیه و آب سرد باید و اگر
 در هر دو طرف مرد باشند آن قسم مرد را که روزه دارد و غیره نوشت و آب جای و او اگر در
 طرف زن باشد زن سگ مدعی است او را و آب باید و از سبب و ص را و آب آتش نباید و از
 شصتیکه ضیق النفس داشته باشد و آب باید و او که سگ مدعی است که محروم از کلام و در ششتره
 او را و آب زهر نذر این قسم او را از ابتدا به سبب و ص تا محروم از کلام در جمیع اوقات
 و آب ترازو باید و او در معالجه که از نذر این کم باشد و آب آتش در هر دو آب ترازو نباید و او
 از مال بر همین و غیره که بدزدیدن نیت شود و شصتیکه چریسه و زدیو باشد و اینجا اگر نذر این
 و آب ترازو و اگر یا نصد این است و آب آتش و آهین و اگر دو صد و پنجاه این است و آب
 و اگر یکصد و سب و پنج این است و آب زهر نذر با او در معالجه که سوا س و زدیو باشد
 و آب جای نیست در مناقشه و او دست و غیره هم اگر در آب نذر و قسم بخوراند احسن است و او
 مناقشه و زدیو و امانت العبه و آب باید و او در مناقشه و او دست و غله نماید که قیمت آن
 که بخت آن مناقشه است با قیمت نذر داشته ملامت برابر است یا نه اگر برابر باشد و آب زهر
 و اگر با شصت داشته برابر باشد و آب آتش بدو و اگر با شصت داشته برابر باشد و آب
 و اگر با چهار صد داشته برابر باشد و آب ترازو بدو و اگر ثابت و پنج داشته برابر باشد و پنج
 و اگر کمتر از آن باشد قسم بخوراند و جاسه که گناه را جکرده باشد و راجع قسم بخوراند
 و در جای که بکس قیمت کرده باشد و اینجا البته و آب باید گرفت و آب ترازو و بیش و روزه را
 و اگر براسه شصت است که از ده همت کرده اند بیرون و به و اگر از جنس ریخت او هم باشد

بخند و گرد ب و قسم و مجلس گیر و آیین و ب همین است **ترتیب** و اول و ب تر از و چوب تر از و
از درخت گویا و دهکده یا چندین و غیره چوب که در جنگ صرف می شده باشد بکند بوقت بریدن آن
درخت که بجهت تر از و سه بر دشمنیکه بر دبه طرف که مشرق و مغرب و جنوب و شمال و چهار
با بین آن چهار طرف و تحت و فوق باشد سر فرو داده و درخت بر دو نیایش یا ستاب نیز بجا آید
و چوب تر از و چهار گوشه یعنی در اربعه اضلاع بسازد و در هر دو سر و میان آن سوراخ کند و
بند آیین بر دبه و مقدار آن چوب باید که چهار دست باشد و نه چوب که بجهت بسنن تر از و بصورت
دروازه نصب بکند باید که ارتفاع آن از تر از و چهار انگشت زیاده باشد برش تر از و ایتاده باید که
یک پله بطرف مشرق و یک پله بطرف مغرب بشود و در میان
به تر از و باید بسنن در زمین بطرف مشرق و در بعضی فضا
به کند شخصی که قسم می خورد و او را در پله که بطرف مغرب است بنیاند
و در پله دوم طرفی گذاشته کل در آن اندازد و فاما گل ب آب شل کلوخ و اگر گل نباشد خشت
و اگر خشت نباشد خاک زرگر و پس گردن آفتاب را حاضر کرده باید گفت که از این پس وزن بکنند و مقدار
آب بر چوب تر از و در هر دو طرف بجا نیک پله را بسته انداخته و لا حظه نماید که بر زمین می افتد یا نه
اگر نمی افتد هر دو پله برابر است بعد از آن آدم را از پله فرو و بپا و در پستش تر از و دو پله تا
آنکه بنزد قاضی است و قسم بگیرد بکند و بریق تر از و بنمید و در پستش تر از و چندین سرخ
و گل و برنج و پوری صرف نماید و موم بکند بعد از آن بر کاغذ بنویسد که اگر من است گواهم را
بالا برد و اگر دروغ گو هستم تا با من بایز عهد کاغذ مذکور را بر سر آن شخص که قسم خورده است
نگاه دارد بعد از آن شخص مذکور که قسم خورد باز بر پله تر از و سوار کند و تا آنیکه سه صد مرتبه
گردد که گوید و در پله نگاه دارد آن مدت را دو از و هم حصه یک گهر می قرار دهد و بعد از آن
به بنید که آن شخص با خاک سابق برابر شد یا کم شد یا زیاده آمد اگر برابر است دروغ گو است اگر کم
آمده است راست گواست اگر تقصیر کم کرده برابر است و اگر تقصیر بسیار کرده زیاده آمده است
و اگر در تر از و نقصان نیست و چوب و غیره محکم و استوار است یکایک و در وزن کردن شکست
آن شخص که دین بخورد او را دروغ گو باید دانست اگر در تر از و نقصان بود تر از و دیگر بنماید

و اگر آن تر از موجب مرتبه دیگر و مناظره دیگر نگاه دارند و ب حساب نیست فاما از درون خانه و با محو نور
نگاه بردارند و در هر مرتبه ^{۵۵} ۵۵ ۵۵ و ب آتش شش می رسد و ب آتش می رسد و باز اگر بیکه پاره شالی هر دو
گذاشتند بمالد و دستها سه بار و اما خطه نماید از زخم بخیه نداشتند باشد اگر زخم غایب شود و رنگها
انهارد از شام می رسد ساز و بعد از آن هفت برگ ریخته می رسد و اما بر هر دو گذاشتند و بوی از آن
هفت بار بر پستانها رسد و دست و پیر و پیر پستانها را بیکه سفید رنگ باشد و هفت برگ و ب
و هفت برگ نموده و از جهت بر دستها سه بار و بگذارند و دوباره گل و برنج و غیره و غیرت نیز آلاسه آن بنمایند
و اگر برگ درخت پیلی نباشد بجای آن هفت برگ تک اختیار نماید بعد از آن شش که در آب میخورد
نیایش آتش بها آورده اظهار حق در خواست نماید مقدار آهن که بر دست او خوابد گذاشت باید که مردم
وزن داشته باشد که مانند وزن دو نیم سیر شامجانی است و خوب و صاف و صبور باشد سه بار
در آتش گرم کند و ببار اول گرم کرده و آب سرد میخورد باشد مرتبه سوم و فیکه همین سرد رخ شود
بالا سه دست و بگذارند و در آن شخص را بر و بشرق ایستاده باید که در آهن را گرد و باید ساخت بفرز سه که
هشت انگشت دراز می آید باشد فاما خط در کنار و نباشد آن شخص آن آهن گرم اگر گرفته هفت قدم بگذرد
مشرق راه برود و ب سه هفت قدم راه هفت خط در اول بگذرد تا هفت قدم بجای سه مقرر بگذرد
از آن خط بیرون نیندازد تفاوت میان هر خط میاید که شش انگشت باشد و آن خط که میکشد بصورت
دایره بجهت یکدانشن بگذرد مقدار اول دایره هم باید که شش انگشت باشد و یک دایره بجهت میکشد
که آن شخص بجهت که رفتن آهن اول ایستاده شده آهن گرفته است مقدار مسافت تمام زمین و در حد
انگشت باشد و هر دایره و در هر فرشت بگذرد بیرون هر شش دایره آهن افیندازد و باز بگوید که بخش
ببر و کافه هست شالی باله اگر گرفته است راست گواید است اگر شخصی که آهن گرفته است آهن از
دست او بے اختیار بیفتد و ب سه و دیگر آن شخص بسوزد و فتن ب سه و دیگر محسوب نیست فاما اگر در
قبول نداشت باشد باید که دعای که آید آورد داشته است آن آهن از جای که افتاده است برداشته
ببر و در حد بیرون از سر تو همان ترتیب او را ب بدو فاما بایکدوب خواهد داد و دیگر در پیشتر آنها
مقرر نماید ترتیب آب آتش تمام شد و در هر ^{۵۵} ۵۵ ۵۵ ترتیب در آب شش که در آب میخورد و بایکدو
نات در دست گرفته بایستد و یک کس که ثالث باشد او هم همان در آب ریزد بایستد و شخصی که در آب میخورد

بسم الله الرحمن الرحيم

آب بگوید که اگر من راست باشم راستی مرا ظاهر کن آبی که در آن آب میگیرد باید که در ریاسه شور باشد
یا ریاسه که آب آن بسیار تند نباشد رفته باشد یا آب کان در آب خود دو آینه که کاه و زلو و ماهی و غیره
بسیار باشد آب نباید و او در حوض آب نهد حوض آنست که آب از جاسه دیگر برداشته یا به تربت دیگر
در آن آوده باشد بعد از آن که هر دو در آب ایستاده شد ششخصیکه قسم بخورد در مشرق در آب غوطه خور
زانو سه شخص و یکی را گرفته در زیر آب باشد و یک چوب در آب تایم باید که و آن شخص دوم آن چوب را
گرفته ایستاده باشد تا اول بایک یک در و از چوب نابرا گوش آدمی در زمین صاف و هموار کنار آب باز
یک کس تیر و کمان که هر دو از باطن باشد گرفته میان آن در و از به ایستد مقدار کمان اول یکصد و هفت
انگشت است و مقدار کمان دوم یکصد و شش انگشت است و مقدار کمان سوم یکصد و پنج انگشت کمان بیست
که از قسم دوم باشد پیکان آهن بر سر نباشد مثل گول بازند و بر یکصد و پنجاه دست نشانه گذارد و مقدار هر دست
بست و چهار انگشت است و آن شخص که تیر و کمان گرفته ایستاد و است سه تیر بنیاز و تیر سه که بسیار دو
بر و دو تیر سه که از طرف سران اعتبار کنند تیر سه که با زمین آن هر دو تیر افتاده است همان را حساب کند در
بایک اول به قیاس همان جا منظور باید کرد و اگر از آنجا بر خاسته بجای دیگر پیشتر رفته منظور نیست بعد از آن
یک کس که بسیار دوده باشد در بایک تیر با زمین چنانچه در صدر نوشت افتاده است رفته بایستد و یک
هال طور و پیلو سه تیر از آن بایستد آدم دوده از آن گویند که از میان پنجاه کس در دویدن گوی حقیقت
بر باید بعد از آن که او تیر را خست سه دفعه دست بردست خود بندد و دفعه آخر ششخصیکه آب میخورد در آب غوطه
زند و آن شخص که در پیلو سه تیر از آن ایستاده است از غوطه خورده و دیده بجهت آوردن تیر و دو وقتیکه
آنجا برسد شخص دومی که پیلو سه تیر رفته ایستاده است از آنجا تیر را برداشته و دیده پیش تیر بندد
بیار و اگر نایب موت آن شخص در زیر آب جانده است گواست و الا نه در و نگو بشرطیکه از گوش و بینی
و غیره اعضا سه او بیخ نماید اگر بالا سه سر نباید معیوب نیست در روزیکه باوند باشد این آب
نباید کرد و در زمین پست و بلند و در زینچه که درخت و کاه و غیره بسیار باشد این عمل نباید کرد بلیز نزد
را باید یک روز اول روز چهارم در شش آب زهر آلوده را باید که بخیاک باشد سنگ یا قهر
کوبی باشد و زهر کشته زهر کشته زهر علی و زهر کیه بر زمین رو میخورد است نباشد ششخص که زهر بخورد
جنوب رویند شسته زهر بخورد اولی بگوید که من اگر راست درستم هستم پس در من کار نخواهی کرد و اگر

و براسه برنج فطرت می باید که از گل باشد بعد از آن که یک روز و شب بر آن بگذرد و در مشرق رویه نشسته
 آنرا بنماید فاما یکروز پیش از آن در آب روزه نگاه باید داشت بعد از آن که چرخه غایب بزرگ در خشتیل
 از دهن بر روی اندازد و اگر آن برگ نباشد بر بھوج تیر میزند و اگر از آن رنگ سرخ یا اثر خون ظاهر
 شود یا در مطلق و دهن او اثر موفق پیدا شود و لرزه بر اعضا می آید و بقیه باید دانست که در ونگو است ^{سبب}
 و ب پاش گرم در ظرفیکه روغن خواهد داشت باید که از طلا یا نقره یا مس یا گل باشد مقدار حق چهار ^{انگشت}
 و قطر اندرون او شانزده انگشت باشد و آن فطرت حور باشد ببت پل روغن زرد ماده گاو یا
 ببت پل تیل در آن اندازد بعد از آن از یک ماشه طلا دانه بصورت فانش ساخته در آن اندازد و بعد از آن
 آنرا خوب بچوبشاند و تنیکه خوب گرم شود و شخصیکه دب میخورد آن دانه را در میان روغن بزرگ انگشت و
 انگشت ششماه برآورد و بار بار بآبستگی در جاسه دیگر بگذارد و اگر دست در کشیدن نماند و از دانه انگشتان نماند
 نسوزند و بعد در آن نیمه راست گو باید دانست اگر فانش نباشد بجاسه او انگشت تری بنماید از تریب
 و ب فانش گرم تمام شود و بر میان تحقیق نمودن تهمت در جاییکه بجه تهمت خون کرده باشند
 یا در وادوستد یا از بگذر نامک مسموم کرده باشند باید که دو پیکر یک پیکر و هر م از نقره و دویسی پیکر
 او هر م از سرب و یا آهن باز و اگر هر دو پیکر بر بھوج تیر نموبند کافی است یک سفید و دوم
 سیاه باید نوشت بعد از قدری شیر و مخمرات و روغن زرد و شاش و سه گین ماده گاو و گل بر آن
 بنفش اند بعد از آن هر دو بصورت رادر گل تریا میسر گین ده گاو جدا جدا انخفی سازد و بعد هر دو را و یک نیم
 گلی ثواب نارسیده بنمید بر و آنرا بنوسه باید ساخت که از یکدگر فرق نتوان کرد و آن خم را از نزدیک
 دیوتیه یا بر تهمین در زمین پاکیزه گذاشته آن شخص را که بر و تهمت کرده اند باید گفت که سیکه را بعد رنگ
 فی الحال از آن خم برآورد و بعد و اگر ده به بنماید گو پیکر و هر م است آن شخص از تهمت مبرا است و اگر پیکر
 او هر م برآید تهمت غلط نیست گناه از و سر زده است در جاییکه منافشه یک نشک باشد قسم استی
 او بدید و اگر و نشک باشد بر پاسه بر تهمین دست او بگذارد و اگر سه نشک باشد قسم محال حسنه بد
 یا گل از بالا سه دیوتیه برآورد و اگر زده ازین باشد آب را که در آن پیکر دیوتیه نامشسته باشند بچوبند
 در سفت و ب اگر در ونگو شود و جماند باید گرفت زیر آب و آتش و میز آن آب که در آن پیکر دیوتیه
 شسته باشند برنج و فانش گرم در زیر برآورد و آب ششصد پن در آتش پانصد پن در زیر برآورد

چار صدین در آب پیکر دوتا ششصدین در برنج دو صدین در مانقش گرم یک صدین در حبیبہ بایگرفت
اگر راست گویا اینچاه بن شکرانہ بدہ آمین دب و قسم با تمام رسید ۴

فصل نسبت و یکم در آمیزش بخون میراث

وارث بر دو قسم است بطریق آنکہ در مین حیات شرکاء شود مثل اسیر و بنیرہ و دم آنکہ بعد از فوت
شدن اگر اسیر و بنیرہ نباشد نما بر شوق مثل برادر و برچہ وقت کہ کم کم بچہ روشن قسمت کنند از ازا
گفت بر مین اگر ماسلہ کہ لایق گرفتن باشد مثل پھیلا یا ان بگیر و ادیکہ سے زر سے جیسا با ان شخص
بگیر و تا نیکہ تمام مال را بنیرات صرف کنند از گناہ پاک نمی شود و اگر آن مال در میراث بود شریک
در شراکت ہے لازم سے آید ماسلہ کہ از پدر است اگر پدر و ماسلہ کہ از شریک برادر است اگر برادر بخش
کرده بود از خود سے شود بے آنکہ بخش کرده بود مال این کس نمی شود و اگر پدر و در حیات خود از مال غیر
متحرک پس چیرے بخشید دیگر برادران حصہ سے رسد بشرطیکہ برادران در هنگام بخشیدن راضی
باشند و الا نہ می تواند بخشید اگر یک برادر برادر و سہ خود از جاسے چیرے آید و دیگر برادران
در ان حصہ سے رسد و همچنان ز سہ از خانہ پدر سواسے جنبہ کہ بوقت کدندائی آورده مالے بیار
در ان مال سچک شرکاء شو ہر ان زن نیست و اگر کسے از مالاب العلی و فضیلت خود چیرے بیار
دیگر برادر شرکاء او سے شود و ماسلہ کہ کسے از بخش پدر یافتہ باشد برادر دیگر شرکاء او نیست اگر شوہر
بر رضا سے خود چیرے ببنکو حصہ خود داده باشد سچک شرکاء او نیست و کسے برادران حصہ سے رسد
فاما ان مال بایکہ سواسے زمین و اشجار و غیرہ کہ متحرک نیست باشد بقول منور کھیشراست کہ پدر
سواسے ماسلہ کہ متحرک نباشد بے رضا سے پس دیگر پس چیری تواند داد و اما ماسلہ کہ متحرک نیست
آزاد بے رضا سے جمیع لیرن و بنیرہ با یک پس سے تواند داد و بشرطیکہ ان مال غیر متحرک از خود
بیراث یافتہ باشد و اگر ان مال غیر متحرک را خود پیدا کرده باشد بے رضا سے جمیع لیرن با یک پس
سے تواند داد و اگر ماسلہ از ترکہ کسے ماند و ان شخص پس و بنیرہ گذاشت ہر چہ در ان مال متحرک نیست
مثل زن و مالاب و اشجار و غیرہ ان پدر و پس برابر بخش کرده بگیرند و پنجہ طلا و نقرہ و زر و پارچہ
و غیرہ باشد کہ حرکت ان ممکن است تنہا پدر بگیرد و بہ پس نداید پدر از روزے کہ متولد شد در
حال پدر و جد کہ ان مال متحرک نیست شرکاء میشود فاما با وجودیکہ لیر خود و سال است پدر و امیر

که در آن مالی تصرف کند مال غیر متحرک اگر خود هم پسید کرده باشد بے رضا سے پسرن نمی تواند داد و فادار
سه محل اگر در مالی غیر متحرک تصرف کند درست است بکنه آنکه شکلی بقیید پیش آمده باشد دوم آنکه بحسبت
پرورش قبیلہ محتاج شود و سیم در کار ثواب صرف کند آن کار ثواب باید که مثل شر و غیره لازم و ضرور
باشد اگر برادران ماله در میراث یافتند و از آن میان یک برادر صاحب شورا است و دیگران غور و سال
بستند مال میراث تا جمیع برادران کلان نشود صرف سنے تواند کرد و فادار سنے جاکه براسے پر سراج کرد
در آنجا آن برادر صاحب شورا کلان صرف سنے تواند کرد و مال متحرک غیر متحرک اگر قسمت شده باشد با
اطلاح برادر کلان سنے تواند فروخت و به سنے سنے تواند داد و اطلاح براسے آنست که بزرگی برادر کلان بجا
آورد و باشد و الا دیگر طلب نیست زین را اگر سنے خاک بکسجه و یا فروشد تا این شش خیر نباشد
سنے تواند داد و سنے تواند فروخت و رضا سنے مردم دیه بحسبت گواه گرفتن و رضا سنے قبیلہ و فادار
مردم و یا بکسجه یا از داد و ضرر و رضای خود آن که شریک باشند قدر سنے طلا بکسجه که مردم بد
باید سنے آب بد مردم چند فرختند تا طلا آب بکسجه کرده زمین را بصورت خیرت نزد مال فقیر
که سنے خیرت و زمین محکم و جمیع مال که متحرک نیستند باید دانست فروختن مال غیر متحرک منع است
بحسبت آن فرزندان و افام بد و انفس قسمت نمودن و کدام کس قسمت کند و در چه وقت قسمت
ناید پدر اگر در زندگی خود و میراث را قسمت نماید مختار است و برین که به پسرن کم و زیاد حصه بد یا جمیع
پسرن را به قسمت کرده و بد و اگر پدر بخواد که به پسرن کم و زیاد قسمت نماید بتم حصول و یک خیر و دل به
پسر کلان بد و بچشم حصول و یک خیر و دوم به پسرن تمام حصول و یک خیر سوم به پس
سوم به پیشتر یک مال را خود پسید کرده باشد فاما اگر پدر مال را از میراث پر خود یافته باشد این
کم و زیاد سنے تواند داد و زمین حیاته پدر پسرن میراث را قسمت کرده سنے تواند گرفت فادار و چونیکه
پدر را خواستن مال نباشد و از فوت مرص حیاتی باز مانده و فادار از زاییدن مانده باشد و خواستن
کنند کرده باشند آن وقت برادران بخش بابر کرده سنے تواند گرفت و زمین حیاته با و بد سنے که
خواستن پدر و در قسمت نمودن نباشد و در هم سنے زاییده باشد اگر پدر اعمال و سیمه سنے کرده باشد
یا از شورا فادار است یا پسرن سال شده و یا به جاری که سیمه نفر شدن ندارد مثل سیر و کس فادار
باشد پسرن مال را قسمت نموده سنے تواند گرفت و با بکسجه است تا زایش پدر و مال نباشد

به پسران مال را برابر قسمت کرده بدو آنجا از آن خود برابر به پسران حصه بدو برابر پسران آن است که هر
 که بخش یک کس قرار یابد بهمان قدر بهر کدام زن بود و اگر زن پیش از این از شوهر یا خسر خود مال بسیار
 یافته باشد پس بهر کدام که نال نصف حصه بدو در جائیکه گفت به پسران حصه زیاده بدو در صورت
 نیز زن برابر بدو مثلاً نصف مال حصه پسران باشد در آن کم و زیاده قسمت نماید و نصف که حصه زن
 است آنرا برابر قسمت کند فاما هر قدر زیور و ظروف و رخا باشد آنرا از آنان بگیرند به پسران آنرا
 حصه ندید اگر پسران جدا شود و طبع در مال بدو میراث نکند باید که پدر با و البته چیزی بود تا آنکه
 مناقشه نشود و بر آنکه اگر چیزی نمانده باشد خودش یا پسرانش هر وقت بخواهند و عوی کرده حصه زن
 بقوات گرفت اگر پدر خانه حکم حتر بخش کرده باشد پسران از سر نو مناقشه کرده حصه زن
 گرفت پدر یک جاریه یا بیاری کلان باشد یا بر پسر حدیثه غصبانک باشد یا مشغون و غیر نفقه زن باشد
 یا خلاف کتب عمل میکرد و باشد بر مناسه او مال بخش نمیشد و اگر پدر و مادر از عالم رفته باشند
 پسران مال و قرض پدر را برابر بگیرند و برابر بدو بپردازند چیزی در کلبک من است یکک آنکه پیدا نمودن او
 از دیگر کسی سواسه شود بر خود دوم کشتن گاو و ماده گاو هر چند در گنج یا بخت صرف ممانی شتر و
 بماند بود در کلبک نباید کشتن بیوم کم و زیاده بخش نمودن مال میراث باید که زیور و ظروف و زن بگر
 و دیگر همه را بر چه باشد میان زن و پسران برابر قسمت کند مالیکه از آن مانده باشد به پسران
 اگر او قرض دادنی دارد اول او را سه دین سوزده آنچه مانده و حتران قسمت کرده بگیرند دین او را
 که خودش به قرض گرفته باشد اگر آن زن از دین کم است یا برابر دین است پسران بگیرند و او را
 بکنند و اگر مانده و در سه دین دارد و پسران دین مادر را بدو بپردازند و خسر بستند و بپای
 کشند اگر مانده و بعضی را کشند آنکه ده اند و پسران آنرا سه که کشند اخسیتند مال مادر را بگیرند و اگر همه را کشند
 فاما بعضی مشغول اند بعضی ناوار پس خزانیکه ناواران قسمت سوزده بگیرند و اگر همه مشغول اند یا از آن
 پس برابر قسمت کرده بگیرند و اگر خسر نباشد مال مادر را پسران بگیرند و مانده که خود پیدا کرده باشد
 و در سه صورتی مشترک بر پدر و زن آن مال حرف نمیشد و مانده که در کشند ای یافته باشد بشرطیکه از آن
 پدر و زن کشند بی صرف نشده باشد و در سه که از دست خود یافته باشد با و زن و دیگران هم
 سنده باشد مانده که از جد و آبا که به تغلب گرفته باشند و دست در تصرف تغلب مانده و در آن

کسی پیدا شد خلاص کرده ال میراث را گرفت برادران دیگر در آن حصه سنی مانند بشر طایفه دیگر در ش
 خربند که شایان قدرت برگزینند در این برآورده میگردد اگر آثار مناسبتند در اسباب دیگر که
 بگذارد و اسبابی که از بگذرد علم خود پیدا کرده باشد برادران دیگر در آن حصه سنی مانند قول سنگ که بیشتر
 آنست که در مال میراث که از تصرف متغلب برآورده باشد اگر زنده است همه را خود بگیرد و اگر باغ و تزی
 و اشغال آنست چهارم حصه شخصی که خلاص کرده است بگیرد و باقی را برادران برابر بخش کرده بگیرند و آن
 شخص هم در این بخش مثل دیگران حصه بگیرد و در اسبابی که زنده و پدر و مادر صرف کرده آن ال بهر ساینده
 باشد جمیع برادران برابر حصه بگیرند از آن حصه که شخصی از بگذرد طایفه که در آن وقت آن علم زنده صرف شده
 باشد پیدا کند برادران قسمت نموده بگیرند اگر شخصی بجهت تحصیل علم رفت و عیال و برادر و دیگران
 نفقه داد و آن شخص علم آموخته از آن علم چیزی پیدا کند برادران حصه نموده بگیرند اسبابی که از بخشش
 نباید کرد یا چه آنچه پوشیده باشد زویر آنچه پوشیده باشد غلکه که از پوست برآورده باشد آنچه
 از غله ساخته باشند مثل برنج و شیرینی آب مثل ماه و تالاب و اما آب را قسمت کرده حصه کند اگر حصه
 هر کدام یک برسد بخش کند اگر یک ماه یک تالاب باشد و چند کس هستند هر کدام آن آب نفع
 بگیرند ایران که ثانی آن نباشد و در دوازده خانه و باغ و دره و سیاه و دره را قسمت کرده بخش کند
 اگر حصه هر کدام برابر برسد بگیرند و اگر قسمت پذیر نباشد چنانچه شریک سه برادر اند چنانچه در سه حصه
 حصه کرده بگیرند و دره را بنیت خدمت بفرمایند و او در زمان دیگر اگر پدر به مثل مرتبه نگاه داشته
 باشد حصه کند یا چه پوشیدنی که پوشیده باشد و زویر که پوشیده باشد و زویر
 یراق هر برادر یا هر زن که دارد و مرکب سواری بر اسب هر کس که از قدیم ملحقه باشد از همانست
 اسب افزوده چهار پایه هر چه برابر حصه هر کدام برسد قسمت کرده بگیرند آنچه در برابر قسمت نمودن زیاده
 باشد برادر کلان بگیرد مثل دو برادر اند و پنج اسب چهار اسب را قسمت کرده برابر بگیرند و اسب پنجم را
 برادر کلان بگیرد و مرکب سواری پدر و زویر و درختی که پدر پوشیده باشد و سفر و شات که پدر در
 سوره باشد در شتر و معرف نماید و اگر اسب بسیار باشد یا مرکب سواری باشد بخش کرده بگیرد
 و اگر آن بهتر قسمت سنی شود برادر کلان بجا آورد و اگر یک برادر سه چیز سنی و نوا خود ساخته باشد
 مثل بیکر و تو تابا بر سه پرستش یا مرید و اچار و دو بر اسب خود و آن را بخش کند اگر زویر را که زن

در حیات شوهر پوشیده باشد از پیش زن گرفته تست کند آن جماع را مرد و باید دانست بر این
 را چه آنچه تست پذیر نباشد مشترک باشد پس سکه که بر همین از دختر تحقیری داشته باشد در زن که
 بر بعضی غیرات یافته باشد حصه سکه باید اگر پدر در حین حیات خود داده باشد بعد از فوت پدر
 پس سکه که از دختر بر همین باشد قریبی شده از دیگر دوز سکه که بر همین در جگ یا در تعلیم نمودن
 شاگردان یافته باشد آن به پسر محکوم نیست اگر آن مال پدر اندر سکه مرثی کرده و مال بسیار بزرگ
 در آن صورت با دوز سکه که پیدا نموده و حصه بگیرد دیگر برادران یکلیک حصه بگیرند اگر آن زر از رکن
 سوداگری آن مال پدر پیدا نموده باشد برادران بر این قسمت نموده بگیرند این مقدمه بر آنست که
 چون سابقاً نوشته که اگر مال پدر مرثی کرده دوز سکه پیدا کند برادران برابر بگیرند و بر این قسمت
 مال پدر حصه که بر پدرش میرسد به باشد بنیره و جان را بگیرد مثل سکه و سکه داشت و از آن سکه
 سکه فوت شده و آن که فوت شده چهار پسر دارد اگر آن شخص که دوز سکه داشت قسمت شود
 نصفه و یک پسر بگیرد و نصف را چهار پسر بگیرند حاصل تمام آنکه چیزی که حصه پدر میرسد یک بگیرد اگر
 شخصه خود باشد پسر و بنیره که پسر جان پسر است گذاشت سواست مال پدر وقت فی آن پدر پسر
 دیگر ندارد اگر آن مال را قسمت نماید پسر و بنیره برابر بگیرند اگر پسر حصه خود را از پدر گرفته از پدر
 شده پسر و بنیره آن مال خود را حصه نیرسد پدر اگر مال پیدا کرده خود را بر ورثه تست نماید
 و حصه خود بگیرد و یک پسر حصه پسران به هر وقت خواهد قسمت نماید گفته برادران قسمت کنند
 اگر آن مرد سکه داده و بنیره نخواهد که از پدر خود قسمت کرده بگیرد و پدر را نمی بایستد مادام
 بنیره فرزندی استمالی دارد که باید سکه تواند که مال جدا از پدر خود قسمت نموده بگیرد اگر در حیات
 پسران مال پدر را قسمت کرده و گرفته و چنانکه دیگر آن پدر را پسر سید بشکند مادر آن پسر از آن
 سهم تمام باشد سکه خود را برادران بگیرد یا سکه که پدر و مادر در حصه خود یافته باشند در حصه پدر
 شود که حصه خود را بخواهد و اما مال مادر و تقیه بگیرد که آن مادر را دختر نباشد اگر آن
 سهم قوم نباشد پس حصه آن پسر آن قدر که این سهم پسران دانیده خواهد گفت باید دانست
 و مال مادر خود را اگر دختر نباشد به را بگیرد و قول شود که شش است که این پسر از آن
 که برادران حصه کرده گرفته اند نیرسد چنان از مال پدر و مادر با ناسخ رسد مال پدر را

بنامی و مال مادر را بنامی و قسمتی که دختر باشد بهین پس بگیرد بهین قسم ترتیب در جاسی که برادران
مال را قسمت کردند و زن یک برادر دیگر که آن برادر فوت شده است محل دار و جعل باید آورد
اگر پسین حصه خود گرفته از پدر جدا شده اند بعد از جدا شدن آنها پس دیگر بهر سید و همچنان مال پیدا
شدن مال را تمام و کمال همین پس بگیرد و اگر پسین حصه خود گرفته جدا شده و باز آمده باید بر
مشتراک شدن و یک پس بگیرد بهین رسیده است بعد فوت پدر جمیع برادران بر قسمت کرده بگیرند و اگر
پس دیگر بوجود نیامد ماسکه که از پدر مانده پسین که حصه ماسه خود را پیشتر گرفته جدا شده اند آن
هم قسمت نموده بگیرند اگر مثلاً پدر سه پس دارد و پدر حصه خود را جدا کرده گرفته اند یا پس یک
پدر بهر است بعد از آن یک پس و دیگر بهر سید آن برادر پس ماسکه که از پدر دار و قسمت نمود
بگیرند و اول گذشته که اگر بعد از قسمت نمودن میراث در خانه پدر پس بهر رسد از برادران حصه
بگیرند آن پس بران را باید دانست که پدر از عالم رفت و در مال را قسمت نمودند و در آن حال در
آن وقت مفقوم نشد و بعد از چند سال محل ظاهر شد و پس زاید پس ماسکه که در خانه و رفته اند
باشند آن را بعد از آن دین اگر دین دانی باشد حساب کرده حصه باین پس را که اگر محل ظاهر
تازانیدن زن مال را قسمت کنند اگر پس از پدر حصه خود گرفته جدا شده و پدر بر ماسه خود
خواهد که با و چیز به بد پس آنیک باید بهر و آن پدر را منع نمی تواند که زن چنانچه در عین حیات
شود هر اگر مال قسمت شود حصه باید بهان قسم اگر بعد از فوتیدن شوهر مال قسمت شود حصه باید
اگر زبور و غیره از شوهر و خود و یا فته باشد نصف حصه بدو اگر شخصی فوت شده پس گشت
از آن جمله سیکه گفته اند باید که آن برادر دیگر را که کنه و بکنه مال را قسمت نمایند اگر دختر
مانده که گفته اند کرده اند باید که پسین مال را قسمت بکنند و از حصه هر کدام چهارم حصه گرفته
آنرا بکنند و اما چهارم حصه از بخش همان برادران دختر سه رسد که از یک مادر متولد شده و
اگر چنانچه فوت شده و سه و پس سه و دختر سه گذاشت و آن دختر گفته اند که و نه اند باید که
مال آن بر همین دو حصه بکنند بعد آن ربع یک حصه بدو دختر و بیک از زن و دو پس و یک دختر
تا کنه مانده مال آنرا سه حصه بکنند و ربع یک حصه بدو دختر و بیک از زن و یک پس و دو دختر تا کنه
مانده مال آنرا سه حصه بکنند نصف یک حصه بهر دو دختر و بیک از برادران یک پس از دختر بهین

و یک دختر از دختر حقیر سی مائه مال آنرا هفت حصه بکنند بعد ربع حصه آن دختر بدهد باقی
 همان پسر بگیرد اگر از زن دوم هم پسر بیاید بود چهار حصه پسر که از دختر و همین است میگفت
 و سه حصه پسر که از دختر حقیر است می یافت سابقا گفت که اگر دختر تا کنه باشد چهارم حصه
 از پدر تمام باید بگیرد باز میگوید که اگر درین صورت مال بسیار باو می رسیده باشد پسر آنقدر که
 در آن وقت بشود باید داد و یا بعد از پدر میگوید که چهارم حصه باید داد و پسر خد بسیار است شصت
 اگر پدر در حیات خود مال خود را بر ورثه بخش میکرده باشد پس بدختر تا کنه او بر قدر که رضای او باشد
 بدهد و اگر بر همین از دختر چهار برین دختر پسر داشته باشد مال او را ده حصه بکنند چهار حصه پسر و دختر
 بر همین و سه حصه پسر و دختر حقیر و دو حصه پسر و دختر و یک حصه پسر و دختر شود و بگیرد و اگر پدر
 حیات خود را این پسر بیست و دو حصه باشد آن یک حصه هم باو نباید داد و اگر حقیری از دختر سه برین
 داشته باشد مال را شش حصه باید کرد سه حصه پسر و دختر حقیر و دو حصه پسر و دختر و یک حصه
 پسر و دختر شود و بگیرد و اگر بیش از دختر و برین پسر داشته باشد مال او را سه حصه بکنند و دو حصه پسر و دختر
 بیش یک حصه پسر و دختر شود و بگیرد و شود و سوا سه دختر شود و سه تا کنه گرفت مال او را پسران برابر بگیرد
 ماله که بر همین بعینه خیرت یافته باشد آنرا سوا سه پسر که از دختر و همین باشد دیگر خیرت
 گرفت و زمین که سوا سه خیرت بر همین داشته باشد به پسر که از دختر شود و متولد شده است
 از آن زمین حصه نباید داد و درین زمین پسر حقیرانی و بیانی حصه نمی یابند اگر در قسمت نمودن
 یک مال را مخفی کند و بعد از قسمت آن مال ظاهر شود آنرا هم برادران برابر قسمت کرده بگیرند
 اگر آن مال را برادر کلان مخفی کرده باشد آن برادر از آن مال حصه نباید داد و راجع هم از و جدا
 بگیرد و اگر دیگر برادر میان و مخفی کرده باشد آنرا نیز حصه مداند جریه بگیرد اگر زن بیعت
 بپسری از شوهر دیگر طلب زد که در آقا او حیا می نوشته پسر هم رساند آن پسر را
 میگوید آنکس شوهر او این زن است و او هم آنکه از پسر هم رساند آن پسر از مال برادر جدا
 قول نمود که بیشتر آنست که زن بیو شود هر دو هم اختیار نماید و از زمان قدیم راجع فال و فاسم
 مسمی برین هم رسیده بود آن عمل از و شایع شده بود و شوهر دوم گزیدن منع است اگر کنه باشد
 باشد و بعد از نام زد کردن بشخصه که نام زد کرده اند آن شخص بسیر و دختر را بگیرد که

بعد از کنهائی بیسوی چه بیشتر دوم نباید و او سابقه در وقت امر ذکر در نام سه کرسی پس و دختر
 بر زبان رانده و فسون خوانده و امر و میکند در آن صورت که پسیر و آن دختر را بگیرد کنهائی باید
 جادو و خور و اکلان همان پسیر باید که از آن دختر و لاد بهم رساند اکلان که گنگ است درین وقت بهر ساندن
 آن قسم و لاد نیز منع نموده از همان ملاحظه در وقت پیش از هفت بجای نام سه کرسی جانبین برده
 افسون بخوانند که مصلحت در روز میان نام گرفتن سه کرسی و هفت بجای نام شود و پسیر و باز
 آن دختر را بگیرد کنهائی بخوانند که در قول اصحت است که دختر را پدر و خست ز سر گرفته بیک
 نامزد نمود و پیش از کنهائی پسیر که با نامزد شده بود و پسیر و آن پسیر از آن که اولاد از زبان زن
 گفته که از جادو و خور و اکلان و لاد بهم خواهی رسانید و دختر نیز قبول کرده باشد و ز سر که دختر را شوهر
 گرفته بود و آنرا نیز دختر را پس از بد آن را بجای و دیگر کنهائی بخواند که در برادران شوهر از آن زن اولاد
 بهر ساند پسیر و دوازده قسم است بیکه آنکه از خود زن منکوحه که دختر هم قوم باشد هم رسد و
 آن که پسیر داشته باشد پسیر که از دختر باشد از آن او اسه گویند بجای پسیر داشته باشد و هم
 زن از مهر سه پسری بعد از مردن شوهر بطرز سه که در چهار دهمی سه در مهر و مقدمه و جادو
 امر و نمودن نوشت از شوهر دوم هم رسانیده باشد چهارم آنکه زن از بد فعلی در خیفه پسیر باشد
 هم آنکه زن پیش از کنهائی بد فعلی بهر ساند باشد اما از هم بهر ساند باشد از آنکه زن نیز شوهر
 تفصیل نیز بود و چهار دهمی سه نوشته شد که آن را و باری کنهائی که ده باشند به هم آن که پدر
 مادر پسیر خود را بگیرد و قبیل خود داده باشند آن پسیر همان شخص می شود و پیشتر منکوحه و
 مادر پسیر خود را فروخته باشند بیکه آن را گرفته بجای پسیر و پیش نماید پسیر خود قرار بدین
 آنکه پسیر بر خاسته خود آمده به پسری شخصی که را بد و آن شخص نیز قبول کند هم آنکه شخصی باشد
 که مادر و پدر ندارد و او را به پسری خود قرار بد و مادر و پدر آن معلوم باشد از هم آن که زن
 بر سه خود کنهائی کند و از آن محل خبر و نیست و پسیر هم رسد و از هم آن که شیر و غار به بجای
 افتاده باشد و آن را آورده به پسری خود برادر و نیز دوازده گویند پسیر سه باید که هم قوم یعنی
 همان برن باشد اگر در برن اختلاف باشد درست نیست بخش میراث را بین ترتیب قیام
 باید که داد و پسیر و پسیر و اگر او پسیر نباشد و پسیر بگیرد اگر او پسیر نباشد و پسیر بگیرد

اگر بگویند نباشد چهارمین بگیرد علی ذالک التماس تا دوازده و سیمین ترتیب بشود و هر کس از آن سیمین
پس برود و خرابا سبب پس برود داشته باشد بعد از آن از زن پس بهم رسد پس برود و آن نیز میراث
بگیرد اگر شش نفر از سبب پس بخانه نرگونی پس که از ابتدا سبب چهارم تا دوازدهم گفته پس بهم رسد و بعد
از آن از زن منکو حو به حلال حاصل شد چهارم حصه میراث با آنها باید داد اگر اینها از زن مستحکم
نباشند آنرا آنچه با آنها بود و در قتل سری بشن آنکه اگر پس صلیبی که از دختر مستحکم بهم رسیده باشد باشد
و دیگران که نه گونه پس باشند باید داد و با وجود آن پسر هیچ نباید داد و اما آنرا آنچه پدر و دو و سیمین ترتیب
شود و هر کس از سبب صلیبی از دختر مستحکم بهم باشد و در قتل نیز از دختر مستحکم بهم رسیده باشد پس
ششم حصه میراث باید داد و پسر آنکه بدیگر سبب داد و باشد تا سبب پس برود و از مال پدری
حصه سنی باید شش نفر را که پس نباشد و خواهد که کسی را پس برود و از آنجا که برود و از ده یا دیگر
اختیار نماید و دوازده گونه پس براین نحوه است مگر آنکه اگر بر همین را از دختر مستحکم بهم رسد و همچنین
از دختر دو برن و پیش را از دختر یک برن والا و نباشد و دیگر آن پس را اختیار نماید اگر بر همین مستحکم
و پیش از دختر شود پس باشد و دیگر هیچ پس از زنان دیگر نباشد تمامی مال آن پس نباید و باید
زیاده بر دویم حصه آن پس را نباید داد و اگر بر همین را از دختر مستحکم بهم رسد و پیش پس باشد و از دیگران
چشم قوم پس نباشد تمام مال را آن پس بگیرد و اگر شود و راه پس برسد و پدر نخواهد که یا و از مال
حصه بر دویم تواند داد و اگر وقتیه باشد پس که از زن اصیل است نصف یک حصه با پدر
همه را اگر سواسه آن پس داد و دیگر پس نباشد تمامی مال را آن پس بگیرد و اگر بزره از پس اصیل نادر
یا دختر یا دختر زاده و باشد باشد مال را پس برده و آنها بر ستور که گذشت بگیرد و آن پس نصف یک
بدهند و در خانه بر همین و دختر و بر این اگر از ده پس بهم رسد پدر را اگر خواهر یا حصه بدو از مال
و اگر بدو فوت شده باشد آن پس هیچ نباید داد و آن اگر نوجوانان و پاره چپ و سید و ده باشد
پس چند سبب پس را پس نیز نگین نباشد پس را میراث شش یا اگر از هر سبب قسم پس کلام نباشد
تمامی مال را آن پس بگیرد و زن همان است که بعد از مستقر باو کنه شده باشد و اگر زن نباشد دختر
و اگر دختر نباشد مادر و پدر را با دو و مادر و پدر و دیگر بگیرد و اگر آنها نباشند برادر و اگر برادر نباشد
برادر زاده و اگر برادر زاده نباشد هر دم تقید و اگر مرد دم تقید نباشد خویشان تقید یک جدی

گویند خوشان مثل مومن و غیره اگر خوشان نباشند شاکر و اگر شاکر نباشد مرد میکی بآنها یک علم
 خوانده باشد مال تنوفی را بگیرند و این حکم بر هر چهار برن است و اگر پس نباشد زن اصل را پس
 که روزی سه کشور هر فوت شده است بر سال شمرده میکرده باشد و اگر زن بدکاره باشد مال شوهر را
 باو نباید داد اگر چند را در یکجا باشند مال را با هم قسمت نکرده اند از آن میان سیه فوت باشد
 یا فقیر شده رفت ز سر که از زن آن برد باشد با و گذارند باقی را نیست کرده بگیرند غایبان و نفقه
 آن زن میدوه باشند اگر او را زن جدا باشند و مال را هم قسمت کرده باشند و اگر او را زن راه
 مال آن طرد که فوت شده یا فقری اختیار نموده حصه میسرستهای مال او را زن او بگیرد و اگر زن سیه
 مردن شوهر شوهر دیگر بگیرد پس مال آن را خیر او که این آن مرد پس او را چه بگیرد یعنی مال پس را بگیرد
 اینکه مخصوص از زن است بیکس را در آن شرکت حضرت و آن شش قسم است شکی آنکه ز سر
 یا مال دیگر بوقت که از خودن پدر بدختر و یا خسر او بگیرد آن داده باشد و هم آنکه بعد از آنکه آنی فوت
 و درم از خانه پدر آورده یا خسر بدست آورد آنکه شوهر و رضای خود و مخصوص زن کرده باشد و با و داده
 باشد چهارم از او در پیشم از با و در ششم از پدر خود و غیره یا فقه باشد اگر شوهر زن سنی بوده
 و آن شوهر فوت شده زن او را همان قدر که اوقات گذارش شود باید و باید و تمام مال با و نباید داد
 زیرا که بر رجعت جگ جمع کرده باشد و جگ نکرده فوت شد پس زن را باید که آن مال میان تمام
 گفته و سواسه جگ بهای دیگر صرف نمایند اگر از و از آن که بالا تفصیل گفت یکس نباشد مال
 را چه بگیرد و اگر آن میت را که هیچ دارفته ندارد و زن سنی مازده است که آن زن را شوهرش از عمر
 زنا محسوس نموده است را چه آن زن از مال میتان و نفقه بدو و آنچه بجهت شرع و او صرف
 شود از مال او را چه بدو یا مال بر تن شوهری را را چه به شوهر دیگر و اگر وراثت ندارد و بدو که بر تن
 شوهری قسمت کند اگر شخصی چند زن دارد و سیکه از آن پارساست و دیگران بدکاره آن شخص
 فوت شده پس زن او پس تمام مال او را آن زن پارسا بگیرد و دیگر زنان آن و نفقه میداده باشد
 و اگر بعد از آن پارسا باشند مال را برار نیست نموده بگیرند و اگر شخصی مرده است و پسند او هیچ ندارد
 شوهری که او نیست و از همه جدا شده و تمام مال او را زن او که بطریق گفته آنی زن شده باشد بگیرد و اگر
 زن نباشد دختر بگیرد و اما اگر دختر از زنان مختلف القوم باشند پس چنانچه بر پس آن که دختر است

و چترای و بیش دشو در خانه برهن پیدا شده باشند و بخش میکنند بهان نسق بدختران قسمت کرده بدهد
 اگر و دختران باشند یک گنجد دوم ناکنجد و اینجا دختر سه که ناکنجد است مال را بگیرد اگر پسندد و لا پسند
 نباشد زن بگیرد و اگر آن زن نباشد دختر و اگر دختر نباشد پسند دختر مال را بگیرد و شوهر هم کند و اگر نه
 نباشد مال را مادر و پدر بگیرد و اما اگر پدر و مادر هر دو در حیات باشند و اگر پدر و مادر نباشند پدر بگیرد
 در جائیکه سوای برادران وارث نباشد و برادران مال برادر را که فوت شده وارث ندارد و میان قسم
 بکنند بیک برادرانیک از یک مادر متولد شده اند مال را بگیرند اگر ازین قسم برادر نباشد و دیگر برادران بگیرند
 و اگر شخصی فوت شده و از برادر سوای برادر زاده که پدر او فوت شده مانده اند و سوای آنها و است
 نیست باید که مال او را برادر بگیرد و برادر زاده ندیده و اگر بگیرد برادر زاده باشند پس بطریقیکه بدو برآید
 حصه سه سه بهمان ترتیب حصه بگیرند اهل قبله (یعنی گوتج) جده و پسند و برادر
 اند و بنحوا اینها برتبه اول جده مترو که بگیرد و اگر آن نباشد همان گوزر پسند جده و غیره مترو که بگیرد
 بنحوا و صورت عدم بودگی و لا و پدر به ترتیب جده برادر پسند برادر وارث پیشتر و در صورت نبودن و لا و جده
 به ترتیب مادر جده برادر پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند
 وارث پیشتر و از او که بگفت کسی با پسند امیکون یا مادر که در علم ازین قسم است و ازین قسم است که ازین قسم است و ازین قسم است
 پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند
 و پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند برادر پسند
 و است و اگر سوای اینها وارث نباشد اول خویشان خود و اگر اینها نباشند خویشان پدر و اگر خویشان
 پدر نباشند خویشان مادر بگیرند اگر خویشان مادر نباشند و ستاد و ستاد که علم تعلیم خود را مال را بگیرد
 اگر معلم نباشد شاگرد که پیش آن بیست علم خوانده است مال معلم خود را بگیرد و اگر شاگرد نباشد
 کسی که آنا بهره شده علم خوانده باشند آن مال را اینها بگیرند و اگر اینها نباشند و اگر مال
 برهن است برهن دیگر که شری و شری باشد بگیرد و اگر شری نباشد برهن که در ذات برهن است
 آن مال را بگیرد و اگر آن چترای و بیش دشو در باشد در صورتیکه آئینها مردم که آئینها بهره شده
 علم خوانده است جمع وارث نباشد مال آنها را بر بگیرد و شخصیکه آن پرست برسد مال او را کسی که
 مرد برادر باشند و آنها را برادر بگیرند باشند بگیرند و اگر برادران پرست بگیرد و شخصیکه سناسی باشد

و پس بر مال او را در صورتیکه آن شخص قرار داده باشد که تا آخر عمر در بر وجه چرخ بسوزد و معلوم گردد و اگر قرار
 داده باشد که بعد از چند سال ترک بر وجه چرخ کرده اگر هست خواهد شد پس مال او را در بگیری و این شخص را
 که بان پرست و ستیاسی بر وجه چرخ می باشد و ما می بینیم و از زمان که براسه هر کدام جداگانه داشته
 نیست و هیچکس دیگر را مال اینها نیز میگوید که از یک آسرم گذشته بدو آسرم فتنه و در همان آسرم مردمان
 آسرم آخر را اعتبار باید کرد و اگر چند برادر بوده اند و مال از میان قسمت نموده هر کدام جدا شدند بعد از آن
 باز دو برادر یکجا شدند مال آنها نیز یکجا شد و یک برادر فوت شد مال او را برادر دوم حصه کرده برگرد
 تمامی زن او نیز دو گران زن حل داشته باشند مال قسمت نکند و اگر محل بوده است و باز نشد مال ششتم
 شد بعد از آنکه زن نبرد برادر را باید که حصه و جدا کرده بدو را این قسم شریعت تذکره صرف میان چند برادر یا میان
 و پس برادر برادر شود اگر شش نفر بود و برادر یک از مادر خود دوم باشد و دوم از مادر خود اول باشد و سوم از مادر خود اول باشد و چهارم از مادر خود اول باشد و پنجم از مادر خود اول باشد و ششم از مادر خود اول باشد
 او را و ارست نیست باید که مال او را بر دو برادر بر سر شش گرفته که اگر برادر حصه که از یک مادر است جدا
 و دومی غلط کرده پس به برادر دوم هیچ نمی رسد تمامی مال را همان برادر بگیرد و اگر هر سه یکجا شده باشند
 یکجای فوت شده و دو برادر که یکی از برادر است و دومی از مادر طلعه و ماخذ پس مال برادر متوفی را برادر
 که از او متولد شده است بگیرد و برادر دوم نهد اگر چهار برادر بوده اند و اسامی از میان یکدیگر قسمت
 کرده اند هم جدا شدند و باز یکجا شدند یکی از این میان فوت شد یا ستیاسی شد باز خودی که مال را یکجا
 قسمت نمایند حصه و جدا کرده مال را قسمت نمایند بعد از مال او را بطریق تفریق میان مال قسمت نمایند
 و در برادر این اگر برادر سه برین صفت موصوف باشد باو حصه نرسد نان و بارچه باو باید و او صفات
 ذکر آن نیست یعنی شش یعنی هر دو اول است که بر همین یا هر چه که را گشته باشد شش که از سر دو و جدا شده باشد
 بنی پاسبان مادر زاد و پاسبان فائز العقل کور شخصیکه عرض اعلا داشته باشد مثل عیسی و جبر و ک شخصیکه
 ستیاسی یا بان پرست شده باشد شخصیکه پدر را گشته باشد یا براسه کشتن پدر کرده باشد شخصیکه گاو
 کشته بریشیت کرده باشد که گنگ شخصیکه حواس خفته داشته باشد از سر جاری و دهنه زنده باشد یا
 و کور گنگ آنست که از شکم مادر زنیاد و کور گنگ متولد شده باشد از این چهاره عیب اگر یک عیب هم
 قبل از تقسیم عیب باشد او را حصه و دو تا برادر زن نان و بارچه باو میداده باشند اگر بعد از تقسیم از عیب تغیر شود
 حصه را بدو نهد فاحصه در از آنکه بعد از از اجابات باقی مانده از سر نو قسمت کرده بدو بدهد مرود و نین

پت خواهر مرد باشد خواه زن با حصه نباید و اگر ازین برادران معیوب پس سر سے بے عیب معلومی از
 زن حال متولد شود حصه پدر خود را بگیرد و ازین معیوبان خسته که بمرسد و در پدرش منوفه کنند
 کرده باید دو زن این معیوبان را مان و نفقه باید داد و در میان ترتیب قسمت مال زن باید
 که زنان از بخت و جرز سرے یابند و مال آنها میشود و شش آنکه اول نوشت بختم آنکه اگر شوهر زن دیگر
 نخواهد می باید که بخت کنده ای زن دوم هر قدر صرف شود زن اولین همان قدر زربد باین زوال
 زن میشود و اگر حصه خود داشته باشد یا چیزی را خود زوال خود خرید و یا بشود و در بعضی جا رسم است
 که چیزی را بر سر و دختر خود از خانه شوهر و خسر گرفته بعد از آن دختر تید سندان مال نیز از همان
 دختر قسمت و ز سرے و مال که بعد از کنده شدن زن از قبیل شوهر باید آن مال بهمان زن علقی
 داد و اگر زن سر بهر مال او دختر بگیرد و اگر دختر نباشد دختر و دختر اگر آنم نباشد بنیره و دختر بگیرد و اگر
 آنم نباشد پس اگر پس نباشد بنیره و اگر بنیره نباشد شوهر و بعد شوهر پس نیکه از طرف شوهر
 با و خویش سے شده باشد بگیرد میگوید که اگر زن منجمله چهار قسم کنده ای بیکی کنده شده باشد بنیره
 و از دختر و از اولاد دختر و ارث داشته باشد مال او را پس بگیرد و اگر اولاد و پس و پس کسی نباشد
 شوهر بگیرد و در دادن دختر سابق نوشت که بچه قسم دختر بدو همان ترتیب را اینجا تیر مرتب است آنچه
 محمل تفاوت منو نیست اگر زن سر مرد و دختر و مانده کی صاحب اولاد و دختر دوم و اولاد ندارد
 پس تمامی مال مادر را دختر که اولاد ندارد بگیرد و تفصیل چهار قسم کنده ای این است بر مقدمه بخواه و بخواه
 و کعبه بخواه و پاجایت بخواه اگر شوهر نباشد برادر و غیره اهل قبیل شوهر هر کدام نزدیک باشد
 و زنیکه چهار قسم بیکی کنده شده باشد و بهر دو از جانب دختر و پس اولاد داشته باشد مال را
 مادر و پدر و بگیرد و اگر مادر پدر نباشد از خویشان مادر و پدر هر کدام قرابت نزدیک داشته باشد
 و بگیرد تفصیل چهار قسم کنده ای مذکور نیست است بخواه گانه حریف بخواه و حریف بخواه و بخواه و بخواه
 که پیش از کنده ای از خانه شوهر و خسر و دختر و حیت دختر گرفته باشد بعد از فوت شدن او آن مال را
 از حقیقی دختر که بگیرد و اگر مادر نباشد مادر و بگیرد و اگر مادر نباشد خواهر آن دختر بگیرد و اگر
 بهر دو از و دختر سرے و از دختر و بخواه و دختر سے مانده باشد تفاوت در قسمت نیست آنچه و حصه
 مادر او میر بیان دختر بگیرد و اگر زن سر مرد و از و دختر و دختر همان و دختر مانده پس دختر بخواه

و بدختر و دختر قلیله بد و اگر زن برجهن که آن از قوم شود بد باشد سمیر و از اولاد دختر و پسر که نباشد
مال آنرا دختر برجهن نکند و اگر آن دختر از زنیکه از قوم برجهن بوده زائیده باشد بگیرد و همین ترتیب تا اینکه
از قوم جعفری و میش گرفته باشند مالی آنها را باید داشت یعنی دختر بران اعلی بگیرد و دختر بران زبون
بگیرد و بشرطیکه از آن زن اولاد نمانده باشد فرض جدا را نیز هر چه بد و اگر از جدا مانده باشد
بعد از او دین الی را دختر بگیرد و از دین بد دختر نگیرد اگر شخصه دختر خود را بکسی نماند که او باشد و خواهر
که برگردان زن جدا را بگیرد و آنچه از طرف شوهر خرج شده باشد یا شوهر واپس بداند و اگر بد شوهر
که او دختر نماند که او باشد صیب ظاهر شود و شوهر که جالامید در آن عیب نیست در آن صورت اگر برگردد
محبوب نیست و آن عیب در آچار از عیای مفضل نوشته شده اگر بعد از آن مرد کردن دختر سمیر و الی
پیش از کنهائی مثل میکده و غیره داده باشد واپس بگیرد و نهایتش آنچه از جانب شوهر خرج شده باشد بخواهد
و اگر از جانب شوهر چیزی بدختر داده باشد آنرا شوهر واپس بگیرد و نسیان خراجات پدر و دختر محسوب است
و آنچه مال آن دختر باشد بشرطیکه آنال از طرف جدا داده می و غیره یافته باشد برادران او بگیرد و اگر برادر
نباشد مادر و اگر مادر نباشد پدر بگیرد و اگر زن در قید حیات باشد و در بعضی جا که گفته شده شود و شوهر
مال او را نخواهد که بگیرد و جایز است بشرطیکه شوهر مال نداشته باشد و در واپس دادن اختیار دارد و اگر خواه
بد و اگر نخواهد بد آن مکان نیست در خط سالی بجهت پرورش قبیل و بجهت صرف جنگ و کار و
که فرد باشد و قبیلکه شوهر بدار باشد و جایز است هر دو قید باشد اگر کسی از زن در حیات باشد و خواه
که زن دیگر را بد و بخواهد کند و حال آنکه در زن سابق عیب نیست باید که با او زوجه را بخواهد سازد
مقدار زن یک زن بد آنست که آنچه بجهت کنهائی دوم صرف شود زن اولین بد بد و اگر بیشتر چیزی
داده باشد آنرا محرم گرفته بقیه بد بعد از آن زن و دیگر نخواهد و این در آن زن نشود

فصل سبت و دوم در بیان مناقشه حدود

چو در بیان کهن سال و گاو با نان و مقدان برود و بیمه و مقدان دیات جوار راجع
کرده باید گفت که شخص مسازند و هر حد انگشت یا بجهت شالی در زیر زمین بکنند اگر جهت
ملکن باشد آن را قرار بدهند و الا نه سفر بکنند که مقدار سه زمین افتد و بماند آنکه بکنند
از خاک یا سنگ و در هر حد بزند یا شسته از خاک یا بماند یا بد و زمین را بکنند و خاک بماند

یا مستخوان در زیر زمین بکنند سرحد چهار قسم است شش سرحد شایسته دوم سرحد و بیست و ششم
 قطعه زراعت و غیره زمین چهارم حدود و بیای و خانه و آن هر چهار از پنج چیز دانسته میشود و یک آن که
 از علامت درخت بزرگ دانسته شود و دوم آنکه آب به مثل دریا و ناله و تالاب و چاه یا بل باشد
 سی و ششم آنکه انکشت یا بهوس پوست غایب شالی یا مستخوان یا سنگ در زیر زمین فرو برده باشند چنان
 آنکه هر دو کس در برابر یکدیگر بیای باشند هر دو را دیده و قف شده باشند هیچ آنکه را بهر قسم
 خود سرحد متدبر نماید و در سرحد شش قسم مناقشه است از یک آنکه کسی بگوید که در اینجا از پنج بگیه
 زمین من زیاد است و دیگری بگوید که از پنج بگیه زیاد نیست مناقشه دوم آنکه کسی بگوید که زمین
 من پنج بگیه است و دیگری بگوید که از پنج بگیه کم است مناقشه سی و ششم آنکه کسی بگوید که در اینجا پنج بگیه
 زمین از من است و دیگری بگوید که زمین آن را بنجانیست چهارم آنکه کسی بگوید که این زمین از من
 و کسی درین دخل نکند و الحال نیز تصرف شده است و در جواب بگوید که من همیشه متصرف
 بوده ام مناقشه پنجم آن که در سرحد مناقشه بنفید ششم آنکه کسی بگوید که این زمین در حصه من است
 و دیگری بگوید که نیست اگر مناقشه در حدود و دویسه باشد مقدمان و هیات چهار
 آن را باید طلبید و اگر مناقشه در سرحد قطعه زراعت باشد ضرر را همان
 چهار آن قطعه باید طلبید و اگر در حدود و حیالی باشد از میان آن استغفار باید کرد
 اگر کسی مال در هنگام رفع مناقشه در بر نه باشد بخواهد که در اینجا حاضر بوده یا چوئی خود مشخص کرد
 باشد در وقت مناقشه از بهر آن بخواهد باید پرسید و همان جوان را بجای کسی که مال باید داشت
 اگر شخصی صاحب زمین یا خانه بوده و آنرا بکسی داده یا فروخته است یا ایندوان دیگر ترک آن نموده
 است و بعد ازین مال باین شخصی که بعد از آن خواند و این صاحب آن ملک شده و با دیگری مناقشه
 شده بحجت استغفار مدد و خواند و این طلبیده باید پرسید و دیگر رفع مناقشه در حدود دیگر
 باشند و درین کار مهارت داشته باشند آنرا اسم بحجت رفع خصومت حدود باید طلبید میان
 دو گاه و بان و کشتی بان و بیلداران و مارگیران و کسانیکه از غله معمری اوقات میگردانند و سوا
 آن دیگر آن که در حدود معبر بوده باشند بحجت تحقیق نموده و باید طلبید و درخت که بکشت
 آنرا در حد و دویسه باید کرد و باید از قسم بر پایش یا ژها که و سیل یا سال یا درخت خرما یا درختان دیگر

از آنها شیر سبزی آید یا با نسی یا چند سر کند و باشد و اگر درخت نباشد عبادت خانه در سر حد بسیار دور است
 پوست گاو و بز در سر مسدود زمین میکنند خال در به او خشت و لنگه و ریگ و سنگ هم و سر
 بز زمین میکنند و زغلی که بعد از دفن نمودن ضایع نشود و آنرا بجهت تفریق حدود و زمین با دیگر و اگر
 در مناقشه ح. و از این علامات که گفته شد چیزی که ظاهر شود همان را مقرر باید کرد و اگر علامت ظاهر
 نشود چو در همان و مقدیان و غیره آنها را که گفته شد جمع نمود و باید گفت که چار کس یا بیشتر باید
 کس لباس سبزی و حایل گل سرخ پوشیده و هر کدام که در سر خاک زمین مناقشه را بر سر گذاشته و در
 و نماند و اگر در می باشد باید و گفته همان را اعتبار باید کرد و تا زمانیکه شاید باشد از دیگر کسی نباید پرسید
 و اگر شاید نباشد از چو در هر می باید پرسید و اگر چو در هر می نباشد از مردم جاور هم باید استفسار نماید
 اگر در همسایه و بهر عیب ظاهر شود از همسایه آن همسایه حیوب پرسد و اگر یک کس خوب عاجز باشد
 درست کرد و درست گفتار باشد و با بنین و اقبال داشته باشند بجای چار کس چنین کافی است
 باید که او یک در روز و بار و در روز و هم لباس سرخ و غیره چنانچه گفته شد بپوشد و حدود و بار
 اگر آب در آورده و علامات حدود را حاصل کند و باید که مردی که بر حدود واقف باشد آنها از دوسه
 قریاس و آن باین حد و دوسه بوده و وقت سنا از دیار آنرا از زمین آن و بهر واقف شده و تفریق حدود
 باید که در چهار گوش آنست که طرف مشرق یا مغرب یا جنوب یا شمال بر مقدار آن زمین نوشته اند و هر
 که مناقشه پیدا شود همان قدر پیوسته باید و دشوار مناقشه حدود زمین آنست که درین چند چیز وقت باشد
 یا قنن زمین آنها که بجهت پوش یافته بود و مقدار زمین آنها از دوسه قریاس آنها بتمام این زمین آنها که
 در عالم علیه باشند اسم آن مکان اندازه حدود و از بعد آن زمین قسم داده از شادمانی و دیگر باید پرسید
 اگر در یک نیم ماه آنها یک شایه بی و او فی لباس سرخ پوشیده و حدود مشخص نموده و باید چو در همان مقداری
 که حدود مشخص کرده اند اندازه از طرف راجعه و در و ایشان در مناقشه ای شکی بسیار می و مردان
 ششمنه از قبل و غیره است گو باید دانست و آن حدود مشخص شد و الا باید دانست که آنها در روش
 گفته اند و حدود مشخص شده اند و در و فلک و نقد و چهل پن که آنرا جرمانه و هم ساحس گویند جرمانه باید
 گرفت و مناقش از هر کدام که دروغ گفته اند جدا جدا گرفته و جرمانه بگیرد و اگر گواهان خوب و مختبر تر
 از گواهان بنی بعد از رفع مناقشه آمد و گواهی خلاف گواهان سابق دادند معامله را از سر نو مشخص باید کرد

و از گویان اول جریانه باید گرفت و از سر که ام گواه در دنگلو و صد پن جریانه بگیرد و اگر آنجا نگیرد زمین
و خانه را بدیگر کسی داده اند در استفسار نمودن حد و دور و رخ بگویند از آنجا و هم ساس جریانه بگیرد آن
بگیرد و بنشیند و این میشود اگر و میکند در محراب اوقات بسیار برسد و در رخ بگویند از آن جرم و هم ساس
جریانه بگیرد و این مردم صحرائی را شاید نباید دانست و گفته اند اینها رفع مناقشه نمکند تا پیش استفسار حد
از اینها باید کرد و اگر کسی از ترس شخصی یا رعایت شخصی یا شوق گرفته حد و بنیاد از سر که ام و هم ساس
جریانه بگیرد اگر کسی نادانسته حد و مشخص کرد و باز غایب شد که آنجا نادانسته قطع معامله نموده اند از آنجا
جریانه بگیرد و معامله از سر نو مشخص سازد و اگر گواه و علامت هیچ ظاهر نشود در جاهای روستا و قریه و دست
حد و مقرر نماید یعنی آنرا به بیان مدعی و مدعی علیه بالتأخیر قسمت کرده بود و اگر بداند که از قسمت نمودن
زمین خود ربه سبک و بران و خراب خواهد شد. دومی را آن قدر نفع مقهور نیست پس قسمت نمکند و بهمان کسی
که متصرف است و اگر در در مناقشه با رخ و گلزار خانه و بالا خانه و چاه و باولی و زمین بازی مثل چکان
بازی و غیره و خانه عاریتی مثل سراسر و غیره و در و مثل ناوان خانه همین ترتیب حد و مشخص نماید
و اگر کسی بعد از تشخیص حد و خلاف نیامد در حد و دیگر کسی دخل کند از آن جریانه باید گرفت و در صورتیکه
نادانسته خلاف کرده است و صد پن که او هم ساس است جریانه بگیرد و اگر بزرگتر متصرف شده باشد
پانصد پن جرمیه بگیرد و اگر شخصی میخواسته باشد که بعد از تشخیص حد و در حصه دیگر کسی دخل نماید مردم
او را منع میکنند و باشد الا و گفته مردم قبولی نکرد و از آنجا بگیرد و از آن جریانه او هم ساس بگیرد و اگر زمین
بسیار رسیده بزرگتر گرفته باشد و در آن محل از سر زده باشد و گفته مردم قبولی نکرد و صاحب این علم
پیدا شده باشد از کشتن یا از در و دیوار خارج نمودن آنچه مناسب و اندک بکند یا بریشانی او را بکند یا قطع اعضا
بکند اگر کسی بخوابد که از صاحب زمین زمین خرد یا را لنگان گرفته چاه و باولی یا تالاب یا تالاب بخت
نفع خلافی بسازد و صاحب زمین هیچ وجه ندیده باشد که از صاحب زمین جریانه بگیرد و بخت آنکه زمین یکم
از دو کاهی رود و نفع بسیار بخلاف رسد و اگر زمین بسیار میرفته باشد و نفع کم از آن چاه و غیره که بسیار
متصور باشد منع باید کرد و تالاب بر دو قسم است یکی که بخت جمع شدن و در ترنق آب به بندند و
آب آمده از آن رسیده بدو راه آن آب به بندند تا فرساختن سازد و اگر تالاب شکسته باشد و شش پنجاه
کذا و تعمیر نماید باید که از صاحب زمین اگر صاحب بند نباشد از درشته او و اگر درشته نباشد از راه باز

گرفته تمیز نماید و اگر سبب اجازت تمیز نماید صواب نمی یابد و آنچه از آن آب مثل زراعت و غیره
پیدا شود از صاحب نباست باید که صاحب بند متصرف شود و در صورتیکه صاحب بند و رشت و بنا
حاصلات را را بگیرد اگر سبب زمین یکی را احد خود مقرر کرده بحسب قلمه زانی بگیرد و بگفته شود
نکند یعنی یکد بار قلمه زانی کرده همانطور بگذارد و موسم زراعت بگذرد باید که هر قدر دفعه کار از زمین
بصاحب زمین بر سر از آن کس بگذرد مناقشه و در تمام مباحث

فصل سیم در بیان مناقشه خان و چهارپایان گاو و گاو و گاو

اگر گاو و میش زراعت نکند و آنچه زراعت باید که شست داشته من جبران بگیرد و اگر گاو و میش و چهارپایان
من جبران بگیرد و اگر بز و گاو میش زراعت بخورد و داشته من جبران بگیرد باید که آن جرمیه از خان و چهارپایان
را جگر و داین داشته عبارت از شست داشته من است یعنی در شست داشته از جمله شست حصه یک حصه
جگر بگیرد و این را بستم حصه پنیر گوشت باقی دیگر برین قاس نمایان جرمیه در جائی است که در
بوفری گاو و داین زراعت بخورد و اگر گاو و داین و دانه زراعت بخورد سر سبب ماده گاو و گاو و میش
و از سر سبب گاو میش یک پن و سبب بز و گاو میش و گاو و میش و گاو و میش و گاو و میش و گاو و میش
که جانور خورده است باز امید شتر شدن و بار آوردن دارد و سر سبب گاو و میش و دانه سر سبب گاو
یک شش سر سبب بز و گاو میش و گاو و میش و گاو و میش و گاو و میش و گاو و میش و گاو و میش
و شتر در همان زمین نشست تا صبح شد و در صورت آنچه گفته است اگر با اینها سبب چهارپایان
و سبب آن جرمیه بگیرد و اگر یک چهارپایان باشد چهار برابر جرمیه بگیرد و اگر جانور گاو و میش و گاو و میش
زراعت جرمیه بگیرد و اگر خر و شتر باشد از آن نماند برابر گاو و میش بگیرد و جرمیه بر سبب جرمیه مقرر کرد
بعد از آن جرمیه زراعت هر قدر مال نقصان او شده باشد آن قدر از صاحب چهارپایان ببرد و بگفته
هر قدر غش و بھوس که در اینجا پیدا می شود گاو و داین را بقیه خوب نماید و گاو و میش بسیار تر از داین
اصح است که اگر از خانه صاحب چهارپایان جانور برآید و از آن بگوید و از آن بگوید و از آن بگوید
و اگر گاو و داین با سبب خوریدن بوده باشند در آن صورت از گاو و داین جرمیه بگیرد و گاو و داین را
بقیه هم کند و محصول زراعت و در جمیع صورتها بصاحب زراعت از خان و چهارپایان باید و باید
در صورتیکه خان و جانور محصول قلمه زمین را بصاحب زراعت داد و زمین ضایع شد از صاحب زراعت

و غیره هر چه بپرسد صاحب جانور بگیرد اگر زراعت متصل دیمه در زراعت سر راه در زراعت زینتی
که روزی یکی آنکه بجهت بودن گاو میش با سه ساقه باشند و صاحب زراعت فار بندی و
خندق در کنار آن زراعت نگذرد باشد و جانور در ناوانتگی صاحب جانور و گاو بان بخورد
در اینجا جوی و تادان هیچ نباید گرفت و اگر در انتگی آنها باشد پس از آنها جرمانه برابر جانور
بگیرد و اگر فار بندی و خندق را بر هم زده جانور زراعت بخورد و سر حیدر و ناوانتگی باشد چنانچه
اولی گفت جرمانه بگیرد و زراعت که متصل دیمه باشد و اگر فار بندی کند صاحب زراعت را باید
که در کنار آن افتاد و بلبند فار بندی بکند که ششتر شود و دید و سوار رخ آن قسم که خاک و سنگ در آن
و پس تواند اخافت و آن نگذارد و گاو و قسم جانور که در بنام و تادان یا پیر که آشته باشند ماده که تازه زاده
باشد جانور که در گاو و در ناوانتگی گاو خود باشد جانور که در کف یا سانی یا سلاطانی باشد با وجودیکه
آنها موجود باشند قیل و اسپ و غیره جانور که بپیش باشد جانور که کوزه پشت باشد جانور که
ملاست عجیب از همیشه داشته باشد این قسم جانور آن اگر زراعت به خورد تادان و پیر
نیست و در وقت تغیر غشی و شتر و گاو و ناوانتگی و گاو بان را باید که صبی گاو بان و غیره جانور را
شتر و بخت چراندن هر دو وقت شام آورده بهمان دستور شتر کرده بدرد و از بخیری و با
جانور که گشته یا در جاسه زبون مثل گل و لاس و غیره افتاده و مرد و قیمت آنرا از گاو بان گیر
صفت اگر اجاره سایان گاو بانان سر صید ماده گاو یک ماده گاو زاید و کلان بدست صید ماده گاو
یک ماده گاو زاید بدو شیر و زحمه گاو بان میداده باشند تقصیل منافع شدن جانور که در آن
از گاو بان جرمانه باید گرفت که بکند که سر جانور افند و بمیرد و شیر زنند یعنی در جایکه شیر باشد
و اینجا بر دو معاسکه افتاده بمیرد و بماند و عقب بماند و بمیرد و از بخیری گاو بان در دوبر در
و زویر و بر داید که گاو بان در زویر بماند و در آنجا که خواست پر میشود بمیرد و شتر
و گوش جانور را آورده بخاندال بنماید یا پوست یا خلاصه که در ناوانتگی جانور باشد و در ناوانتگی
در جایکه گاو بان جانور را ضایع و کم کرده و خاندال به سه نمود اگر گرفت زویر و بان گاو بان نیز
و نیم جانور بگیرد و در چای که سواشی باید چراند اینست در زینتی که مرد و دیمه منفع نکند
در زینتی که را بر رنسا داده باشد بر سه بر چمن کردن گل و کاه و بنیم از مال هر کس که باشد

برجاست بشرطیکه برهن گاه را در جاسی چراگاه گاران نیاید بخت خوراک ماده گاو خود و سبزی
بخت صرف هم اگر خود نداشته باشد و گل بخت پرستش و تو تاد کار داشته باشد برهن اگر
سیو و در کار داشته باشد پس او مالیکه که آنرا از خندق و غیره محافظت ننموده باشد بگیرد اگر
تای زمین و بیه راز راعت کند خوب نیست اندک بخت چراغیدن و ناشی نامزد و رع نگاه باید داشت
اگر آن کسی را که آن کسی خود را قرق کرده و این مال از قسم علف و سبزی و گل باید دانست و او
بر تهرین گیرد و دست او را باید بود در هر چهار طرف او قناده نگذارند و بجهت در هر طرف مقدور
کمان افتاده باشد و باقی برین قیاس را اگر شهر باشد مقدار چهار صد مکان در طرف او قناده نگذارند

نراته از قسم ناشی با تمام رسد

فصل ششم در بیان مناقشه مالیکه و غایبانه ضامال فروخته شود

امانت شخصی را به رضا صاحب مال بفروشد مال کسی را که آن مال از صاحب مال گرفته شده باشد
و دیگر کسی در جاسی او قناده باید و بفروشد مال کسی را که زودیده یا کشیده بگیرد و بفروشد اگر شخصی آن مال
خریده است و صاحب مال متلع خود را پیش و بشناسد باید که حکام اطلاع داده بگیرد و بر خرید شخص
آن مال خریده است بر حقیقت اطلاع نداشته باشد بعد از اثبات مال بخاوند باید و مانند اگر مشتری آن مال
از شخصی خریده که باطلی قیافت آن مال را کشتی یا به بهای کمی و سبیل متلع گر آن به خریده یا در گوشه
خسوت خریده نموده یا به وقت مثل شب خریده آن مشتری را که آن قسم مال شخص را
خریده و زود باید پشت او بزند باید کرد و او کند لازم است که هر کس خریده را که خریده نماید بر دم اطلاع داده خریده
نماید شخصیکه و عوی مال خود کند به باید که صورت رفتن مال خود را با اثبات رساند بعد از آن با و به نامد اگر
کسی این قسم مال خود را که در بالا گذشت پیش کسی و با شاخت و با اثبات رسید مال با و باید بدیند شخصیکه
این مال را خریده بود با و باید گفت که تو از پیش کدام کس خریده بودی آنرا بناسی اگر حاضر ساخت رجا
از آن جرم مانده گیرد و در از آن دزد و این مانده اگر حاضر کند بیا تو نماید و دره باید گرفت تا بر سر خرده حاضر کند
اگر ظاهر کند که فروخته شده بجا رفت در هر حال او اطلاع نیست یا خرده است بجز خریدن یا بدین سبب که اطلاع مرموم چنانچه هم
خرید فروخت است خریده باشد پس مال صاحب مال بگیرد اگر خریده یا بخت دیگر چنانچه بالا گذشت بضامال بدیند و
آنرا زود اعتبار کرد و جرم بگیرد اگر شخصیکه عوی کرد و عوی او با اثبات رسید و در و نکو برآمد مقدار پنجم حصه آن مال که

برای آن مناقشه کرده بود از این جهان بگریز

فصل سب و بیستم

در بیان آنکه کسی در دارا گرفت و مخفی ساخت و بکام ظاهر نمود اگر کسی در دارا گرفت و پنهان داشت و بکام ظاهر نکرد و مال خود را از آن گرفت از آن شخص خود و دشمن بی جهان باید گرفت و اگر مال شخصی جزوی رفت یا کم شد یا آن را مردم راجه یافتند یا بهر سبب دیگر آید در دنیا باید که در تمام شهر نهاد اگر دینده آن مال را راجه تا یک سال امانت نگاه دارد و اگر در عرصه یک سال صاحبیل بهر سبب ششم گرفته تنه مال را بجا صاحبیل بدو اگر در یک سال بهر سبب آن مال را راجه تصرف شود بعد از یک سال اگر بیاید باو بیچند و اگر آن مال از بر حق باشد تا سه سال امانت نگاه دارد و بوقت واپس دادن در سال اول و از دوم و سوم و در سال سیوم ششم حصه بگیرد و بعد از سال تمامی مال را راجه تصرف شود این امر بعد از این ازین تفصیل نوشته شده اگر جانور داده و غلام شخصی که گرفته باشد و مردم راجه آنرا یافته آوردند اگر آن جانور از آن قسم است که سم او بگذاشته باشد سر بر جانور چنان بگیرد و از شر و شیر داده گاودا و گاو میش باشد دوین بگیرد و سر بز و گدھی ربعین بگیرد و سره بر غلام داده پنجین بگیرد

فصل سب و ششم

در بیان آنکه شخصی بکسی خیرے داده باشد و خواهد که از او پس گیرد و آن بر چهار قسم است یکی آنکه خیر قابل دادن باشد دوم آنکه قابل دادن نیست سیوم آنکه در بوشیاری بر خضای خود داده و چهارم آنکه بر خضای خود داده باشد و پس گرفت آن منع نیست مالمیکه لائق دادن نیست آنست بجهت احتیاج قبلیه به خیرید جنبه فائز و پس خود را نباید داد و دوم آنکه اگر او داده داشته باشد کل مال عین نیست مال خود را بجای نباید داد و ششم آنکه مال را که بجهت شخصی نامیده باشد بگیرد بدو شخصیکه مادر و پدر او نیز باشند یا زن یا پسر داشته باشد یا طفل داشته باشد بر سه پرورش نماند به طرز که از پیدا شود و بهم رساند بر او گناه لازم نمی شود و امانت کسی را نباید بخشید مالمیکه باریت آورده باشد بکسی نباید بخشید مالمیکه از کسی گرفته باشد نباید بخشید اگر کسی خیرے بکسی داده باشد که بگوید که بدم اطلاع داده بگیرد و خصه نماست که شرک نیست آنرا بجمع کثیر خیر

نموده بگیرد اگر کسی که لایق دادن است بکسی ببرد باز بخوار که واپس گیرد واپس نباید و بایستد
 و اگر کسی را بجهت کسی نمیده باشد آن شخص بجز این حال مردود شد آنکس را باید و بایستد و بفرستد
 اگر چیزی داده باشد واپس نگیرد گرفت باشد چیزی داده باشد آن مال را مستحق شده باشد باید
 و اگر چه بکسی بعد خدمت داده باشد و شکرش شده بکسی مثل با دشمنی و غیره را چیزیست بفرستد از او
 هر مانی بکسی مثل اولاد چیزی داده باشد بکسی بفرستد بکسی بفرستد بکسی بفرستد بکسی بفرستد
 بجهت ثواب خیرات داده باشد و اینکه باید و شکرش کرده گویند است و اگر بخوار واپس بگیرد و اینکه از
 بیم و ترس مثل آنکه در قید بوده داده باشد و اینکه از ترس و غصب داده باشد و ترس آنست که باید
 ششخته دشمنی و او را پس بکسی چیزیست بفرستد با او از برساند پیش از رسیدن آزار واپس بگیرد
 آنکه که در تمام از افزوده داده باشد و او را بکسی چیزیست که در آن وقت دادن آن گفته باشد و اینکه
 در بیماری بفرستد که زشت است آزار بفرستد داده باشد و او را بکسی چیزیست که بجهت خیرات داده باشد
 رشوت ناما آن رشوت که بگیرد که اگر کسی چیزیست بفرستد و او را کار تر و ضایع غلام که در خدمت و او را
 بطریق منزل داده باشد چیزیست که خود و سال داده باشد آنرا شکرش کرده باید و آنست چیزیست که
 یا پیشتر که همراه پدر رسیده بوده باشد و زن داده و غلام داده باشد چیزیست که احمق داده باشد و او را
 خود که همراه برادر کلان میماند داده باشد چیزیست که مست داده باشد چیزیست که دیوانه یا ناکمل العقل داده
 باشد بجهت هم سازی بکسی داده باشد و انکار ساخته نشود ششخته آدمه بگوید که من چهارمیدانم
 و چیزیست با داده و آخر ظاهر شود که او دروغ گفته بود و آنست که بجهت صرف توهم و جفا یا شقاق
 چاه یا بجهت اعمال حسنه دیگر گرفته باشد و او در غیر مصرف صرف نماید چیزیست که بجهت خیرات بفرستد
 کرده باشد یا چیزیست بجهت کار کسی قبول نموده باشد و آن شخص کار او را ساخته باشد و او را
 این ببرد و اگر درین ضمن آن شخص پیش از آنکه او را بکشد ببرد از ورثه او باید و بایستد و اینکه
 بزرگ و داده زر بفرستد باشد یا بزرگ و از ششخته گرفته باشد یا بزرگ و از کسی چیزیست
 خسریده باشد یا بزرگ و مست کسی پینه بفرستد و خسته باشد و خسته که در آن
 زبردست بر طرف شود و متعادل بر سر گردد و همچنان بر حسب بزرگ و داده باشد

بران همین حکم است

فصل سبب هفتم در بیان مناقشه که در خریداری بهر

اگر خریدار نخواهد که مال را واپس ببرد روز اول واپس میخواند و او فاما بشرطیکه این چیز را از جاسی بجاسی
نگردانده باشد مثل آنکه پارچه گرفت و آنرا پاره ساخت علی بن العباس اگر دوم روز واپس بود بیام
حصه مال خود کم کرده از واپس بگیرد مثلاً اگر بی رویه خرید کرده بود یکدوب گداشته است و نه رویه
بگیرد اگر نخواهد که در روز سیوم واپس بدهد آنچه روز دوم میداده است آن گداشته مال خود را
بگیرد بعد از روز سیوم بر نیگیرد و این حکم بواسطه این چیز است که نوشته میشود و تخم طلا اگر خوب
باشد تا ده روز و این آلات تا یک روز شتر و گا و ز و غیره جانور که از آن شیر نمیروشند
تا پنج روز و چهار هفت روز و ده تا یک ماه و چهار پایان که از آن شیر میروشند تا سه روز
غلام تا پانزده روز و غان و قطعه زراعت و مرکب سواری و بلیک و سفر و شات تا ده روز
اگر خریدار نخواهد واپس بدهد مال خود را تمامی واپس بگیرد بعد از مدت مذکور که براسه هر کدام جدا
نوشته این مال بر نیگیرد و مال را که خریدار استعما نموده و خوب تحقیق کرده بگیرد و بگوید منم کرد
خواه یک روز بران گداشته باشد خواه بسیار لازم است که در وقت خریدن خوب استعما نموده
باشد شرط و عده تحقیق در میان نیاید

فصل سبب هشتم در بیان ترتیب محراب و ان حق النار

اگر طایر از بزرگ کجبت بافتن چیزی داده باشد همان قدر که داده بود واپس بگیرد و کجبت آنکه
طیور آتش نمی سوزد و اگر زگر کم میدوید یا میکند بزدی گداشته از زگر باید گرفت اگر
صدیل نصره داده باشد و پیل حق النار بدو در سبب از صدیل شبت پیل حق النار بدو از صدیل
سرب شبت پیل حق النار بدو از صدیل مس پیل حق النار بدو و در آیین از صدیل پیل حق النار بدو
بدو و این مثل سرب باید دانست اگر زیاده ازین بگیرد باز باید گرفت

فصل سبب نهم

در بیان آنکه در میانان و پشتیم و غیره کجبت بافتن کل و پارچه و غیره داده باشد اگر صدیل در میان
پشتیم یا سوت یک داده باشد باید که کل و غیره را بیکصد و ده پیل بگیرد اگر صدیل سوت بسیار داده
باشد بیکصد و پنجاه پیل یا هر چه بگیرد اگر سوت یا در میانان پشتیم یا یک صد پیل داده باشد بیکصد و پیل

پارچه و غیره بگیرد این حکم در ریسان پشتم و سوت برابر است تا ماکمل یا پارچه را نماند و زن
باید که و اگر بریشتم و سوت بجهت کشیده داده باشند کشیده است که بالا سه پارچه میدوزند و پشتم
بجهت بافتن شال داده باشند سی ام حصه آن کم میشود یعنی از سی تولا یک تولا نقصان میشود
و اگر بریشتم و سوت را بجهت بافتن داده باشند در آن نه نقصان می شود و نه زیاده می آید
در چیزه که از پوست درخت و پوست علف با زدن مثل ریسان سونج و غیره در آن نه زیاده
میشود و نه کم می آید اگر این مرتبه در جمیع اشیا نام گفته شود بطول میکشد بنابراین گفته میشود
که رسم ملک و بیگام و ضابطه هر جا و محمول هر ملک دیده از روی غنیه گنجی است

فصل سی ام

در بیان آن که نوکر و شاگرد و غلام و غیره چند قسم است و هر کدام چه خدمت بجا باید آورد
آن بر پنج قسم است از آن جمله چهار کسی است که بجهت خواندن علم بتدوین و غیره پیش کسی باید دوم آن
که بجهت یاد گرفتن بخار و یا سوار و غیره پیش کسی باید سیم آن که زرگزین خدمت بکنند مثل نوکر
یا مزدور چهارم آن که کار فرما باشد تا آن کار فرما صاحب کار فرما مثل داروغه یا
محصل ضروریان و غیره را گفته است خدمات عمده بجا آورند پنجم غلام است و او خدمات زبون مثل
آنکس منزله بردارد و جاروب در خانه بدهد و جاس زبون بپاک راپاک سازد و گاهی آن که هر خدمت
که خواهد بسلام بفرماید و آن غلام یا تیره قسم است نوکر و مزدور بر سه قسم است شیکه آنکه برانی بسته
خدمت بکنند مثل سپاه دین اول است دوم آن که تنها هم ضرر عیان و ذراعت بکنند سیم آن که بار بردار
مثل مزدور تفصیل یا تیره قسم غلام نیست شیکه آنکه از داده خانه پیداشده باشد دوم آنکه خریدار باشد
سیم آنکه شخصی داده باشد چهارم آنکه در حصه میراث یافته باشد پنجم آنکه در قسط سالی غلام کرده
خود را با داده باشد ششم آنکه شخصی غلام خود را پیش کسی بگذاشته باشد هفتم آنکه بکس بگوید
که مرا از قرض خلاص کرده غلام خود بکن ششم آنکه در جنگ فتح کرده بر بند آورده باشد هفتم آنکه
در شرط بستن کسی قرار بدد که اگر من با تو غلام تو باشم و او با تو غلام تو باشم آنکه بر ضایع خود آمده غلام
بشود یا نه غلام آنکه اگر کسی سنیاس و هر م گذاشته گریه شود را چه را باید که آنرا غلام خود بکشد
و او را بدهد آنکه در تاسعین کرده شخصی خود را در غلامی کسی قرار داده باشد سیم آنکه بطور خود را بدهد

اغلام غلامی قبول بکنده و گوید که بمن نان و پارچه میداده باش غلام شود چنانچه دهم آن که دانه زر گرفته
 خود را بعلای شخصی قرار بد یا نزد دهم آنکه خود را خود فروخته غلام شود و اگر کسی کسی را نزد غلام کرده باشد
 غلام نمی شود و آنرا غلام باید کرد و اگر کسی پسر کسی فرقتی یا ز غریبه آورده و بعد از غلام نمی شود
 آنرا غلام باید کرد و غلامی که جان صاحب خود را از ملک نجات دهد آنرا دیش و مثل آنکه شیر سے قصد کشتن
 کرده باشد یا زرد سے میکشته باشد غلام خلاص بکشد و بعد از مزون اقامه خود از میراث بهره می یابد
 غلامی که بجهت نان و پارچه برضای خود آده غلام شده باشد اگر ترک نان و پارچه را بکند یا کیشود
 نماند آنچه خورده باشد همه را جواب گوید غلام شود و قول نماند آن که زرد و خاک نباید و پس گرفت اگر کشت
 کرده است همان خدمت عوض خوراک است و اگر خدمت نکرده است خوراک و پس بگیرد غلامی که دیگر
 گرفته است اگر صاحب او زرد آده غلام بکشد صاحب او لین باید آده غلامی که جان صاحب خود را از ملک
 خلاص کرده باشد اگر از دانه خانی پیدا شده باشد نیم آده و سه شود و هم در مرتب میراث حصه می یابد و
 شخصی که در قوط سالی خوراک داده غلام کرده است اگر خواهر یا زاده شو پس از ابتدا سه و نه تا به هر چیزی
 باشد او سه آن نمود و بر و قول نماند آن که اگر این غلام قوط سال خدمت ننموده باشد دو آده
 و چهار آده باید کرد و غلامی که در بدل او سه دین خود غلام شده است اگر مقدار دین مذکور با سو جواب گوید
 خلاص می شود و سه قسم غلام شیک آنکه برضای خود غلام شده باشد دوم آنکه جنگ کرده به بند
 آورده باشد سیوم آنکه با سه دانه غلام شده باشد اگر بدل خود دیگری را بعلای می دیند غلام می شود
 غلامی که بر اجداد و معین غلام شده باشد بعد از مرگ آن آزاد می شود و شخصیکه دانه زر گرفته غلام شده
 باشد اگر دانه را نگذارد آزاد می شود و اگر صاحب برضای خود هر قسم غلام را که بخواهد آزاد بکند آزاد
 میشود و سر حقیقت آنرا درون غلام باید که بسو یا ز آب برود و تر گرفته با سید آقامه او آن بسو را
 برداشته و نزد بسو بکشد بعد از قدری برنج و گل نیز آلامه سر غلام بنیازد و سه بار گوید که ترا آزاد
 کردم و یا و گوید که چند قدم برو مشرف برو و تنیاسی را اگر غلام کرده باشد بهیچ وجه آزاد نمیشود
 اگر این غلام بر پیشخت بکند آزاد میشود برن ز لبون را برن اول غلامی نمی تواند که برن اول را
 برن ز لبون غلام می شود و شلای برن از برن چترای دیش و شود و چترای از برن و شود و برن از
 برن شود و غلام می تواند که رفت بر عکس این نباید که و مگر تنیاسی که دهرم تنیاسی گذاشته باشد

اورا چھتری غلام خود کند امین کار کرد و شاگرد سوار و غیره پاسبان میریت که مقرر بنمود که شاگرد پیش استاد
علم بایموزد اگر در کسر ازان مدت یاد گرفت باید که تا انسا سے آن مدت نشو و از پیش استاد بنموزد و درین مدت
انچه که پیدا کند با دستاورد خود و پیش از خانه استاد بجزد و شاگرد که برضا سے خود و مادر و پدر و قبیله
بیاید اورا تعلیم باید که دو اگر شاگرد در کور در دستے که براسے تعلیم مقرر کردیہ ہے رخصت استاد بجای
برود اور اتنیہ نماید و اگر قبول نکند بکام قنہ متنبہ از تو بچا فرزند اور اپور و رش نماید و خوراک میدا دہ باشد
بعد از مدت که مقرر بنمودہ باشد رخصت شدہ برود امین شخصے کہ محبت خواندن بسید و علوم پیش کئے

باید در آمارا و عباسے نوشته شدہ

فصل سی و یکم در باب چھری و غیرہ خلاف کتب

اگر راجہ برہمن فاضل و دانشمند و غیرہ علوم را در شہر خود یا بدہد و یا بختیاج او سرانجام کردہ قرار
بدید کہ بآئین مقرر زلیت نماید و ایچہ در کتب نوشته اند و ضابطہ کہ راجہ مقرر بنمودہ خلاف آن کند
یا راجہ بجا بختیاج برہمنان یا بختیاج سہ انجام بنمود و فرمود کہ از خوراک مسافران خبر دار شود و انب
ازین ملک نگیرد و اگر ملک غنیم برود و اگر آن برہمن و جماعت خلاف قاعدہ بکند از شر اخراج باید کرد
و انچه داشته باشد از بد باید گرفت فاما اگر تعقیب سہ از آن برہمن سرزدہ باشد از شر اخراج نماید برما
نظر بنمودہ چیل باشد طایا شش نشک کو ڈی یا مدان فقرہ از مدان فقرہ بکشد و شفقت باشد
میشود از و جرمانہ گیر و راجہ لازم است کہ بواسے ہر گز و شمل مرغان و بزبان و غیرہ سردار شل
چو دھری مقرر نماید فاما از مردم خوب سردار برگزیند اگر آن سہ دار براسے غیرت و خوبی میسج
دییہ حرفے بگوید مردم را لازم است کہ گفتہ او قبول بکند اگر کسی از مردم آن قوم گفتہ او را قبول نماید
از آن جرمانہ باید گرفت و مقدار این جرمانہ اوتھم سامیں است کہ بیکار و ہشتادین باشد اگر چو دھری و
مقدم پیش راجہ بیاید راجہ را لازم است کہ حاجت او را بر آوردہ و بھرت نزد رخصت بکند اگر راجہ
بیک برگزیند خلکی داد یا بیک دیہ کی داد یا از سے یا نہا بشید و گفت کہ بر جمع فرار مان برگزیند قیمت
ناید و آن چو دھری و مقدم تغلب بنمودہ خود متصرف شدہ راجہ را باید کہ یا زودہ بار تغلب از
بگیرد و اگر از آن راجہ را باید کہ و اسے اعمال مسند باشند و کار سے کہ بکشد موافق حق و حساب
بجا آورد و پاک و پاکیزہ و فاضل باشند و طایع نباشند راجہ را لازم است کہ گفتہ این

بشهادت مرد میگوید در قمارخانه باشند رفع مناقشه باید کرد و شریکی پیش ازین براسه شهادت
قبایل قبول گفته در اینجا احتیاج نیست شهادت آنها بهم مثل آنهاست باشد اگر قرمه و غل مانده
باشند یا بدغل باز قمار باخته باشند و سینه آن آدم غل حاصل آن قرمه و غل انداخته و اگر
قول دیگرانکه صورت پاسه سگ بر پیشانی آن غل اند کرده و از شر و دهر بر کند و اگر شش پنهان
در پاسه قمار بازی بگذرانند از شر و دهر بر باید کرد و ششیکه قرمه و غل ساخته بدو از نیزه قمار
باید کرد و در شر و دهر زیاده بر یکجا باید و با قمارخانه نباید ساخت تا در ششاخته شود و بخت آنکه
ششیکه مال بدزدی یافته البته قمار بسیار خواهد باخت در بازی دوم که بماند میسند پس تا در
بخت قمار بازی نوشته شده منقوب باید داشت قول منور که شش است که کسی قمار بازی بکند
یا بگویند را بفرایند از جاذبه خراج ناید شود که در هر صبح و هر شب که در بیدار دارد و کند

فصل سی و چهارم در میان شش و شش

دشنام بر شش که است ششیکه آنکه شک را نام برده گوید چنانچه گوید که قمارخانه بهر بدست باشند
دوم آنکه ذات را نام برده گوید چنانچه گوید که افغان همه بدست باشند ششم آنکه نام قبیل
برده گوید چنانچه گوید که اولاد را نام بهر بدست باشند چهارم آنکه صنعت را نام برده گوید مثل
آنکه گوید که مهاران همه بدست باشند پنجم آنکه نام همان شخص را برده گوید و دشنام را نام
بیرون نیست ششیکه سهل و صورتش آن است که بخت بهر شهر یا نادان یا بهر چاره و دشنام را نام
گوید دوم آنکه دشنام نقش داده باشد ششم آنکه تعبیر باشد که آدم از آن کار مردود میشود
منسوب کند چنانچه سکه بهر شراب خوردن روانیست باو گوید که تو شراب خورده یا بن او استاد
زنا کرده یا ده اشه طلا زدی ده دشنام آن جرمانه دشنام اگر بهم جنس خود گفته باشد مثل
چربین و چهری بچهری از آنجمله جرمانه دشنام سهل اگر چه صورت دشنام سهل پیش ازین
شهر نام و این مکان نیز دشنامت باید کرد و آن این است ششیکه تا وقتیکه که سیم بنید و اگر نام
و نام صحیح را سب و ص یا لنگ گوید و صحیح الاغضار گوش یا بینی بریده گوید یا آدم را غر از روی
تسخر فرج یا زشت رود از روی سب و ص یا لنگ گوید از آن شخص دوازده نیم چنان
باید کرد اگر نام یا ص یا لنگ گوید نصف آن جرمانه که شش پن و در

می شود جرمانه باید گرفت اگر کسی به پدر و مادر خود بگوید ازان یکصد پن جرمیه باید گرفت و اگر بخیر و
اوستاد و برادر و پدر مادر هر چند از ارسته باشد بانیگس داده باشند سهیل بد بدانان یکصد پن جرمیه باید
گرفت و اگر زن را بکنیا و دشنام بد بد ازان یکصد پن جرمیه بگیرد و اگر به پدر و استاد و مادر راه نذر
سینه اگر مقابل پیدا شود و خود یک کناره شده یا رسته تا از آنها هر که هست بگذرد و در صورت راه
نزدان یکصد پن جرمانه باید گرفت جرمانه دشنام نمیش که بتم نمیش و هم بران خود داده باشد صورت
این دشنام آنست که دشنام مادر و خواهر و برادر و تیره اشال آن دشنام زن باشد تا سبک
پن جرمانه بگیرد و جرمانه مال را به است و اگر به بران خود و بران شل بر همین بچهری یا بیش به شود و دشنام
به پدر و همه صورت آنچه گفت نصبت آن جرمیه بگیرد و اگر به بران اعلی مثل چهری بر بر همین یا شود و
به پیش دشنام به پدر و جمیع اقوام آنچه گفت ده بست ازان جرمانه بگیرد اگر زن شخص دشنام به پدر
چهار پن جرمیه بگیرد و اگر از پرت لوم باشد مثل مورد و حاد شکست و غیره که در آچار و هیاهو نشسته
بر همین اندازه قیاس باید کرد و قول دیگران در صورت دشنام سهیل آنکه اگر بر همین بچهری دشنام
به پدر و دوازده نیم پن ازان جرمانه بگیرد و اگر چهری به بر همین صد پن جرمانه بگیرد اگر بیش به بر همین
دشنام به پدر و صد پن جرمانه بگیرد باقی دیگر برین قیاس اندازه کمی و زیادتی جرمانه باید داشت
سینه و در دشنام نمیش بدین حساب آنچه از اول گفته است جرمیه را زیاد بگیرد و شود اگر مرتبه
دیگر به بر همین دشنام بد بد ازان اعلی متنبه نشود و کنگ باید زد و در مرتبه سیوم زبان باید زد
دشنام قسم سیوم صورتش آنست که کسی را بگوید که آدم ازان مرود میشود و منسوب سازد
مثل آن که به بر همین بگوید تو شراب خور و یا بگوید که گرون یا پاسبی یا دست ترا بشکنم
اگر گفته باشد که گرون ترا بشکنم یا بگوید که ترا بشکنم یا چشم ترا کور بکنم یکصد پن جرمانه باید گرفت
اگر نام پاسبی یا بینی یا گوش یا دست یا اعضا سدی دیگر گفته باشد پنجره پن جرمانه بگیرد و اگر
شخصی که دشنام داده است حقیر و ناتوان باشد قدرت این کار که گفته است ندارد و
به شخصی که دشنام داده قوی و سبیل دزد و آراست ازان ده پن جرمانه باید گرفت اگر
قوی و سبیل دزد و آراست و ناتوان دشنام داده است ازان یکصد پن جرمانه بگیرد و ضامن
بگیرد و با بچهره کور ازان رسد و اگر بعینه منسوب سازد مثل آن که بر همین را کشته یا چشم

جربانه بگیرد و اگر راجه یا برهمن فاضل و عابد و دانا را و شناسنامه بدو در صورت جمیع بدگفتن او اقامت
ساجس جربانه باید گرفت و اگر کسی قول را مثل برهمن یا اهل یک حرفه مثل خانان را نام برده و شناسنامه
داوه باشد مدهم ساجس جربانه باید گرفت اگر نام شهر سے یا ملک مثل خراسانیان یا لاهوریان نام برده
و شناسنامه داوه باشد او هم ساجس جربانه بگیرد و رتبه جربانه و شناسنامه تمام شد

فصل سی و پنجم

در بیان مناقشه که در خانه جنگی کسی را بمقت و لکد زنده یا کالک و غیره مثل سیکرین کل بر کسی
بغیر از وی یا بر یق مجروح سازد اگر آن برشته قسم است سیکی که آلوده است بر داشته قاضی ضرب
نرسانند و هم آنکه ضرب رسانند قاضی علامت ضرب لیا بر نیت سیکی هم اگر اثر جراحت پیدا
و کسی که سیر نرسانه حال بیرون نیت سیکی آنکه با اعلی تر از نو و نیزه مثل آنکه چتری برهمن را
نزد و هم آنکه بزبون تر از نو و نیزه مثل آنکه برهمن چتری را بر نیت سیکی هم آنکه حکم مساوات داشته
باشد اگر میان دو کس جنگ شروع شد سیکی تا غافل نمود و یا کار قلیا کرده خاموش ماند و از
جنگ در گذر نمود و ازین شخص که حاضر زور زیده جربانه نباید گرفت شخصیکه در جنگ پیش دستی نموده باشد
از جربانه بسیار باید گرفت شخصی که مکرر جنگ سیکرده باشد از جربانه بسیار باید گرفت اگر بطریق
پیش دستی ممکن نباشد از هر دو جربانه برابر بگیرد و اگر از چنڈال این تقصیر سر زنده را باید کشت بشیر
به آدم بزرگ دست دراز کرده باشد کشتن چنڈال بر است آن گفت که درین قسم از چنڈال جربا
نباید گرفت و اگر چنڈال آدم مرد و سیغی پیت و صیاد و ماهی گیر و یا پان و سبزه ایمان غلام
کار سے کند که دین کار جربانه باید گرفت از آنها جربانه بگیرد و یکشد چر که مال اینها قابل گرفتن نیست
شخصیکه بدو کسی که سیکی مثل پر و آدم معلوم است از کب و شناسنامه بدو از باید کشت و اگر ازین
قسم مردم که چنڈال و صیاد و غیره گفته شد بجای جنگ کند و آن شخص یا خانک بزند راجه و غوغا
آنها باو چهر سے گوید و مراجعت نرساند تشخیص مناقشه جنگ از شاید و اگر کشت نباشد از علامت
زخم کند تا تحقیق نماید که علامت زخم خود بخود ساخته باشد اگر بهیچ وجه از شاید و علامت تحقیق
نشود و بطرز دوا و تحقیق کند اگر از جربانه این فعل اگر خاک یا گل و یا سیر کن ازین
قسم خیر رسیده انداقت باشد و پن از ان جربانه بگیرد اگر شاش یا نجاست ازین قسم که باشد

مثل اشک و بغم و آب دهن ناخن اموسے و چرک گوش و چرک چشم و پس خورد و برکے بنیاد زو یا
 پشت پاسے بجے برساندست پن جرانہ گیر و شریکے سر و آئنا از یک جنس و یک برن باشند
 اگر براسطہ تر از خود یا بران گیر سے بنیاد و دست آن جرانہ گیر و اگر بران گیر تر از خود بنیاد و دست
 اول گفته است فعند آن جرانہ گیر و اگر آسمانست سے شوری بنیاد و دست کے اندانست و دست
 برکے بنیاد و جرانہ بنیاد گرفت قول دیگران در غدا حق نجاست بول و غایط و سست و دست و پا
 چل پن جرانہ گیر و اگر برسد بنیاد و دست او پن و اگر بر شکم و پشت و سینہ برساند شست پن جرانہ گیر
 اگر چربی و خون خشک و در عیم برکے بنیاد و در انجانیز عین خود جرانہ گیر و اگر از سر برن که چھتری و
 بیش و شود و باشد بر تهن را بیشتر یا با پنزد دست و پاسے اورا باید برید اگر بیشتر زود باشد دست
 برید و اگر پانزد باشد پاسے اورا بر و پن قسم اگر بیش و شود و چھتری و پنزد یا شود بیش را بنزد
 لور که در باب بر تهن نوشت حکم باید کرد و اگر چھتری و بیش بخت بر تهن براق برانستہ باشد فاما قتر
 ز سرانیدہ باشد و تم ساس برانہ گیر و اگر براق برانستہ باشد دست اورا باید برید و اگر دست
 براق کرد و فاما از غلاف بر نیار و در دهم ساس برانہ گیر و اگر شود بر تهن نجاست بنیاد
 بر و لب اورا باید برید اگر شود بر تهن گو ز دست عقید اورا باید برید و در جائیکہ جرانہ گفت اگر بیش
 و شود بر چھتری یا شود بر بیش علتی کہ در ان جرانہ باید گرفت کرد و باشد جرانہ کہ در مناش
 و شنام گفته شد گیر و اگر بر تهن چھتری و بیش شود در انزد یا دست برادر و جرانہ باید گرفت دیگر
 و کس از یک جنس و یک برن براسے یکدگر دست برداشته باشند کیست یا پاسے اموسے
 یا پارچہ و اگر گرفته بمان خود یکشہ از ان وہ پن جرمیہ گیر و اگر کسے دست بر عضو خفہ کنند
 کہ اگر فتن آن عضو از تمام او را باید یا پارچہ و اگر فتنہ انداختہ بکند بنزد یا بر چیزے ایستادہ
 یا نشسته باشد از کشیدہ بنیاد و از ان ظالم یکدگر پن جرانہ گیر و اگر کسے خوب و سنگ حضور
 بنزد و خون از ان جراحت بر نیارہ باشد سی و دو پن از ان جرمیہ گیر و اگر خون برانہ باشد بیشتر
 پن جرمیہ گیر و اگر پوست شکافہ باشد یکدگر پن جرمیہ گیر و اگر پوست و گوشت شکافہ باشد
 شمش ز شکم جرمیہ گیر و اگر استخوان شکستہ باشد ان ظالم از شہر و دیہ خارج کند اگر پاسے
 با دست یا دندان کسے را بکند یا شخیرہ بنزد ان شخص از شدت ضرب بیوش شود و یا گوش

یا منی بشکند از آن مدهم ساہیں جرمیہ گیر و بشیر طیکہ و ہر چیز سے شرکت داشتہ باشد در نماز
 آن جرمیہ جنگ کند اگر کسی شخصے را چنان بزند کہ از آن ایطام خوردن یا گفتن یا دیدن یا چشم یا زبان یا تن
 یا گوش یا زانو بشکند از آن مدهم ساہیں جرمیہ گیر و اگر یک کمال یا عضو شریک شدہ زود باشد
 از آن جماعت از ہر کدام واجبست جب مانہ کہ با سہ ہر صورتی معذور کہ وہ گیر و اگر برین بون
 اعلیٰ را زود باشد و در ہر جرمیہ گیر و اگر نہانہ جنگی ال کے کسی گیر و ایں جرمیہ واجبست
 قیمت آن مال جرمیہ گیر و اگر غاسلہ دست یا پاسے یا سر شستہ شکستہ باشد و ہر صورت انچہ جرمیہ گفت
 از و گیر و سیاست نماید نہایتش انچہ مغلوطہ و واجبست علاج از قسم او وید و غیرہ در کار باشد از غلام
 بر مانہ اگر کسی کند و یا در کسی بزند یا چہ جرمیہ گیر و اگر و یا در او پارہ کند بستہ پن جرمیہ گیر و اگر
 و یا در از بنیاد بنیاد و سعی و پنج پن جرمیہ بستہ و انچہ بستہ و انچہ و یا در خون و یا در خون شود و از
 مستعدی البصاحب و یا در بد مانہ اگر کسی در غایت شخصی چہ نسبت کہ از آن از راز مستعد باشد مثل غار و غیرہ
 بنیاد زنا نہ و پن جرمیہ گیر و اگر چیز دیگر از آن رفیق جان ممکن باشد بنیادہ مثل زہر مار و غیرہ مدهم
 ساہیں جرمیہ گیر و اگر کسی جانور خورد و شستہ یا بزند و آن جانور از قسم دو کوسفند و آہو و اشال آنرا
 گفتہ اند و پن جرمیہ گیر و اگر از آن جانور یا در چار پن جرمیہ گیر و اگر شاخ آن کوسفند و غیرہ جانور
 بشکند شش پن جرمیہ گیر و اگر عضو سے مثل دست یا پاسے آن جانور را بشکند بستہ پن جرمیہ گیر و
 اگر آن جانور بعیر یا عضو تناسل آن بشکند مدهم ساہیں جرمیہ گیر و در شکستن عضو تناسل
 مردن آن جانور قیمت مال البصاحب مال بد مانہ و اگر اسب یا غیل و شتر و غیرہ جانور کلائی آزار دادہ باشد
 در ہر صورت انچہ با سہ جانور خورد و گفتہ شدہ در انصورت وہ بست آن جرمیہ گیر و اگر کسی شاخ یا
 یا تنہ درخت کسی را زخمے ساینده و برید جرمیہ باید گرفت اگر شاخ را برید بست پن جرمیہ گیر و اگر از جگر
 برآمد کے شاخ نیمہ درخت را برید پن جرمیہ گیر و اگر از پنج جرمیہ بستہ پن جرمیہ باید گرفت و اگر درخت
 مذکور سیوہ دار باشد مثل انبہ و انجیر و غیرہ در ہر صورت انچہ کہ گفتہ اند در صورت وہ بست آن
 جرمیہ گیر و در شش قسم درخت ہر چند سیوہ دار نہ باشد در ہر صورت انچہ کہ گفتہ شدہ ہر سیوہ دار
 جرمیہ گیر و اگر سیوہ دار باشد وہ بست سیوہ دار جرمیہ باید گرفت درختی کہ در جاسے نشستن
 اہل دیہ و جمعے باشد و درختی کہ بر بالاسے جاسے سوختن متبئی باشد درختیکہ با سہ تفریح

منبر کرده باشند در سطحی که کنار زیارت گاه باشد مثل کنار لنگ و غیره درختی که درختان گاه
 باشد در سطحی که زیر گی آن در پرتاب و جبهه مسطور است مثل پیل و دو حاک و بهفت تم دفت و بهشت و غیره
 اگر کسی آنرا بشکند یا شاخ بشکند در هر صورت آنچه براسه و زشت کلان جرمانه مقرر کرد در آن صورت
 درین پشته نصف آن جرمانه بگیرد نصف بخت قسمیت کل مثل صلی براسه پیل و گیسو و بهشت و غیره
 نایاب بسیار کلان و طبعه نشود و کج کل شاخ آن بر آید چوپ مثل گوشت و کسیر و غیره و مثل گاو
 چران مثل شوق و سیم و غیره و کندی مثل کبد و اناس و غیره و شیت مثل گریج و غیره
 که بر دستان بر آید و سیر شود اگر از اینها بر آید

فصل سی و ششم در بیان جریمه و قصاص

کسی که در آن دیگر کسی را زور بگیرد یا قصه میراث بگیرد و اگر آن نکرده و نامی را خود زور گرفته شود یا کسی
 را بکشد یا بحد سید و ده باشد از قبول نگردد که رایا زنی را زنی ازین کس را بقدری بگیرد و اگر
 که زور ضرب بکند آنرا نیز در همین قسم باید دانست و قصص بر سه قسم است یکی آن که میوه و
 پنج مثل ادرک و آب اسباب زراعت یا زراعت را بشکند یا مال یا ضائع سازد یا بگیرد این را در قصص
 باید دانست و دوم آنکه اگر چه و غله و برگ تنول و خانه اسباب و مرکب سواری را ضائع بکند این را
 در دوم درجه باید دانست و سوم آنکه زور بر آید که کسی را بکشد یا زنی را که به جماعت کند و دیگر
 گناهان که از آن کار و دیگر کسی بر دوان را در درجه اول باید دانست و در گناه درجه دوم تا یکصدین
 جرمانه باید گرفت و در گناه درجه دوم تا پانصدین جرمانه باید گرفت و در گناه درجه اول اگر جرمانه بگیرد
 تا یکصدین بگیرد و خاص تمام مال گرفتن و از شهر خارج نمودن و داغ بر اعضا کردن و قطع اعضا
 اندازن گناه دیده در گناه درجه اول باید کرد و ضائع گناه را خوب با حلقه نماید اگر شتر و گشتن باشد
 بشن آنکه کسی را کشته است آنرا بشکند و الا مستوجب بر سر آید که نماید بر آن سزا بد اگر کسی
 مال کسی را زور کشیده گرفته باشد و برابر جرمانه بگیرد اگر ملکر شده باشد چهار برابر قیمت مال
 جرمانه باید گرفت و اگر کسی شصت را بجهت گشتن کسی یا براسه ضائع نمودن مال کسی بفرید
 و اگر فقه آن کار را بکند پس ده بخت جریمه که در آن گناه از اهل جریمه باید گرفت از شصت که بتنا
 بود باید گرفت و اگر کسی براسه این کار شصت بفرید و آن کس از نرس جریمه شصت گرفته باشد

و شخصی که می فرساید با قرار داده باشد که زجرمانه من خواهم و سپس از آن فرستاده چادر
 برابر جرمانه باید گرفت اگر کسی در حکم معلوم نباشد یا امر مردم بزرگ که فریم و آنرا باید کرد بجا
 یازن برادر را بنزد یا کسی که بکسی گفته باشد که تو می دانی که من از آن خانه که میسر می باشد نه
 بشکند یا کاری و دوسری یا یک فرقه ضلایل کند از آن بخواه پس جرمانه باید گرفت و اگر کسی از آن
 زنا کند یا کسی را عارت می کند باشد و با وجود اسقف و بفریاد گرفته مدد کند آن خانه کسی را نش
 گرفته باشد و دیده براسه دفع نمودن آتش زود و امثال آن یا بوجوب و بگناه و بسبب
 کسی را دشنام بدید یا چنان دل بر آن اعلی را بدست میسان کند یا بشود در ستیاسی را آورده و در شهر
 و دیو کار ج در خانه طعام بخوراند شود در ستیاسی نیست که بر همین چتر می و بیش نیست از تو کم گیر
 است و ستیاسی شده یا قسمیکه لایق بر زبان آورده نباشد بر زبان بیاورد و صورت آن
 سوگند نیست که اگر غلافی این کار کند باور و خواست خود زنا کند امثال آن یا کاریکو را بناید کرد
 بکند مثل آنکه چتر می و صرم بر همین اختیار نماید یا بیش عمل چتر می بیش گیر دیاگا و زجر و غیره و
 جانور را خسی کند یا مال شرکت را و در شرکت مخفی سازد یا رخت کسی را انگوزه داد و ضایع سازد
 یا اصل داده بنیاد زیاده یا زیاده بر او یا تو او را به حکم یا شاکر در میبویج یک کند از آن
 یکصد پن جرمانه باید گرفت و زجر نیز و گاه اگر پارچه کسی را خود می پوشد سه پن جرمانه باید گرفت اگر
 گاه زجر بگ نیز پارچه کسی را بفرود شد یا بجا کسی بگزارد یا زجر سه گرفته بجهت پوشیدن دیگر
 بدید یا همین بود سه آنکه زجر سه گرفته باشد بجهت پوشیدن کسی که بدید در هر دو صورت ده پن جرمانه
 باید گرفت گاه زجر باید که پارچه مردم را بر تخته که از چوب سنبیل باشد بشوید و بر سنگ و غیره نشوید
 و در زمانه خود بعد از آنکه از آن میگوید که در شستن عمر قبل از شستن حصه از قیمت پارچه کم
 میشود و در مرتبه دهم ششم حصه از قیمت کم می شود و در مرتبه بیستم حصه از قیمت کم میشود
 و در شستن مرتبه چهارم نصف قیمت کم میشود و هر چه بچشم بچشم حصه میاند و در مرتبه ششم ششم
 حصه میاند و در مرتبه هفتم هفتم حصه میاند و در مرتبه هشتم هشتم حصه میاند پارچه را که میبویج
 آن شستن را حساب نیست بعد از آنکه پارچه را شسته است پوشیدن و غیره و وقت آن را
 پوشیده بجهت شستن از آن زمان وقت حساب است و در شستن مرتبه نهم کم می شود و

آن سبب است شش شخصه چارچه که قیمت آن ببت پن است بحسب ششسان دادگاه در آن روز دفعه اول کم
 کرد و هفت پن جرمانه در ششسان دفعه دوم اگر کم شود شش پن بگیرد و دفعه سوم سیوم حصه شش پن
 کم کرده بگیرد و دفعه چهارم چهار پن بگیرد علی بن اقا قیاس یعنی اگر دفعه ششم بجهت شومیدن داده باشد
 آن کم کند یک پن بگیرد و بعد از شش نوبت اگر کم کند اگر نخواهد جزو سیوم قلیل سهل بگیرد و الا نه ساق
 اگر میان پدر و پسر جنگ بشود و یک در وقت حاضر بود و آنرا از جنگ باز نداشتند براسه شهادت
 این مقدمه کرد و گواهی بدو از آن شایسته پن جریمه بگیرد و اگر شش در محال پدر و پسر بوقت جنگ آمده
 متحد شود و شش اش آنکه پدر میگفت باشد که من در جنگ شوم انقدر بدیم و پسر بدیم میگفت باشد که اگر من با
 بدیم انقدر نخواهم داد و سی کانه خاص آن مال شود و از آن شخص ببت و چهار پن جرمانه باید گرفت و
 همین ترتیب در جنگ زن و شوهر باید دانست اگر تعال تر از وی یا پناه قلب بسیار سنگ وزن بحسب
 دادن غله کم و بجهت گرفتن غله زیاد ساخته باشد یا در وزن نمودن کم وزن کند یا در وسیع قلب
 بسیار و افزاین لباسی درست نماید جرمانه اتم ساهس بگیرد اگر چه عصری بازار سنگ وزن را کم
 است پدر بگیرد و آنکه پاره است آنرا کم بگیرد یا هر دو روپه قلب را خوب و خوب را قلب بگیرد از آن
 جرمانه اتم ساهس بگیرد و طبیب و معالج اگر عیال نباشد و علامه ج جانور کرده باشد
 او هم ساهس جرمانه بگیرد و اگر همین قسم علاج آدمی سهل و زبون و مردم ساهس کرده باشد و هم
 ساهس جریمه بگیرد و اگر همین قسم علاج نوکران را جده عده کرده باشد او هم ساهس جرمانه بگیرد و در
 جرمانه علاج جانور قیمت جانور کلان و غنایمیده باشد از آن جرمانه بگیرد کسی را که نباید بست نبندد
 یا کسی را بیکم را جبهه ببندد و یا کسی را که تا محال شخص نشود نباید گذاشت بیکم را جبهه بگذارد و از آن
 جرمانه او هم ساهس بگیرد و اگر تعال در وزن کردن یا کسی در پیوند بی پای ششم حصه کم بدو یا ششم
 زیاد بگیرد از آن دو حصه پن جرمانه باید گرفت اگر در وزن کردن یا پیوند جنس از ششم حصه کمتر از آن یا بیش
 آمده باشد براندازه آن جرمانه بگیرد و اگر در ادویه یا روغن یا تیل یا نمک یا خوشبو یا غله یا خنجر
 یا انگوزه و سرج خنجر یا دیگر داخل کرده بفروشد از آن شانزده پن جرمانه باید گرفت و اگر کل و جواهر
 و چرم و ریسان و موت و آهن و چوب و پوست درخت و پارچه از جنس دیگر باشد و جنس دیگر
 نام کرده بفروشد شش برابر قیمت آن مال جرمانه باید گرفت اگر جنس اعلی نبود و قیمت شش حصه

جنس زبون بد پیش مشک علی یا بجایه ملازمی یا جنس خوب نموده جن زبون تیزتر می باشد
 کرده گیر و گذارد در اینجا قیمت جن اول و نقیصه حساب کرده سر برین بچایه جن برمانه گیر و اگر
 اگر در نرخ تغلب نموده باشد سر برین سر برین برمانه گیر و مثلاً اگر قیمت آن دو پن است و عدد
 پن جویمه گیر و اگر راجه به سود و اگر آن و جو پاریان فرموده باشد که اجوره مصوران یا مصاران
 یا کرایه کرایه گران مشخص کند و آنها از نرخ و معمول وقت و وقت بسته بیدیه و دانسته کم
 کردند یا زیاد کردند هر کدام آنها را برین جریمه گیر و اگر جماعتی از آن و اگر آن یا اقبالان حساب
 یا جنس بر نوع که باشد بجهت فروختن آورده و باید که متفق شده قیمت آنرا کم نموده خریدند یا
 شایع خود را متفق شده زیاده کردند و نرخ گران نموده و از هر کدام او تمام ساس برمانه باید گرفت
 جنس که براسه فروختن بیاورد باید که آنرا بقتی که هر روز در خانه راجه مشخص شود و فروخته باشند
 و سر دم راجه را بپایه که خرید و کرایه و نفع آنها قیاس کرده نرخ فرار سیده باشند اگر مشخص
 نرخ هر روز متغیر باشد بعد از پنج روز یا هفت روز یا پانزده روز یا یکماه البته نرخ مقرر کنند اگر
 سود و اگر یا غله فروش و غیره ماسه را که آورده و تدان ملک همین راجه است و همان روز که آورده و فروخته
 سر صید پن ده پن نفع باید و باید اگر جنس را که از ملک همین راجه آورده اند و روز سه چند فروخته
 نشد بعد از آن فروخته از پنج پن که گفته شد کرایه و زکوة و خوراک و غیره اخراجات بران افزود
 سر صید پن پنج پن نفع باید و باید و اگر از سابق آورده و روز چند فروخته نشد و بعد از آن فروخته
 باید که خرج خوراک و در وقت و قیمت و لیسان و لفافه و غیره که بجهت لبث و بچیدن شایع
 شده باشد و زکوة و کرایه راه و کرایه خانه که آن شایع را در آن خانه گذاشته باشند داخل قیمت

اصل حساب کرده سر صید یکصد پن ده پن نفع بداند

فصل سی و هفتم

در بیان آنکه اگر کسی ماسه را بفروشد و ندانند بگیرد و بخواهد که آنرا بداند و بعضی خصوصیات دیگر ازین
 سگه که مال آن دو حال بیرون نیست متحرک است یا غیر متحرک اکنون بیان متحرک و آن شیش
 و جاست که آن شیش فروخته شود مثل انبه و سیب و ترب و غیره و شوم آنکه بوزن فروخته شود
 مثل کافور و زعفران و غیره شوم آنکه به پیاپی بفروشد مثل غله و چونه و غیره چاهم آنکه

افعال را دیده بگیر مثل اسب و گاو میش و غیره پنجم آنکه چهره و منبر را دیده بگیر مثل دانه و رقا
یا غیره قاصد ششم آن که تابندگی و درخشندگی را دیده بگیر مثل شال مر و آریه یا قوت و اشال آن
اگر فرو شده قیمت را مشخص نموده بهای آن را گرفت و بخواهد که مال را ندیده بایک ملاحظه نماید
که قیمت آن مال از روزیکه سود کرده بود و ندامت چه حال دارد و اگر از آن شده باشد چنانچه
ارزانی نرخ و جنس اضافه نماید و اگر قیمت برابر است پس مردم دیگر از خرید آن داور چه قدر
منافع یافته اند آنقدر نفع بداند یا سود آن قدر مدت بداند اگر نرخ گران شده باشد در صورت
هم سود بداند اگر سود اگر کسی از جاسی دیگر آمده سود کرده و فروخته شده بود بهای معلومی نموده پس
سود را مطابق نفع که در آن ملک متصور باشد بداند بحال بیان قسم دوم که غیر متحرک است
مثل باغ و حیوانی و تالاب و غیره اگر این قسم چیزها را فروخته قیمت را گرفت و متاع نداده بایک
که در آن نفع شده است یا نقصان بدان راه یافته نفع مثل آنکه از باغ در زمین زراعت محصول
شده است یا از حیوانی که بایک یافته درین صورت آن متاع را با فایده بداند و نقصان آن که عیانت
خارج ریخته است یا در شسته از باغ شکسته است یا سوراخه در کنار تالاب شده است و در صورت
آنچه براساس مرست آن مکان در کار شود حساب کرده بآن مال بداند اگر مشتری مال نخواهد
زیرا در صورت نفع یا نفع در صورت نقصان درسی که بجهت مرست حساب شود بآن قدر فایده
بداند و در متحرک نیز از چیزیکه بواسطه فروختن نفع حاصل کردن ممکن باشد بر همین قیاس عمل
باید نمود مثلاً آن که اسپه را فروخته زر گرفت و آنرا نداده خودش بعنوان نوکری و غیره برجا
اسب زر حاصل کرد پس زر مشتری را بان زر که او پیدا کرده است بداند یا علاوه را فروخته
زر گرفت و آنرا نداده دیگر به طریق کرایه داده زر کسی حاصل نموده پس که در کرایه حاصل
شده باشد از مشتری بیشتر باید بداند و آنچه در وقت که باغ زر اگر فایده مال بیشتر
بدود و در شهر خودش یا به مسافتی فرستاده بفروشد آنچه باید که پیش ازین تفصیل نوشته
شد شخصی ماسر را فروخته زر گرفت و مال را بیشتر نداده است درین اثنا آن مال مجروح
یا کسی بر دایر آتش سوخت نقصان باغ است بیشتر می و غل خوارده اگر خریدار زر و سکه
داده مال را خریدار نماید پیش و نداده است و نیکی کرد و زر خود پس بخواهد زر را پس بایک بداند

سألتها در نیکار نقصانیکه با صاحب مال برسد از مشتری باید و یا نه اگر مشتری مال را خود
 و باز پیش بایع گذاشته رفت درین اثنا آن مال فروخته یا راجه گرفت یا ضرر نقصان مشتری
 بیایع و ضلعه ندارد اگر مال قلب را بر سر خر مال فروخته باشد یا مال را خریدار سے
 قیمت مشخص کرد و میخواهد که نه داده بگیرد درین اثنا بایع بدست خریدار دیگر که در قیمت چیزی
 زیاد کرده است داد و در صورت دو برابر قیمت مال جرمانه باید گرفت قول ندارد آنکه در هر
 صورت سیک آنکه مال خوب فروخته قیمت مشخص کرد و سپس زیاده داد و هم آنکه خریداری
 قیمت مال مشخص کرد و میخواهد که بگیرد بایع آن جنس این چه زیاده گرفته در همان مجلس بدست
 دیگر سے بفروشد پس در هر گناه از دو بار قیمت مال راجه جرمانه بگیرد و همان قدر از مشتری براند
 تا اینجا بر سناشته که در خرید فروخت نوشته شد بود قول آن بود که مشتری از بیایع داده باشد
 و اگر مشتری از نه داده و با عده او عده و عده مقرر کرده مطابق عده عمل نماید و اگر
 مشتری از نه داده و بیایع آن متاع را بجا نماند و اگر فروخت گناهی بر آن لازم نبود
 اگر عده مقرر کرده و باین در دیگر دیدن از خود اختیار دارند اگر شخصی از نرخ قیمت
 اشیا خبر دار نیست و بدلت خود خوب تحقیق نموده خرید و در داد بعد آن بخانه آمده و منیده
 که غلط کرده است سود ندارد و این حال اگر مناقشه نماید ششم حصه قیمت مال از آن مشتری
 جرمانه باید گرفت و اگر خوب تحقیق کرده و گرفت نداشت و در روز بران گذاشت همین حکم دارد
 بهمین دستور اگر فروخته شده بعد از فروختن و زرگر فتنه پیمان شود که مال خوب به قیمت سهل بفرو
 شته ندارد و اگر مناقشه نماید ششم حصه قیمت مال جرمانه باید گرفت اگر جمیع شرک شده
 سود است که داند و نفع یا نفع باید که براندازه مال خود و هر کدام نفع حصه کرده بگیرند و اگر یک
 حصه کم و بیش قرار داده باشند پس بموجب قرار داد و بعل آورند و قاصان و مطلقان و غیر
 ازین قبیل آدمی متفق شده بجا بروند و چیزی بیایند برابر قسمت کرده بگیرند و اگر میان یک
 حصه قرار داده باشند مطابق قرار داد بگیرند اگر جمیع در یک مال شرک باشند و از آن یکی
 داد و نداد باین قدر مبلغ بفروشد و او بکثر از آن فروخت نقصان را در حصه همان فروخته
 حساب نماید که دو اگر جمیع در یک مال شرک باشند و یکی بر فضا و دیگر از فروخت

اینکه نقصان شود از فروخته شده باید و اگر مال شرکت را کسی از بخیری گم کند یا ضایع
 گردد نسبت آنرا از آن شخص باید و باید اگر در شرکت سه یا بیشتر است یا سه از جانب حکام پادشاه و سایرین
 در آن وقت مال شرکت را یک کس بجا فطرت نگاه داشت پس در سهم حصه از زرع آن شخص زیاده
 باید و باید اگر ماله را سه یا سه فرسخ دور و در حضور راجه قیامت آن شخص شد بستم حصه نسبت
 مال آنرا که راجه بگیرد اگر راجه منع کرده و قریب سوزده که فلان چیز مثل جواهر یا فیض بنظر من بود
 که فروخته شود یا بنی برقرار داده که در فلان بازار فروخته شود و شخص فلان مکتبی کرده فروخته
 باید که آن مال را راجه بگیرد بجا حب ال از نسبت آن چیز سه نمیدانست چنانچه خوب یا فیض و غیره
 منع نفیس را از ترس آنکه راجه بر سه خود نخواهد خرید و بدو سه فروخته آن مال را راجه نسبت
 بگیرد و در قیامت آن چیز سه نمیدانست که از ترس زکوة مال خود را بخیع فروخته یا از مهر کمال
 زکوة فتنه بکشد آن مال فروخته است کمتر باشد که پس در هر دو صورت آنچه زکوة آتال
 باشد هشت برابر آن بگیرد اگر داد و ده زکوة خشکی در زکوة در اعلی نماید یا در ده زکوة در یاد
 زکوة خشکی دخل بکند از هر کدام ده پن جرمانه بگیرد اگر در هسایه شش بر همین خانه داشته باشد
 و آن شخص مشمول باشد این بر همین نیز در معلوم و غیره آنچه گفته اند و دانست و آن شخص در روز
 شهادت و غیره از این قسم روز صحبت خورند و طعام آن بر همین هسایه خود را طلبه از آن ده پن
 جرمانه باید گرفت هسایه آنست که در دوازده خانه و در ده و سه در دوازده خانه انگس باشد یا در چهار
 این کس خانه داشته باشد

فصل سی و هشتم در اندازه زکوة

اندازه زکوة که در گذر ماله را راجه بگیرد از آدم سوار یک پن از آدم پیاده که سوار می باشد
 باشد نیم پن و از جانور خالی وزن پن پن بگیرد و از آدم خالی راه گذر نیم پن و از اعرابه و شتر
 و غیره اگر مال سوداگری بران بار کرده باشند بر اندازه قیمت مال زکوة بگیرد و از اعرابه و غیره
 خالی قلیله بگیرد و از آدم غریب و عاجز قلیل بگیرد و اندازه زکوة خشکی آنست که در شهر
 که مال فروخته میشود و سفر است که سه آنکه مردم راجه قیمت مشخص نکند هیچ چیز فروخته نشود
 نودیم حصه از قیمت مال زکوة بگیرد از ستماسی و سحار و غیره مال حرفه از هر جنس که باشد

و خور و سال و وکیل و شخصه که بجای دیگر میفرستد باشند آدم گرد او فیه نالای زده و بر همین
شروتی یعنی فاضل و سنیاسیان بر منتهن و متلع جگت و شخصه که اسباب جگت میسر
و خشک و در گذر با سه و ریا کوته نماید گرفت.

فصل سی و نہم در بیان مال الاوارش و معانی دیگر

اگر سوداگر کسی یا شخصی متاع از دور دست براسے فروختن در وقت شد مال او بپوشد
اولاً پسند و غیره معقول غلبه لا و خوش را می خواند غیره و شکر و تبارک را بگوید و اگر کسی بخواهد مال آن را بجه بگیرد
و قول دیگر آنکه آن مال ناده سال امانت باشد و محافظت مال امانت مردوم را بجه بگیرد اگر
اگر در نیت و در شراب و بیهوشی و بدید و الا نه بعد از ده سال را بجه بگیرد و اگر چنانچه کسی بشیرت تجارت
میکند و از آن میان سبکی متغلی ظاهر شد از حصه او بیست نفع یعنی مال اصل او و او ده از
میان خود خارج کند اگر در شرکاسی که بیمار شود یا در معاملات و قوف ندارد و عوف خود
گماشته خود تعیین کند مزارعان و اهل حرفه و کسانی که بجه میمانند مجبورند آنها شانزده
شخص میشود اگر باهم شریک باشند بدستور سه که براسے سوداگر آن گفته شد عمل نمایند
قول منور که بیشتر آن که کسانی که بجه میمانند میان خود بدین ترتیب قسمت نمایند نصف
چهار آچار که مشارالیه آن مردوم باشند بگیرند و نصف را دیگران صورتش انیت که مثلاً
صد ناده گاوست چهار کس که مشارالیه هستند چهل و هشت بگیرند و چهار دیگر که رتبه آنها
پایین تر از اعلی است بت و چهار بگیرند و چهار دیگر که از آنها پایین تر اند شانزده بگیرند و چهار
دیگر که از همه اسفل اند دوازده بگیرند

فصل چہارم در بیان دوزخی و خونخواران

اول در بیان دزدی و آن بر دو قسم است یکی آنکه زور بر خانه شخصی ریخته مال او را بربزد
دوم آنکه بخفیه بزند و پنهان نگاهدارد کسی که زور ریخته این کار کرده اند پنهان نیستند معلوم
همه کن میشود باید که راجه و حاکم آنها را خفیه یاست یا در بخیر می یغنه در هر وقت که بیاید
بکشد و مال را بگیرد و یکی بخفیه دزدی کرده براس پیدا کردن روز دگر ناگوار تلاش باید کرد
مثل آنکه نشان قدم دزد را گرفته پس بر دو قسم آنکه از جمله متابع که جز دزدی رفته مقدار

پیش کے ظاہر شود ازین رنگد زوز و پیدا کند سیوم آنکه دزدیک در میان مردم مشهور باشد
 آنرا بگیرد چارم آنکه سیکے در وہیمہ کیا دزدی کردہ ظاہر شدہ باشد مرتبہ دوم اگر آنجا
 دزدی شود آنرا باید گرفت پنجم آنکه آدم سبے نام و نشان کہ خانہ خویش قوم در وہیمہ نذر
 یا کوکریسو اگر نیست و ہمین قسم سیکد زوز آنرا در قید باید کہ شخصیکہ ذات یا نام یا خانہ یا جاسے
 ممکن یا دہشتہ شہر و لہن خود چنان کند آنرا ہم باید گرفت شخصیکہ بسیار مشغول بہ قمار بازی
 یا شرب خاری یا بولی بازی باشد آنرا ہم باید گرفت اگر تحقیق دزدان میکردہ باشند دزد
 وطن کے یکے خشک شود یا راز او تغیر سے راہ جایا آنرا ہم باید گرفت اگر در تحقیق المقتدر
 عرق بہ پیشانی شخصے از ضرر من ظاہر شود آنرا ہم باید گرفت اگر شخصے از خورد و سالی یا ہمسایہ کے
 احوال خانہ و صورت عمارت و کیفیت مال کے استفسار میکردہ باشد آنرا ہم باید گرفت و
 آدمیکہ در حقیقت از قسم دیگر باشد و بصورت دیگر نیست میکردہ باشد آنرا ہم باید گرفت و
 شالاش آنست کہ در ذات چاندال است و در صورت بہرہ من میگردد و یا صباوست و لباس فقیر
 میکردہ و شخصے کہ خرج از دخل خود زیاد میکردہ باشد آنرا ہم باید گرفت شخصیکہ اشیاء کو کہ
 یا طر و فے شکستہ براسے فروختن بہار آنرا ہم تحقیق باید کہ دہنایش آنرا را بگیرد و حقیقت
 ہر کوام داری نہاید و محض بقیاس دزد قرار نہد اگر برکے دزدی ثابت شود اور او دزد بداند
 و اگر مالے از جملہ متاع دزدی پیش کے بیاید در اینجا نیز داری نہاید بھبت آنکہ شاید آن شخص
 این مال را جاسے افتادہ یافتہ باشد یا در کندین از زیر زمین یافتہ باشد یا دزد جاسے
 از اختہ او یافتہ باشد اگر این قسم کے کہ او را یا مال گرفتہ باشند خود را از شاد حال و قسم و ہب
 و بر حقیقت اشیاء کے در دست دارد و ظاہر ساختہ پاک نکند دزد باید دانست متاع کے کہ دزد
 رفتہ از و باید دہانید کہ مدعا علیہ قسم بخورد اگر مدعا علیہ قسم بخورد و گوید کہ مدعی قسم خوردہ بگیرد
 در این صورت مدعی قسم بخورد و شاپان شخص کہ خود را از دزدی پاک میداند اگر بہرین معنی
 گوایں بدہند کہ روزیکہ این دزدی شدہ یا وانیکس در غلام مسافت بودیم دین و از دست
 پیش باجو و باید شنید و اگر خلاف این گوید شہادت آننا بایشنید اعدا زہر چرمانہ و زہر
 جرمانہ دزد آنست کہ گوناگون سیاست باید کشت و نامکن باشد مال دزدی بجنین مال

بصاحب مال از دزد و مانده دزد را بکشد نماندش اگر دزد دزدی کلان کرده باشد و آن دزدی
 بمقابل او تمام سانس باشد کشتن اگر کسی مثل گل یا شاخ درخت یا میوه یا دوسه پارچه شیش و زنده
 باشد از آن بکشد مقدار گناه وید و جرمانه باید گرفت اگر بر همین دزدی کلان بکند بر پیشانی او دو
 سوره از ملک خود ببرد بر همین را بکشد صورت و زان و کوباید که شبیه قدم سگ باشد و اگر
 بر همین دزدی و پس و دو بر پشت بکند و پیشانی او را طعنه نماید که از دزد و جرمانه او تمام سانس
 باید گرفت اگر در ویسی دزدی شد یا در حدود ویسی که بکشد مقدم آن دیه را بگیرد
 تا زور گرفته بدید یا جواب مال گوید و اگر آن مقدم سپارد و از دیه خود برآورد و ببرد و دیه بگیرد
 و مانده مقدم آن دیه را بگیرد از آن باز خواست نماید اگر پیسه دزدی از ویسی برآورد و دیگر دیه رسید
 پس بفرمان و بیات فواحی آن دیه را و رقیه بکند و اگر بر آن شتم ثابت نشود و طرفداران بکنند را
 گرفته از آن باز خواست کنند و اگر بر آن شتم ثابت نشود و محافظان و دار و خماسی راه و غیره را
 که در آن حدود باشند گرفته باز خواست بکنند طریق دیگر قول اصح درین ضابطه است که اگر پیسه
 دزدی بر ویسی برسد مقدم آن دیه جواب بگوید یا از دیه خود پیسه دیگر بپردازد و اگر بطریق
 کسی را و رقیه بکشد از مال کسی رفته است که آن مکان در پنج شش دیه واقع است
 و از آن سبب باد یا بلیز دیگر پیسه ضایع شد پس جمیع آن دیه جواب محاطه بگویند نماندش و
 که نزدیک باشد زیاده و دو پیسه که دور باشد کم بدو اگر بفرمان این و بیات از و
 قسم و غیره خود را خلاص گرداند و دهری جواب بگوید و اگر چو دهری خلاص شود که توال و داغ
 راه محافظان آن مکان جواب بگویند و اگر را از نیمه ماند باز از خزانه خود بداند حاصلش آنکه
 یا را به مال دزدی پیدا کرده بداند یا از خزانه خود بدو اگر زراعت کسی را شش دیه دزدی ببرد
 بدو باید که خار بندی و غیره محبت محافظت آن ساخته است یا نه اگر ساخته باشد گناه
 صاحب زراعت است و اگر خار بندی ساخته است محافظان آن راه جواب بگویند و در محاطه
 کشته شدن شخصی که در راه کشته باشد و قاتل آن پیدا نیست بطریق تفتیش مال دزدی عمل باید
 اگر مال کسی کمتر دزدی رفته و دزدی زیاد میکرده باشد یا دزدی و زیاده قتی مفسد همه
 از صاحب مال شاید یا روزنامه طلب نماید یا قسم بگیرد اگر کسی اسب یا فیل بدزد و یا کبوتر را

به جبر بکشد یا مکان غارت نماید از ابرو و باید کشید اگر کسی خانه ملک یا دوکان را
 یا بختیاری بکشد و زدی سوراخ بکند یا فیل را سپید بکشد یا آلات رسته سواری را بزدنی
 بکشد از ابرو بکشد اگر او چکیده بست بیفتد دست او را باید برید اگر گره بر دست بیفتد انگشت زک
 ابرو باید باشد و شبانه و باید برید اگر مرتبه دوم از آنجا عمل نکرد بر سر نزدیک دست و پاسه
 بر زدن قطع اعضا دست بکشد که مقدار مال او تمام ساهس که هزار پن است باشد اگر او چکیده گره
 در مرتبه سیوم عمل بکند تا ابرو بکشد تا باید دانست که از دوات اعلی و اسفل و مقدار باشد
 که کسی بطرز او عملی گرفته باشد و مال کلام کس گرفته و بجه طریق گرفته از انگار داشته با صحت
 شود و سن و سال و زود و فوت و زبونی و ملک و وقت و صنعت و زود و فکر و ده و جمیع اختیار
 و ابرو باید که زیاد از آنچه مناسب و اند قرار بدد اگر جمیع مراتب مفصل نوشته شود
 بطول میکشد میان دوسه کار برده را سه و امینا این قسم چیزها را اگر کسی بزد و مال خود را
 سیوم باید دانست فروتنی و فروتنی و پشیمانی و چوب چسبم گاه و بگاه یا مثل آن
 سالک سبزی غله پوست پاک نکرده و برنج و گند و غیره مثل آن این چیزها را که بزد و مال
 میان باید دانست پارچه سوسه ابریشمی جانور زنده سوسه ماده گا و دلاکت سوسه
 طلا جو و ساشی این چیزها را اگر بزد و مال اول باید دانست طلا جوهر یار چادر ابریشمی و ده غلام
 ماده گا و فیل سپید را بجه و برهنه و توتیا باید که در زدی مال اول جرمانه او هم ساهس و
 زدی مال دوم جرمانه ده هم ساهس و زدی مال سیوم جرمانه او هم ساهس بکشد بقیت
 نظر کرده جرمانه کم زیاد باید کرد و اگر مال ضعیف و دوم و سیوم از برهنه باشد از قسم اول اعتبار
 باید کرد و آنکه در بالا گفت که ذات و زدن نظر کند بر آنست که در جاس که از شود و برهنه پن باید
 گرفت و از آنجا از پیش شانه و پن بگیرد و از چپتری سی و دو پن بگیرد و از برهنه شصت و چهار پن بگیرد
 بلکه از برهنه یکصد پن بگیرد و آن که گفت بر مقدار مال نفس کند بر آنست که اگر غله زیاده
 از آنچه در ده سبب بکشد و زدن باید کشت و اگر کمتر از ده سبب و زده باشد باز ده بار مال
 جرمانه باید گرفت و مقدار غله یک سبب و زدن است در یک درون شش و نیم شمار و زدن
 شاهجهانی جوئے گنج نمانش زدن و مال شخصی که در زده آنرا و قسط سالانی یا زدن غله نظر دارد و

دختر بن زبون و بر خاسه آن دختر کسیکه در برن و جنس از آن دختر زاده باشد بر
 گناه نیست و اگر بے رخصت آن دختر زده او هم ساقس جرمیه بگیرد و اگر اینها در حضور تمام
 دختر بگیرد و اگر برن آن مرد از برن دختر اعلی باشد و بناخن و در عضو دختر زخم کند
 دست او را باید برید و اگر از انگشت در عضو بنانی او زخم کرده باشد انگشت او قطع کند
 و ششصدین جرمانه بگیرد و اگر آن دختر را بر خاسه دختر زده باشد در هر دو گناه که هر دو زخم
 و زخم انگشت باشد و صدین جرمانه باید گرفت و اگر دختر سه بکارت و دختر سه را انگشت
 ضایع کند از آن دو صدین جرمانه بگیرد و اگر زنه بکارت و دختر سه را انگشت ضایع کند
 سر آن زن را باید تراشید و انگشت بریده بر خور سوار کرده باید گردانید و اگر مرد از برن
 زبون باشد دختر بن اعلی زنا کند آنرا باید کشت و اگر از هم برن و دختر سه بے رخصت
 آن دختر زنا کند بعد از آن یک ماده گاویک بز گاویک زانی برید و دختر داده خواهد که
 بهمان دختر کتخت شود و زانی را باید کشت و اگر از هم برن و دختر سه بے رخصت آن دختر
 باشد آنرا باید کشت و اگر بر دختر هم جنس و هم برن و بر خاسه دختر زنا کرده باشد
 از آن جرمیه بگیرد و اگر بیماری سلی یا عیب زنا و غیسه در دخت باشد و سخته
 هنگام کتخت زانی فاجر سازد از آن کیصدین جرمانه بگیرد و اگر آن عیب نباشد و سخته سازد
 از آن صدین جرمانه بگیرد و اگر مرد سه بچوئات سواسه ماده گاویک جمع کند از آن کیصدین
 جرمیه بگیرد و اگر برن چائیل و غیره برن زبون خواه از رخصت خواه و زنا را ضعی از نا
 کند یا باده گاویک جمع کند از آن و هم ساقس جرمیه بگیرد و اگر کسی باده کسی زنا کند خواه
 آن داه در پرده گاه داشته باشد یا پرده نداشته باشد از آن پنجاهین جرمانه بگیرد و اگر
 به لولی و غیره زنا ن طوالین کسی جل میکند از آن پنجاهین جرمانه بگیرد و اگر سکنه بران
 مرقوم است که پنج چور نام الپل بوده قوم طوالین او داد آن اسپر است و این خارج
 از چهار برن است و در این آنها کتختی منع است در جماع کردن با زنا ن طوالین جرمانه
 باید گرفت این براسه آنست که هر چند زنا نیست گناه لازم میشود و اگر کسی بزور باده
 جماع کند از آن دهین جرمانه باید گرفت و بگویند آنکه داه میشود او را باید که از دین آید

خود انحراف نور زد و برستور قدیم محل کند و خدمت آقا سے خود سجا آورده باشد و اگر یک
 جماعتی متفق شده در نازا رضی باز ناز طوائف جماعت بکنند از هر کدام لب و چهارین جریمه گیرد
 و اگر زنی از طوائف زر سے گرفته براسه جماعت مستعد شده باشد خواهد که از زر قرار دهد
 برگردان صورت اگر بزور جماعت بکند معیوب نیست فلان در همان وقت که زن فاحشه را بهیچ
 یا جنس رو سے داده باشد بدان سبب برگرد گناه آن نیست و زن فاحشه از زرقاضی و از کثرت جماعت
 انده باشد یا در بار راجه طلب کرده باشند گناه آن نیست جریمه نباید گرفت و مقدار جریمه و صورت
 برگشتن از قرار داد و از آن طوائف بگیرد آنست که آنچه از براسه فعل بر مقرر کرده باشد و لب
 آن بگیرد و اگر مرد سے برسنه طوائف زر سے داد و نخواهد که واپس بگیرد و باو مجامعت نکند آنرا
 واپس نباید و باید و اگر مرد سے زنی از طوائف را زر سے مقرر کرده طلبیده و باو زبندیم
 ایک کس طلبیده و چند کس دیگر متفق شده باو جماعت کردند یا از راه دیگر جماعت کرد یا بدان
 راضی از خدما سے عطف بر رو سے و بر زبان او رسانید در مصورت زر سے که مقرر کرده باشد
 هشت برابر آن بداند و همین قدر دیگر بصورت جریمه گیرد و در مناقشه این فرقه اگر گناه احتیاج
 شود از همان مردم که در خانه آنها سے باشند و خدمت میکنند شهادت پیرسد و اگر کسی برسنه
 از راه خبر و دهن جماعت کند یا غلام کند یا زنیکه گدائی میکند جماعت کند از آن لب و چهارین جریمه
 بگیرد اگر برهن و چتر سی و بیش زن چاندال جماعت کند و پریشیت بکند از آن هزارین جریمه بگیرد و اگر
 پریشیت نکند بریشانی آنها داغ بکند بعد از آن جریمه گرفته از شهر و دیه بد کند و اگر شود برسنه
 چاندال جماعت بکند چاندال سے شود و اگر مرد سیکه چاندال باشند نیز سیکه از جنس و برن از آن

است جماعت بکند از آن گشت

فصل چہارم در بیان مناقشہ و شہرہ و بیان مجرمہ اختلاف حکمی بعضی چیز دیگر

مردان و زنان اسر خود و فحار ساز و دوجا سے را که براندا اعتماد تمام داشته باشند بوقت محافلت
 یکدیگر مقرر کنند و جاسے خوردن و نشستن و خوابیدن و زمان مقرر باشد سوا سے آنجا نروند و آنجا

میگویند که زمان را بچوبه آردن خوب نیست اگر با شوهر مناقشه شود راجه اگر بران مطلع شود یا از گفتار مردم
 بران اطلاع یابد از گفتار جرمیه گیر و دیگر کام بدبرد هم خوشان مقرر سازد و خصومات این مقدمات
 در آچار دهنی که گفته شد درین مقدمات راجه را باید که خود بحقیقت وارسیده شخص نماید و راجه که
 حکم را بجا نیارد و خلاف حکم کند یا در کار که راجه فرموده باشد تخلف و در زیاده شریک یا در کم
 با رعیت هم اتفاق نماید یا سبب شود که از کیش و نذیب خود برگردد و جاست که متولدندان شهر را درین
 قاعده عمل کنند ایلی یک فرقه از این مقرر نماید و مناقشه در پدر و پسر بفرستد و کسیکه بر او پرستیست
 لازم شده باشد او پرستی کند یا کسی که سوار گرفته منکر شود یا سنیاسی یا کسیکه جنگ کند و فعل
 بدی که برین منکر کند و طرز زیست برین منکر مناقشه باشد مذکور راجه مشخص نماید و اگر راجه که
 چیزیست بداند و نویسد و در منعم کم و زیاد و نویسد یا گفتار کسی را بطور خود بگیرد و بکار از آن
 او هم ساحس برماند باید گرفت و اگر کسی چیزیست و اگر نباید خوانند و اصل چیزیست که ده یا بیست
 بخورند از او هم ساحس برماند بگیرد و اگر آن چیز را بچوبه سبب بخورند هم ساحس جرمیه گیر و اگر
 به پیش بخورند و صد پین بگیرد و اگر نشود بخورند یک پین بگیرد و اگر کسی طلا یا نقره علی قلب بصورت
 طلا خالص و استخوان و غیره و شد یا گوشت تراجم با گوشت حلال داخل کرده و بفروشد شش عضو از
 اعضا سبب او باید برید و گوش و بینی و دست و هر چه براس هر یک گناه باید برید و جرمانه او هم ساحس
 از آن باید گرفت و اگر زرگر طلا از راجه و بر چوبه و اوقیا بدزد و تمامی عضو از آن استره ریزه کرد
 باید کشت و اگر کسی جانور سبب را بجای سبب بد یا خودش بران و بیه سوار است و براسه فرو آرد
 آن جانور را شتراده باشد باید که با آواز بلند مردم را از راه برکنار میگفتند باشد و اگر خبر داشت
 هر آزار سبب که از آن بمردم برسد و عیوض آن را بچوبه باید که دآن آدم بکشد شخصیکه تیری انداخته
 باشد یا سنگ یا کوب و چوب سبب افکند باشد یا عرابه و غیره بجای سبب برده باشد
 باید که مردم را زهر دار بکند و باشد و اگر در آن بابا که گفته شد آن شخص خبردار کند و مردم
 شنیدند و تخلف نمایند شخصی را آزار برسد گناه آن نیست سزا نباید داده و جرمانه نباید گرفت
 نمایش آن شخص بر اینست بکند اگر جانور سبب از دست شخصی آزاد شود و بکشد آزار سبب رساند
 یا چیزیست را یکایک شکست و بر شخصی افتاد یا سبب یا شتر سبب در راه رفتن یکایک بطرف عقب بگذارد

و بکس آزار برسد درین صورتها گناه میبکس نیست اگر جانور سے از شخصه بد شده بکس آزار رسد
 رسانیده باشد و آن قدر قوت هست که اگر نخواهد و دیده جانور خود را بگیرد و آنرا خلاص سازد
 درین صورت اگر تعاضل نماید از آن او هم ساقیست چنانچه بگیرد و اگر شخصه پایمال سے شود و فریاد کند
 و صاحب جانور شنیده تعاضل نماید و دست او هم ساقیست چنانچه باید گرفت صاحب مال را
 باید که اولا بجای و فیلبان و چار و ده و ساربان او ستاد گاو را قوت تحقیق نموده نوکر نگاه دارد
 و اگر جانور این قسم فیلبان و غیره سکس را آزار برساند گناه آنست اگر صاحب مال بحیثیت
 علوفه یا بوجه دیگر آدم بیوقوف را نوکر نموده این خدمت فرموده است و جانور آزار آزار برساند
 گناه صاحب مال است درین صورتها اگر آدم کشته شود چنانچه از او باید گرفت و اگر از جانور بزرگ
 بکس گاو پیش و غیره کشته شود چنانچه بگیرد و اگر خود بزرگ کشته شود و دو صد پن چربیه بگیرد و اگر گاو
 و آهوی باز و غیره کشته شود چنانچه بگیرد و اگر گاو و خوک کشته شود و یک ماشه مس بگیرد و اگر گاو
 براسه زانمانه سکس در آمده باشد و صاحب خانه از لافله بدانی و زد و کوفته فریاد زند تا آن
 زمانی که رنجیده بود و صاحب خانه پانصد پن چربیه بگیرد و اگر سکس زانی را بگیرد و زانی را گرفته سزاوار
 پس بر قدر که در سه از گرفته باشد بیست برابر آن از و چنانچه باید گرفت و اگر سکس مذمت را بکشد
 یا شر را بجه را بجا سکس همان او را بریده از شر و دیده بد کند و اگر سکس پیش را بجه
 ستایش دشمن را بجه بکشد زبان او را بریده از شر و دیده بد کند و اگر سکس در مال را بجه زد و کجا
 کند آزار باید کشت و در جائیکه تمامی مال شخصه را باید گرفت باید که راتی که از آن بیاقی او براسه خود
 اوقات گذر حاصل میکنند بگیرد از مرد و چه که نوکر را بجه باشند شخصه از احوالات را به خبر
 مینموده باشد یا در دم در ضایع نمودن کار را بجه مقید باشد آزار باید کشت و در جائیکه سکس را
 باید کشت و آن گناه از بر چمن سه زند سزان بر چمن را بر آتشیده و بر شو سوار کرده و در پیشانی او
 داغ کرده از شر و دیده بد کند و اگر سکس پارچه پوشیده مرده بفرودشاید یا در وید را بر نزد
 یا بسا حکم را بجه بر او به سوار می را بجه سوار شود یا بر پیش که مخصوص براسه شمشیر را بجه باشد
 بنشیند از آن او هم ساقیست چربیه بگیرد و اگر سکس از غصه مرده چشم سکس را کور کند
 یا صدف نالایم مثل آن که در شمشیر ماه باد شاهی تو بر و در آبه بگوید سبک بخوی دود

و اوستا دیا شود باشد ز نار پوشیده بصورت بر همین بختان مرموم طعام میخورد باشد از آن
هشت صد پن جرمیه بگیرد و اگر شود ز نار پوشیده در شمار خود را بر همین نامزد کرده طعام
بخورد در بصورت در بدن او داغ ماند کرد و اگر شود خود را بر همین میزند و در غیر اینها اگر باشد

فصل حمل و حجم و بیان آنکه مناقشه را فیصل و او تند بعد آن ظاهر شود که غلطی را نه یافته

اگر مرد میکه را بعد از آنرا بحجت فیصل نمودن قضایا تعیین کرده و آنرا خوب و ارسبی نکرده از برگذشت
یا رشوت معامله را مشخص کرده باشد راجع باید کرده است ماسکه که با سکه آن مناقشه بود از هر کدام
آنها بگیرد و بپا نهد کرده است مناقشه باشد از شخصیکه در نوع معامله از پیش برده باشد بگیرد و اگر
گواهی شایان در نوع گویان معامله مشخص شده باشد راجع باید که از آن شایان جرمیه بگیرد و دیگر
کالند اشتباه باشد اگر چه ایش راجع غرق در و عکس است گو سازند پس گناه است که در مینصورت میشود و بپا ن
باید میگردد این راجع و یک سکه معامله را مشخص کردند و راجع گویان که گواهی در نوع و او ندید
شخصیکه معامله را نمود و سیف بر عا یکس که کار شده و اگر شخصی معامله را با سی داده و از ردی بدین
باز مناقشه از سر نو کرده معامله و از سر نو تحقیق باید کرد و اگر در هر وجه در نوع ظاهر شد پس بکتابت با سکه
مناقشه میکرد باشد و است از آن چنان بگیرد قول نموی که نیست از مناقشانی که مشخص شده آنرا از بنا تحقیق
کرده اگر شخصی که با س داده است می گوید که من با تو بجهت بخر مانده طعام داد و در آنوقت با تو بخر اگر راجع بجا
معامله را مشخص نمود باشد و از دو حساب غلطی در آن راه یافته باشد راجع دیگر آن معامله را از سر نو مشخص میکند
و اگر راجع از کسی را بر غلطی حساب چرمانه یا گرفته باشد باید که بر آن مال از خزانه خود بپردازد و ده بنام بر آن بپردازد
آب است ششکلی که در مدد و تقدیر گرفته بود و بجا حساب و پس بدین بپردازد و بعدا با تمام رسید

مقاله سیوم

پراشیت ادویه های که عبارت از کفالت باشد مشتمل است بر بقا و فصل

فصل اول در ترتیب پاک شدن از ماتم سو تک و برو سو تک و زن حایض

آردی وقتیکه خود را از ناپاکی ماتم پاک سازد بعد از آن کار تعلقات و اعمال حسنه متنبه کند و در آن کار
تو آب مثل پرستش دیوتا و غیرت و خواندن مجید است علی الخصوص بعضی اوقات خیر سوره میخواند
که از کار که باز میماند آن دو وقت است یک در مردن شخصی از قبیله و دهم تولد پسر و دختر از
قبیله اکنون بیان وقت اول اگر فکری که در ساله پوره نشده باشد بمیرد آن را در زیر زمین باند که در بین
دیده در سینه مرده را سوخته باشند دفن کند آب و غیره بر آید و پنج نباید داد و شراب و نه نباید
کرد و در آتش نباید سوخت و همراه او سیوا سواد و در رفتن دیگر اهل قبیله مقتدر میت
بعد از دو سال هر که بمیرد اهل قبیله بکاشند و او را بر ده لبوزند خاما در زمین که سوزند پاک و
پاکیزه باشد اگر شخصی مرد و اگن موتوری است از هر سه آتش اگن موتور آنرا لبوزند و الا نه از سایر
آتش لبوزند این کارها سه شخصی که هم قوم و هم برن او بود بجای آورد و اگر بود و هم برای برین
همیزم و آتش از شود در طلب نماید آن برهن از حالت اجنه خلاص نشود و آتش خانه چاندال و
بیاده و خانه که زنی زانده باشد ده روز بران نگذشته و آتش بماند مرده را در آنجا سوخته باشند
نماید گرفت بعد از غسل دادن مرده را باید سوخت و خوشبو سینه نیران باید باید و غسل را پس بدید
والا نه دیگر کسی که در قبیل نسبت نزدیکی داشته باشد یا چه باید پوشانید مرده را برهنه کرده نباید
سوخت با وجود هم قوم مرده را شور و بر داشته نبوده اش بر تن و چتر حایض و بیش تر تب از روزانه
شهر که بطرف مغرب و مشرق یا شمال و می شده باشد باید بر آورد و دشو در سج و نه بر و از بریدن

سی بار همان طور آب بدید بر مچاری و اتمقه و شغنی را که پراشیت میکرد باشد نمیرسد که بر آب
 ابل قبیل و غیره بپس ترین بدید و قنیک از بر صند چرخ و پراشیت بر آید سه روز صبر کرد و روز چهارم
 به نیت آن مرده آب بدید و اگر بدید و مادر بر مچاری بهیر زهر اعمال که هست در بر همه چرخ بجا آورد
 اورا نیت کسانے را که آب بخورده نباید و او ایستاده باشد
 یقین دار و شغنی که در ایام مقرر ز نار گرفت و پراشیت نکرده باشد زنانه را که شوهرگز داشته
 باشد یا شراب بنخورده باشد بر اسے همان زمان که بر اسے آن شراب منع است و حرم
 خود گذاشته باشد بر اسے کسانیکه آب نباید و او و در آتش نباید
 سوخت آنها هستند سیوره شغنی که بدید را قبول نکرده باشد و دزد و فاما آن دزد که
 سو برن دزدیده باشد مقدار ده ماشه طلا شغنی که بر آتش گرم رفتن فسخ باشد و آنرا
 گیر و مثل گشت شدن یا ستیاس گرفتن زننه که شوهر را گشته باشد زنانه را که شغنی
 شغنی که حل انداخته باشد مرد خواه زن شغنی که برین آگشته باشد تا نیکه آتش آب می خورده باشد
 فاما آنها که بر اسے آنها شراب منع است و شغنی که خود را خود گشته باشد مرد یا زن خواه
 بهر باریق خواه یا بایفه در مردان نیت شغنی که بر اسے آنها آب نباید و او ابل قبیل نایک نشود
 کسانیکه بدن رویش که گشته نشود و اگر بهیر زهر آنها را آب
 نباید و او و در آتش نباید سوخت یا نال او آگشته باشد و آب
 غرق شده باشد مثل شیر و غیره زده باشد گا و بشتر جانور و غیره زده باشد بشتر مال
 یا جانیکه از بدن ضایع شود و بر دوزک آب و طعام کبده و باریق خود را خود بگذرد و خود
 بهیر و در آتش سوخته باشد خود را از بلند می انداخته بهیر و خود را از خفیه نموده بهیر و اگر آب
 نیت آنها بد یا نیا نمیرسد بجهت آنکه مواسے آدم بد فضل و گنهار بدین طرز نیت
 قول گوتم که بیشتر آنکه اگر این آدم با بر خاصه خود بدین ترتیب مرده باشد پس نیت
 آنچه بعد از مردن گفته نباید که دو اگر خواست بر پیشور بدین روش مرده باشد به
 چیز باید که در صورت رضا و ان جا آلت که قصد گرفتن شیر یا مار کرد و آلت بپزد
 یا نالے رفت و آن آلت گشته نایسته خود را در دریا گمان انداخت و شغنی نمیباشد

یا در بارش باران برآمده و برق زد علی هذا القیاس داین نوع است براسه پاک شدن
 از ما تم تا غسل روز اول کانیست شخصی که خود را کشته باشد یا میت شده مرده باشد اگر چه
 وجود آنها بریاسه گنگ برسد از گنا یا ان خلاص میشود و قول متاکثر نیست که اگر لاش جمیع
 مردم مذکور که سوختن آنها منع کرد در آب گنگ برسد پاک می شود و اگر کسی آنها را کشته باشد
 سوختن منع کرده باشد لبوز و براسه آنها که چپه نکند یا بر داشته از جاسی بجای مرده
 یا آب بنیاد و آن شخص ثابت که چپه نکند خلاص می شود و اگر آن مرده یا را که در آن قرار
 نوشته اند مرده باشند کسی نداشتند بر چارپائی برادر لبوز و آب به نیت آنها به نیت
 بن که چپه نکند از گنا یا ان خلاص میشود و اگر کسی مرده یا مذکور را ساس نکند براسه آنها که چپه
 نکند و اگر چپه نکند و دیگر در شب روز چهارم و پنج خورده تا از گنا خلاص شود و اگر کسی از
 این قسم مرده را که نوشته از لیسان خود را خیمه میکشیده باشد و نیز دیگر چپه نکند و
 تا یکماه هر روز غسل کبند و طعام از گدائی حاصل کرده بخورد و اگر بان پرست کند سال
 فرات یا شخصی که بر سر بجای رسیده باشد که از نیک و بد هیچ فرقی نتواند کرد و مطلقاً در
 شور و نمازه باشد یا چهار سکه که بهیچ وجه از ان به سنه شده باشد و امید به شدن
 نداشته باشد مثل برص یا صاحب کله رنگ خود را بکشد و باین نیت از بقده می بیند
 یا در آتش لبوز و یا در آب غرق شود یا ترک آب و طعام نماید عجیب نیست با نآب و آتش
 باید داد و ناپاکی قبله آنها آسود و ناست قول بعضی که بکشد شران در باب خود را
 بقصد و غیره که در صورت رضا چون مفصل نوشته شد کشته باشد آنست که تا یکسال
 براسه آنها هیچ نیاید و بعد یکسال ناریان بنی باید کرد و صورت ناریان بنی نیست
 که معتمد براسه غنیمت حسب الحسد و به نیت ناریان بنی بعد از آنکه ناریان
 کبند شده و غیره جمیع لازم بجای آورده و قول دیگران در صورت ناریان بنی آنکه بر روز
 یکا دوشی شوکل چپه ناریان بنی کبند و آن وقت ده پند از کبند و غسل و روغن ساخته در دریا
 بنیاد و مرده است آن بر جهنم یا که مرده آن طاق باشد مثل هفت یا نه طعام بخوراند
 و آن روز به دستور روز اول پنج میشتند و هرگز از گزیدن مار مرده باشد بعد از ناریان بنی

بر دزگانی پنجمی که در ماه سادون میشود صورت ما را از طلا ساخته بایک ماده گاو خیرت نماید و
 پس شش بار نماید اندیم بر مطلب بعد از آن که در دریا غسل کرده آب به نیت مرده داده فارغ
 شدند باید که در زمین نهم که سبزه آنجا رسیده باشد رفته بنشینند پیران کهن سال را باید که در
 وقت حرف و حکایت گذشتگان در ضایعه او گفته خرد سال را تسلی بدهند و آنهارا باید گفت
 که گر یکمندی بجهت آنکه در سمرت مر قوم است که براسه مرده اگر گریه بکنند در آن حالت گریه شک و بیم که
 از این آتش بزدن مرده میشود و قیامت که در روز قیامت بزرگ درخت نیل را بدین انداخته بیرون اندازند و چون
 بکنند بعد از آتش و آب و دود و دگر گین ماده گاو و سرشت سفید و گاو و زرافه دست رسانیده و
 بر سنگ پاکد آشته بنحاله در آید نهایت آتشگی تمام او برود تا راه حق برین بختند که ساینکه از این مرده رسیده
 باشند جمیع این چیزها که گفته شد بجای آورند و اگر آن که از هفت کس این طریقت باشند آنها را غلظ
 کاغذ است بلکه بنحاله مرده نمایند اگر برین غریب میزد دیگر چنان که از گوشت و قبیله باشند آنرا برداشته
 براسه سوختن بر دهن بر قدم راه که میروند در هر قدم ثواب یک سیه یا میند آنجا که
 ناپاک میشود فیصل تنها پاک سیه شوند اگر اسپند و خوشان مادر سکه را که مرده باشد براسه
 سوختن بر دهن بعد از سه روز پاک سیه شوند و اگر اسپند و خوشان مذکور از خانه مرده غله
 طعام خورد و یا بنشیند ماده روز ناپاک سیه باشند بر دهن پاک سیه شوند و اگر اسپند
 و خوشان مذکور طعام مرده بخورند و در خانه مرده باشند و از خانه همان مرده طعام
 بخورند تا دوازده روز ناپاک می باشند و اگر طعام نخورد تا مادر خانه بناید بعد از سه روز پاک
 سیه شود و اگر طعام نخورد و در خانه او نباشد از غسل روز اول پاک سیه شود و بهین ترتیب
 براسه عیش یازده روز و براسه شود و یکم سینه پنجه اسپند و خوشان مادر سی بجایارند
 این نیز چنان وجه دیگر سیه که نوشته شد در هر صورت بجای آورده اگر شود و بهین وجه
 براسه سوختن بر دهن دیگر اعمال از خورد طعام و بودن در خانه مرده بجای آورده پس پنجه خوشان
 مادر سی و پنجه پیران مرده بجای آورند این نیز بجای آورده و بر وجه جاری مادر و پدر و پسر خود را اگر
 مرده باشد برداشته بر دهن و اسب و دوا پنجه لازم این حال است بجای آورده و به نیتش غله
 مردم قبیل و غله خانه خود نخورد و اگر کسی بلب طلب بدید بخورد یا بازار خرید و بخورد

و اگر از این دو وجه حاصل نشود فاقه بکشد از دز که از سو تک پاک نشود این قسم بکار
 و بوقت شب هر کدام جدا جدا بر زمین بخوابند یعنی زن و شوهر یکجا نمانند و بر فرش گاه
 بنمایند تا سه روز تک و گوشت چهار روزه و بوقت غسل پنج نوز و شخصیکه مرده را
 سوخته در وقت سوختن آتش داده باشد نپندارد تا ده روز همان شخص بدین شخص
 از یک گوشت باشد خواه از گوشت علیحد از ساگ یا برنج یا آرد و جواز بر عین که روز اول نپند
 داده باشد خواه از گوشت باشد خواه دیگر از همان جنس غله نپندد و با وجود حضور سی پسر دیگر انکار
 نکند و اگر پس نباشد زن چنانچه براسه میراث و ارث مقر است همان ترتیب براسه
 سوختن باشد و کار کردن باید دانست اگر شخصی سه چهار پسر داشته باشد باید که کلان پس
 این اعمال بجای آرد و نهایتش از زرے که میان ورثه قسمت نشده باشد و برادران و زنان نیز
 باشند این کار بجا آورند باید که از برادران و خاگنه پنج بکند و اگر هر کدام بیشتر عد باشد
 باشند در مال خود اختیار دارند برضاے گرفتار حاجت نیست بدین تاده روز هر روز
 یک نپندد و چهری تا دوازده روز بر روز نپندد و پیش پانزده روز نپندد و بدو
 شود تا یک ماه هر روز نپندد و براسه آنکه بچار برین همین ترتیب نوشته شد که در
 دست پاک سے شوند و بر آن کسانیکه سه روز براسه ناپاکی مقر است باید که دوازده نپند
 بدو روز دوم استخوان آن جمع کند و چهار نپندد و بدو روز سیوم سه نپندد و بدو روز
 اول یک گوزه آب پر از شیر از جاسے بیاورد و در روز اول یا سیوم یا بیستم یا نهم استخوان
 سوخته مرده را جمع کرده براسه گنگ بفرسیند و وقت برداشتن استخوان نخوشبو
 و گل در عطران پرستش و بویا بپاکانے که آدم را سوخته اند بکنند و روز دهم برین
 دیر رفته شده شود و سوکے سده و غیره و ناخن دست و پا تراشد و پارچه که پوشیده
 است و در کند آنچه که بر همین روز دهم بکند چهری در روز دوازدهم و پیش در روز
 پانزدهم و شود در روز سیام بکند مطلب آنکه پیش از نپندوان ستر باشد و آنکه
 بعد از سه روز پاک سے شود بدو روز سیوم بکند غرض که براسه پاک شدن هر کس
 هر روز که ضرر کرده است همان روز ستر باشد و این کار بکند و از بقید کس که از مرده

درین سال کم باشد تر از حد نسبت منظور نیست چنانچه شخصی عموماً شخصی است فاما درین و سال از برادر
زاده کم است و اگر برادر زاده بمیرد آنرا باید که ستم تراشد بخصی گفته اند که پسران ستم تراشدند
دیگران را لازم نیست این مقدمه ستم تراشی بوقت محل در اصل ستمت جاگید و لکیده داخل نیست
بوقت متاخر از جا سید دیگر آورده نوشته است ستم تراشدین در وقت محل باز است
گیا و پراگ و بهشت و کوچه و خیابان مشهور است و نزدیک دیوار جنگانه که در او رفته است بوقت
مردن مادر و پدر و پسر و دستا و فتنه که اگر بوزیر بوقت جنگ کردن باید دانست که در
وقت ناپاکی هر کار که مطابق ستم و ستمت نوشته اند بناید که در نمانش شخصی که گفتی
باشد و اگر بوزیر میکرده باشد و بهمان دستور اگر شغل آفتاب مانع باشد گرفته باشد هر چند
ناپاکی باشد هر کار که در وقت مطابق ستمت باید کرد و گذشتل شر و خیرت و غیره نمانش
اگر بوزیر غلام گیر و دوشیده ناپاکی کند و براسه ستمت بدار ناپاکی یکبار گاتری خوانده
هر دو دست آب به نیت آفتاب در زمین اندازد و مردم را باید که از قبیل شخصی که مرده
باشد یا پسر یا دختر ستمت بدارد و باشد تا ناپاکی پاک نشود طعام بخورند و بقیه
آنرا گویند که در ناپاکی شریک باشند و مردم بقیه اگر طعام از خانه مرده بخورند معیوب
و اگر در جنگا کم کنند یا جنگ یا مورتراشی و غیره در خانه شخصی ناپاکی از بر گذر مردن یا
زاییدن شود پس غلام پیش ازین بخت باشند باید که آنرا صاحب خانه بخورند و دیگر
آورده بمردم بخورند و اگر نه بخت اند در خانه دیگر ستمت بخورند نمانش به قدرت
که پیش ازین کار در خانه اد جمع کرده باشند و درین خوردن ستمت کشود طعامی که
در پیش باشد بخورند و براسه آ چون آب از خانه دیگر ستمت بدارند تفصیل چیز که از خانه آید
و برده ستمت اگر بگیرد معیوب نیست نمک و غلام گوشت آب و گل و رخ شل و درک و
میوه سبز و غیره و ساگ و بهنرم و کاه و خجرات و شیر و روغن زرد و کنگد و ادویه و غیره
و غیره غلام بخت و ناپاکی بر صاحب مال بدست خود از خانه او برداشته
باشد و این براسه آنست که مثلاً شخصی سنگی که در هر روز بعد کس خوراک داده
خود بخورده و در آن جا اگر ستمت و برده ستمت شده باشد در آن جا اگر در خانه

آن کس برشته که گفته شد غله خام باید و محبوب نیست چیکه از خانه دو کا نذر خریده بیارد
 هر چند آن فرو شده در سو تک باشد اگر در خانه شخصیکه از هر سو تک ناپاک شده و آن شخص
 خوانیدن مقدار سه از برجهان بر روز شنبه که ده سکه طعام بخورد و در شب شنبه
 بخورد و تا از گنا آن پاک شود از گرفتن غله خام آن شخص گناه گارسته شود و اگر سو تک در پیشگاه
 بیک شخص برسد و دیگران که در خانه باشند پاک هستند طعام آنها نیز پاک است شال این
 یک آنست که معلم شخصی فوت شد یا متولد شدن آن شخص از قبیله بعد از چندی با و برسد
 از روزیکه سه شود تا سه روز ناپاک سه باشد و اگر بهر تولد شدن پس از قدر قبیل
 یا تو میدن شخصی از قبیله در ده روز از آن روز که آنگاه شده باشد شخصی بشود و در
 باید که آنچه از ده روز بقیه مانده باشد همان قدر روز سو تک بکند و در هر صورت که در این
 و مردن باشد براسه برجهن ده روز براسه چهری و از ده روز براسه پیش یازده روز
 براسه شود و سی روز مفرد که دنیا پیش هان که شمشید باشد یعنی تا جفت کرسی یک جوی
 باشد همان دستور در هر دو صورت بعد از سه روز پاک سه شود و اگر از اول برجهن و
 چهری و پیش که از دو سال کلان شده دنیا پیش با و زار ناده باشد بهر در براسه او که
 روز سو تک باشد و اگر دو سال از او باشد و بهر دنیا پیش او که کند و اگر ده باشد
 براسه او سه روز سو تک بدارند و خانه شخصی که پس تولد شود و اما در آن پس همان ساعت
 که خون ظاهر شد ناپاک میگردد و دنیا پیش روز اول که کرد باشد در آن خانه که پس تولد شده
 سو تک اعتبار نباید کرد و براسه آنکه شداده و غیره باید که در مردم قبیله را اگر مساس کنند
 عیب نیست دنیا پیش اگر مادر آن طفل را کسی مس بکند داخل سو تک سه شود و در باید که
 غسل کرده پاک شود و پدر آن پس را و قتی مساس باید که غسل بکند تا بعد از تولد او غسل
 کرده باشد مساس نباید کرد و مادر پس بعد از هشت روز از تولد پاک سه شود و بعد از هشت
 روز پرستش و قوتی تواند کرد و مادر در قدر بعد از یک ماه از تولد دختر پاک سه شود و روزیکه
 پس تولد شود روز تولد پاک سه باشد در آن روز برجهن از خانه او خیرات بگیرند جائز است
 دنیا پیش طعام در خانه او بخورند و اگر برجهن در خانه او طعام بخورد باید که چاند رین برت بکند

نازگناه خلاص شود و ز نیک پس زاید است روز اول و ششم و دهم پاک است درین سه روز
 از اعمال حسنه هر چه بخواهد بپوشد که در شب ششم از زایدان پیشتر خافقت زن بسیار باد
 که در براق برهنه در دست گرفته خبر و ارباب بود اگر در خانه بیاید پس تولد شود و هفت روز بان
 نیک نشسته و در نیجالت نماند برادر دویم آن شخص پس تولد شد پس مردت که براسه پاک شدن
 از تولد اول مانده باشد آنرا حساب کرده بقیه ده روز دیگر و ناپاکی باشد همین دستور
 ماتم بداند یعنی خواه تولد باشد خواه فوتی بدن بشرطیکه در بایتم که دیگر بیاورد یا در بیاورد که پیش از
 پاک شدن دیگر متولد شود اگر پاک از ماتم سه روز گذشته اند ماتم ده و پیش از آنکه پاک شدن پیش از آنکه پاک شدن
 نماید اگر از آنکه پیش از آنکه پاک شدن پیش از آنکه پاک شدن نماید اگر از آنکه پیش از آنکه پاک شدن
 بوجود آمده در هر صورت ماتم مرده زیاده است آن را اعتبار باید کرد اگر سیکه را ماند
 فوت شد و پیش از آن که از ماتم برآید پیش فوت شد بعد از آن ایام سوگت از آن
 از مرگ اعتبار نماید و اگر همان صورت اول بدر فوت شد پس از آن مادرش آنچه از ایام ماتم
 بقیه ایام از آنکه زاید است و در هر یک شب دیگر ماتم باشد بعد از آن پاک شود و صورت دوم روز
 یک شب آنست که یک روز اول و ما بین آن شب و فردا سه آن روز دیگر و شب دیگر که بسیار
 پاک است و اگر در روز دوم بوقت یک شب یا قیام ده ماتم دیگر سه پیش آید سه روز
 دیگر ماتم دارد و اگر در روز دوم بوقت شام ماتم که پیش آید روز دیگر ماتم دارد و اگر در ماتم پس
 تولد شود اعمال که در وقت لازم است بجا یارد و اگر سه از زسنه بافته پس حمل هر قدر
 ماه که افتاده باشد هفتاد شب از ناپاک است و دیگر سه از قبیل ناپاک نیست و شوم
 آن زن محض از غفل کردن پاک میشود قول دیگر اصح آن که اگر پیش از سه ماه حمل
 سه شب ناپاک است تا شش ماه اگر حمل هفتاد شبها هر یک که روز بعد از آنکه هفت ماه در شش
 ده روز ناپاک سه شود اگر غفل پیش از آن که ده روز شود و سه سوگت مردن او باید کرد
 ناپاکی تولد لطیفه که سقر است اعتبار نماید و اگر در روز دوم پیش از تمام تمین کردن بسیر دهان
 وقت پاک سه شود و اگر غفلت دهان وقت بسیر که متولد شد یا مرده از شکم بر میان آید
 بریده نباشد مادر او تا ده روز دیگر قبیل ناسه روز ناپاک سه باشد و اگر نماند بریده

ناده روز و شب براسه او تنگ باید گرفت زن حایض روز چهارم از میض غسل کند و بشوید
 دست بکشد و کارخانه بکشد تا میض براسه پرستش قویا روز پنجم پاک سست شود و بشوید بلکه خون
 قطع شده باشد و این شرک در پرستش و تو با است و زنیکه روز هفتم حایض شود و او را
 نیک پاک بکشد و نباید که میض غسل کند اگر روز پنجم حایض نشد و پاک نماند اگر روز نهم حایض نشد و پاک نماند
 و اگر بعد از این حایض و میض شود و پاک نماند اگر روز چهارم پاک نشود و اگر روز نهم پاک نشود و اگر روز دهم پاک نشود
 شد و باشد و اگر زنی در روز هفتم حایض شود و پاک نماند و روز نهم حایض شود و پاک نماند و روز دهم حایض شود و پاک نماند
 پاک نشود و اگر زن در روز چهارم حایض شود و پاک نماند و روز نهم حایض شود و پاک نماند و روز دهم حایض شود و پاک نماند
 و در چشم دوده و سرکه نکشد و ده چینه بر بدن نکند و در آب در نیاید و او را در خواهد و آفتاب
 و آفتاب و ستارگان نه بیند و آتش دست نکند مسواک نکند خنده بسیار نکند کارهای
 نکند بظرف خور و یا برده نکند جمع کرده آب بخورد و یا از ظرف آب بخورد و بظرف
 گل یا بر دست گذاشته طعام بخورد و طعام بپوشد و آنچه در آتش و آتش در غنای ده گاو
 و نمک کشیده یعنی نمک سنگ گفته اند سیوه و پنج ادرک تمام بپوشد است و اگر زنی
 شکلی کرده باشد که تمام ماه بپاکد و پاکد و غیره ازین قبیل غسل بکند یا در سنگ است
 پاکد و درین میان حایض شود باید که آب در نیاید بظرف آب بر داشته غسل بکند
 تا با پا پاچه که پوشیده باشد غسل بکند و پاچه بپوشد و همان پاچه بر بدن خشک شود
 و اگر زنی در چهارم غسل تواند کرد حایض شود باید که روز چهارم زن دیگر با دست کرد
 یا پاچه غسل بکند یا بپوشد یا غسل بکند یا زن دست برساند و مرتبه یا دوازده مرتبه این
 عمل بکند و این زن بپا پاچه سابق دور کرده رخت تازه پوشیده چیزهای خیرات بکند
 برین روش پاک سست شود و براسه جمع بپا پاچه که غسل تواند کرد و این آئین مقرر است
 و نیکه پیش از پاک شدن از توله پیر یا دختر یا دختریض بپوشد و باید که براسه غسل او کوزه
 آب بپا پاچه خیزاده گاو که شیر و جوات و زعفران و سرکه و شکر باشد در آن کوزه
 بیند و زود بپا پاچه را غسل بپوشد و بعد از غسل ازین خن جاتی در کوزه رخت دیگر بپوشاند و بظرف
 مقرر بسوزد و برین روش پاک سست شود و اگر زن بوقت شب حایض شود یا زاید از آن است

پس صبر بر آن کرده باید دید که در کدام بخش شده است اگر در بخش اول دویم شده است پس
 داخل روزگزاره بخوابد و اگر در بخش سوم شده داخل روز آمیزه بشمارد و بهین قسم بر
 تاریخ مرده حساب بشمارد اگر آنکه بهترین سیر تاریخ مروی از او قیاس بوزن اعتبار
 کرد و گذشته را به دو تهمین و فصل و غیره جانور و زمان و روشاخ و از کسی که خود را خود گذشته
 و قیاس این قیاس به عقیده همان وقت غسل کند از ماتم پاک می شوند و اگر نه عقیده همان را
 که ضرر تحقیق شنیدند غسل کند پاک می شوند و اگر نه ماتم آنرا نباید داشت غسل باید کرد
 و اگر نه آنکه آنکه در آنکه باشد و آنرا اگر سبب موجب گشته باشد یا جانور بر گذشته بر سبب
 که آن شخص در دفع آن می کشیده باشد در آن صورت ماتم او را باید گرفت و کسی که در
 خاک زخمی شده بعد از چند روز از آن زخم بهیرد براسه او یک روز ماتم بداند و بعد از یک روز
 پاک می شود و کسی که براسه کار بر تهمین گشته شده باشد یا براسه او و بی زنی گشته شود
 یا براسه خلاص کردن ماده گشته شود یا بایکی و ماتم او یک روز است بعد از یک روز پاک می شود
 اگر در یک گشته شود یا بایکی و غفلت یا وقت این قیاس یک می شود و اگر از اول شدن پس بعد از دو روز و بی زنی الحال باخت
 غسل کند پاک می شود و اگر بی قیاس نیست اگر پیش از دو روز و بی زنی پاک است اگر پیش از قیاس
 مسافه بعدی که در یک سال بشود باید که تا سه روز ماتم بداند که داخل نایکی است و
 اگر بعد از یک سال بشود بی الحال غسل کند همان وقت پاک می شود و قبل بشت رکعت
 آنکه اگر در سه ماه بشود سه روز ناپاک است و اگر تا شش ماه بشود دو روز یک شب ناپاک است
 و تا نه ماه یک روز و اگر بعد از نه ماه بشود غسل کافیت و دیگر نایکی نیست نهایتش در ماتم
 مادر و پدر باید که پس هر وقت بشود از همان روز ده روز محقر ماتم بداند و داخل نایکی بشمارد
 این ده روز که نوشته شده شود براسه بر تهمین است و الا نه براسه چهری و ده روز
 ده روز براسه پیش از ده روز براسه شود و یک ماه مقرر است بر چند لوازم شرع و غیره
 شده باشد باید که پس جمیع مراتب از سه نوعی آرد و اگر خبر فوت شدن مادر یا پدر
 از آن زن نیست بشود تا یک سال ده روز و بعد از یک سال اگر شنیده باشد سه روز و یک
 بار و اگر خبر فوت شدن شخصی از قیاس پیش از سه ماه و بعد از ده روز که پیشوند

آن شخص در باسے که مرده باشد در باسے مایل است باید که فی الحال غسل بکند بجهت آنکه همان
زمان پاک سے شود اگر عینی و سنیا سی و بان پرست بمیرد همان زمان غسل بکند فی الحال
پاک سے شود و هم گویا در همه صورت محض غسل پاک سے شود و شش قسم چار در مسافت بعد از باران
و اگر باران آید آن شخص غسل نکند چنانکه اگر در روز و میان باشد سیوم آنکه در دم آنجا نماند و اگر در میان باشد
تقبل گیر آن یک ساعت باشد چنانکه اگر در شب باشد آنجا نماند و اگر در میان باشد آنجا نماند و اگر در میان باشد آنجا نماند
بعد از باران و در آن وقت که رسم خود تراشی نشده باشد اگر بمیرد و در میان پاک او اعتبار باید
که بعد از سه روز تراشی اگر بمیرد و در میان باشد آنجا نماند و اگر در میان باشد آنجا نماند و اگر در میان باشد آنجا نماند
اگر بمیرد و در آن وقت که رسم خود تراشی را سه روز و در میان پاک او اعتبار باید
میش پانزده روز و در میان پاک او اعتبار باید و در میان پاک او اعتبار باید و در میان پاک او اعتبار باید
باشد و شش و غیره اعمال حسنه بجا آورد و باشد براسے او هم شش میش پانزده روز و در میان پاک او اعتبار باید
و این قسم شود و این است برقی گویند و اگر چغتری بروش خوب زندگانی نماید براسے او ده روز
و همان طریقی شش روز و در میان پاک او اعتبار باید و اگر در میان پاک او اعتبار باید و اگر در میان پاک او اعتبار باید
خوت شدن و قتیقه ناپاک سے شود بعد از ده روز پاک سے شود و اگر بر تهن از و ختر چغتری
و بیش و شود و اولاد داشته باشد از آن پس از آن در ماتم اهل قبیلہ اولین بعد از شش روز و
و این بعد از سه روز و بر تهن بعد از یک روز پاک سے شود و اگر چغتری از و ختر بیش و شود و اولاد
و شش بعد از یک روز و اولاد بیش و شود و در میان پاک او اعتبار باید و اگر در میان پاک او اعتبار باید
بر تهن ناپاک است و بر تهن بر تهن که از و ختر بر تهن شده باشد و در میان پاک او اعتبار باید و اگر در میان پاک او اعتبار باید
بر اسے جمیع مردم و بر تهن بر تهن در روز مقر است و ده و غلام هر کس که باشد
بر اسے ناپاک است و خود نامد که صاحبش ناپاک است و نیز ناپاک است و قتیقه صاحب
پاک شود و نیز پاک سے شود و بر اسے ماتم خود باشند از هر بر تهن که غلام و ده باشد مطابق
بر تهن اصل خود و بر تهن بر تهن اگر در میان پاک او اعتبار باید و اگر در میان پاک او اعتبار باید
سیا باشند بر تهن بر تهن ناپاک است و بر تهن بر تهن که از و ختر بر تهن شده باشد و در میان پاک او اعتبار باید و اگر در میان پاک او اعتبار باید
میگویند که مادر و از بر تهن اعلی و در از بر تهن بر تهن باشد و از بر تهن بر تهن بر تهن

ناپاکی فصل گفتند و اگر دختر سالیانه نگردد باشد و مو تراشی هم نشده باشد و بر سر او
 در ماتم ناپاکی نه افتد و اگر سوم مو تراشی دختر شده باشد و ناکتخدا نگردد باشد و بهیر و بر سر
 یک شبانه روز ماتم ناپاکی اختیار باید کرد و اهل قبیل براسه ماتم دختر ناسه کسی در ناپاکی پیش
 و از کسی چهارم سینه شونده و اگر دختر ناکتخدا نگردد باشد و بهیر و براسه آن سه روز ناپاکی
 سینه شود باید که بهر صورت سینه که جانب پدر دویم جانب شوهرین سه روز ناپاکی اختیار نماید
 و اگر زن بعد از کتخدا لی در خانه پدر بزرگ یا بهیر و براسه او یک شبانه روز در زمین ناپاکی نشوند
 مردن سه روز ناپاکی سینه شونده باید که در مرد و صورت اگر در خانه شوهر بزرگ یا بهیر و بهر طرف
 و در آن روز هیچ ناپاکی نیست و این احکام که در باب دختر و زن گفت به چهار بن سادی است
 و البته دل بیک گهر یا در کینه شریک است که در پاک شدن از ناپاکی زانیدن و مردن نوشته است
 به چهار بن کاتیم است اختلاف جائز نیست و مردن معلم که شاستر تعلیم میکرد باشد و اگر
 و اهل حرفه مامون خود یا مامون پدر یا مامون مادر و خویشان خود و مادر و پدر و چنانکه تفصیل
 اینها در پیوسته است و سبب نوشته شد و هم سینه و معلم که بتدریس تعلیم کرده باشد و یک شبانه
 روز ناپاکی سینه شود و بهیر و براسه پدر و زن معلم که در روز ناپاکی باشد
 که پاک از ناپاکی نماند و اگر بخت بد باشد که در روز ناپاکی باشد و اگر ناپاکی باشد و اگر ناپاکی باشد
 و دختر که از دست تو گشته باشد و در روز یک شب و ناپاکی باشد و دختر را بچوین که آنها را
 زانیده باشد و اگر پس از زانار و زن مرده اند شبانه روز ناپاکی باید بود و اگر دختر ناکتخدا
 شده است پدر یا مادر زن دختر بهیر و سه روز ناپاکی بر زن و دو مردن و خوشدامن
 و خواهر و زن مامون و همه سینه بچوین و خلا و جد و مادر و در یک شب که آن شب
 در میان و در روز واقع سینه شود ماتم پدر و براسه سمان و ک سه روز و براسه سمان که تر
 که در روز ناپاکی باشد و براسه مردن را به بزرگ یک شبانه روز در ناپاکی باشد و اگر
 بگانه که از قبیل نباشد و در خانه این کس بهیر و براسه او یک شب ماتم و ناپاکی باید
 گرفت و خواهر که کتخدا شده باشد و مردن آن محض غسل کردن پاک سینه شود و از
 مردن سرکار و پیشوای تو می و عابد و متراض و مرید بدین سناریگان یعنی بوقت شب

پاک سے شود و چنان از مردان با او کتھا خواہر یک سے شود و آاد و خسر پورہ محض غسل کردن
 پاک میشود و اگر درینے کے بعد از ہر قوم و ہر جنس تازا بداشتہ از دینہ ہر دن نہ بند
 هر کام تمام و بہر حال چستہ ہا سے توانند آمد و داخل ناپاکی بہا شستہ رعاتی کہ بعضے جا
 سونک بسیار و بعضے جا شہ پاک کم گفتہ شد باید دانست کہ در بایکے سونک شدہ سونک بسیار
 باید کہ در وہ جا شہ پاک کہ خبر آید وہ اندہ سونک کم باید کہ در گراز و دوازہ گونہ فرزند سیوا افزند
 جہلی کے بعد دینیکان نہ بد کہ وہ باشند و ہر اسے آنا یک روز ناپاکی سے باشد
 در بعضی روزان قبیلہ ناپاک نیست و اگر شخص زن دیگر سے نہ آید آرد وہ ان زن مجرب و پاک
 آن سے روز ناپاکی باند و چھن زنہ را کہ ترک دادہ باشد و ان زن مجرب و براسے آن مرد
 ماتم بار و دیر آن زن نیز سہ روز و سونک باشد و این قبیلہ محض غسل پاک سے شود
 و در مردن را جہ خود کہ را جہ ملک اینکس باشد یک روز ناپاکی باشد بہرین باید کہ ہر ہفتہ خود سال
 سے قبیلہ سیوا سے خود زود و اگر ہر ہفتہ چتر و بیش و سید قبیلہ خود برہ و در آب غسل کردہ
 باتش دست برساند قدر سے روغن بجز در خوردن طعام منع نیست نہایتش بعد از خوردن
 طعام خورد و اگر بہرین ہر ہفتہ شود در مرد ہر بار یہی سے شہ سونک باشد و لاندہ از گاہ
 خارج سے نشود و بعد از ان جہ ریائے کہ خود شہ ریائے شہ چوستہ باشد غسل کردہ صد
 پر نایام بجا آرد و قدر سے روغن بجز ناپاک شود اگر بہرین ہر ہفتہ پیشہ بد و در روز یک شب
 بار و اگر بہرین براسے مردہ چتر و بیش و شود و ہر ہفتہ قبیلہ آنا گاہ یکہ شہ باز و اعمال نہ
 مثل شدہ و غیرہ سے آند کہ و اگر چتر و بیش ہر ہفتہ پیشہ بد و براسے پیشہ شہانہ
 روز و سونک باشد و براسے شود یکہ روز و اگر بیش ہر ہفتہ پیشہ بد و شہانہ روز و سونک
 باشد و اگر بہرین حیت و اگر نادرانستہ رفت چو شانہ یا خوشبو سے بماند شہانہ روز و روزہ بار
 و اگر دانستہ کہ کہ چہ کبندہ و اگر کم قوت باشد غسل کا فیتہ و اگر استخوان آدم بچہ آید
 باشد آزا کے مسک کند تا سہ روز ناپاکی سے باشد بایک پیش از ناپاک شدن براسے
 خیرات شگلہ کردہ باشد آزا اگر کسی جہ و شہ شخصہ بگیرد و بہرین ہر ہفتہ
 باشد و در دست مثل چنگ و شمن و غیرہ آید از نامہ یا دیو یا قیامت کار کبندہ جان

فصل دوم در باب پاک شدن که از پوست کبریا پاک شدن بوسیله چیزها پاک میشود

اگر دست کسی به شیت یا پت یا چاندال و زینک زائیده باشد و در روز بران گذشته باشد
یا زن مایض آدم سوئی برسد باید که غسل کند تا پاک شود و اگر کسی خواب بد بینید یا جماع
بازان حائض کند یا آب دهن در عطسه بدون افتاده باشد یا سه کند یا زینک را که در آن
مرد و صفت اند یا در غن کرده اند یا به استخوان دست کند تا ماهان استخوان که آنها را دست
نباید کرد و دست کند یا چوب جگ را که آنرا چوب گویند دست برساند باید که غسل کند و اگر
جواب خورده باشد یا سه کند یا پیش تراشیده باشد یا سه کند یا سه کند یا سه کند یا سه کند
باید که بعد از آن غسل کند و قدر سه روغن زرد و بجز و اگر آن مردم غسل نکرده باشند
و کسی بآنها دست برساند باید که آچون کند و اگر لعام خورده باشد دست و پاشسته
آچون کند و رجاست که زن از حیض برآمده باشد غسل باید که در روز دیگر اوقات دست و پا
شستن و آچون گرفتن کافیت شل آنکه بعد از صحت خانه رفتن و شاق کردن شسته آچون
گرفتن کند بر ذرا شستنی و قیر دخی در روز جمعه ایام تبرکه اگر جماع کند یا پارچه پوشیده است
غسل کند و اگر نه یعنی شود بعد از فرصت یا فتن غسل کند و اگر به آدم سهیل و زینک دست
برسد مثل چاندال و غیره غسل باید کرد و اگر پارچه پوشیده باشد سهیل کرده یا پیر
بشوید و اگر دو سوختن آدم مرده برسد غسل باید کرد و اگر با یک مرده را بمسوزند آن دست برسد
با پارچه غسل باید کرد و اگر به پرستندگان تبار که در جت خانه پرستند دست برسد
یا سه کند که به پرتباری تمام و به میکرده باشد و کسی که سویم می میفر و فتن باشد یا بطریق
شراب یا پت یا پاک یا یک دست برسد باید که با پارچه غسل کند هشت صد مرتبه
تا تیری بخواند و سه روغن خورده باز غسل کند آچون کند آن زبان پاک می شود
بشره که خود رفته بآنها دست کرده باشد و اگر آنها آمده باشند دست برسانند
باشد غسل تنها کافیت دوسو سه این چیزها پاک کردن است نباید که اگر دست برسد غسل باید کرد و اگر

بدو یک برهن دست برسد با پارچه غسل کنبه تا پاک شود و دو پاک آنرا گویند که تا سه سال
 بخت نوکری پرستش زیوانا کرده باشد و آنرا از او طعام خوردن هیچ نباید طلبید و اگر نجا کرد و یا
 جوگی که کتیر گرفته باشد یا سینه یا شش که سینه قبول کرده باشد یا بر سینه که گند کار کرده بر پهنان یا
 مانده باشد و شود که بطن ز غلبه زلیت میگذرد باشد دست برسد با پارچه غسل باید کرد و اگر
 سینه چانڈال بر پهن برسد باید که غسل کرده قدری روغن زرد بخورد و از آدم سینه
 و چانڈال بمسافت درازی دهم ماده گاو و در چانڈال این مسافت میان چانڈال و آن گوس
 فراق کم بماند باید که با پارچه غسل کنبه و این مسافت براسه ضرورت تخمین کرده اند و الا نه
 باید که از سینه بمسافت یک جوه و از حایض دو جوه و از نامخی و ستمگی سه جوه و از چانڈال
 چهار جوه و در بماند و اگر در چانڈال نوشته است مسافت کم بماند غسل باید کرد و جوه چوبیس که
 اعصاب و قلبه می بندد و از ابرو و دوش گاو و آن گداشته بگوشت سینه آرد و اگر به کلانج و جسم
 مساس شده باشد با پارچه غسل کنبه و اگر در ششاش که دن یا سینه ناز و زقیق آب بنگر فته باشد
 و سینه چینه بران گداشته باشد باید که با پارچه غسل کنبه و اگر به گوس یا کلانج یا گوس یا
 شتر یا خوک دست رسانیده باشد با پارچه غسل باید کرد براسه مساح اگر نه نوشته شش کنبه
 طعام خورده است و دست رو به من ناسته باشد براسه آنکه مغز و گند و خون و بی آب و شش پاک
 است و اگر گربه خود مساس کرده بر و آن کس بقتد دست رسانیده باشد و حیوان نیست
 و اگر بپگ بالا تر از ناف سوا سه برود دست مساس شود و غسل باید کرد و اگر از ناف پائین تر
 مساس بگ شده باشد آنهارا بشوید و چون کنبه حاجت غسل نیست و اگر بر پنهان که در مساح
 آنرا غسل نوشت بالا تر از ناف سوا سه برود دست مساس کنبه غسل باید کرد و اگر از
 ناف پائین تر مساس کرده باشد آنهارا بشوید و چون کنبه حاجت غسل نیست قول بعضی
 که کتیر آن است که ستر تا بشوید و اگر چتر نجس و چشم و گوش و بینی بنیت باید که غسل کنبه
 بمساح و غایله بول و بغم و چربی و ریش و از کتیر تیغ چیر آده گاو که شیر روغن و خرد
 و شامه و سرگین باشد بخت و آنوقت پاک باشد و نهایتش این قسم در آن صورت است که
 از دیگر حقیقه اگر از خود باشد شستن کافیت و از گل و آب گوید و بطن و آن خنک است

اگر از ناف بالا تر برسد غسل باید کرد و اگر از ناف پائین برسد بشوید و اگر گلی کوچه آب
کوچه چنانچه ال و سنگ و کلاخ بکشد رسیده باشد یا آنکس آمده نداشت و بیکرے را
مساس بکند شخص دویم بجنس نمی شود و محض برسدن با دآن شخص دوم پاک می شود
نحت نچته و گلی کوچه که خشک شده باشد برسدن با د پاک می شود و اگر بان دست برسد
شستن و غسل کردن حاجت نیست و اگر به استخوان آدم که بجز فی الوده باشد دست
بر تهن برسد غسل باید کرد و اگر استخوان گفته و بوسیده باشد چون کافیت یا ماد و گاو
دست بکند یا بطرف آفتاب نظر بلند و اگر استخوان جانوریکه غرض آن جانور منع است
در وقتیکه چرب باشد دست برسد غسل کرده یا چرب دیگر بپوشد و اگر گلی کوچه آب کوچه
چنانچه ال و سنگ و کلاخ بکشد مساس کرده باشد نداشت بدگر سست دست برساند یا دیگر
دانسته بان مساس کند در هر صورت غسل باید کرد اگر شخص سیومی آن شخص دومی
دست برساند سیومی را چون کافیت اگر شخص سیومی دانسته مساس کرده باشد
او را نیز غسل باید کرد و بچپاری بهان و چه چون کافیت اگر بخورد دست برسد غسل باید
کود و بزرین عمارت بجنس اگر درستی بگذرد و خالی بماند پاک می شود و در آتش هر چه پخته شود
پاک است یعنی چیزها به با و پاک می شوند و بعضی چیزها بشستن آب و گلی پاک می شوند
و بعضی چیزها با فاقه پاک می شوند تفصیل اینها را در کتاب ما را در حدیث و تفسیر
در کتاب نوشته شد و بعضی چیزها بکیرات پاک می شوند مثل آنکه از بزرگ درگاه که در خطا
واقع شود خیرات بکند و اگر آب دریا از جریانی مانده باشد بسیار باشد و نجاست
در آن افتاده است دریا سست و کور محض از جریان پاک می شود و بر تهن از عبادت پاک
می شود و گناهی که در خفیة کرده باشد بکیرات پاک

می شود و فاضل از فرو خوردن غصه پاک

بدن بشستن پاک می شود و دل از راست ولی

پاک می شود و روح از شناختن دوزخ

آفریدگار پاک می شود و تربت شدن انوار

پنجه از زمین قلمبه رانده بهم رسد بخورد میوه و بنخ صحرایی بخورد و در رحم دل باشد غصه نکند
از پنجه بگیرد و بنخ درخت بماند و اگر آن قسم که گفته شد بیاید قوت زنیش نیز از همان میوه باشد
از پوست درخت لباس سازد و بوم از آن میوه صحرایی بکند و خیرات نیز از همان بدو نمک برآورد
در دهن خود از صحرایی هم رساند میان شوره زمین از خردشات پارچه مثل آن میج با خود نذر دود
بخشد بوم مثل برنج و دال نمک برآید بوم گاه بایستد بلب بهم رسد گرفته بوم
ن پرست و سوسه سروریش و فعل در بار و جمیع اعضا نگاه دارد و ناخن نیز نگاه دارد و
له صحرایی یا بنخ یا میوه محمدی زیاد بر یکدیگر خوراک یا زیاد بر یکدیگر خوراک یا زیاد از شمشاد
یا زیاد از یک سال نگاه دارد و سه بار غسل بکند و خیرات بکند و بسیر بخواند و دیگر را تعلیم علم
بکند خیرات بدو دوستدار جمیع جاندار باشد و اسب خود را از بون سازد و بکشد بخت نکند
و یک بکشد بکشد آب و آتش برآید بختن طعام نگاه دارد و بنی برین خاییده بخورد از پنجه از
ناخن قلمبه پنجه شود و بخورد و مثل میوه خام میوه محمدی که در زمین قلمبه رانی نموده باشد
میوه که خود بخورد پنجه باشد و از درخت افتاده باشد آنرا برداشته بخورد و بوقت ضرورت
از سنگ گوشت بخورد و اگر دهن برآید خوردن و بوم کردن و مالیدن در کار شود و از تخم
درخت سوسه و میوه صحرایی برآورده بکار برود همیشه چاندرا این یار و زکر حقیر می کرده باشد
اگر نماند در پانزده روز یکبار و بعد از یکماه خور و اگر نتواند آورد و هر روز یکبار بوقت شام
یا پیاز هم پیروزانه بخورد و گاه بر زمین نشین کرده بخورد و بخت بخت که چیت و میا که درت
اگر کیم که بصیغه واساوه باشد در چرخ اگر بگذارد در ساون و بنجفا دون و کنوار و کاتک چوتره
بسته و اگر آن بگذارد ایستاده نکند در گنبد و پوس و مالک و پیاگن پارچه نر به پوشد و اگر کم قوت باشد
این چیز را با احتیاج نیست اگر زرد بگذارد که سیخ خار بگذارد و دیگر صندل مال
بر در و رابر بگذارد و اگر برآید بوم و خوراک پنجه نداشته باشد از دیگر آن پرسه
گرفته بوم بکند و بخورد اگر بیمار شود و قوت از صحرایی حاصل نتواند کرد و دیگر آن پرسه
نباشد بخانه بر زمین در ویدیه قلمبه از علماء که آن جا بیا بدیرین شهر آورد و بخورد
و در بعضی سمرت نوشته اند که در هر صورت سنیاسی هشت لقمه و آن پرسه شانه و

بخود دو اگر بسیار بسیار باشد و از بیماری فرصت نیابد و به مشرق و شمال آن قدر برود که جان
از طالب برای علاج بیماری بانی پرستند من استعدا اگر بر سر فیه بگردد که از آن فرصت یابد
و آن صورت خود را در آتش بسوزد و در آب غسقل کند یا از مکان بلند افتاده به سر و جان
است ترتیب غسل و غیره که براسه بانی پرستند مقرر است و آمارا دمیاسه نوشته شد
اگر یابین: بلکه از ابتدا تا این نوشته شد بانی پرستند و از این وقت که بیک کسی یابد فاما مکنت نمی شود براسه آنکه
سید اسام سناسی گنت نمی شود که رحمت اگر بفرز مقرر آیین پسندیده بگذرانند گنت
سے یا بدو طرز پسندیده که این گنت علامت است که در آمار سابق سناسی نوشته گیان
نداشت درین آمار که گنت است تن گیان بهم رسید و قیاس ببرد گنت خواهد شد و آنکه
در آسم سناسی گنت گفت براسه آنکه در آن آسم گنت البتہ می شود و بیان هم
بانی پرستند با تمام رسید

فصل پنجم در آیین سناسی

و قیاس که در دهرم بانی پرستند قائم شد یا در گنت دهرم آرزو سگنت که در بایک
پرا جایت جگ که ده و ترک حبیب چیز داده و بصیرت اندر اگر انجوتزی باشد
انجوتزی را خاموش کرده بود و اگر بعد از بر مته چسب سناسی شود جایز است پر چهار
آسم که بر چهاری و گنت و بانی پرستند و سناسی باشد بر سه بر آن که برین چسبی
و بیش باشد جایز است ترتیب سناسی شدن بر روز پراشی
در موسیکه آفتاب او تر این باشد خود را ظاهر و پاک بنوده و دوازده شد و بعد خود را
بکند بعد از آن بصحره رود و بعد از سه کار سناسی باید شد بر مته چرج بگرد و جگ کند
دایره سه بهم رساند اگر گنت سید بر بجا آوردن این کار سناسی شود و در رخ
سے بود و اگر بر مته چهاری سناسی شود براسه این دو کار احتیاج نیست و آن کار
جگ کردن و اولاد بهم رسانیدن است سناسی را باید که خوبی همه کس خواهد بود و خوش را

برون سازد سه عصا سه بانس خورد و یک طرف خورد و گلی که آنرا اگر دایم گویند یا خورد نگاه
 دارد نگاه داشتن سه عصا سه سلامت آنست که زبان را از گفتن دول را از گردیدن
 بجا و قالی از رفتن رسانیدن باز داشته است و ترک صحرای داده و نزدیک آبادن
 با اندرون و بیرون اقامت اندازد و غصه نکند و بچسب از آن رساند و در بطنه بگذارد
 اندک بجای سه عصا سه کی نگاه دارد و محبوبیت فاما عصا سه در دست راست و در
 به دست آب در دست چپ گیرد و در سه آب درگز و انگاه با به دشت و چسب یا
 هر چه در نگاه ندارد و بعضی گفته اند که کلنگ با در بعضی گفته اند که نیم تنه بر سر بگذارند که گاه بار
 نزدیک زن میسر و عقیده نزد قول صبح آنست که کامل و زنا را نگاه ندارد و بهر شایسته
 تواند شایسته خواندن آن بر ستیاسی منع است بیه انگ باید دانست زنا در آب زهر
 بود اگر کجوت باشد و تاب سه با تواند آورد و چیز سه پاره پاره دوسته مثل دلی و بیله
 بر سه پیشین نگاه دارد و کهر اون چوبی نگاه دارد و چیز سه بر سه نشستن نگاه دارد
 و ستیاسی و گران را با خود نگاه ندارد و تمنای بر سه ستیاسی بر سه آن گفته اند که تنها
 یک کس از آن گفت و دو کس یکجا بودن کار زن و شوهر است و سه کس یکجا نشاند گویا
 دیدن و از سه کس زیاده شد ند گویا شتر سه بهر سفید کار کرد و سه آنکه فلان از من است
 و بهر فلان کار خواهم رفت نکند و ستیاسی سه سه کار هیچ کار نکند شکی آن که
 نام آن فرید گار سه گرفته باشد دویم فکر شاد خلق نفس خود سه کرده باشد
 سه سوم آنکه در بری بودن این همه چیز مقیده باشد بر سه خوراک بهر میاید بر سه
 آسایش نیاید در برات اگر در و بهر سه بر سه محبوب نیست فاما بهین و دو ماه که ساون و
 صا و ون است کجی بگذراند که ضعیف باشد چهار ماه در دست بر سات در
 آبادانی باشد سیوا سه بر سات کجی بسیار نباشد و ابتدا سه چهار ماه بر سات
 از ماه ساون باید کرد و ستیاسی زیاده بر یک شب در هیچ و بهر نماند و در شتر زیاده
 به پنج شب نماند فاما این را سیوا سه بر سات گفته اند **طرز گدائی سناسی**
 روز پنج پنجم کمرده در بخش پنجم طلب سوزی میان آبادی برود و قایل نماید تا سیوه

برای گدائی آنوقت بران خانه میرفت باشند زود در خانه که غوغا شده باشد یا حجام صلاح اثر
و خود میگردانند آنوقت در آنوقت خانه گدائی کنند بشرطیکه از مردم آن خانه بپایان سنیا سی
کس وقت نباشد یکایک رفته طلب روزی کنند نگاه کنند که دو آتش از آن خانه نمی آید
باشد و اگر آتش از آن خانه در گوش نه رسیده باشد و این خانه طعام خورد و غلظت
شده باشد در خوردن اینها از منزه کنند یکبار بخورد یا زود بر یکبار نباید خورد و سنیا سی را در خانه
طعام باید خورد که او را اینچ نشناخته باشد سواش خانه بر تن از خانه دیگر که بخورد و تنیای
باید که گوشت نخورد و از این خانه و سق مجوز که فوت برود و بسیار گشته باشد و نهانه که سنیا سی
یا بر تن بسیار باشند زود در خانه که پرندگان بر گونه بسیار باشند زود در خانه که سنگ بسید
باشند زود و بجانند مجوز که صد رتی باشد تحمل بکنی آنکه زیاد و بر پنج لقمه و زیاد و هفت لقمه
یا هشت لقمه نخورد و آن لقمه را را اهل در آب بشوید تا زود نماند بعد از آن بخورد و سنیا سی در
عبادت ظرفیت شام بخورد و ظرفی گل یا آب یا چوب یا کدو بشستن از آب و در نیم گاه در میان
گدایان این آن ظرف پاک است شود و اما آن ظرف شکسته باشد و قتی که حجام از گدائی
باصول شود بکنی رفته و نماند شئی گدای مجوز و سنیا سی را باید که از اینچکس نه ترسد و قتی که
فرز از و خیار و در گشت سب یا بیکر خند که ظاهر خند و آتش بسیار بگذراند خاص ترست شود
چنانچه او میسر شود یا وقت خفت در پنج بسیار بکشد پاک است شود و سنیا سی را باید که
در وقت آفرین کار بسیار برود و چون دیگر عقیده شود و میگذرد محض سنیا سی گدای نمی شود باید
که از حرص طبع بدیده باشد و در حال و تمام طلب حق باید گذراند و بروش ستوده عمر
بسیار باید بگشت و باید و این یکبار ای بنی سنیا سیان گفت تا طبع فقر مغرور
شده اند از آن و در هر حال سنیا سی و در هر م راه سخته گویند این جهت که در اعمال
برای آنکه که در زنی و زان که شود و وقت ترون و جان فکر میر و محبت آنکه در
باید و در این کار فکر کنید و در هر حال که بگذرد و در و تار و دیم همان حال است و اگر
از آن و در این حجام بسیار بسیار و در هر حال که بگذرد و در و تار و دیم
از آن و در این حجام بسیار بسیار و در هر حال که بگذرد و در و تار و دیم

از امیر ساینده باشد در اوتار دویم چاندال سے شود و در اوتار اول از خیرات و مسلم
و بر یا صنت بر کار که ورزش بسیار سیکرده باشد در اوتار دویم خیر جان کند

فصل ششم در ترتیب پیدایش آفرینش

اول آسمان آفریده بجهه باد آفریده بجهه آتش آفریده آب آفریده زمین آفریده و بعد
خاصیت آفریده بر آسمان آواز وادان بر آسمان باد و ساس نمودن و بر آسمان آتش
دیدار که دیده شود و بر آسمان آب غریه بر آسمان زمین بودی چون لعاب هم هضم شود و اول خون
سے شود و از خون گوشت شود و از گوشت چربی سے شود و از چربی استخوان سے شود
و از استخوان مغز استخوان از آن بطنی سے شود و شمش پوست و توبر بدن آدم است
و آدم را شمش نام است و دست و پا سے شمش و سر و شمش از بالا سے کمزیر گلو
سینه و شمش است استخوان خورد و بزرگ در بدن آدم است پنج حواس اعلا دل یعنی چشم
و زبان و گوش و بینی و پوست بر آسمان کمزیر آدم یک خاصیت مخصوص است بر آسمان یعنی بوییدن
و بر آسمان چشم دیدن و بر آسمان زبان غرض گرفتن و بر آسمان پوست حس کردن و از آن بالا
گویند و بر آسمان گوش آواز شنیدن همین پنج چیز آدمی را از بون خود ساخته اند و پنج چیز آدمی را
کار سے کند هر دو دست هر دو پا چرخ و آلت بر آسمان غاسل و از آن قوت حرف زدن
سیک دل است خاصیت آن این است که چون دل شمش از آن بجگونه قوت آمیزش کرد
آن قوت کار توان کرد و دست خیر و تیر گشت و بقیه چیز و شیخ توان کرد بپاکه توان کند با آن لفظ و شیخ
و به قوت حرف زدن تکلم سے توان کرد و در آدم پنج باد است شمش از دماغ و جاسے
الودن دماغ زان است و در دماغ آن یک چیز است که در بینی می باشد و در قعر آب منی و خون
و جب در است پیشانی و سد و دوش و گلو و سینه و سوا سے این جاسے و بگتر
می باشد باد و تویم همان است که در جمیع اعضا سے آدمی سے باشد خون مغز و شمش و غیر
بجایگاه مقرری می رسند و با شیخ و هم ایا آن است که فضل و شاشه را سے ریز و چهارم

با و جان است که خون و غیره را از یکدیگر جدا میکند پنجم باد و دان است که از ته بالا
 میرود و هفتم رگ در بدن آدمی میشود و سیمانی میشود که گویند که رگها با آن بسته اند
 و آن سیمانی هفت است و هفتمی در عهد مهبت و آن هم مثل نبض است که میزد و حرکت
 میکند و پیشانی پانصد است و آن چیریت که مثل رگ است اما رگ نیست چنانچه نزدیک
 نبض رو تا دانه سه می شود و رگ و غیره آنقدر شاخ و رشاخ و هفتمی پیشانی شد
 که عدد آن به نسبت نوزده یک و هفتصد و پنجاه و شش رسیده موسی سرورش آدمی گفت
 یکصد و هفت جادو بدن آدم از آن قسم است که اگر سیمانی از آن آواز برسد آدم سه می
 دو صد جادو در بدن آدم استخوان بهم پیوسته است پنجاه و چهار کرد و شصت و هفت
 و پنجاه هزار سوراخ است که از آن سوراخ با عرق برسد آید گفته اند که اگر خواست آدمی
 در کشیدن کتب معتبر مثل تبید و غیره باشد سرور را استماع نموده از آواز سه که
 در سر و در سه آید به معرفت پرستی رسید برده نهایتش از نه گونه سرور و چیریت
 بشود و سوا سه این نشود تفصیل نه گونه پراکنش او گویند یا ۱۰۰۰ و بنک
 سرور و تفرات آسارت برده هفت اگر بین را غوب بفتد دل و دان به بند و در غوب
 باند که از غیر و تغییر بین برویچ پنهان نماید گفت سه شود و اگر نشود به شیو لوک سه رود

فصل هفتم در میان کرم و پاک که در
 اوتار و دم بر آنچه جزو زبولن جاز بولن می شود

از دین فکر گذرانند که مال دیگر سه به چه قسم بگیرم و بهی مردم می اندیشند باشد بدین
 گفتن مقید باشد بعد از مردن بخانه چاندال متولد شود و اگر در روز میلغت باشد و حزن
 بیخایه و حسه فیکه در آن آزار مردم شود و بسیار میلغت باشد بعد از مردن جاف
 صحرای زبولن مانند مازبولن می شود و اگر مال مردم سه باشد آنکه صاحب مال بر بزرگان

ایران جماع کند و جانور را بطرز سه که گفته اند نکند بطرز دیگر میکشد باشد بهر
 دن به صورت شجره بر سر آید بهامتش اگر گناه بسیار میکرد باشد درخت کلاک شود
 زگناه میان باشد تا سه شود است نوسه را گویند که مثل انگلی باشد و بر وقت
 غیره بدود و اگر گناه سهیل باشد بر تان سه شود و آن نوسه را گویند که مثل غنچه
 در یک فصل ضایع سه شود و شخیص که با اعمال حسنه و کارهای ثواب خواندن یا مسجده
 در یافت و غیره عمر بگذراند بعد از مردن و قوت سه شود و اگر در این قاصح شین مرد
 و غیره مشغول باشد در تلاش و بهم رسانیدن اوقات گذر و غیره اقامت نکند
 افزایش مال دنیا مقید باشد و غلبه بسیار سه کرده باشد بعد از مردن باز بصورت آدمی
 بر آید و شخیص که در خواب مقید باشد و حسد یمن باشد و از این خلق سه کرده
 باشد و بسید را قبول نمی کرده باشد و با دیگر محتاج نیست و از مردم فی الحال بچسب
 طلب کرده باشد و در گفتار و کردار ثابت نباشد بعد از مردن جانور سه شود
 نهایتش جانور یکدنبون باشد بدان صورت بر سه آید و اگر در هر وقت با دیگر مشغول
 بگذراند و در زندگی در اعمال حسنه مقید باشد بعد از مردن کت میشود و اگر در زندگی اعمال
 حسنه بجا آورده باشد و بوقت مردن و در کار اعمال حسنه نگذرد و بعد از مردن الجور آدم سه
 بر آید و اگر خدا را شناسد و در فکر خواب و خور باشد بعد از مردن آدم که کور یا شل یا
 فلج بر آید و کرم از اعضا سه او اندک سه شود یا تحیر قد سه شود و بدین جهت است
 سیکه آنکه نوشت دایم فکر در کسوف و خسوف اگر زن حامله از آب بنده یا حرکت بکند بسبب کار کرد
 زنون که در چشم سابق کرده باشد و در پر و پا و ریه باشد و اگر بر چینی در وقت شدن و کار کرد یک
 بدو رخ میرود نماند بعد از مردن پشه که کم روزه جانور زن بود

فصل هشتم در بیان پا و اش اعمال

آدمی که گناه کرده و مرد و بدو در رفت و آمد از آن مطابق اعمال در آنجا پا و اش میست
 باز بنامی آید و بحسب آن که قدر سه از گناهان و نفس سه ماند بپا و اش آن به صورت

بانوران زبون شیرآید - اگر برهن را گشته باشد بصورت آب و سنگ و نمک و شکر و سرکه
 اگر شراب خورده باشد خرد و پیکس بین می شود و پیکس شفقت را گویند که چربش پائیزال و او را
 شود و باشد اگر فیه و زودیده باشد بصورت کرم ریزه مثل کرم سرگی و پیکس که خوراک
 و کیش و کرم که از شکم باور خود برآید و شعله که مثل پدانه است و پدانه را گویند و اگر بزق او سست
 فصل بد کرده باشد بصورت گاه و بگاه خورده و تپا برسد آید و این را گویند و اگر خورده است
 در صورتیکه این گمان را نداشت که ده باشد اگر گشته باشد که برهن را گویند و اگر
 برآید ابل سگ شود و بعد از خورده و بعد از شکر که گوشت شیرین و بعد از آب و بعد از پیکس
 بعد از پیکس شود و اگر برهن دانسته شراب خورده و بعد از آنکه از دوزخ برآید ابل کرم
 شود و کیش بعد از پدانه و اگر خورده شود که شد نبات میخورد و بعد از آنکه از دوزخ
 شیر شود و اگر کرم کلا برهن را دانسته پدانه از دوزخ برآید و کیش شود و بعد از
 مار بعد از بوقلمون جانور بعد از چابال بعد از رجه شود هزاران بار بین صورت برآید و بعد از
 ملاه باشد باید دانست که در زودین آن این قسم می شود و اگر کسی بازن محکم و خسته
 دانسته جماع کند بصورت گاه و بگاه بعد از پدانه و بعد از آنکه گوشت خوراک
 شمال و غیره شود و بعد از دزدان و قطع الطریق و صد بار تولد شود و قابل
 برهن و تپیکه به صورت آدم تولد شود - کبیر و گ اوراسه شود و برهن که شراب خورده
 مرده است استی که به صورت آدم برآید دندان و بدن او پوسه پوسه که نه دندان
 حلا و متقی که به صورت آدم برآید ناخن و دست و پا سه و زبون و کج می شود و
 و کور متدیگ و فیت که به صورت آدم برآید پوست بدن او مثل پوست میس و رشت
 باشد و اگر کسی خنده زودیده باشد رشتی که به صورت آدمی تولد شود مرض
 استی که آن را تیمار گویند باو نماید سه شوره و اگر کسی کتب که زودیده
 باشد و گنگ برسد آید اگر کسی خسته که را در غله خود داخل کرده بسیار
 در دست و پا سه از پنج انگشت زیاد درشت و اگر تپس زودیده باشد تپس شود
 که مرغ کینه خور را گویند که غماز باشد بعد از مردن و متقی که به صورت

سینه بین آنرا گویند
 که پدانه را گویند
 که شراب خورده

آدمی برآید بجهت قیامین گرفتار شود و پیش نه س از مرض است که در بینی سته شود و اگر در وقت
 تنگی نفس باشد و در همین او بوسه بدیهم رسد فاما و تنگی آنرا از صورت جانور آن برآید
 بکند صورت آدم شد باین جهت گرفتار سته شود و اگر کسی زان دیگری سته را بدید
 ایا این سته را بآید و او را در جن سته شود و مقام آن بر من را بیشتر چسبیده
 میوه سته را بآید سته باشد اگر چه دیگر و از بدو بعد از آنکه از صورت آدم برآید و چانه زان که از پشت
 تنگی شود و اگر بر سینه و ساگ وزیده باشد طالع و سحر و اگر نوک سته سته بدید و بچسبیده
 اگر شالی بر سر سته شود و اگر دانه سته ای بر سر و ستر شود و اگر سینه بدید و در سته شود و اگر
 آید بر سر و اگر سته که نوسه از مرض است اگر شیر بدید و کلا سته شود و اگر با سته جانور
 ستر جانور و خیره که سیکر آنرا که می سته گویند سته و خاصیت آنست که در دیوار چسبند
 نماند بصورت جانور از خاک ستر سته میازد و اگر عمل بدید و سته شود و اگر گوشت بدید و اگر
 شود و اگر ماده گاو بدید و سته سته که اگر اقل بدید و گاو شود و اگر با چسبیده بدید و سته شود و اگر شیر
 بیشک بدید و سته سته شود و اگر تنک بدید و چنگ شود و میگو سینه که ستم اخباس و در عالم بسیار
 است تا کجا به تفصیل نوشته شود و براسه تنوید چند سته نوشته شد هر ستم چسبیده بدید و
 مطابق آن در دوزخ پاوانش گرفته بهر یک احوال صورت جانوران در دینار خود میگرد
 مثلاً اگر بر عین آکات وزیده باشد صورت جنس میگرد و اگر آنکه بجهت هر کاسه که
 چیز سته بدید و براسه همان کار محتاج شود مثلاً و ابه سواری وزیده و لنگه به سته آید
 قول ستم که کشتیر آنکه اگر بر عین راکشته باشد بروس سته شود و اگر غلات بدید و فاجو شاد
 کوزع و نیکه بدید و بدین ستم شود اگر دوتا یا بر جن را دشنام داده باشد لگت زبان بهر ستم
 و اگر به کسی زهر بدید یا خانه و دیو به امثال آن بود و باز شود و اگر کمان تر نور را بچوب مثال
 آن بدید صاحب صرغ شود و اگر ماده گاو راکشته باشد یا بنیا شود و اگر زان حلال
 خود را بچوب گذارشته بدید سته میل کند آن قدر لگت زبان بهر ستم که حرف خوان
 زود اگر بزنان و گرسیل میگرد و باشد نوبه خایه شود و اگر ال بر جن یا دیوانه در دیده
 باشد پسته روگی شود و اگر امانت کسی را بدید و چشم شود و اگر در بگه بتان اوقات

صحرای آب نباشد مقام بیاید اگر برهن باد یا کسی بزن شود بر جماع بکشد کرم کلاش و اگر بزن هم قسم و هم برن جماع بکشد بعد از آن که از دوزخ بر آید محتاج و عاجز باشد اگر آب برزد و باقی شود و اگر شیر برزد و بلاک شود و بلاک قسمی است از بگایک یا نیکه قرض نیند بند عنوس از اعضا و اجزا کم می شود و مال نه فرد و نه غنی اگر بغیر و نشد کرگس می شود و اگر بزن را تب جماع بکشد عی می شود و اگر بر آید دشنام بد بد خرم می شود و اگر به آید گاه جماع کند غوک می شود و روزی که خواندن بتید را منع کرده است اگر نمواند شغال شود و اگر مال فرس که را که ملوک باشد برزد و غلام می شود و اگر باقی را بکشد اگر سبب باقی شود و چنانچه این جماع می شود که راسه یا بند و این قسم کار با که به تفصیل نوشته شد اگر زنان بکشد بعد از آنکه از دوزخ بر آید زن از بهمان قسم مردان که گفته شد می شود و اگر کسی مثل میوه ص یا صاحب کسی را بگوید بخوابد که برایش بکشد تا از گناهان سابق که در او تار و اول کرده است پاک شود ممکن نیست بخت آنکه در همان وجود و همان عهد که عمل بد کرده اگر برایش بکشد محبوب نیست و این را براسه آن نوشته شد که تا مردم آن را دیده عبرت گیرند

فصل نهم در بیان بعضی خصوصیات پراشیت

تا وقتیکه زانرا می خورند یا خورند یا پراشیت نفع می بخشد باید که چون فعل بد بکشد پراشیت آن بسیار و گناه آن فعل بر طرف شود و شالاش آنست که تیر به کسی نرسیده علاج منع می نماید که وقتیکه تیر رسیده علاج دیگر نیست از ضعیف شد شمالی و غیر آنکه کلاسه گل و آب و چرخ و غیره آلات کوزه ساختن موجود که در کال فوت شد مصالح از کار نرفته افتد همچنان معالجه پراشیت است اگر از وجود یک فعل بد که در باشد در همان وجود پراشیت بکشد نفع می بخشد و آن بعد از آن که فوت شد و در دیگر اوقات از علل بیماری و غیره که نوشته شد گناه سابق را تیر میزد که پراشیت بکشد نفع می بخشد و دیگر

این بکاران از دوزخ برآمده بصورت حیوانات زبون و تارگر شده اند و اینست که
 معیوب زبون بر سه آئینه و نیک از جمیع گناهان پاک است و در این آئینه سه چیز
 متولد شود که سه شوق گناه بر سه قسم است شکی که آنکه آنچه شود که اندک
 باید که در آن سه قسم آنکه حواس غریبه را زبون و بداند و درین سه گناه که گناه
 حواس بر سه شود باید که پراشت آن که شتاب و خلاصی خود را فرست و نکلیای و باها
 بر چنین اگر کار که خود کند چون شود و حقیر از جنگ بگریزد و پیش اگر چنان
 کار که خود را کند چون سه شود و کسی که از گناهان باز نیاید و پراشت کند به دوزخ
 و اینست که در دوزخ است که آدمی موافق گناهان خود هر کدام سه روز درین
 دانست تا سه روز پیش که چهارم شایلی شود و کوهی چون حرکت بکلی
 سنگهاست ^{۱۲} بوبت ^{۱۳} آلودگی ^{۱۴} سیدش ^{۱۵} سحر پان ^{۱۶} چهارنگ ^{۱۷} کاکولی ^{۱۸} سنجیان ^{۱۹} صا صیحه
 این ^{۲۰} اند ^{۲۱} کوه ^{۲۲} پاک ^{۲۳} این ^{۲۴} این ^{۲۵} میگویند اگر دانست گناه سه
 میگوید که این یکا پراشت که حدیث اگر دانست گناه سه کرده باشد بر سه آئینه و باید پراشت کند
 مثلا اگر زن شود و دانسته بر سه دانسته جماع کند سه کرده که چه کند اگر دانسته کرده باشد
 شش اگر چه بکشد و اگر مدعی گوید که آدمی از گناه بوجبه کردن پراشت پاک نمی شود
 بپراشت نیست که صورت گناه از کتب دانسته شود و پراشت گناه نیز از کتب
 مضموم میگرد و اگر پراشت درست نیست گناه هم نمی شود بر سه آئینه که هر دو کتب مضموم
 کرده ایم هر دو را یک حالت پس ثابت شد که از پراشت کردن گناه سه رود و اما
 پنج گناه عظیم که از احادیث گویند به پراشت نمی رود و اما این پراشت نیست
 که خیرات بدید یا روزه بدارد اما این بعضی که این پنج گناه عظیم این شود آئینه ظاهر گفت که آنکه
 کتب مضموم و دانستگی و وحیم رز درین طلا که باشد یا در یابند سیمیم شراب خوردن
 نماز ترک کردن که بران آستانه و غیره که در عهد تفصیل نوشته شد و اما بکشد خیم
 ششم که چهارم این چهار کس اختیار نماید که میگویند همین دانسته کشته باشد اگر آنکه
 افتاد و میرد یا خود را در آتش بسوزد و آتش از گناهان پاک می شود و اگر دانسته

برہمن راکشہ باشد کانسہ سر آدمی در دست گرفتہ گدائی کنان دوازده سال با طر
عالم مگردان وقت پاک سے شود و اگر بعد از پنج گناہ عظیم پریشیت کہ در کردن آن پریشیت
کنان کو رسوا نہ شوند کہے کند براسے آخرت کار نہی آید در دنیا بکار سے آید
یہی میان غلاق ستیان بود دست بآن می توان رسانند مثل آنکہ برہمن را دانستہ کشند
دوازده سال بطرز سے کہ نوشتہ شد گدائی کند براسے آخرت کار نہی آید غاما
بکار دنیا سے آید اگر برہمن سوا سے پنج گناہ بزرگ نادانستہ گناہے کند از بسیار
خاندن بتیہ پاک سے شود اگر دانستہ کند پریشیت یا کہ دوازہ پنج گناہ بزرگ بہان
وقت غلام سے شود کہ خود را بطرہ زبا کہ نوشتہ شد کشند براسے آن گناہ سوا
جان دادن پریشیت دیگر نیست و قتیکہ جان خود بہ بدترخ نمیرد

فصل دہم در بیان تفصیل پنج گناہ بزرگ

ایکے کشتن برہمن بشرطیکہ بہان زخم بہر دواہ ماہ وقت خواہ وقت دیگر و کرم
خوردن شراب فاما شراب سے کہ خوردن آزار منع است سیوم روز دین طلبا برہمن
زرن ان بدہ ماشہ باشد چارم گرتلیک یعنی زن پر حرام کند و پنجم شخصیکہ
نایک لہرہ سیکے ازین چار کس با نذا از ہنایکے را تا یکال پیش خود نگاہ دارد
و بودن یکجہ عنوان نوکر می خواہ بعنوان مستی باشد اگر بہمن از عرس میگرہتہ باشد
دکے نگہ دارد کہ بدرود و مردم آمدہ آواز بگشتند یا سیکے برہمن راکشہ آمد و دیگر
قاتل برہمن را در پناہ خود نگاہ داشت یا کہ قاتل برہمن را قتل نمود این ہر
کس برابر قاتل برہمن اند اگر یک جہا غتے کہ نوکر کے ہستند و یکجہا شدہ براسے سے روند
وازیہا سے برآمدہ برہمن را بکشند باید کہ ادا منع گفتہ و نگہ دارند کہ برہمن را
کشند و اگر منع گفتہ جہا آہنا میرتبہ قاتل برہمن میشود اگر نوکر شخصے ہستند و محکوم
بودہ ہر شخصے یکجہا سے روز گناہ جاعت صبح نیست سہ کس و ثواب و گناہ

شریک اند که آنکه کسی را بکار می فرستد دویم آنکه بگوید که این کار را باید کرد سیوم آنکه آنکه
 بکند نهایتش گناه سیوی که مکر آن کار را بکند و سجد آن معاطه باشد زیاده است و
 شخص اولین به قسمی باشد که نوکر و محکوم خود را بفرستد دویم آنکه بگوید که فلان دشمن است
 و البته کرده برای کشتن دشمن خود بفرستد سیوم آنکه راه نمائی بکند و بگوید که فلان دشمن است
 بفلان ترتیب و او را کشتن شخصی دویمی دو قسم باشد یکی آنکه کسی را بکشتن کسی
 برود و اینهم راه نمائی بکند و نهایتش قدری نفع برای خود هم در آن خیال بکند دویم آنکه به
 هیچ نفع چنین طور راه بنیاید یا بگوید درین کار ضرورتی نخواهم رسید و من حمایت تو نخواهم
 کرد و اگر کسی بر من را بموجب دشنام بد بدو یا بزند یا بکشد غرت کند یا مال بر من
 بکشد و درین هر سه کار اگر بر من خود را خود بکشد آن شخص که از دست او بر من
 خود را کشته است قاتل بر من است بجهت آنکه اگر این قسم کار نمیکرد بر من کشته نمی
 اگر سوای بر من دیگر کسی بدین ترتیب کشته شود خون آن شخص بهمان ظالم می شود
 اگر بر من دیگر یا بجهت دوست خود یا بجهت زن خود یا بجهت قبیله یا بجهت زمین خود بر
 ظالم جان خود را بکشد آن ظالم را قاتل بر من باید دانست و در وقت کشته شدن بر من
 از ایندسته دشنام نامردن بجهت زمین اگر قصد ظالم این بوده است که در دشنام دادن
 یا زدن یا زمین گرفتن غیر بر من آن ظالم داخل آن مردم است که پنج گناه عظیمه کرده باشد
 اگر قصدش بر کسی کشته شدن بر من بوده باشد از پراپیخت خلاص می شود و اگر
 به صورت جنل بر من را بزند یا دشنام بد بدو یا مال بر من بگیرد بر آن شخص خود
 هلاک کند یا همین که بوجوب نام کسی بدنام کرده خود را بکشد گناه لازم نمی آید و اگر
 لازم می آید بلکه آن کشته خود گناه کار می شود و بر من و آواره گاه و علاج کردن
 یا بفرار میدن طعام و غیره خوردنی بمیرد گناه می کشد نیست اگر بر من و آواره گاه
 و زبالاب و چاه افتاد به بنیر بخورد یا به زبالاب گناه نیست اگر کسی از خود زیاده را از شخص خود را بر
 خود یا خود را زخم زده و در امحالت آن شخص زیادت گزیده الحاح بکند و شخصی خود را بر خود
 تقصیر و اماعت بکند و آواره بلند میان خلایق بگوید که من از تقصیر در گذشتم آن ظالم

خدا من سے شود پر الیخت بناید کرد *

فصل یازدهم در بیان گناہانیکہ برابر پنج گناہ عظیمہ اند

گناہانیکہ برابر کشتن بر زمین اند تفصیل اینها نوشته شد بے موجب و محض بدو غ
معلم را دشنام بد بد و تممت بکند و بسید را بدگوید و حقارت بسید بکند و دوست و برادر
بکشد شخصی علوم تعلیم کرده باشد اورا قبول نداشته باشد یا بمید را خانه باشد
و بسید و شاستر را کہ بسید انگ است همه را فراموش بکند و اگر در خواندن شاستر
فراموش شود و مویوب نیت گناہ آن کم است و گناہانیکہ کہ به شراب خوردن برابر اند
چیزایہ نا خوردنی بخورد مثل شیر و بز باشد و جزوے از جسد سید است
و بگوید کہ من چهار بسید را میدانم و شراب از فروغی کہ زن حایض خورده است
بخورد باید دانست کہ گناہی است کہ شراب خوردن منع است بدین فروغ اگر شراب
بخورد گناہ شراب خوردن با ناساے شود و گناہی کہ برابر و زدی طلاست و جواهر
داه و غلام زن و زمین و آدہ گا و بر زمین و دولت و زمین و پس ندید و گناہانیکہ
برابر و گورتلیک است جماع کردن زن دوست و زنا به خست بن اعلیٰ از خود و زنا با خواهر
و زن کہ جائز اند زن ہم قوم و ہم برن زن پس کہ عروس باشد گناہانی را کہ برابر
زن بر زمین و زدی و طلا و خوردن شراب و جماع زن او است و معلم
گفت از پر الیخت بر طرف سے شود بخت آنکہ اگر از پر الیخت دور غی شد ند

داخل پنج گناہ عظمیٰ شد

تفصیل این در پر الیخت گورتلیک خواہد

اگر از زنا نیکہ جماع با ناسا منع است

برضا و زور خودش بر سر آدہ جمع شود گناہ عظیمہ برابر مردان نان می شود

فصل دوازدهم در بیان بعضی گناهان که از عظیمه کرم از گناهان صغیره زیاده میشوند

جماع کردن بزنی که نسبت او به پدر و مادر برسد و زن چیت و مرد دوزیکه دزد باشد
سیوره و دوزیکه اعمال منوعه بسیار میکرده باشد و کشتن شخصی که پناه آورده باشد و کشتن
زن عایض و حامله و گواهی دروغ دادن اگر گناه عظیمه کرده باشد دو هزار سال
دو زرخ بماند و اگر گناه او وسط که اگر گناه صغیره باشد و اندک بماند یک هزار سال در دوزخ بماند
و اگر گناه صغیره بماند پانصد سال در دوزخ بماند گناهان عظیمه که پنج اند و گناهان او
که از گناهان صغیره بالاتر اند اینجا نوشته شده

فصل سیزدهم در گناهان صغیره

و آن بر چند قسم است کشتن مادر و گاو و برایشه شدن و آن شش رگ بکشد که تا بوقت
مقصد زینهار نگرفته باشد و بعد از آن زینهار گرفته و دزدی قلماسوای طلا و غیره که
برابر طلا باشد از مال برهمن براسه آنکه تفصیل این بر دو چیز برهمن در صدر نوشته شده
و قرض و پس نداده باشد و اداسه دین و یوتا و پیر در کعبه نکرده باشد و جگ انگیزد
لازم شده باشد و آنرا کند و چیز نفی و فتنی مثل نمک و غیره آنچه در صدر منع کرده
بغیر شده و مادر خود را در کلان برادر خود بکشد و یا اگر برادر نمک و یا ماسه مقرر کرده
قدیم که برادر نمک و یا ماسه مقرر کرده و یا اگر برادر نمک و یا ماسه مقرر کرده
و زنا کردن بزنی که سواست زن پیردا و استاد باشد و زنا نمک برادر زن پیردا و استاد
باشد که شمار او در صدر تفصیل نوشته شده و برادر کلان بعد از کشته شدن برادر خود
بکشد و قرض داده و اوقات میگذرانیده باشد بشرطیکه خلاف آیین مقرر

از دست چپ و راست یک یک بگذرانید بر سره گیانی و عمار مترافض باشد کشتن زن برابر کشتن بر زمین است
مواضع آن هر زنیکه باشد یک یکم دارند کشتن شود در پیش و چپتری که ملک نکرده باشد
برای آنکه هر دو آنها اگر ملک کرده باشند کشتن آنها داخل گناهان اوسط است و
بچپتر با سه موعده اوقات گذر کند بیهوشی آخرت قبول نداشته باشد برت لوپ مثل آنکه
بر قیاس چپتری چپتر بکشد پس در دختران بفرود شد و غلامان سبب سرب در زمین و بانو مثل گاو
و غیره در زمین و دو قسم زدی از زدی اول برای آنجا شرح کرده نوشت که
در زمین اینقدر و این گونه مال پر ایشیت کم باید کرد به شود و غیره که ملک نباید کند
بگناه و بدو و پس شریکی تیت نباشد از خانه بدر کند و باغ و مالا ب به فروشد و کار
دختر کس را بگشت یا چپ زایل کند و گناه زن را که در خمر مردم بکند بالا نوشته شد شخصی که با چپ
برادر کلان کند شده باشد و ملک نکند یا باین قسم شخص که پیش از برادر کلان کند
می شود و دختر بدو و دخل بازی کند سوگند استاد و بر بخت آنکه گناه از بالا نوشته شد
برت لوپ مثل آنکه شخصی قرار داده باشد که برنگ قبول اول به نیت دیوتا داده
بعد از آن خواجیم خورد و به فراموشی بے آنکه به نیت دیوتا داده باشد خود بخورد و
آنکه چیز بے حقر کرده آن فراموش بکند در نیت گناه بے که لازم بے آید یا
ایشان باید کرد و از رگد زان دیگر اوقات گذار نمودن جگ کرده ثواب برست
دیگر بے به فروشد شخصی که چپنه پوره بد بد ملک نکند و محض نام خود را برده و حمام
طبع کند چپن زنیکه شرب خورده باشند جماع بکند و بر سر را خوانده باشد و ترک
بکند و آتش آتش سمارت سایر ترک کند پشش آن کند و در باب پسران و تعلیم
شود و بگویند گفته اند میانیا و خوش متعل باشد از مردم سبیل و خوشان که با خبر باشند خبر را نشود
فر و عشق سخن طعام و غیره و حال جگ درخت سبیل بر دو و همیشه باز و از رگد زان
نن مال میده اگر ده اوقات گذر کند و مثل طواف لویان و غیره مال آنرا از
گرفته اوقات گذر کند و با گذر کشته اوقات گذر کند مثل سیاه و ماهی گیر و تصا
و غیره با و دست بر آرم طبع کرده باشد از حاصل کرده وقت گذراند و سافق جواره

بخت کشیدن نیز نشکند و در غن کج مشغول نگار باشد و خود را خود فروخته غلام و دوا
 دیگر باشد و خدمت شود و بکند مثل های شستن و عسق پاک کردن و بکشد
 و غیره که از خود زبون باشد دوستی بکند و بدقت که وزن کس و زنان طوایف
 جماع کردن و آسرم مقرر نباشد مثل آنکه بیچاره نباشد اگر هست شود و غرضیکه
 چار آسرم است بجهتیکم را اختیار نماید طعام و گیران میخورد و باشد و مشغول
 طعام و گیران باشد و در خانه خود طعام نه پزند و علم منوعه بخواند مثل علم شیوه یا کتب
 اهل تلاف صاحب اهتمام و دارو نه کلان ملا و غیره اخلاس شود وزن خود را بفرزند
 دانسته شیر و غیره منوعه بخورد و علاج براسه کشتن و دیگر بکند مثل هم یا تسبیح
 یا فسون و غیره که براسه بکند که از تو خود بر آید مثل آنکه برهنه بکند یا برهنه یا برهنه
 برهنه بکند یا تمام عمر و غن باز باشد یا اعلام بکند از جنس اعلی زبون سازد
 و بخت و خیر و شرف و کج بکند یا بکند یا بکند یا بکند یا بکند یا بکند یا بکند یا بکند
 بکند و در برهنه سوداگر می بکند و نوکر شود و شرف و غن گفتن و کار یک اندرون را برهنه و تار یک
 ساز و در کشتن گرم و کشت پزند و خوردن طعام با ده فرشتان روز دین میوه و گل
 و عهد و سر اسبیه بودن میگویند که اگر شریف گناه صیغه کرد و گناه و عذاب را دانست
 و با آن گناه را بکار کرد و پس گناه آن شخص نمیزد گناه عسقه می شود طریق دیگر آنکه
 براسه کشتن آده گاه و ده ماه را ریشیت گفته اند و در کشتن برهنه و ده سال پیشیت مقرر
 کرده اند اگر کسی چهل و هشت آده گاه و یک گناه آن شخص بر کشتن برهنه شود
 اکنون چون برایشیت میکند

فصل چهارم در بیان ریشیت گناه عظیمه

بیان برایشیت گناه که در کشتن برهنه عاید می شود و بشیریکه دانسته نمکشته باشد
 کانه سر برهنه مقتول و دوست بگیرد و نصرت کافه سر جان برهنه بر جوب بجا
 برهنه برهنه و دوست نگار دوا دوازده سال گدای کرده و قصه به طعام می خورد

اگر کسی از حال او استفسار نماید حقیقت کشتن بر همین مذکور است و واقعی گوید نه بیشتر
 و دوازده سال تیر تیر به تیر تیر زیارت کنان بگردد و اگر سه بر همین مذکور نیاید سر و گردن بر همین
 گرفت بگردد و کافه سر و دست و چوب که نگاه میدارد براسه خوردن طعام نیست بلکه
 براسه علامات آن فعل است و باید گدائی گرفتن ظرف گلی شکسته نگاه دارد و سر و پیش کوزه
 که از گل باشد بشکند یا به آن کوزه را بر آب گدائی بگیرد و در پی نمازد و در محراب اسکان بگیرد و اگر صحرانشین
 در نزدیکی دیه یا نزدیکی تاده گاه و آن و عابدان که بریدن دیه بوده باشند آرام بگیرد و بگوید
 آزار دهنده جاندار را مطلق نکشد و سر همیشه تراشیده باشد یا موسی سر نگاه دارد
 مطلق نه تراشد یا ربه موسی مثل کل براسه پوشش نگاه دارد و زیاده بر محبت خانه
 گدائی نکند بخانه ستموالان که طعام شیرین و چرب خواهند داد و براسه گدائی نرود و نه بگوید
 چهار بر همین تیر تیر شود باشد گدائی بکند بخانه دیگر و در روزی نرود و در پیش روزه یا در یک روز قتل برین عمل کند که در محراب است
 و نازک براسه گدائی طلبیدن به آبادی نرود و غسل و گوشت نخورد و بوسه خوش نه بود و محال
 و تسبیح بخشد و او را تسبیح نکند و روغن بر بدن نمالد و برهنه باشد براسه دفع باران
 و اگر باد سرد یا چیزی بر سر نگاه دارد و غضب و حرص و شهوت و امیرش با قبله و خلایق
 و خوشحالی و تماشای سر و دور قاصی و بد گفتن و بر اس ترک کند و آنچه براسه بر بپاشد
 منع است آنرا نیز نکند غسل نکند و سندیها بخا واده باشد براسه آنکه سندیها براسه کسیکه تفر
 است اگر سندیها نکند هیچ کرد و کار اوقع نمیشد و بنیایده است و شامل بر همین تشریح
 نماند و بے قصد بر همین را نگشته باشد دوازده سال بر یک روش بگذراند و اگر دو بر همین
 گشته باشد است و چهار سال اگر سه بر همین گشته باشد چهل و نه شب سال برین نظر کند
 و اگر چهار بر همین گشته باشد پاک شدن او ممکن نیست از هر کدام پنج گناه عظیمه اگر کسی را
 چهار بار بکند پاک شدن محال است و شخصی که آن قاتل بر همین را حمایت کرده باشد نه سال
 برین ترتیب آواره گشته بگردد و باید دانست که هر کس که حاجی گناه بکند باشد او
 ربع کم برابر پراشت اهل آن گناه پراشت بکند و اگر شخصی که را براسه
 کشتن دشمن خود را سوختن و سیئه فرستاده باشد و آن شخص رفته آن کار را

کرده و در آنجا به قصد شخص برهنه کشته شد یا در آتش سوخت شخصیکه فرستاده بود باید که
 شش سال پراشت بکند و آن شخص که رفته این کار کرده است دوازده سال پراشت
 خواهد کرد و شخصیکه بصلت و مشورت آن شخص را براسه سوختن دیده یا قتل جاسعه کرده بالا
 نوشته شد مردم تعزیر کرده باشند و آنجا برهنه کشته شده است چنانچه سال پراشت بکند
 و اگر شخصی برهنه را در ششام داده و او را دیگر آزار رسانیده و شخصیکه در ششام داده قصدش
 آن نبوده که برهنه کشته شود و در آنجا برهنه خود را کشت باید که آن عالم سه سال پراشت
 نوشته شد پراشت بکند و اگر سال پراشت نکند در سرتی قدیم که بگور کفایت است و بر
 آودک مشهور است غسل بکند از گناهان غلامی شود و اگر برهنه گناه شخصی کرده که در آن شام
 باید و او شخص ششام دور آنجا برهنه خود را کشت باید که شخص گناهان بطرز که نوشته شد پراشت بکند
 باید که سر در پیش تراشیده و ناف در دور کرده بصبح برود یک سال در زیارت تیرتیر صرف نماید
 در قیاض نه خورگناه خود نه ماه و شش ماه و چهار و نیم ماه در پراشت بگذراند و اگر بقاتل
 برهنه کسی بگوید که خوب کردی او نیز قدری پراشت بجایارود و اگر از سیکه نادانسته
 برهنه بقتل رسد و برهنه شخص یک برهنه زهر خورده مرد پس در پراشت دوازده سال
 از مرد و گناه پاک می شود و خورد سال و پراشت برهنه را دانسته بکشد نصف پراشت
 بکند تا پراشت که هشتاد سال باشد و خورد آنست که شانزده سال شده باشد
 تا پانزده سال عمر داشته باشد و زن و بچا اگر دانسته برهنه را بکشد نصف پراشت
 بجای آورده نصف پراشت شش سال است و بقول بعضی خورد سال از پنج تا پانزده سال
 عمر داشته باشد و اگر زن در دوازده سالگی برهنه را بکشد سی سال پراشت بکند و خورد سال
 که هنوز باوزنار نداده باشند اگر برهنه را بکشد سه سال پراشت بکند بقول سکنه که هشتاد و
 خورد سال که از پنج سال تا پانزده سال عمر داشته باشد و پراشت و تا پراشت برهنه بکند تا پنج ساله
 نشود و پراشت و گناه و جسد بانه هیچ لازم نیست اگر کسی در جگ کردن مقبول
 باشد هنوز باوزنار نداده باشند اگر برهنه را بکشد سال پراشت بکند و بقول سکنه که هشتاد و
 که از دست او نادانسته برهنه که جگ بکند بقتل رسید باید که هزار ماهه گاو برهنه

کلی

از گناه خلاص میشود و جگ نکند ترک ند بد کلیه آنکه بر همین را در هیچ آشرم نباید گشت
 اگر بعد از قتل نمودن بر همین که در اوانشگی کشته باشد دوازده سال در صحرای و دخیانچه
 بالانوشته شد از قاتل بسر بردوششده شصت ماهه گاو به بر همینان خیرت بدد از
 نایان پاک می شود براسه آنکه پر اجابت نام روزه ایست که براسه هر روز دوازده
 روز سیکند و در دوازده سال ششده شصت پر اجابت عیست در برابر هر پر اجابت
 یک ماهه گاو مقرر نموده اگر ماهه گاو نباشد سر سه ماهه گاو یکروپیه که جمله ششده شصت
 روپیه باشد بدد و اگر کم بضاعت باشد نیم روپیه بر ماهه گاو مقرر داده که بعد و ششده شصت
 بدد و اگر که بر همین را که چارج و معلوم باشد نایان ششده دوازده سال پر ایشت یکند از
 پر ایشت نهر ماهه گاو بدد و اگر که براسه پر ایشت دوازده سال بر آید باشد بعد از چند
 بجای سه برسد که بر همین را در اینجا میکشته باشند و این گنگار و دیده خود را در تملک از اخسته
 بر همین اخلاص کند همانوقت از گناه قتل بر همین خلاص میشود و یا در جاییکه دوازده ماهه گاو
 میکشته باشند و آن گنگار تلاش کرده این سه ماهه گاو ان اخلاص کند همانوقت خلاص
 دیگر پر ایشت نباید کرد و اگر گنگار مذکور که بخت پر ایشت بر آید باشد هر چه تخفیف که شود باید
 کرده غسل میکرد باشد غسل کند پاک میشود و دیگر او را پر ایشت نباید کرد و اگر در خلاص کرد و این
 از جنگ شیر و غیره یا در بامیدن ماهه گاو قاتل بر همین که پر ایشت میکشته شود و این
 یا ماهه گاو ان خلاص شود قاتل مذکور کشته شود نجات می یابد اگر قاتل بر همین مجرم را که بیاری
 برص غیره مثالی آنکه امید به شدن ندارد گرفتار باشد زجر خرج کرده یا بروش و دیگر علاج کرده
 از ان مرض خلاص ساز و از گناهان پاک میشود و اگر تمامی مال بر همین را در دزدان سه برده
 باشند قاتل مذکور آن مال را خلاص کرد از گناهان پاک سه شود اگر قاتل
 بر همین کشته شود فانی از خنایان خورده باشد بعد از علاج به شد
 درین صورت نیز پاک سه شود و فاعل دزدان باید که باشد
 یا بیشتر اگر تا دود دزد باشند حساب نیست و در میان قاتل
 پر ایشت شخصی که بر همین را دوانشگی کشته باشد باید

منتر مقرر خوانده خود را در آتش بسوزد و منتر اینست که اول نام موسی بعد از نام شمعون
 بعد از نام خون بعد از نام آب منی برده هر بار سوا سوا یا میگفته باشد درین ترتیب اگر بسوزد
 از گناهان پاک می شود و اگر آگنوتری بسبب کشتن بر همین تپت پریشیت کند از سه آتش
 آگنوتری که در آب بنیدارد و آتش را در همانجا که هست خاموش کند و اگر آگنوتری را در
 براس پریشیت برود پس او آگنوتر میگردیده باشد و اگر آگنوتری بر همین را دانسته کشته
 باشد در آتش حوض آگنوتر خود را بسوزد و اگر شخصی که دانسته بر همین را کشته باشد خود را
 در آتش بسوزد و ترک آب و طعام داده خود را بکشد درین صورت هم پاک می شود و اگر قاتل
 بر همین خود را از کوه یا بلندی دیگر بنیدارد درین صورت هم پاک می شود و اگر قاتل بر همین
 در جای که جنگ یراق میکرده باشد رفته میان معرکه بایستد یا زخمی بر او برسد بمیرد
 و کشته شود خلاص می شود و اگر خود را از بلندی کوه انداخته بکشد بران صورت هم پاک
 می شود و اگر کشته نشود زخم بزرگ خورده در میان افتاد و بجراح کردن برسد درین
 صورت نیز از گناهان خلاص می شود و این قسم پریشیت را که در جنگ رفته بمیرد اگر چه
 بر ضایع خود خواهد بکند اما آجه را نباید که بدین روش حکم بکند و اگر از دست آجه بزرگ
 و عمده بر همین کشته شود باید که آشو میسد و جگ یا پر کجیت جگ یا بنو جت جگ یا بر
 جگ یا بر سیت جگ بکند تا خلاص شود و از هر چهار برین هر کدام که بر همین عمده را بکشد
 باید که خود را در آتش بسوزد و باز میگوید که اگر راجه بر همین را کشته باشد آشو میسد و جگ
 بکند و اگر نمانده کشته باشد در جای که دوازده سال آواره بایستد که تو جگ بکند
 و در صورت نه سال انجیت جگ بکند و در صورت شش سال بنو جت جگ بکند
 و در صورت چهار سال بر هر جگ بکند و در صورت سه سال بر سیت جگ بکند
 اگر بر همین که چهار بید میماند باشد و نماند باشد و بر همین جایی را ندانسته باشد
 باید که در چهار رفته سه بار هر چهار بید بخواند بعد از آن بدو یا سه سترستی شدیم که
 و نیز وی که کوه کجیت است رفته غل بکند و در نیت نصف خوراک میخورد و باشد درین
 صورت از گناهان پاک می شود و اگر بر همین فاضل و عابد و نایب هر چهار بید و علوه و ملو و ملو و ملو

جامل را نماند است کشته باشد باید که یک برجهن فاضل و عابد و قلیل دار و اطلبید
 خوراک و پوشاک او با قلیل اش نارد و یک آن برجهن بکند و برین قیاس حساب کرده باید
 بدین صورت نیز پاک می شود تا با برجهن که این خیرات میگیرد و باید که جگ سولوی کند
 تا گنگار شود و قول پراسر که بیشتر آنکه برجهن فاضل و دانا هر چهارست برجهن جامل را
 نماند است کشته باشد باید که سر و پا برهنه گداکی کنان و اعمال بقیه خود را گفته گفته تا
 سیت بند و رایشتر رفته در آب دریا شود غسل کرده مراجعت نماید و بجای خود رسید
 برجهن آن خیرات و طعام خورانیده پوشاک و صد آه گداوه برضای آن برجهن
 بنامه خود بیاوردین صورت پاک می شود و قول منور که بیشتر آنست که اگر برجهن جامل
 برهنه را که تپت و مردود باشد نماند است بکشد باید که یک سال روزه کرچیده بدارد و برین
 بنویسد و هر روز سه بار غسل کند و اعمال خود را ذکر کنان بگرداند و از کده بخورده زیارت
 بترتبه یا میگرد و باشد و در کوه و صحرا بگردد و در وقت نشستن و برخاستن به نشیند
 و بلند زبوره شدن یک سال طلاق و چهار روزین و غسل و روغن به زمار دارد و بد آنوقت
 پاک می شود بشریکه مقتول محض براسه نام یا ذات برجهن باشد و اعمال بطریق مجرب
 نباشد و اگر کسی در خاطر کشتن برجهن یا بر زبان قتل سموزن برجهن ذکر کرده باشد باید که
 دوازده شبانه روز سواست آن چیز که نخورد و دوازده شبانه روز دیگر هیچ نخورد و بعد
 از آنکه بست و چهار روز درین صورت بگذشت پاک می شود اگر برجهن غنی را کشته
 نماند است بکشد آنچه در کشتن شود باید که و بکشد یا یک چادرین یا دو پرک بکشد اگر
 نماند است کشته نباشد باید که شتر شنی که بد ریاسه شود پیوسته است رفته روز شنبه
 در آن غسل کند و هر سه روز روزه بدارد تا پاک شود و از ابتدا می قتل برجهن خواه
 دانسته خواه نماند است قتل کرده باشد نوشته شد آنست که برجهن برجهن
 کشته باشد اگر چهری برجهن را کشته باشد در هر صورت براسه آن کار برجهن
 باید کرد و چهری از آن چهارم حصه کم کند و به هین تربیت اگر آن عمل از پیش
 سزده باشد آنچه برجهن را باید کرد نصف آن کم بکند و بهمان روش اگر شود

کرده باشد آنچه بر تهن را باید کرد چهارم حصه آنرا باید کرد و شش آنکه اگر بر تهن محبت
 کار سه دوازده سال پراپیشت بکند بهمان کار چترای نه سال و بیش شش سال
 و شود سه سال پراپیشت بکند و مورد و ها و سکت بهمان کار سه سال پراپیشت بکند
 پراپیشت بر سه پرت لوم از شود و کمتر قیاس باید کرد بقول اگر رکعشتر گز بست
 یک سال پراپیشت بکند و بر چهاری که عرش از شازده سال گذشته باشد باید که
 دو پراپیشت بکند و بان پرت سه پراپیشت بکند و سیاسی چهار پراپیشت بکند و
 آنکه چنانچه بر سه هر کدام غسل و غیره اعمال به ترتیب زیاده است همان قسم
 باید که پراپیشت نیز بسیار بکند و اگر بر چهاری شانزده سال گذشته باشد باید که نصف
 پراپیشت گز بست بکند و قول باریت رکعشتر آنکه شخصی که پراپیشت بکند و پیش از آنکه
 پراپیشت پوره نشود او بهر دس محض مبرون شرطیکه در پراپیشت مقصد راست الگبیر
 پاک شود و اگر چترای یا بیش جگ میکرده باشد و کسے آنرا را بکشد گناه او برابر
 به قتل بر تهن است حل هر چهار برن را اگر کسے بیدار و عذاب قتل آدم همان
 برن است اگر زن بر تهن را که از قتل آنرا رکعشتر باشد کسے بکشد برابر قتل
 بر تهن است و اگر شخصی زنی را که همراه شوهر شکلیک یوم جگ کرده باشد بکشد
 برابر قتل بر تهن است و زن حایض و حامله هر برن را کسے بکشد عذاب قتل
 همان برن است اگر زن حیض دیده بر تهن را یا بوقتی که از آن حیض اگر حملدار باشد
 بزند کسے بکشد برابر قتل بر تهن است بر سه هر کدام که برابر قتل بر تهن نوشته
 شد اگر نادانسته کرده باشد دوازده سال پراپیشت بکند و اگر دانسته کشته
 باشد و به جنت آنکه بست چهار سال باشد پراپیشت باید کرد بقول بعضی جاها
 که برابر قتل بر تهن نوشته است اگر نادانسته کرده شش سال و اگر دانسته
 دوازده سال پراپیشت کند یکی و زیاده فی سال پراپیشت بکند بر سه
 هر برن هر کار چنانچه جا بجا نوشته شده از آنجا باقیاس باید
 کرد و اگر گواهی دروغ بدید یا به پیروا دستا و محسم خود را از بر تهن که باشد

بکشد یا امانت برهن از قسم طلا گدازد و این نذر یا برادر حقیقی را بکشد برابر قتل برهن است
و اگر براسه کشتن شخصی یراق برداشته باشد یا انداخته کارگر نشده باشد یا براسه قتل شخصی
رفته باشد و مجال کشتن غیافت در هر صورت هر الیچت بعد از کشتن آن شخص لازم می باشد
بگذر الیچت عذاب قتل برهن آن شخص را میخواست بکشد و دیده مطابق برن قرار دهد نه بیشتر
درین قسم الیچت از ان پر الیچت سابق چهارم حصه کم بکند مثلاً در صورت دوازده سال سال
بکند آئین پر الیچت قتل برهن با تمام رسیده

فصل پانزدهم در بیان پر الیچت شراب خوردن

اگر برهن دانسته شراب استر خورده باشد باید که شراب استر آب و روغن زرد و شانه و شمر
آرد گاو با هم آمیخته بوشاند و فیکه آتش بشود و بخورد و بمیرد تا پاک شود در وقت خوردن این
بوشانده غسل کرده یا رچه تر باید پوشید و ظرفیکه در بوشانده میجوشاند از من باشد یا نه اگر
ناگراگر استر بخار خورده باشد این قسم کم کند و اگر کمر خورده باشد اینچنین باید که دو سر آنرا
گویند که از غله سازند و او یا زده قسم است شراب کیله و شراب انگور و شراب جوه
و شراب خرما و شراب تازی که از درخت ناز می شود و شراب شیر و فیکه و شراب عسل
و شراب اشیا می درخت و شراب ررمت و شراب سبزی و شراب بار کبش برهن
بسیع اقسام شراب منع است و بختی و بیش که شراب غله باشد منع است
و یا زده شد ب مدیه بد بختی و بیش میاج است ستری بایس درین باب گفته
که من ستری کشن و آرجن را اگر شراب خورده دست دیده ایم بختی و بیش
اگر قصد او دانسته شراب بخورد بر آنف گناه لازم نمی آید شراب قندی
و غلی برابر شراب استر است شراب تدو شده او آنکو گوست و غله
به نیت حقیقه و راجحس و پشاج بد بد برهن را باید که نگیرد و بخورد پس برهن
اگر نماند گرفته باشد و خن برهن هر چند خورده باشد باید که شراب بخورد و بختی و

بیش اگر شراب قندی و غلی که برابر است بخورند بهتر است اگر کس شازده ساله
 بر زمین نماند آن شراب ستر بخورد سه ساله پراشیت بکند و اگر پسر مذکور دانسته شراب
 بخورد شش سال پراشیت بکند و اگر بر زمین هشتاد ساله شراب بخورد یا بر زمین بیار عا جز
 بحسب عیال ستر بخورد و برابر ستر یازده ساله حکم باید کرد و هر چند از ستر خپاله
 باز خواست نباید کرد و اما براسه ستر شراب منع نمائیش اگر خپاله ستر بر زمین نماند آن شراب
 بخورد و پدر یا مادر یا برادر و کالان که حقیقت عیوض ستر مذکور بکند و هر که حقیقت سه ماهه
 بکند شود و هر دوازده قسم که شراب ستر او مدد باشد جایز است اگر بر زمین نماند آن شراب
 ستر بخورد باید که بروش قاق بر زمین دوازده سال پراشیت بکند و اما سه شب یکبار
 بکند یا خنکاش بخورد و پوشش دوازده سال سواسه پوست درخت چیره و دیگر نبات
 و موسه ستر نگا بداند و زیاده قی چند چیز درین محال براسه آنست که در آنجا کار گرفته
 میگردد و در اینجا آن نیست قول منور که شتر آنست که اگر نماند آن شراب ستر
 بدین برین بیرون انداخت باید که سه سال سواسه عصاره بکند و رنگی برنج مع خیزد
 بخورد و آن خود که هر روز یکبار بخورد پس در سه سال پاک می شود و احتیاج پراشیت
 دوازده سال نیست شراب ستر او رفته نماند آن شراب بخورد و بجای آب یا دیگر چیزی
 خورده باید که فسر و نه برین بیرون اندازد و بخورانی پراشیت بکند تا سه سال و قدری
 پنج چیزه ماده گاو که شیر و خجرات و روغن زرد و شاشه و سرگین باشد هر روز بخورد
 باشد و اگر بر زمین آنقدر خجرات که در قتل بر زمین گفته شد بداند گناه خوردن شراب ستر بکشد
 و اما اگر بر سمیت جگ بکند برابر پراشیت سه سال میشود و عیوض سه سال بطوریکه برای بر زمین
 شراب ستر او نه برین بیرون انداخته اند مقرر کرد و در اینجا براسه خورون نماند و براسه
 هشتاد ساله یک نیم سال مقرر کرده و اگر بر زمین بجای پنج چیزه سواسه شراب به نمی شود بحسب شراب ستر
 یا در قندی و غلی بخورد باید که بعد از سه شش ماه یا در این براسه ستر او براسه قندی
 و براسه غلی حقیقت که حقیقت بکند اگر قطره شراب ستر او بر زمین افتاده خشک شده باشد و بر زمین
 نماند آن شراب بخورد باید که چنانچه در این ستر او بخورد و اگر بر زمین از طرف شراب ستر او قتی که آن طرف خشک

شده باشد آب بخورد و آن آب تمام شب در آن ظرف مانده باشد باید که تا پنج روز
 روغن بامیه که لاهی بخورد و تا پاک شود و اگر بر همین نماند است مدو بخورد باید که از سر نو زنا بگیرد
 و اگر غایط و بول نماند است خورده باشد همین حکم است اما وقت زنا بگیرد که دل
 ناسه روز و سه هفت مرتبه قدری شیر آب میخورد باشد بعد از آن زنا بگیرد و در تنب
 زنا گرفتار نیست در میان بیدی که محال میسر نیاید آمده به نشیند و منتر مقرر بخواند بعد
 زنا پیش از آنکه بعد از گامی تری تعلیم کند اگر بر همین دانسته شراب مدو خورده است باید که اگر چه
 و آن که چه بکند و روغن بخورد و بعد از سر نو زنا بخورد و بگوید شکله که ششیر عاقل این و
 سر آب بکند و اگر شراب مدو را بر همین نماند است خورد و اما بخورد و از دهن بیرون اخراج
 باید که ششیر ششانه روز بر سر نیکیا رب آب بودی و جیل و دحا که و دحا که جوشانیده آن
 آب بخورد و زنا از سر نو بگیرد و اگر بر همین دانسته بر ملاکز بخورد پس مدو و روغن و آب ششیر
 و شیر تازه گاو و در ظرف مس از آتش جوشانیده گرما گرم بخورد و میزد و تا پاک شود و اگر دانسته
 از آن ظرف آب خورده باشد خوب کیسه و جیل و دحا که و دحا که جوشانیده تا سه روز
 این قسم آب بخورد و تا پاک شود و اگر اندک از ظرف مدو دانسته بر همین آب بخورد و باید که تا
 دوازده روز بر همین در شیر تازه گاو جوشانیده آب آن شیر بخورد و تا پاک شود و اگر زن بر همین
 سر بخورد و گاو یا خر یا ماده یا شغال ماده بشود و برن چهری و بیش را منع نیست و بر زمان
 آنها نیز جایز است و بر آن زمان شود شراب منع نیست بر آن هر چه در هر صورت
 بر آن سر آورده آنچه که برایشیت مقرر شده در هر حال ضرورت بر آن زمان بر همین نصف
 آن برایشیت مقرر است کار که گناه آنها بر سر باشد برایشیت سر خوردن باید وقت پریشیت
 شراب نام شده

فصل شانزدهم در پریشیت زوی طلا

اگر زن زوجه طلا یا ناز آن هر قدر که باشد زانی برین زوجه باید که بگوید بیا بگویم که این است پس بگوید و این را بخورد

بضرب همان موسل بکشد پاک س می شود و اگر گشته شد زنده ماند درین صورت نیز
 پاک می شود و اگر موسل نگیرد و شمشیر بر برود و نه ناخون از آهین ساخته گرفته
 برود و القصه آینهان حرب برود که بضر بآن جان بدید قول شکله رکبشتر آلت
 که دزد طلاس برهنه موسل آهین در دست گرفته پیش راجه برود و اعمال
 بقیه خوف بر کرده قتل خود در خواست نماید و اگر راجه موسل را گرفته
 بهان موسل او را کشت خلاص می شود و نمانش زیاد بر یک ضرب کشته
 نشود زنده ماند درین صورت نیز پاک می شود و اگر راجه بآن دزد نماند و خلاص
 کند بر حسب عذاب می شود آن دزد از گناهان پاک می شود و دزد از چهار
 برن هر کدام که خواهد شد تا عده همین است راجه را باید که اگر دزد از قوم همین
 باشد آنرا نکشد اگر نکشد بر همین پاک می شود و بر همین از زیادت نیز پاک می شود
 تا این قسم برینچیت که موسل گرفته براس کشتن برود و در صورتی باید کرد
 که طلاس بر همین دانسته بزد و دوشان زده ماشه سابق که آنرا سو برن گویند بوزن
 سال ده ماشه می شود و بیان دستور وزن سابق اول رج است که
 در میان سواران می که در دیوار سقف خسته باشد و شجاع آفتاب از آن
 سوار می شود از هشت رج یک لچیا می شود و از سه لچیا یکدانه خردل
 می شود و از سه خردل یکدانه سرخ زرد می شود و از شش دانه سرخ یک
 می شود و از سه جو یک دانه می شود و از پنج دانه یک کیل می شود که آنرا سرخ
 میگویند از پنج سرخ یک ماشه می شود و شانزده ماشه را یک سو برن گویند
 بدین حساب شانزده ماشه هشتاد سرخ می شود بدستور حال از هشتاد سرخ ده ماشه
 می شود و اگر از شانزده ماشه کم زد و دیده باشد براس آن نباید مرد اگر یک سرخ
 طلا زدیده باشد بر نیام کیفیت برای لچیا سه پانیا مکنید برای خردل چهار پانیا مکنید برای یکدانه
 سرخ هشت پانیا مکنید برای مقدار یک جو دانه دوازده روز و پنج نخود و برای یک سرخ شانزده
 گریه مکنید برای یک ماشه شش دانه و گاو بخورد اگر قدر کم از یک برن که شش دانه باشد باقی بزرگ مال نخورد و از آن

اگر دانسته دزدیده باشد بقالب تپی کردن پاک می شود و اگر نادانسته دزدیده باشد
 دوازده سال پرایشیت بکند پرایشیت همانست که در قتل برجهن در صورت نادانسته کشتن
 نوشته اند اگر بزور از شانزده ماه کم دزدیده باشد باید که قالب تپی کند تا پاک شود
 بصاحب مال رسانیده پرایشیت باید کرد و باز بر آن برآید باید داد اگر دزد و طار را راجع از
 رحم دلی نکند او خواهد که بهیرد باید که روغن و سرکن ماهه گا و بر بدن مالیده خود را در کش
 بسوزد تا پاک شود و اما این روش و ستم بکند که طلا تسلیم و مشورتی و الکن هوتری دزدیده
 باشد و اگر این قسم دزد بشنود که اشتومیه جگ کرده باشد همراه شده غسل بکند پاک
 می شود و اگر جگ اشتومیه جگ گو سو بکند خلاص می شود و اگر نادانسته طلا
 دزدیده باشد برابر خود وزن طلا کو خیرات بکند خلاص و پاک می شود و اگر طلا
 عمل کیمیاگری که از مس می سازند دزدیده باشد برآی او قالب تپی
 بناید کرد و دوازده سال پرایشیت بجای باید آورد اگر در دل دزدیدن طلا بگذارد سه
 شب باروز مس بخورد و برانایام بکند تا پاک شود و اگر برآی دزدیدن طلا را همی شده
 باشد فامانه دزدیده که رجهه دوازده روز بکند و مس بخورد تا پاک شود و اگر مستول
 طار نادانسته دزدیده باشد تا آنقدر مال ندارد که برابر خود وزن کرده خیرات بهم
 دوازده ضعف ریاضت پرایشیت دوازده سال نمی تواند کرد و باید که یک برجهن را
 طلبیده خوراک او و قبیله اش تا و قینکه زیست برجهن نکند و کن باشد تخینه کرده با و بد
 بدین صورت پاک می شود اگر از مال برجهن جا بل طلا دزدیده باشد نه سال پرایشیت
 اگر از مال برجهن جا بل شخصیکه ضعیف باشد برآی قوت عیال و قبیله و تنج باشد بدزد
 باید که شش سال پرایشیت بکند اگر شخصی طلا دزدیده و جان وقت پشیمان شده بطلب
 طلا بصاحب مال واپس داد باید که سه سال پرایشیت بکند و هر روز یکبار در پیر چهارم
 خوراک می خورد و باشد او را قالب تپی کردن و پرایشیت دوازده سال نمودن
 احتیاج نیست اگر از برجهن مال غروف نقره و مس و امثال آن خریدند و از دزد
 سهو طلا و ران داخل شده آمده شخصیکه گرفته است آنرا تصرف ننمود پرایشیت لازم است

این هم از جمله وزوی نام دانسته است و ندیده ان اسپ و جواهر و آدم و ماده گاو و بتمن
 گفته اند که برابر وزوی طلا است پراشیت آن نصف پراشیت طلا قرار یافته و به صورت
 آنچه نوشته شد در همان صورت آن اجناس نصف باید دانست و براسه پیر و خور و مال
 وزن نیز نصف پراشیت باید دانست اگر از مال بر بتمن تا نه گدیان گفته شده بزد و
 یک چاندرا من بکند و اگر از ده گدیان تا یک صد بدو ده چند کنند و اگر
 و اگر از صد تا هزار گدیان فقره بزد و سمس چاندرا من بکند و از هزار بالا هر قدر که فقره بزد
 برابر وزوی طلا باید دانست مقدار وزن گدیان تا که است که چهل و هشت سرخ باشد
 سوا سه طلا و فقره از فلذات دیگر هر چه از مال بر بتمن جواهر بزد و دیگر آن برت پراک
 بکند اگر غنای بر بتمن بزد و اگر چه باید کرد و اگر کبدر بتمن بزد و چاندرا من بکند اگر از مال
 بر بتمن جواهر بزد و از هزار گدیان تا یک صد باشد پس چنانچه سابق نوشته شد از پراشیت
 وزوی طلا نصف پراشیت بکند این پراشیت از طلای تمام شده

فصل نهم در بیان پراشیت گور تلک

باید که تخت از آهن بسیار و دو صورت تنه از آهن یا از گل راست کند بعد هر دو را در
 آتش گرم آن بکند و آن زن آهنی گرم بر تخت نه که در بخوابد تا سوخته خاکستر شود از گدایان بجا
 باید و اگر تو نکر در حقیقت خود را بریده و به بیست که ما بین مغرب و جنوب باشد آنقدر برود
 که هلاک شود و اگر دیوار یا چرخه دیگر در راه مایل شود چنانجا افتاده بهیروز در وقت غروب
 یا درین صحن افعال قبیح خود را بر دم ظاهر سازد و قول لبثت رکبشتر آنکه در وقت
 سرش بر زمین نهاده و غنای باقی مانده در آن رکبشتر است که خصین که بر سر نهاده و بر او ایستاده و ازین قسم که حیوانه گیرد
 و بر آن صحن حکم بکند **فصل نهم در بیان پراشیت گور تلک**
 تا و در و آچار چ بسید و تعلیم که علم هر قسم تعلیم که باشد و بر او کلان شخص که بکند
 و شخص که براسه خورون بدید اگر از زمان آن مردم که نوشته جماع بکند باید که بپزد و

خود را بسوزد یا آلت تناسل با خستین بریده هلاک شود تا از گناهان پاک شود زن پس از چارچ
 زنی یکسره عروس باشد و زن شکسته که مرید باشد همین حکم دارد که نوشته شد براسه هر چهار
 برن در اینجا حکم برابر است اگر بماند حقیقی نادانسته خواه دانسته و دیگران دانسته این
 اعمال گفته تا خود را نکند پاک نمی شود و باور نیستی که خودش از شکم آن متولد نشده باشد
 و آن مادر نیستی هم برن باشد اگر دانسته این عمل کرده باشد تا خود را بسوزد و خلاص می شود
 و اگر باور نیستی که هم برن نباشد نادانسته این عمل بکند پریشت و دوازده سال بطریقه
 در قتل بر همین نوشته شد بکند اگر پس بر همین که از شکم دختر برین متولد شده از زمان پدر خود
 این حکم آن زمان دختر شود و باشد نادانسته عمل قبیح بکند تا سه سال پریشت بکند
 و اگر زن محکم که آن زن بد فعل باشد نادانسته این عمل بکند باید که تا سه ماه چاند زین
 بکند و بنسب بخواند تا پاک شود و بزرگی که آن دختر حقیقی باشد و خواهر یا برادر چارچ
 نادانسته عمل قبیح بکند باید که نه سال پریشت بکند اگر دانسته کرده باشد خود را سوخته
 پاک نکند خلاص نمی شود و همچنان بچکان را نام برده براسه مردان منع کرده شد اگر با هم
 عمل بد بکند پریشت که براسه آن بیان شده شد همان طور براسه زنان باید دانست
 و اگر زنان برز خود رفته این قسم علماء که نوشته شد بکند در هر صورت آنچه مردان
 باید کرد و آنگاه خود بکند یعنی در صورت دانسته کردن خود را بکشد و اگر نادانسته این
 عمل مرد زده پریشت بکند نصف برابر مردان پریشت بکند یعنی در صورت دوازده سال
 شش سال پریشت بکند و اگر بزرگتر ده و بیست و نه سال برن اسلای زنان قبیل
 اور و پدر زن که چاندل زنان گوید خود و زن بچکان خلاص و مومن و خواهر و دختر خود
 و دختر چارچ دانسته زنا کند نه سال پریشت بکند اگر نادانسته این عمل کرد و چاندل پریشت بکند
 که کرد تا خود را سوخته پاک نکند خلاص و پاک نمی شود و اگر زنان چاندل شوهر چارچ و سوخته
 و بیست و نه سال چارچ و آموگو حجام بکند همین قسم حکم است که در باب دوازده قسم زنان
 بالایی همین نوشته شد قول منور کفیه آنست که اگر زن چاندل یکبار دانسته حجام بکند
 یکبار و سال پریشت بکند و اگر کرکین بکند چاندل می شود باید که خود را بسوزد و اگر نادانسته زن چاندل

جماع کند تا دوازده سال پریشیت کند و اگر پیش از آن بعلیا صیاد و قصاب و زنی که پیش از آنکه از کتبی حیض دیده باشد و زنان عایض و قبله خود و زنی که مسلمان یکبار جماع بکند یا از خانه چاندال نماند آنست یکبار بخورد و چاندال این بکند و اگر بزنان مذکور در یک شب یکبار دانسته جماع کرده باشد یکسال برت کر چه نگذارد و اگر در یک شب دانسته مکر جماع کرده باشد سیال پریشیت بکند و اگر دانسته امیکار مکر کرده باشد باید که خود سوخته هلاک بکند و اگر نادانسته یکبار کرده باشد دوازده سال پریشیت بکند و بباب فصل تفسیر که مادر و خواهر و فرزندان و پس بکند مکر سوخته که از گناهان کبیره است و در آتش باید سوخت تا از گناه پاک شود و اگر دانسته بقصد زنا پیش زن مسلمان یا زن را به بکشد یا چاندال یا شاگرد یا غرض خواهر و زوجه و دوست و عمه و خال و زن مامون و زن گرو خود و زن فرزند و زن معلم و زن تبت و زنی که پناه گرفته مانده باشد و زنی که سناسی و زنی که سکه امانت سپرده باشد برود و بعد از رسیدن آن مکان از صورت حال خبردار شده زنا بکند و بر خاسته نزد و یکبار برت چاندال این بکند تا پاک شود براسه اینقدر گناه زیاده برین پریشیت لازم نیست و اگر این زنان که جماع با آنها منع کردند بدفع زاینه باشند نادانسته یکبار جماع بکند یکسال پریشیت بکند و در صورت دانسته جماع کردن همان حکم است که با بجا نوشته شده اگر پیش از آنکه کسی با بجا نوشته باشد با زن شخص آن همیشه زنا بکند حکم گور تلپک است آنچه در باب جماع کردن پیش ازین نوشته شده و اینجا نیز حکم همانست اگر کسی از دوسه و دیگر سحر و احکام پریشیت بزرگ پریشیت عمل ظاهر سازد باید دانست که آنکه نسبت گناه عمل نماید و درین پریشیت تلپک نامیده

فصل نهم در بیان پریشیت شخصی که رفیق این چهار کس باشد
قاتل برین طلا و برین شرب و گور تلپک را باید دانست

تخصیص یکسال همراه سیح ازین چهار کس باشد و همراه بخورد و بعد از یکسال او هم صاحب همان حال می شود و بر کس که همراه هر قسم تبت مانده باشد همان قسم پریشیت او هم بکند شش آنکه اگر قاتل بر همین دوازده سال پریشیت بکند رفیق او که یکسال با او بوده باشد

دوازده سال پریشیت بکند کلیه آنست که همراه بر قسم نگه دارد هر کس که باشد در رفاقت یکسال او
 بر صاحب آن مال سے شود و بر پریشیت که او بکند رفیق را نیز باید کرد و ناپاک شود و بهر کس
 در پریشیت لازم شده باشد تا پریشیت نکند باو حزن و حکایت و خرید و فروخت و تعمیر محال
 می نماید که و میگویند که اگر چهار کس مسطور صدر را بر کس نادانسته یکسال رفاقت نماید بعد از
 یکسال صاحبان حال میشود و اگر از دوسه نادانستگی همراه شخص از قبیله و معلم و غیره که از ان
 چهار نفر یک نفر کروه باشد کسے بماند باید که چون خبردار شود از ان یکی گرفته بشمال رفته
 چند روز بربت کند و بعد بخواند ناپاک شود و اگر بار رفیق فاق بر همین یا رفاقت دیگر صاحب
 گناہان عظیمه کسے دانسته یکسال رفیق شود باید که چهارم حصه کمتر و هم پریشیت بکند
 سیصد و در صورت دوازده سال نه سال پریشیت بکند و اگر کسے آن مردم نادانسته
 بکمال رفاقت کند شش سال پریشیت بکند و اگر دیگرے یا این شخص دانسته یکسال رفاقت بکند
 شخص چهارمی سه سال پریشیت بکند هفتاد و در جایکه صاحب گناہان عظیمه را باید
 رفیق او را نباید مرد پریشیت دوازده سال براسے او کافیت اگر نادانسته باطل
 گناہان عظیمه رفاقت یکسال کرده باشد باید که شش سال پریشیت بکند قول برست
 آنکه رفاقت نه قسم است به آدمیت رفاقت میگویند نباید که در تفصیل نه قسم
رفاقت در یک بستر و یک چارپایی با هم خوابیدن و در یک قفاز شسته طعام
 خوردن غله با غله دیگرے یکجا نخوتن ظروف با ظروف یکجا نگاه داشتن از زرع و غله بیت ملک
 کردن با هم خواندن و تعلیم کردن بیک فرش با هم نشستن با دیگرے در یک طرف
 خوردن با هم خوشی و قمار بت کردن بقول دیول رکب شتر آنکه چهار چیز دیگر است
 که اگر با هم رفاقت میگویند در گوش بیت حرف زدن و آباد دهن بیت بانگس بر
 هر یک یک سوار شدن و اعضا سے یکدیگر با هم خوب مالیدن میگویند که از پنج چیز رفاقت
 هر کدام که بکند فی الحال بیت میکند و در آن صورت پریشیت دوازده سال لازم
 سے آید خوردن در یک ظرف و تنگ کردن از زرع بیت قمار بت کردن سینه
 و قرار دادن و دختر گرفتن و به بیت میباشده علم خواندن یا معلم بیت شدن غله با غله

پشت یکجا بختن بوی هشت گونه رفاقت اگر پیشتر از یکسال هر روز میگردانند پست سینه شود
 دوازده سال پراشت بکند اگر کم از دوازده بکند پراشت آن ستم است مثلاً اگر ازین هشت گونه
 رفاقت چهار قسم رفاقت بکند از دوازده سال پنج حصه کم کرده آنچه باقی ماند همانقدر
 مدت پراشت نماید آن چهار نیست که در یک قطار طعام خوردن و در یک فرش نشستن
 و ظروف با ظروف پخت یکجا داشتن و در یک بستر و یک چارپائی خوابیدن و چهار دیگر
 باقیمانده بحسب آن پراشت کم باید کرد تفصیل آن چهار قسم نیست که در گوش پست
 حرف زدن یا دادن پست بر بدن رسانیدن یا بر یکدیگر مرکب ساز شدن یا احتضاسه یکدیگر
 با هم خوب مالیدن اگر هشت گونه رفاقت از یکسال کم کرده باشد هر سه هر یکا به سه براف
 یکسال پراشت بکند و براسه ده روز رفاقت یکماه پراشت بکند و براسه رفاقت دوازده
 روز یکنیم ماه پراشت بکند و براسه رفاقت از سیزده روز تا یک ماه بحساب فی یکماه
 حساب کرده آنچه بشود قرار بدین قول دیول رکعتی آنکه در رفاقت یک پچھ پچھ
 نصف ماه سه روز برت کند و در رفاقت دو پچھ پچھ یکماه و پچھ بکند و براسه چهار پچھ پچھ
 شبانه روز برت کند و براسه پنج پچھ پچھ برت پرک لکها بار دو براسه شش پچھ
 یک چاندراین بکند و براسه هفت پچھ دو چاندراین بکند و براسه هشت پچھ یک چاندراین
 بکند و بعد از چهار ماه هر سه یکسال پراشت بکند قول بعضی رکعتی آنکه
 اگر دانسته رفاقت کرده باشد سه باید که براسه رفاقت پنجره در کرچه و براسه
 رفاقت ده روز است کرچه و بخت یا زده روز پرک و براسه یکماه چاندراین و براسه
 سه ماه ده چاندراین و براسه شش ماه کرچه و براسه چیرسه کمتر از یکسال تمام سال
 چاندراین بکند و براسه یکسال دوازده سال پراشت بکند و اگر زن رفاقت پست
 بکند او هم همین ترتیب پراشت بکند نهایتش از پراشت هر وزن نصف بکند
 در جائیکه حروان دوازده سال پراشت باید کرد زن شش سال پراشت بکند
 و اگر پیر و ضعیف و غور و سال دانسته رفاقت کند نصف پراشت کند و اگر نیا دانسته رفاقت کند و دانسته
 بکند و اگر در خانه پست بعد از حیات شدن و خمر مولد شود و آن دختر قابل تمیزی

پرستش دیو تا دیند یو شراد هو اگر بجایه افشون بسید منہ گفتہ چاند راتین بخت میریو
نیت شود اگر براسے پریشیت بھو بود کرچھہ و پاک و چاند راتین بکند فاما اندیکہ براسے
پریشیت تھر شدہ روزہ میکرقتہ باشد نہایت نیاں برہمن آدہ گاجی بود باشد برہمن شاکر برہمن پاک
و اگر شود کہ بران پریشیت لازم شدہ معمول باشد باید کہ خیرات بدہد و برت میکرقتہ
آز گمان پاک سے شود و شود و برت لوم و زمان پریشیت چاند راتین و کرچھہ و پاک
بگند محض براسے تحصیل ثواب نکند چرا کہ محض براسے ثواب این ہر سہ برت را برہمن
و چھتری و بیش سے تواند کرد و خدمت بنایش برہمن و آدہ گاجی آدہ باشد *

فصل بستم در بیان پریشیت گناہان صغیرہ

اول بیان پریشیت کشتن آدہ گا و ہر گشتہ باشد باید کہ یک ماہ در خانہ کہ مادہ گاوان سہ
سے باشند بہ شبسا دران خانہ بنواہد و روزانہ آدہ گاوان میگشتہ باشد اگر گاوان
بایستند و بہ نشیند استادہ شود و بہ نشیند و اگر بنواہد بنواہد و درین دت سولہ پنج چہ
آدہ گا و ک شیر و خرات و روغن زرد و شاشہ و سرگن باشد چھریے دیگر نخورد ابدالانکہ
بدین صورت یکماہ گدزدیک آدہ گا و خیرات بدہد پاک سے شود و اگر ششماہ روز برت نمودہ
روز چارم دہ آدہ گا و دیک روز گا و خیرات بدہد بدین صورت نیز پاک سے شود فاما برت
آنت کہ از آب و طعام دران مدت برت بیچ نخورد اگر یک ماہ برت کرچھہ و ان کہ چھہ
و شش آدہ گا و خیرات بدہد شش آدہ گا و ستہ خیرات بدہد کہ برت نکند و اگر برت کند
یک آدہ گا و کافیست درین صورت نیز پاک سے شود باید دانست کہ آیین چار قسم بہت
پاک شدن قائل آدہ گا و نوشتہ شد فاما این دران صورت است کہ آن آدہ گا و را
دانستہ گشتہ باشد و برت یعنی روز و خیرات دہ آدہ گا و دیک گا و روز در صورتی حکم باید
کہ آدہ گا و مقبول شیر دار و بچہ دار نباشد محض براسے نام آدہ گا و باشد و مالک آن
برہمن یا زجنس خوب مثل فاضل و عابد و متراغ نباشد اگر آدہ گا و چھتری را کستہ دانستہ

«بابان پریشیت ماه و خوراک پنج آده گاو چنانچه در صدر نوشته شد کم بکند و پریشیت چه کماه قریل آده گاو
 در چتر یا دشت کشته باشد یکم باید کرد اگر گاو پیش از آن کشته باشد کماه برت است که کشته نگردد و یک گاو خیرت به
 اگر کشته باشد گاو خیرت بد برت اعتنا نیست پر اجابت نماید و قبل از گاو خوراک کشته باشد یکم باید کرد و یک گاو
 خیرت بد برت داشتن اعتنا نیست و این چهار قسم پریشیت در حق شخص که آده گاو آن کشته باشد ندارد است
 کشته باشد نوشته شد اگر گاو کوه را بر بند آده گاو و رم خورد و در دو چایو نیمه زن آده بستر شخص باید که یک پر اجابت
 بکند بعد از آن یک گاو خیرت بد برت پاک شود و اگر آده گاو در بون مثل عقیده از شیر یا بجای از بون فاضل
 نباشد که دست کشته باید که یک ماه آرد و جو شاییده بخورد و دو ماه غله بکشد خورد و نه تنیش
 در پیر چهارم روز یک تبه بخورد و بعد از آنکه سه ماه بدین نسق گذشت ده آده گاو و یک بزرگ و خیرت
 بد برت پاک شود اگر براسه خیرت آفتد سر مایه نداشته باشد هر چه در بسا و دارد و آنرا بد
 اگر آده گاو جوان و فربه از همین شخص که نوشته شد کشته شده باشد و در پریشیت قتل آن
 از پریشیت که نوشته شد این مقدار زیاد بکند که روغن خور و نمک کنار بخورد و وقت یک پش
 کشته خوراک که نوشته شد بخورد و انسون گوشتی بخواند و مثل بر چهار پی خوب و پوست آه بکند
 اگر بر چوب آده گاو غریبه و حبه آده گاو چهار روز استیاد آده گاو کشته بکشد باید که نصف پریشیت
 بکشد یکم ماه بدستور که نوشته شد بگذراند در صورت آده گاو کشته شدن آده گاو پریشیت که نوشته
 شد اگر بدان صورت آده گاو کشته شده است آن پریشیت باید کرد و مثلاً در جای که کر چه
 یک ماه نوشته شد و دو ماه کر چه بکند قول هاریت بکشد آنکه پوست مقبول را با لاسه بدن خود
 آ پاک شدن نگذارد و تمامی سدر باشد اما اگر آده گاو بر چمن شتر و ترسی یا اگر گهوری را
 آده گاو کشته باشد پریشیت سه ماه چنانچه نوشته شد بکند و پوست آده گاو و آلا خود
 بپوشاند اگر همین آده گاو را آده گاو کشته شد شماه پریشیت بکند بدستور یک در سه ماه
 نوشته شد بگذراند تا بر شماه نت کر چه آن که بکشد قول بکشد یکم آده گاو کشته شد آده گاو را آده
 کشته باشد شش ماه پنج چینه آده گاو بخورد و پوست آده گاو بر بدن خود بکشد
 در مکان بودن آده گاو آن سکونت اختیار کند و در آن همراه آده گاو آن بماند بدین
 صورت خلاص شود و آده گاو یک که شیر بسیار میداده باشد یا شیر او در بوم ملک حضرت

سے شدہ باشد یا جوان و فربه باشد و این قسم مادہ گاو از ہر چمن باشد کہ گشتہ تر می باشد
 است و قبیلہ دار باشد و آن مادہ گاو را کہے دانستہ کہ شدہ باید کہ سہ سال برت و از دو
 یکصد مادہ گاو و یک نر گاو خیرات بدہ تا پاک شود و اگر چمن مادہ گاو را از دانستہ و قصد کرد
 بیشتر کشتہ باشد و آن مادہ گاو مالہ باشد باید کہ دو ماہ برت کند و یک نر را گاو
 خیرات بدہ تا پاک شود اگر وسعت دادن نر را مادہ گاو دانستہ باشد ہر چہ در خانہ دانستہ
 باشد خیرات بکند تا پاک و خلاص شود و اگر مادہ گاو مذکور و قنیکہ حاملہ باشد دانستہ
 کہ شدہ سہ سال برت دارد یکصد مادہ گاو و یک نر گاو خیرات بدہ تا پاک شود باید دانست
 برت دو ماہ و خیرات یک نر را مادہ گاو از برت سہ سال و خیرات یکصد مادہ گاو زیادہ است
 و جت یک کرچہ در وازدہ روز سے شود و در سہ سال یک نر را و شہتاد روز است
 خود کرچہ سے تواند شریون مقرر است کہ اگر کرچہ نتواند کرد عجمہ من یک کرچہ
 یک مادہ گاو خیرات بدہ پس در برابر نو گاو یکصد مادہ گاو و یک نر گاو دیگر باید ادیس مجہد برت
 سہ سالہ خیرات یکصد مادہ گاو و یک نر گاو شدہ را بناد و برت نغز نر را و گاو خیرات مقرر شدہ پس نر را
 تفصیل الی شت و شت و گاو کیدہ شدہ میگویند اگر نر گاو کیدہ را بریق آہن کشتہ باشد اہل ان کرچہ کند و اگر کوب
 کشتہ باشد اہل سائتہ کین کرچہ کند و اگر کلج کشتہ باشد پرا جات بکند اگر لنگ کشتہ باشند کرچہ کند و در چار صورت
 براسے ہر چار صورت بر چمن اطعام خوانیدہ می مادہ گاو و یک نر گاو خیرات دادہ بعد
 از ان پریشیت ہا سے کلان کہ در آنجا نوشتہ شد بکند و براسے پیرو خورد سال وزن از
 برابر مردان نصف پریشیت باید نمود اگر مادہ گاو پیرو بچہ را کہے کشتہ باشد در ہر صورت
 کہے بکشد از پریشیت مادہ گاو جوان نصف پریشیت باید نمود و اگر مادہ گاو بیمار را بکشد نصف
 پریشیت برابر پریشیت مادہ گاو صحیح البدن حکم باید کرد و خیرات براسے آہنا باید گفت و اہام
 چہ چمنان خوانند و قدر سے ملا و کند خیرات بدہ و بچہ مادہ گاو و قنیکہ کمال شود اگر کشتہ دانستہ
 بکشد ربع یک کرچہ بکند و اگر بچہ مادہ گاو بعد از یک سال شدن مادہ قنیکہ دو سالہ شود
 کہے بکشد نیم کرچہ بکند و اگر آنرا بعد دو سال شدن و قنیکہ سہ سالہ شود کہے بکشد
 ربع یک کرچہ بکند و بعد از سہ سال شدن اگر کشتہ یک پرا جات بکند و اگر حل مادہ گاو

فی الحال مانده باشد از زدن کسی بافتد باید که ربع کرچه بکشد اگر این عمل بعد از قائم شدن شکم
 کند و نباید که نصف کرچه بکشد و اگر بعد از صفت باه از ماندن حمل کسی بکشد از و باید که دو بار کرچه
 پراشیت بکشد و اگر بعد از سه ماه از ماندن حمل کسی بکشد از و باید که ربع کرچه بکشد و اگر چند کس جمع شود از یک کرچه
 رگشته باشد باید که هر کدام ربع پراشیت بکند هر چند آدم یا باشند از ربع هیچ کمتر نباید کرد و اگر آنرا نادانگشته باشند
 در هر صورت آنچه که نوشته شد براس هر کدام ربع پراشیت بکند و اگر شش دو ماده گاو
 نصف پراشیت هر کدام بکند و در صورت چهار ماده گاو هر کدام یک پراشیت بکند علی را تا این
 اگر بسمت شفق شده دانسته یک ماده گاو را رگشتند هر کدام یک پراشیت بکند
 اگر دو ماده گاو را دانسته باشند هر کدام دو پراشیت بکند و اگر چهار ماده گاو
 شش یک ماده گاو آن را در دره کوه و یا امثال آن قید کرده و گاو
 چند در آنجا مروند و یا شش ماده گاو آن را محب البست و چند در آنجا مروند
 یا شش ماده دانسته علاج بیماری گاو سه کرو از آن علاج ماده گاو هر دو باید که در هر صورت
 بر قدر ماده گاو که بمیرد بر آن ده بست پراشیت بکند یعنی دو برابر پراشیت بکند تا پاک شود
 و اگر معالج مذکور بطیب نباشد از دوسه رحم علاج ماده گاو کرده باشد و ماده گاو بمیرد باید که
 ربع کرچه برت نماید و بیاس جی میگویند که او دیه و نمک و خوراک که بقصد ثواب آن خوراک
 میداده باید که کم بدو و اگر بسیار بدو از آن رگدز بخورند آزار برسد شش ماده گاو است باید که
 ربع یک کرچه بکند آنگاه بر طرف شود قول دیگر که پیشتر آن گفته اگر کسی راه مسدود کند
 درین نهمی ماده گاو آن بمیزد باید که ربع پراشیت سه ماهه بکند و اگر بعد از این در مکان تیر
 نصف پراشیت سه ماهه بکند و اگر ماده گاو و نر گاو یکجا بکند تا نما بمیزد باید که ربع یک پراشیت
 سه ماهه بکند بشرطیکه این اعمال بجهت مردن ماده گاو آن که به باشد اگر گاو آن مثل کار و غیره
 بجهت بریدن ریمان که آن ماده گاو آن را بسته گرفته خواهد باشد اگر اینها بکند ریمان
 بمرد و دست و پاسه یا ملق ماده گاو آن را نشوده ماده گاو را کشته باشد باید که تمام پراشیت
 آنچه در صورت نادانسته کشتن گفته است بکند اگر گاو آن باطلیه بسته بکشد فی میگوید ماده
 گاو آن را در جاسه بست و یا ق براسه بریدن ریمان را ستاده باشد چنانچه نوشته شد

و قصدش آن نیست که آنجا بمیرد و درین اثنا بقصد است ایمنی گاو یا ماده گاو مرد باید که براسه
 یک شدن خود پراجا پت بکند و طعام به برهنان بخوراند و یک ماده گاو یک نر گاو به برهنان
 اقول آلتنب رکشیتر انکه اگر ماده گاو آلتند بدو شد که بخورانش از بیهوشی میروید و سوراخ کردن
 بینی گاو و بمیرد یا زور آمدن میان و مجبور نمودن از آب یا از بالاسه کوه برآمدن ماده گاو را
 منع کند و درین صورت ماده گاو در آب غرق شود یا از کوه افتاده بمیرد باید که ربع گرم کشت
 سه ماه بکند تا پاک شود و پایشیت در کشتن ماده گاو و نر گاو برابر است قول اشتر رکشیتر انکه
 اگر در قلبه رانی تا دو پسر که موافق احکام کتب متعراست گاو بمیرد یا بوقت شام بجهت
 جمع کردن ماده گاو در راه مسدود کرد یا بوقت شام بکشد به بند و در مضمورت اگر ماده گاو یا
 نر گاو بمیرد گناه نیست و اگر بجهت شناختن علامت خود ماده گاو در راه را داغ میکرد یا
 دور آن داغ گاو و نر بمیرد گناه نیست و پایشیت نباید کرد و قول جاس آنکه ماده گاو در راه
 بر لیسان پست نار جیل و در لیسان سن و سوسه و سونج و زنجیر آهنی نباید بست اگر باینجا
 به بستن و یا مثال آن چیز یا گرفته خبردار باشد تا اگر احتیاج شود آن لیسان را
 بریده خلاص سازد و احسن آنست که ماده گاو و نر لیسان در به کاس به بند دور بماند
 بموارد از چاه و چتر و در مضمورت باشد باید بست اگر در بطن این قسم لیسان نینجین جابمیرد
 گناه نیست و اگر بر لیسان ممنوعه بسته باشد و ماده گاو بمیرد و پایشیت باید کرد و اگر
 براسه زمینیت زن گاو لنگوسه ماده گاو بسته باشد به سبب از آن زن گاو بمیرد نصف
 کر چه پایشیت بکند و اگر ماده گاو بسیار سوسه و جاسه تنگ جمع کرده باشد ازین جنس
 گاو سوسه چند بمیرد یا برق و باران بکشد یا در چتر افتاده بمیرد یا شیر و تخم و دنده خورد
 یا یک خاوند آن پراجا پت بکند تا پاک شود و اگر از جیزی ماده گاو از سر یا بمیرد یا با دند
 بکشد یا بوقت شب بسته نباشد از آن بگذر بر خاسته رفته بمیرد یا در خانه خالی بگذرد
 و اینجا بمیرد باید که مالک پراجا پت بکند تا پاک شود و اگر از رگبند گاو سوسه ضروری بود
 خبر گرفته باشد و در آن وقت ماده گاو بمیرد باید که نصف پایشیت بکند و اگر ماده گاو در آب افتاده بمیرد
 یا نر و ماده گاو بمیرد باید که نصف کر چه پراجا پت بکند اگر ماده گاو در آب افتاده بمیرد

بار خضر افتاده بمیرد شیر و غیره در زنده بکشد بر خنجر و در بون این حال شده باشد
 باید که نصف کبچیه بکند اگر کسی از ترس جان خود را بیرون برده گاوان را در تملک گذاشته
 برود باید که کبچیه بکند تا پاک شود اگر در علاج کردن بخت بر طرف شدن بیماری خوانین
 و ازک داد و دیه دروغن یا در است ساختن حل وقت که کچ شده باشد ماده گاومیر و گناه
 است صورت علاج کردن اینست زخم می ترگافته باشد به رگ نشتر زده خون بر می آید و ده
 باشد با بخت آزار سدی داغ میگرد و باشد اگر زاله افتاده دیه را خراب کرده باشد و در آنجا
 گاوان بمیرند یا خانه بقتل داده گاودار آنجا بمیرد یا باران بشدت تمام مبار و وقت گاومیر
 و گناه همگی نیست برایش نیست نباید کرد اگر در وسیع یا خانه آتش افتاده و در آنجا ماد گاومیر
 سوخت گناه هیچ کس نیست اگر شخصی چاه یا تالاب بخت خیرات و ثواب ساخته باشد
 ماده گاومیر در آنجا افتاده بمیرد به صاحب چاه و تالاب گناه لازم نمیشود و قول است
 که خضر آنکه اگر ماده گاومیر از سبب خبری در صحرا ماند و مرد یا بذر درون طلع رفت و در آنجا
 مرد یا در خرمن افتاد و آنجا مرد باید که ربع پریشیت سه ماه بکند اگر وقت آتش گرفتن در
 ایستاد خانه ماده گاومیر را نکند یا بسته بگذارد ماده گاومیر باید که ربع پریشیت سه ماه
 بکند اگر استخوان یا شاخ یا دندان یا دهن ماه گاومیر بکند باید که پانزده روز آرد و جو شانه
 بکند و دوازده روز از آن چینه سر نخورد تا پاک شود و قول آنکه اگر کبچیه شش یا دهن ماده گاومیر
 یا در سبب پست ماده گاومیر بکند باید که ده روز پنج خیر ماده گاومیر را ساز و تا پاک شود
 هر خیر ماده گاومیر شود و آنرا باید که در خانه ده روز و نیم بکند بدین روش بکند زنده که فوت باشد
 و الا پانزده روز مقرر است اگر از دست شخصی ماده گاومیر دیگر سدی ضایع شده باشد
 باید که ماده گاومیر در جویش آن از خود بدید بعد از آن هر قسم که پریشیت لازم شده باشد
 بکند و قول پادشاه که کبچیه آنکه هر قسم مال شخصی را که کبچیه یا گاو بکند باید که چنان قسم و عقیقه
 بکند یا قیمت آنرا بپای گوید و قول منور که کبچیه آنکه اگر کسی مال کسی را دانیست یا ماد است
 بکند و ضایع سازد باید که تسلی خاوند مال کرده چنان قدر بر آب جرمیه بدید تا اینجا
 هر قسم پریشیت که در کشتن ماده گاومیر نوشته شد در باب جرمین است اگر جرمین بکشد عقیقه

پراشیت بکند اگر چتری بکشد از پرتمین ربع کم پراشیت بکند مثلاً شش آنکه در صورتیکه پرتمین
 ده گزده روز روزه باید گرفت چتری نه روز و بیش شش روز و شود روزه روز و یک
 و اگر پرتمین و روز سال وزن این اعمال بکند نصف پراشیت بکند و پسر که زاننداده باشند
 اگر این عمل بکند چهارم حصه پراشیت بکند نهایتش در وقت پراشیت اگر صومیس کرده باشد
 سر خود تیراشد و شب در جاسه ماده گاوان بخورد و زاننه با ماده گاوان همراه شده بگردد
 و از پوست ماده گاوانش خود لباز و وزن بجاسه سر تراشیدن صومی سر خود جمع کرده
 از بالا مقدار دو انگشت قصر بکند و جمیع جا و مکان که مردان را صومی سر باید تراشیده
 موسه سر خود جمع کرده مقدار دو انگشت قصر بکند شخصی را که ربع پراشیت باید کرد
 جمیع موسه بدن تراشد اگر نصف پراشیت بکند جمیع صومی بدن دریش تراشد اگر ربع
 پراشیت بکند موسه بدن دریش و سر تراشد نهایتش بعد از نگاه دارد و اگر تمام پراشیت
 باید کرد جمیع موسه بدن دریش و سر تراشد و هیچ گاه ندارد و جهان پراشیت قتل با و گاه با

فصل بیستم یکم در میان آنکه هر گناه را که بر تقبل ماهه گاو

نام گذارد و پراشیت آن را تقبل ماهه گاو باید دانست

در صورت دانسته کردن پراشیت دانسته کشتن در صورت نام دانسته گناه
 کردن پراشیت نام دانسته کشتن ماده گاوان و نهایتش بر پنج همراه ماده گاوان
 بناید بود و همراه ماده گاوان نباید گشت و شب در جاسه نشتن ماده گاوان
 نخه باید بود و پوست ماده گاوان بر خود بناید انداخت اما روزه که چپه است که چپه
 و پاک و چناندر این و غیبه و خیرات و خوراک بر این آن باید کرد و این قسم
 براسه هر چادرین مغفله راست و در هر جا که روزه چناندرین نوشته شود
 چناندرین سه ماه باید دانست

فصل سب و سیم در بیان پریشیت گناه که پریشیت گناه
باشد و جایگاه گناه مذکور که در پریشیت آن است
پریشیت از برای بر قبیل آوده گاو باید دانست

اگر براس گناه پریشیت مقرر کرده نوشته شد آنچه نوشته است همانرا باید کرد و آنچه ننشسته از
کسی که جگ نباید گناید جگ بگنازا و باید که سه کرچه بکند و همین طور نوشته خواهد شد پس
در باب آن شخص سه کرچه حکم باید کرد و تحقیق که براد جگ لازم شده باشد و از هزار روپیه تا ده
روپیه و رباط دارد و تا سه کرسی در خانه او جگ شود و اولاد او را بگناید اگر کسی از برای جگ
بگنازا باید که سه کرچه بکند تا پاک شود و اگر کسی بواسطه کشتن سه کرچه جگ بگنازا و باید که سه کرچه
گنازا پاک شود و اگر انیقتن اسروده پریشیت نوشته باشد همانرا حکم کند و اگر بر گناه پریشیت
ذکر کرده باشد در اینجا بر قبیل آوده گاو پریشیت حکم باید دانست مودید

فصل سب و سوم در بیان پریشیت تحقیق که گاتیری
فدا موش کرده باشد

بر همین که گاتیری فدا موش کرده باشد آوده سه روز و کرچه بگنازا بعد از آن از اسر نو زار
باید قول جم رکشیست که اگر بر همین و تحقیق که گاتیری سه تن فدا موش کرده باشد باید
که سر کشیده است یک روز و زار و جو خوشایند و آنچه در هر دو کف دست بگناید که با میخ و باشد و هر
روز پنج بر همین طعام جو کف میخورند و باشد به این پس که از اسر نو زار بگیرد و گاتیری حفظ کند

فصل ششم در بیان پریشیت زنا نکر فتن

اگر بدت مقرر زنا نکر فتنه باشد و بدت مقرر در آچار و عیاسی بتقصیل نوشته شد چنانچه
برای پسر و عین بوقت ضرورت تا شانزده سال جایز داشته اند یعنی اگر تا شانزده سالگی
از عمر که مضامنی و بی پردی و بی عیاسی پسر و عین زنا نکر فتنه دو ماه و سوسه آرد و چوبیس
نخورد و بعد زنا بگیرد و اگر این کند یکماه سوسه شیر مآده گا و چوبیس نخورد و بعد زنا بگیرد
و اگر تا چهارده سالگی نکر فتنه پانزده روز شیر امجا بخورد و اگر تا شانزده سالگی نگیرد و هشت شب
روغن بخورد و درین هشت شب تا روز سوسه آن چوبیس نخورد و اگر تا ده سالگی نکر فتنه
شش شب تا روز اجابت بخورد و اجابت آنست که اگر عطش بر منید بخورد و الا نه فتنه کند
و اگر تا یازده سالگی نکر فتنه شش تا روز سوسه آب چوبیس نخورد و اگر تا ده سالگی زنا نکر
یک شب تا روز سوسه بخورد و یا هر شخصی که شکاشو سید و کرده غسل میکرد و باشد عمل کند
بجست احتیاج تا پانزده سالگی و چند ماه زنا نکر فتنه و شانزده سال درست نشد باید که
سه روز فکر چیه گاه داشته زنا بگیرد یا براتیه تقوم ملک کند بعد زنا بگیرد و اگر چوبیس
زنا نکر فتنه و پسر خواهد که زنا بگیرد اول کیال در بر عهد چوبیس باشد بعد از آن زنا بگیرد و اگر چوبیس
و غیره شخصی زنا نکر فتنه باشد و غیره خواهد که زنا بگیرد اول و از ده سال در بر عهد چوبیس باشد و اگر چوبیس

فصل هفتم در پریشیت و زوی

اگر بر عین از خانه بر عین غله و ز سوسه طلاق شالی بدزد باید که کیال روزه که چیه بگیرد و پاک
شود و اگر بر عین عین از خانه چیه بی بدزد و شام روزه که چیه بگیرد و اگر بر عین این
جنس از خانه بیش بدزد و سه ماه روزه که چیه بگیرد و اگر بر عین این جنس از خانه شود و بدزد
یکماه روزه که چیه بگیرد و چناندر این کند و اگر چوبیس مال بر عین بدزد و نه ماه روزه که چیه

نایقن حذر افکند باید که آنچه در ده کوزه بکند از آن زیاده باشد دانسته بقصد وز دیده باشد و
 اگر این مال تا دلتنه در ده باشد پراشت سه ماه بل پراشت شش قتل مآره گاو بکند
 و اگر دانه غلام یا خانه وزمین و چاه و باولی باب از مال چتری کس کشیده بگیرد یا زین
 جمله آنچه بکند باشد بدو قیمت آن را ملاحظه باید کرد اگر قیمت آن دو صد پنجاه پن است یک چاندرا
 روزه نگار دایا پاک شود و عیبتش آنکه از قیمت مال دزدی دو برابر پراشت باید فرمود و ثواب
 روزه نگار داشتن چاندرا این گناه با ثواب خیرات یا نقد پن برابری است خیرات کردن یا نقد پن
 عیوض یک چاندرا این می شود و اگر این مال از بر همین باشد برابر دزدی طلاست پراشت آن
 در بیان پراشت دزدی طلا و شسته شد در دزدی سرب و غیره چیز سبیل یا که مقدارش از چیز دیگر
 مصلحت در حکم است مانند پن که چپ بکند نایقش در جمیع صورتها و دزدی مال را بجا
 دزدی واپس نه بعد از آن پراشت بکند اگر قیمت مال سهل شانه و پن و بست و دو پن که آن
 پانزدهم حصه صد و پنجاه پن است باشد مانند پن که چپ حکم باید کرد و بست آنکه نصف شانه و پن
 و قیمت سی و سه پن شش یک پن می شود و ثواب خیرات یا نقد زر یا روزه مانند پن که چپ
 برابر است اگر چیز خورده از قسم طعام افتد که یکبار شکم سیر آنرا بخورد و از کس به دزد و یا از کس
 مالک در خیره بر سر تنه ساری شصت یکبار بخورد یا همان قسم یکبار بر ترستر کس بخورد یا بر هر
 کس یکبار نشیند یا یکی و پنج مثل اورک و غیره یا میوه کس همان قدر که یکبار تواند خورد از کس
 بزد و باید که شبانه پنج چیز بکند که ماده گاو که شیر و غیره باشد یکبار بخورد و یا پاک شود اگر مقدار
 خوابک دو بار دزدیده باشد سه شبانه پنج چیز بکند و بخورد و یا پاک شود و در خیرت سوا
 پنج چیز دیگر نباید خورد و مقدار مال را که دزدیده باشد ملاحظه کرده پراشت موافق آنکار حکم باید
 کرد اگر گاو یا سینه یا درخت یا غله خام یا قد سیاه یا پارچه یا چرم یا گوشت افتد
 بزد و اگر از قیمت آن سه یا چهارم شکم سیر تواند خورد و باید که شبانه روزه بزد و هیچ خورد و یا پاک شود
 و اگر کس جوهر مثل اصل و غیره یا قوت و مراد و بید و سن و نقره و آهن و روغن و سنگ دیگر
 اقسام افتد که طعام خورد بزد و ظرف دیگر بر طعام خوردن سوا گفتند اختیار نماید پاک شود
 اگر کس پنیر چینه و سر و چشم جانور شتم گافته و شکافته و پرندگان و خوشبوی و ادویه و سیمان

آنقدر که از قیمت آن سه بار محاشم سکیم سیه تواند خورد و بدزد باید که شبانه روز سوسه شیر او کاو
چیز سیه خورد و تا پاک شود غایب ریشیت جمیع اقسام دزدی و سقی باید که اول مال ابصا حبال
برساند بعد از آن پریشیت بکشد

فصل سبت ششم در بیان پریشیت شخصی که قرض واپس نداده باشد و جگ نگرفته باشد

اول باید که قرض تو یا با دو کشتی آن و نیاگان بد قرض تو یا با دو جگ کردن قرض کفایت آن
در بر وجه جاری شدن قرض نیاگان در کتیداشده اول و نیک بهر سایندن ادا می شود
اگر کسی این بر سه کار بکند عذاب هر کدام بر بقیل ماده گداست پریشیت آنرا بطریقی که در ابتدا
پریشیت قتل ماده گاو چهار قم نم نوشته شد بکند از هر چهار هر کدام که مناسب حال بدان
براسه هر کدام یک پریشیت بکند اگر کسی زده داشته باشد و صحیح البدن باشد ناما
از کم فرصتی در یک سال از ابتدا سیه شدن این هر دو حالت پیش جگ یا سوم جگ
بکند و بعد از آن هر سال شدن باید که بشو آنری جگ بکند تا پاک شود و اگر یک سال گذشت و بدست
دیگر سیم سیه آمد و آن شخص از سه جگ مسطور چیز سیه نکر و باید که از هر چهار پریشیت که در ابتدا
بیان پریشیت قتل ماده گاو نوشته شد یک کدام بکند تا پاک شود و اگر آن شخص که زردار و صحیح البدن است
و فرصت دارد یک سال و چیز سیه دیگر گذشت و پیش جگ سوم جگ نکر و باید که پریشیت سه ماهه پنجه
در قتل ماده گاو نوشته شد بکند صورت پریشیت سه ماهه بدین ترتیب است که بعد از سه نیم سال
سه ماه پریشیت لازم می آید یک سال اول فرصت است از ابتدا سه سال دوم سه ماهه و سه
پریشیت بکند اگر یک سال اول و یک ماه گذشت سه روز پریشیت بکند اگر یک سال دوم و ماه گذشت
شش روز پریشیت باید که در علی بن القیاس اگر پدر و جد شخص جگ نکرده باشد و سیه نخواهد
که جگ بکند اول براسه پریشیت جگ بر سه پریشیت بکند بعد از آن دیگر جگ بکند و اگر بر سه پریشیت

کنند آن مقدار زر که بر آن قرار دارد باشند خیرات بکنند اگر کسیران شخصی بامیان برادران
آنکه کلان است بکنند و پیرایشش بر او لازم شده باشد بخیار و باید که در تمام کمال
هر ماه یک روز هر روز چاندین گاه دارد

فصل بیستم در بیان پریشیت شخصی که چیر نفر و ختنی بفرود شد و توابع آن

در فرو ختن این اجناس بر همین را باید که پریشیت بکنند بیکان فرو ختن منع است و در روز دین
مال هر چهار برین پریشیت باید کرد و در فرو ختن هر چیز که یک پریشیت نوشته شده اگر آنرا
باز دوز بر فرو ختن آن چیز پریشیت بکنند مثلاً اگر در فرو ختن یک چاندین نوشته باشد
در روز دین دو پریشیت بکنند اگر کسی شیر بفرود شد چهار سوم روز دین و اگر لاکه بکنند
و گوشت و عسل و روغن زرد که بحد و طلا بفرود شد سه چاندین روز دین و اگر شیر
شیر مرغ بخت و پاره و پلا و غیرات و شیر و خشک و خند سیاه و خر و مرغ و صدف و غیره
و روغن و بقیل بخت باشند مثل شیر مرغی بفرود شد روز دین یک گاو و اگر مرغ و غیره غله
اشال آن بفرود شد پراچایت بکنند اگر دوغ بفرود شد یک شبانه روز چیر و خور و اگر
اگر سوپاری و حبیبیه و خرماد و انگور و کشمش بفرود شد پراچایت بکنند اگر کسمل بفرود شد روز
روز دین بار یعنی فاقه بکنند و روز دین پریشیت است که از آب و طعام و غیره اکل
و شرب در نیت بریج نخورد و اگر کپله و ناریل و جنجیری و ترنج و نارنگی بفرود شد
ربع یک که چیر بکنند اگر مشک و غیره خوشبو بفرود شد یک که چیر بکنند اگر کافور
بفرود شد غیر از چیر نخورد و اگر پارچه سفید و سیاه و زرد بفرود شد سه روز روز
بار و یعنی فاقه بکنند اگر تیر بفرود شد چاندین بکنند اگر خرد و اسپ و شتر بفرود شد
پراک بکنند اگر گاو بفرود شد دو پراک بکنند اگر چیر و اجره مقرر کرده بفرود شد

بید تعلیم کند چناندر این بکند و اگر بهمان دستور جدی نگ تعلیم کند در یک بکند و اگر بهین نوع
 سرت تعلیم کند یک کرچه بکند و اگر بهین چه بران و اتناس بخواند شانت پن کرچه بکند
 و اگر بهمان روش علوم خفیه خواندنی بخواند کرچه بکند و اگر بهین وش گاتناخت شاستر و اگر به
 تعلیم کند ربع یک کرچه بکند قول باریت که شستر است اگر کسی قد سیاه و کج و گل و سیوه پنج
 مثل او را که و غیره و شیرینی بفرود شد سه م کرچه بکند و اگر لاکه نمک و عسل و گوشت و نیل شیر
 و خضرات و روغن زرد و دودغ و خوشبو سه و چرم و پارچه بفرود شد چناندر این بکند باید در
 که یک که ام بفرود شد بهمان پریشیت لازم میشود و اگر ششم و قمر طاس موس و عیانور
 و زده و تاده گاه و خانه و سنگ و یراق بفرود شد چناندر این بکند و اگر طعاص بخت و گوشت و
 و رگ استخوان و شاخ جانور و ناخن و صدف بفرود شد قیت کرچه بکند اگر انگوزه و گوگل
 و زرنج و نیسل و مسر سه و گیر و دلاکفه نمک و جواهر و اید و بانس و چیریکه از بانس ساخته و
 طره فگی بفرود شد قیت کرچه بکند اگر باغ و تالاب و چاه و حوض و اعمال ثواب خود
 بفرود شد باید که تا یکسال هر روز سه بار غسل بکند و بر زمین بخوابد و طعاص یکبار و در چهارم هر
 روز بخور و دوه هزار گاتیری هر روز بخواند تا پاک شود و اگر در فقر و خفق کم داده باشد باید که در
 زیاده گرفته باشد یا چیر سه زبون در خیر اعلی داخل کرده باشد یا خیر اعلی شل شک غیر
 فروخته باشد بهمان پریشیت بکند که یکساله در فقر و خفق باغ و غیره نه نوشته شده و هر جا که بیان گناه
 هر گناهان صغیره کرده شود و پریشیت آن نوشته باشد اگر آن گناه را دانسته کرده باشد
 پریشیت سه ماه که در قتل تاده گاه نوشته شده بکند و اگر آنرا ندانسته کرده باشد بجهل چهار
 پریشیت که در قتل تاده گاه نوشته شد یک پریشیت فراتر از گناه بکند.

فصل سبت هشتم در بیان پریشیت بر روز شورو که

پیش از برادر کلان گنجا شده باشد

باید که کرچه و ات کرچه کرده برادر کلان را بجا سه کتخا ساز و نهایش برادر کلان هم اول کرچه
وات کرچه بکند تا پاک شود بعد باز ن سابق خود از سر نو کتخا بکند و شخصیکه با وجود برادر کلان
اگتخا تر یا زنا گرفته باشد در باب او هم همین حکم است اگر کسی پیش دختر کلان دختر خود را کتخا
بکند شوهر آن دختر باید که کرچه و دوازده روزه کرده باریان دختر کتخا بشود اگر شوهر نکرده باشد پس
دختر خود را باید که بکند تا پاک شود دختر کلان اول کرچه بکند بعد از آن کتخا شود اگر این قسم کسی را
پیش از برادر کلان کتخا شد یا بدختر شخصیکه پیش از دختر کلان کتخا میکرد باشد کتخا بشود
تعلیم بکند یا از پیش آن تعلیم گیرد باید که یکم ماه شیر و برهی با هم جو شایند و بخورد تا پاک شود اگر
کسی معلم را از راده علم بخواند و معلم نیز باشد علم تعلیم کرده باشد باید که یکم ماه شیر
در برهی جو شایند و بخورد تا پاک شود

فصل بیست و نهم در بیان پر ایشیت زنا

اگر کسی زن دیگری زنا بکند باید که پر ایشیت سه ماه مثل پر ایشیت سه ماه که در قتل آدمگاه
و شسته شد بکند قول گوتم کرچه اگر کسی زن برهن زن و جابل بوقتی که از حیض برآمده باشد
زنا بکند یکسال در برجه چرخ بگذراند تا پاک شود و اگر همان زن برهن خوب فاضل و عابد باشد
دو سال در برجه چرخ بگذراند تا پاک شود و اگر منکو نه شریقه می باشد سه سال در برجه چرخ
بگذراند تا پاک شود و اگر زن و وجه چتری متراض باشد دو سال در برجه چرخ باشد اگر
متنونی پیش باشد یکسال در برجه چرخ باشد و اگر آن زن زوجه شود و باشد ششماه
در برجه چرخ باشد و اگر همان قسم زن چتری خوب و عابد که از حیض برآمده باشد زنا
کند دو سال در برجه چرخ باشد و اگر آن زن سایر چتری باشد ششماه و اگر بر
شود و اگر آن زن چتری سهل باشد زوجه ششماه و اگر چاری شود و اگر آن زن
پیش اعلی باشد یکسال و اگر زن شود و باشد ششماه پر ایشیت بکند اگر پیش بن پیش
زنا کند یکسال اگر زن شود و زنا کند ششماه برجه چاری شود و اگر شود زن شود زنا کند

ششماه بر همه بچاری شود و قول بسشت رکبشت آنکه اگر کسی زن هم جنس و هم قوم و برن
 دانسته زنا کند باید که اگر یکبار کرده باشد نه ماهه اگر دو بار کرده باشد یک نیم سال و اگر سه بار کرده
 باشد دو سال سه ماهه اگر چهار بار زنا کرده سه سال پریشیت بکند تا پاک شود و اگر نادانسته کرده باشد
 باشد در هر چهار صورت نصف پریشیت بکند بر سبب که اگر چهار بار دانسته زنا کرده باشد
 یک نیم سال پریشیت بکند اگر برن بر سبب زن بون جابل که جنس بر آن نام او را بر سبب سنگینه باشند
 بوقت که از حیض و سینه گذشته باشد بر سبب دیگر نادانسته یکبار زنا کند سه ماه پریشیت بکند
 و اگر بر سبب برن همان قسم حقیری نادانسته زنا کند دو ماه و اگر حقیری همان قسم برن حقیری
 نادانسته زنا کند دو ماهه قول دیگر آنکه اگر حقیری و پیش و شود بر زن هم قوم و هم جنس
 زنا کند باید که پنج خیرت داده گاو که شیر و جنس و دروغ و سرگین و شاش باشد بخورد و ده
 ناده گاو یک گاو خیرت بدو تا پاک شود اگر آنرا نکند یک ماه پر اجابت بکند و اگر برن اعلی
 برن شود زنا کند باید که نصف آن بکند و اگر بر سبب برن شود دانسته زنا کند باید که یک ماهه
 بخاشاید بخورد و شاش ناده گاو بخورد و یا شد تا پاک شود و اگر نادانسته میکرد و باشد پاره
 روز بدین ترتیب بگذارد اگر بر سبب برن بر سبب نادانسته زنا کند باید که یک کرچه بکند و اگر پیش
 بجامعت خیرت نهید ترک کند کرچه بکند تا پاک شود و بشرطیکه آن زن بر سبب و فقر شود
 باشد اگر بر سبب زن خود را از مهر بدخلی زاینه شدن از خانه بدر کرده باشد باو دانسته
 زنا کند باید که دو کرچه بکند و بشرط دیگر آنکه این زن از زنا ده بر سه بار فعل بد کرده باشد
 اگر این زن از زنا زاینه از قوم شود و چهار بار در جا با فعل بد کرده باشد و بر سبب دانسته
 با آن زن زنا کند باید که غسل کند و یک سبوع پر از آب خیرت بدو تا پاک شود و اگر آن
 زن از قوم پیش باشد و بر سبب با آن جماع کند بر سبب آن را لعام بخورد و خودش در چهار
 پیر روز لعام بخورد تا پاک شود و اگر آن زن از قوم حقیری باشد شبانه روز بر سبب را باید
 که سبب بخورد و یک اوجک جو خیرت بدو تا پاک شود و اگر آن زن از قوم بر سبب باشد باید که
 شش ماهه در هر یک طرف بر زن و دروغ و زنا خیرت بدو تا پاک شود و اگر این زن زاینه
 پنج بار در جا با فعل بد کرده باشد و بر سبب دانسته با آن زنا کرده باشد باید که اگر آن زن

از قوم بهمن است قدر سه زر خیرت بدو و اگر از قوم چتریت یک کمان بانس و اگر از قوم شش
ست یک پارچه و اگر از قوم شود است یک سبزه پاز آب خیرت بدو تا پاک شود و اگر سبزه بدو
یک روز در ده گاو برد و بنیک بر همین طعام بخوراند و اگر ازین زمان محل بماند باید که بر پشت ده بست
کند تا نشانش آید و صورت خیرت کردن یک کمان بانس و کمان بانس خیرت بدو هر قول کتاب
خوشی که اگر از بهمن این قسم زن قوم شود را و لا اله الا بهر سبزه بهمن را باید که تا سه سال هر روز
در چهارم زوز طعام بخورده باشد سوسه یکبار بخورد تا پاک شود قول منور که شتر اگر
بهمن این قسم زن قوم شود زن نکند بدوزخ می رود و اگر بهمن از زن که مذکور است هر سال از
قوم خود خارج میشود نصف شرح این کتاب میگوید که بقدر گناه لازم نمی آید نایش گناه
نور سه زیاده میشود اگر زن بزبون برن اعلی دانسته زن نکند مثل چتری زن بهمن
باشد زن چتری او را باید کشت و یعنی دگوش زن باید برید و اگر شود زن بهمن نادانسته
زن نکند بر پشت ده و از ده سال نکند تا پاک شود و اگر شود زن چتری نادانسته زن نکند بر پشت
کر زن بیش نادانسته زن نکند بر پشت شش سال نکند تا پاک شود و اگر زن که بهمن از حد زیاده
بفضل در آمده باشد و شود در بان جماع کند باید که گناه او در جوشانیده و شانش ده گاو
بکشد تا پاک شود و اگر زن از بیش جماع کند شانت پن کر چه نکند تا پاک شود و اگر بهمن بان
گاز یا سیا و یا سیاهان باز یا چهار یا زن شخصی که از عمر بانس اوقات بسبزه نیکرده باشد مثل
بانس بهمن زن نکند باید که دو چاند این کبند تا پاک شود و اما اگر دانسته کبار آمانا نکند و
باشد این قسم بر پشت کبند و اگر چتری آمانا جماع کند کیچم چاند این کبند تا پاک شود و اگر
بیش زن نکند یک چاند زن و اگر شود آمانا جماع کند نیم چاند این کبند تا پاک شود و اگر بهمن
بازن سلمان یا زن برادر جماع کند و چاند این کبند و اگر چتری و بیش و شود آمانا جماع
کند چتری کیچم چاند این بیش یک چاند این شود و نیم چاند این کبند و باب زنا بران
و بعد و بهمن همین حکم است سید گوشت فروشان را گویند اگر زن آن چاند دل و قضا
و سنگ نواران و جوگیان که که گرفته گدائی کنان میگرداند دانسته زن نکند یک باید کرد
تا پاک شود و اگر بهمن زن آن گاو و قضا و در سیاهان باز و چهار زن شخصی که از عمر بانس فرشی

اوقات گذار کرده باشد زنا دانسته بکند که چھپه چاندرا من بکند تا پاک شود و قول پادشاه
 رکبش آنگه اگر نادانسته بزین آهنگ زنا کند پیش از انزال کردن خبردار شده جدا شود و یک چھپه
 باید کرد تا پاک شود و قول تشکر چارچ آنگه اگر کسی نادانسته طعام جوگیان که طرف کرد و
 گدائی کنان میگرداند بخورد و نادانسته بزین آنگه یکبار جماع بکند و چاندرا من بکند تا پاک شود
 و اگر دانسته مکر طعام آنگه بخورد و باز ناکند یکسال که چھپه باید کرد و اگر زن چاندالی از کسی
 در زنا حاصل بماند باید که دوازده سال بطرز گریک پراشیت بکند اگر کسی بزین کار و چار و
 ریسمان باز و بر دارین کاه فرودشان و ملاح و تصاب و بهیل و در زنا حاصل بماند باید که
 آن زن را و انج کرده از دیه بدر کند

فصل ششم در باب پریشیت زنان زانیه

اگر بمر و نم بختی و هم برن خود یا بمر و نم علی ترا برن خود که آنرا انج لوم گویند زنا کند بزین
 صورت پریشیت که مردان را باید کرد و بخت در پریشیت زنا هم برن برابر است نه امیشن لوم
 براسه چھتری وایش و شود و چھتری زن بیش و بیش زن شود و زنا کند اگر زن به برن
 زنا کند پریشیت هر کدام علیحد است اگر زن برهن بشو و زنا کند باید که بشو و در راد بر یا
 پیچیده میان آتش انداخته بسوزند و زن که راستراشیده برهنه نموده و روغن بر بدن
 مالیده و بر خر سفید سوار کرده از دیه بدر کند تا پاک شود و اگر چھتری زن برهن زنا کند چھتری
 به برگ و پوست سکنده پیچیده بسوزند و زن که راستراشیده و برهنه نموده بطور صدر
 کرده در بازار بگرداند تا پاک شود اگر بیش و یا شو و بزین چھتری زنا کند همین حکم است
 قول دیگر آنگه اگر زن برهن نادانسته چھتری و بیش زنا کند در صورت زنا بچھتری نیم ماه
 در صورت زنا به بیش یکماه آرد و جو شایند و خورد و شاش آده گاو میخورد و باشد اگر
 این عمل بد دانسته بکند پریشیت ده است آن بکند اگر زن برهن جان قسمش متین
 که چھپه از زنا چھپه پاک شود و اگر زن چھتری نادانسته بهنجو امیشن زنا به برهن بکند نیم چھپه

اگر جانطور چتر می کند پز اجابت و اگر همین قسم به پیش جمع شود ات کرچه کند تا مال شود اگر زن
 پیش نماند است و بنحو امش پیش بر همین برود و جمع شود ربع کرچه کند تا پاک شود و اگر چتر می
 جمع شود نیم کرچه و اگر به پیش زن نماند پز اجابت کند تا پاک شود اگر زن نشود زن دانسته پنج شتر
 بشود و جمع شود پز اجابت و اگر به بر همین زن نماند شش بار روز روز و اگر چتر می بد فعلی کند سه
 شش بار روز روز و اگر پیش پیش برود و چاندزین یک کرچه کند تا پاک شود و اگر زن بر همین
 نماند است پیش چتر می برود یک کرچه و یک چاندزین کند تا پاک شود و اگر زن چتر می
 پیش نشود زن دانسته رفته زن کند یک کرچه و دو چاندزین کند تا پاک شود و اگر زن چتر می
 نماند است به پیش جمع شود یک کرچه و یک چاندزین کند تا پاک شود و باب زن که زن
 نماند است بان لوم کند زیاده از یک کرچه و کم از ربع کرچه نیست صورتش آنکه اگر زن نشود
 بشود زن کند یک کرچه و بر سه بر همین ربع کرچه و بر سه چتر می نصف کرچه و بر سه
 پیش ربع کم یک کرچه کند تا پاک شود قول کتاب چتر و نشی آن آنکه اگر نماند است زن
 بر همین روز نماز بر همین حل بماند پاک کند و اگر از چتر می حل بماند پاک کند و اگر از پیش
 حل بماند پاک و چاندزین کند و اگر از نشود حل بماند خانه بدر باید کرد و اگر این حل از زن
 دانسته نماند باشد پز ایست ده بست کند اگر زن حل زن بماند از ده چاندزین کند
 اگر زن حامله زن کرده باشد تا وضع حل صبر کند بعد از زاییدن پز ایست افعال و بیحیه
 کند و اگر زن بر همین و چتر می و پیش از نشود روز زن حل بماند پز ایست بماند و اگر حل نماند
 باشد زن را از خانه بدر باید کرد و اگر زن حامله با هم برن خود جماع زن کند تا وضع
 حل صبر کند بعد از زاییدن یک ماه آرد و جو شایند بخورد تا پاک شود و اگر زن زاینه از ده
 غرور و تکبر پز ایست کند راجه را باید که گوش و بینی آن زن ببرد و اگر زن بر همین دانسته بگذارد
 و صیاد در لیان باز و چار و شخصیکه بانس فروخته اوقات گذر میگرد و ده باشد جماع
 سه چاندزین کند تا پاک شود و اگر زن بر همین نماند است و بنحو امش بماند و یکس و
 مسلمان و میت و سگ خوار زن کند باید که چار چاندزین کند تا پاک شود و اگر دانسته بانها
 جماع کند هشت چاندزین کند تا پاک شود و اگر زن بر همین نماند است بماند و جماع کند

باید که یک روز آرد جو شاییده بخورد و شبانه روز فاقه بآب و طعام نماید بعد یک شبانه روز
 سواهی آب چیرس بخورد و بعد به بار خود چتر در زمین کنده و از سر گین گا و پر کرده شبانه روز
 در آنجا بماند و هیچ بخورد و بعد یک روز سنگه پیچ پیچ و برگ و میوه و گل و طلا در شیر انداخته
 بخوشاند و آن شیر بخورد و بعد تا حیض نه بنید هر روز یکبار طعام بخورد و وقتی که از حیض پاک
 شود بر همان را طعام بخورد و گاو خیرات بدین تا پاک شود در نیت تا روز یکبار پاک میشود
 بیرون دیده بماند اگر از زنان هر چهار برین دانست یک کلام بجا نهد و غیره و مردم بیرون
 یکبار جمع شود یک سال روزه که چهره بار و تا پاک شود اگر زن زاینه عالمه باشد تا وضع حمل
 زبور و لباس فاشه پوشیده و بشویند و با اهل قبیله یکا طعام خورد و بعد از آنکه برایش
 یک که چهره کرده پاک شود طلا یا ماده گاو خیرات بدین و اگر همان زن مکر این حال بکند و
 بجا نهد و غیره یکا بخورد باید که خود را در آتش بسوزد تا پاک شود و اگر زن زاینه که برین پیرا
 لازم شده باشد از روی شوخی برایش نکتند رجه را باید که از آن بکشد یا بصورت آلت متاسل

بریشانی او داغ کرده اند و دیده و چشم هر یک کند
فصل سی و یکم در بیان پریشیت برادر کلان

که برادر خورش از آن کتختند باشد یا زنا گرفته باشد

باید که هر پریشیت که برادر خورد نوشته شد او هم بکند قول دیگر آنکه اگر برادر خورد و کتختند
 بکند برادر کلان را باید که بر آجایت کرده بعد از آن کتختا بشود اگر بر آجایت کند بشت میگنند
 که یک که چهره هم کافیت

فصل سی و دوم در پریشیت بر زمین

که نمک بضر و شد یا سو بگرد

اگر بر زمین نمک بضر و شد یا زنی بضر و داده شود میگرفته باشند باید که از جمله پریشیت چهار قسم
 که در ابتدا بیان پریشیت قتل داده گاو نوشته شد یک کلام فرخو حالت قوت خود بکند

و شرورتی باشند و آنرا که دانسته بکشد براسه هر کدام دوازده سال پریشیت بکند
 آئین قاتلان همانست که در قتل برهمن نوشته شد و اگر چتری و بیش جنگ میگردانند
 در انوقت آنرا که دانسته بکشد براسه هر کدام دوازده سال پریشیت بکند و اگر چتری
 و بیش و شرورتی باشند و جنگ میگردانند و آنرا که دانسته کشته باشد
 در قتل چتری شش سال پریشیت بکند و یک برآماده گا و یک گا و نر خیرت بد
 و در قتل بیش سه سال پریشیت بکند و یکصد ماده گا و یک گا و نر خیرت بد و در قتل شود
 یک سال پریشیت و ده ماده گا و یک گا و نر خیرت بد و اگر چتری و بیش و شرورتی
 باشند و جنگ میگردانند و آنرا که دانسته بکشد باید که در قتل چتری اوز
 سال پریشیت و یک برآماده گا و نر خیرت و در قتل بیش شش سال پریشیت و پانصد
 ماده گا و نر خیرت و در قتل شود سال پریشیت و دو صد و پنجاه ماده گا و نر خیرت بد
 و اگر چتری و بیش و شرورتی باین مقررات میگردانند و آنرا که دانسته بکشد و قات
 بسری برده باشند و آنرا که دانسته بکشد در قتل چتری سه ماه پریشیت و در قتل
 بیش دو ماه پریشیت و در قتل شود یک چاند این بکند و اگر دانسته آنرا بکشد در قتل
 چتری یک ماه و سوا سه شیر خیره نخور و در قتل بیش یک ماه و سوا سه پنچ خیره ماده گا و یک شیر
 و غیره باشد خیره و یک نخور و در قتل شود شیر خیره و زره بار و دو بجه ده ماده گا
 و یک گا و نر خیرت بد و این خبر بیان پریشیت کشتن چتری و بیش و شرورتی
 و هر پریشیت و نر خیرت که نوشته شد براسه برهمن است که قاتل آن س برن باشد
 اگر قاتل چتری باشد از پریشیت که در هر صورت براسه برهمن نوشته شده پنج
 بکند در صورت دوازده سال نه سال پریشیت بکند و اگر قاتل بیش باشد از پریشیت
 که در هر صورت براسه برهمن نوشته شده نصف بکند در صورت دوازده سال شش سال
 پریشیت بکند اگر قاتل شود از پریشیت که در هر صورت براسه برهمن نوشته شده
 ربع بکند در صورت دوازده سال سال اگر مورد ها و شکست را کسی بکشد براسه برهمن
 از جمله چهار پریشیت که در ابتدا بکشد و در نوشته شده هر کدام که در صورت برابری

کند و در میان سرایشقت قتل زن اگر برجهن و چتری و شود
 زن خود را بوقتی که زانیه بشود بکشد باید که براسه پریشقت آن برجهن یک مشک و چتری یک
 گمان بالنس و بیش یک بز و شود یک توج بدین قسم پریشقت در صورتی گفته اند که
 زن آن مذکوره از پرت لوم یا نتیج حاصل شده باشند و انداخته آنها را کشته باشد این
 گاو و چار و صیاد و غیره این قسم جماعت را گویند و تفصیل پرت لوم در چار و صیاد نوشته شد
 کلیه آنست که از مرد برین زن و برین برن بهتر مرد را بکشد اگر زن پرت لوم گویند و اگر
 زن آن مذکوره که حاصل اند آنها را دانسته بکشد و در قتل زن برجهن که برجهن باشد ششماه
 در قتل زن چتری که چتری باشد چهار ماه در قتل زن بیش که بیش باشد دو ماه
 قتل زن شود که شود باشد یکماه پریشقت کند اگر زن آن هر چهار برن از هر بسیاری زنا
 بکشد و زن آن طواف شده باشند بعد از قتل آنها در سه خیرات باید داد و در سه
 عبارت از ششت مشت غله است اگر براسه قتل برجهنی مشک بد بد بهتر است اگر برجهنی
 کیر و در کنار چاسه گذارد و تا مردم از آن آب میخورد باشد بر چتری یک ماده گاو بد
 براسه بیشانی بز بد یا آب بد بد براسه شود و می توج بد اگر زن برجهن چتری و بیش شود
 زنا کند و آنرا بکشد براسه قتل آن پریشقت ششماه که در کشتن شود و مقرر است
 باید کرد و بکشد و ده ماده گاو خیرات بد بد بشرطیکه نادانسته کشته باشد اگر جهنم
 چتری را که یکبار زنا کرده باشد دانسته بکشد ششماه پریشقت بکند و ده ماده گاو
 خیرات بد بد و اگر زن بیش را که یکبار زنا کرده باشد و آنرا بکشد ده ماده گاو خیرات بد
 اگر زن شود یکبار زنا کرده باشد و آنرا دانسته بکشد یکماه سوسه پنج چیز آده گاو
 که شیر و غیره باشد خیرے دیگر نخورد اگر برجهنی را که یکبار زنا کرده باشد دانسته بکشد
 یک سال پریشقت بکند و اگر زن چتری و بیش و شود یکبار زنا کرده باشند و آنها
 نادانسته بکشد در قتل زن چتری سه ماه و در قتل زن بیش یکم ماه و در قتل
 زن شود رست و دو نیم روز پریشقت بکند اگر کسی زن بکشد و اگر از هر زنا گناه
 نداشته باشند و بوقتی که از حیض مدتی گذشته باشد دانسته که در قتل زن

بر همین یک سال که چچه بکشد یا شمشاه پریشیت بکشد در قتل زن چهرتری شمشاه که چچه
 بکشد یا سه ماه پریشیت بکشد در قتل زن بیش سه ماه که چچه بکشد یا یکیم ماه پریشیت بکشد
 در قتل زن شود و یکیم ماه که چچه بکشد یا سبت و دو نیم روز پریشیت بکشد اگر از زن چهار
 برن در دهرم خود قایم باشند و آنرا دانسته بگناه بکشد و قتل زن که بر همین شش
 سال در قتل زن که چهرتی سال در قتل زن که بیشانی یکیم سال در قتل زن که شود و
 نه ماه پریشیت بکشد اگر این قسم زنان را ندانسته بکشد در صورت هر کدام نصف
 پریشیت باید کرد و نایش در قتل زن که از نسل آن زن که شمشاه باشند زنان بر این قسم باید کرد

فصل سی چهارم بیان پریشیت کشتن بکرمیات

اگر از آن قسم جانور که کسو بفرشد و میکیس خریداری بکشد بکشد به تفصیل که نوشته
 میشود و پریشیت بکشد از آنجا اگر استخوان دار مثل بوقلمون و غیره که بر بکشد شمشاه
 پریشیت بکشد و اگر غیر استخوان دار مثل گس و سپس و پشه و مورچه و غیره باریک
 عرابه بکشد شمشاه پریشیت بکشد مثل پریشیت قتل شود و اگر بر اسه آنجا پریشیت
 بکشد ده ماده گاو خیرت بد بد پاک میشود و اگر غیر استخوان دار از باریک عرابه که کشته شود
 پرانیام بکشد کافیت و اگر استخوان دار از هر کشته باشد قدر سه خیرت بد بد
 قدر سه عبارت از هشت هشت غلبه است جانور در بیه غیر استخوان دار بسیار خفیه
 برابر سبت چهار سده رخ در وزن کشته شود برابر قتل یک کرم است و قتیکه صد کرم
 کشته شود برابر قتل یک کیب است و قتیکه صد کیب کشته شود برابر قتل یک پرند که
 است و قتیکه یک پرند کشته شود خاطر را تیره میسازد و براس قتل یک پرند شمشاه روز
 روز چهار روز درین سه روز از جو خوشامنده میخورد و باشد تا پاک شود و اگر گربه یا
 اسوای غوک و مار یا گوه را بکشد یا زاغ و خیرک و ابو جانور پرند بکشد براس هر کدام
 سه روز سوسه شیر خیزد و خور و یار بیج که چچه بکشد تا پاک شود و یا چار کرده مسافت

در یک روز برود در صورت تیر پاک میشود یا در آب دریا سیر کند که باشد غلبل کند
 یا فسون آب که بوقت سینه ها چهره گاتیری میخوانند بخواند تا پاک شود و اینقدر بر آب
 براسه کشن یک کدام جانور مذکور باید کرد و اگر کسی گربه و گاو و اسب و غوک و زاغ و
 پیشک و سگ و گاو اینها بر راکشته باشد مثل پریشخت قتل شود و ششماه پریشخت بکند
 بقول بشت اگر کسی سگ و گربه و غوک و اسب و مار و موش و چمچ و بزمه را بکشد یک کجبه
 و از ده روز بکند و چیر سیرات بدینها پیش این دو قسم پریشخت یک ششماه و یکی
 بیازده روز و قتل این حیوانات و قتل باید کرد که مکر اینها راکشته باشد اگر فیل را
 بکشد پنج گاو و نه سیاه اگر خر را بکشد یک گاو و نه یکساله و اگر بز را بکشد یک گاو و نه اگر
 نوح را بکشد یک گاو و نه اگر سار را بکشد یک گاو و نه سه ساله اگر طوطی را که در هندوی
 سوانام دارد بکشد گاو و نه دو ساله بدین پاک شود اگر اسب را بکشد پاره چه بدین اگر گنبد باز
 و غیره جانوران پرنده سگاری و بوزنه و غیلوز و غیره بریده گوشت خوار و موله و کرس
 و لادس تری و خشکی را بکشد براسه کشن یک کدام یک ماده گاو خیرات بدین اگر شیر
 اشغال و غیره جانور درنده گوشت خوار و آهوارا که بکشد بیک کدام یک بچه ماده گاو
 سه ساله خیرات بدین اگر شیر یک سرخ طلا بدین اگر مار را بکشد اعصاب آهمن راست
 گنبد خیرات بدین اگر جانور س از پرنده پاک آلت تناسل ندارد بکشد یک ششماه
 و سرب بدین یک ششماه علف شالی که آنرا در هندوی چال گویند خیرات بدین اگر کبک
 بکشد یک گوزن پراز روغن زرد بدین اگر دراج بکشد یک درون کجبه بدین از ابتدا
 کشن فیل هر خیرات که نوشته شده اگر کسی از خرنگدستی بدین براسه هر کدام یک
 یک کجبه بکند در جای که قدری خیرات نوشته شده است اشارت به ششماه
 است آنرا در هندوی کجیت گویند از هشت کجیت یک بچکل میشود و از چهار بچکل
 یک ادھک میشود و از چهار ادھک یک درون میشود و میگویند که بر اثر قتل جانوران
 هر جا که کجبه نوشته شد اگر کسی از مرغی و بیماری یا کهن سالی آنرا بخورد و عبادت
 دیگر کند آن عبادت اینست ریاضت یک سال یا ششماه یا چهار ماه یا سه ماه یا دو ماه

یا کیمه یا بست چهار روز یا دوازده روز یا شش روز یا سه روز یا یک شب یا روز
 مقدار گناه و قوت قاتل و دیده حکم باید کرد مثلاً در کشتن فیل اگر خواهد که ازین عبادت
 بکند دو ماه سواست آرد جو خیر سه دیگر نخورد و آرد جو شایسته میخورد باشد و بر
 کشتن طوطی یک شب یا روز و روزه بار و در جمیع این عبادت که نوشته شد خوراک
 از آرد جو باید ساخت نمائیش درین قتل جانوران اول خیرات باید کرد اگر نارد یا شد
 که چسب بکند و اگر چسب نتواند کرد ازین عبادت که نوشته شده مطابق گناه و حالت خود
 بکند اگر که حساسه که در غله و بعضی گل و میوه و روغن و تیل و نمک و قند سیاه می باشد
 که بکشد بر آس آن روغن قدری بجورد تا پاک شود و خوردن روغن درین عمل
 که یک روز سواست روغن چغندر دیگر نخورد یعنی پراشیت آنست که پدایه عبادت را گویند
 و حجت یقین را نماند مطلب آنکه عبادت بکند یقین داند که بدین عبادت از گناه پاک شود
 میگوید که قاتل و وحش و طيور بسیار است نام تمام آنها نوشته شود و کلیه آنست که
 هر جانور بر آس نام برده پراشیت نوشته شد بر آس قتل آن جان قسم پراشیت بکند
 هر کدام که نام برده نوشته شده باید دید که آن جانور مقتول استخوان دارد و یا ندارد اگر
 استخوان دارد است در پراشیت آن هشت مشت غله بد تا پاک شود و ریختن
 قمرش کرده یک پن بد اگر جانور استخوان دار نیست بر آس پراشیت آن پرا نام
 کافیت قول پراشتر آنکه اگر گوسفند و سارس و سرخاب و کلنگ و طاوس و خر و
 قوچ را که بکشد بر آس هر کدام که روز صبح و شام در آب آلوده سینه بکند و پرا نام
 بکند تا پاک شود اگر گرس یا باز یا بنگم یا بوم را بکشد یک روز صبح و شام سینه بکند و پرا نام
 بکند تا روز غله خام نخورد تا پاک شود اگر موش یا گربه یا مار خرد و کلان یا مار آبی را بکشد
 بر آس هر یک یک برهنه را طعام بخورد و یک عصا آسین بصورت بانس خورد
 خیر است بد اگر سیاهی و باغ و گوه و ماهی و غیره جانور پوک را بکشد بر آس هر کدام
 یک شب یا روز سواست با و بنجان و سرخ چغندر نخورد تا پاک شود و سرخ را در سندی
 که در گنجی نامند خوردن با و بنجان در آن روز لازم است اگر آبویانل گاویا خوک یا گربه

یا ایک یا شغال یا خرس یا دیگر جانور زنده بکشد براسه هر کدام سه روز سوا می باد چرخ خورد
یعنی روز به روز یک پرست که خیرات بدد تا پاک شود و اگر فعل و قوچ و اسپ و شتر
دیند گاو بکشد براسه هر کدام یک شبانه روز روز به روز هر سه سینه عیال کند
تا پاک شود و اگر خر و بوزنه و شیر و گوز و تیر را بکشد شبانه روز روز به روز یا چند سینه بپوشان را
طعام بخوراند تا پاک شود مقدار به پنهان از سه نفر زیاد باشد تا اینجا قول پارا شتر است
اگر چه در اینجا از حکم سابق خلاف شده نهایتش حالت و اندازه صاحب گناه ویر و بکم و
زیاده مطابق نوشته حکم باید کرد

فصل سی و نهم در بیان پریشیت بریدن شجر سبز سیه دار و درختیک گل آن خوشبودار است

درخت که میوه دار باشد و گل که بوته خور و شل چنبلی و غیره بود و ثلثا که مانند
انگور و غیره باشد و سبزه که شل گریج و غیره که بالا سه درخت بلند و در شوق میوه باشد
بزر و باید که صد بار گاتری بخواند و دیگر سوا سه شیر خرس و دیگر خورد و آن روز هر دو گاو
بگردن نهایتش اگر برای صرغ جگ بریده باشد یعوب قیمت سوا سه آن چار خیر است
و غیره سبزها سه خورد و بزرگ صحرانی و انچه در آب و آبی باشد اگر بزر و دیگر در شتر
بخورد و خدمت داده گاو بجای آورد و آن روز سوا سه شیر خرس بخورد و نهایتش پریشیت بر آید
همانست که از مهر سیه و گل آن بخلاق نفع میرسد باشد اگر براسه قلبه و غیره آلات
از اخت درخت سبز سیه دار بزر و عیب نیست اگر درخت چوبه و غیره نشین خلق
یا درخت خانه یا درخت زیارت گاه یا درخت که برای مد و دویه مقرر کرده باشند یا درخت
جای سوختن شتی را کسی بزر و باید که از پریشیت صد رده لبست پریشیت بکند در هر پریشیت که بخورد
گاتری نوشته شد اگر آن پریشیت شود بکند باید که عوض گاتری دور و ریسه روز روز به روز

فصل سی ششم در بیان پریشیت و تیکادوی
از قسم کوکوزیان فاخته و جانور کے راگزو

اگر زن بدکاره یا بوزنه یا خر و شتر و گاو یا گوسفند یا بکر یا بیدنه بگز و باید که در آب درآمده
پرا یا یا ام بکند و یک روز سواسه روغن چیره نخورد و تا پاک نشود اگر سنگ و شغال و نوک گر به و غیره
جانور گوشت خوار که در آبادانی میباشد گوسفند یا بکر و باید که در آب درآمده پرا یا یا ام بکند و یک روز
سواسه روغن چیره نخورد اگر آدم ضعیف و بیمار و پیر را نجات روداده باشد براسه او
عاجت نیست پرا یا یا ام کرده طعام بخورد و قول سومنت آنکه اگر سنگ و شغال و آبجو و جاسوس
و بز و قوچ و خر و شتر و اسب و گر به و موش و هر چه دواغ و آدمی کسی را از ناف پایان تر
گرفته باشد باید که غسل کرده سه بار پرا یا یا ام کند تا پاک شود قول آنکه اگر آنگه اگر چهارمی
گر هست یا اگر نه تری را سنگ از ناف پایان تر خوب بگز و باید که بر چهارمی سه روز گزشت
دور روز و گشت تری یک روز وقت شام شیر خورند تا پاک شوند سواسه آن چیره نخورند
اگر از ناف بالاتر یا زیر گلو گرفته باشد هر کدام ده بست بعضی آرد و اگر در دهن بگز و شتر
علی بکند و اگر در سینه بگز و چهار بار بر آن پرا یا یا ام برین روش نماید باید دانست که هر تراپشت
که نام برین برده نوشته شد آدم آن برین موافق آن عمل نماید هر جا که نام برین برده نوشته
نشده آن براسه بر همین است برای جحتری از انقدر ربع کم و براسه بیش نصف آن و بر
شود و ربع آن که چهارم حصه باشد حکم باید کرد قول برده آنکه شود براسه تراپشت
روزی یک روز و باون خیرات پاک میشود اگر شود یک آده گاو و یک گاو و براسه قتل بعضی
جانور زنده و بریدن اشجار به بر همین بدید پاک می شود قول سببش آنکه اگر سنگ برین
در سر درو بگز و باید که براسه که خودش بد یا می شود پوسته باشد زخمه غسل کند
و صد بار گالتیری بخواند تا پاک شود اگر زن بر همین را سنگ یا شغال یا گرگ گرفته باشد

باز درین ستاره با پاک می شود اگر زن برهنه را در وقتیکه که ریحیه یا روزه دیگر می کرده
 باشد سگ بگزد باید که شبانه روز روزه بدارد و درین سه روز اگر دوجوش آید با
 روغن میخوده باشد بعد از سه روز هر چه از روزه که حجب و غیره که میسر و باقی مانده باشد
 بخند اگر زن حائض اسگ و خره شغال از ناف پایان تر بگزد باید که پنج شبانه روز روزه
 بدارد و در نیت سوا سه پنج خیر داده گاوه که شیر و غیره باشد خیر می خورد و اگر از ناف
 بالاتر و از زیر گلو بگزد ده نیت آن پراشت بکند اگر دپاسه گزد سه بار و اگر در سینه بگزد
 چهار بار و اگر از ناف پراشت بکند اگر دپاسه گزد غسل کافیت اگر زن حائض اسگ بوی کند
 یا بلیه یا بناخن زخم کند باید که آنجا را بشوید و بعد غسل نماید بعد از آن آتش مقابل دوا
 اندک آن مکان را گرم بکند اگر سگ برهنه از ناف پایان تر بگزد دو گرم یا ریم یا خون
 از آنجا فاسد شود باید که بشاش و سرگین آوده گاوه غسل کرده شبانه روز پنج خیر داده گاوه شیر
 و غیره بخورد تا پاک شود و اگر از ناف بالاتر و از زیر گلو اینچنین بشود پنج شبانه روز بستور بگزد
 اگر در سینه قسم بشود پراست بکند نیش اول پراشت گزین سگ کرده بعد از آن
 پراشت بر آمدن ریم و غیره بکند اگر از زخم راق ریم و غیره ظاهر شود شبانه روز پنج خیر
 داده گاوه بخورد تا پاک شود با سه جعفری دمیش و شود از پراشت که برهنه را حکم باید
 کرد و بستور یک براسه شود در پنج پراشت حکم کند

فصل سی و نهم در بیان پراشت ازال که بر جماع واقع شود و پراشت شخصی که چهارم بکند بیان پراشت دیگر

اگر هست اگر بر جماع در جباری قصد ازال زوجه باشد باید که آب مذکور از جعفر
 برداشته میان سینه و هر دو ابرو پساند بعد غسل کند اگر طبیعت ازین عمل
 قنفر شود این قسم گاه کرد و بخاطر اندیشیده غسل کند قول حجم آنکه اگر مرد

این قیام کرده آب نمایی بر زمین اندازد باید که غسل کرده هزار گاتیری بخواند و سهید پر ایام کند
تا پاک شود اگر نوانسته بشود نصف آن باید کرد اگر سایه خود را قصد در آب به بنید افسون بشود
که محلی تنجید نام دارد بخواند تا پاک شود اگر خیر خیر بنظر در آید یا دروغ بگوید یا بهیچ وجه دست و پا را
بسیار بجنباند یا حرف بسیار میگوید بگوید باید که گاتیری بخواند تا پاک شود اگر عطره بنزد یا
روزانه خوابیده باشد از خواب بیدار شود یا قف بنزد یا دروغ بگوید یا آب بخورد
یا قصد خواندن علم کند یا چیزی خورده باشد باید که براسه هر کدام آچون بکند تا پاک شود
و اگر طعام خورده باشد بعد از دست و دهن و پاسته شستن آچون باید کرد و براسه خواندن علم
پیش از خواندن آچون باید کرد اگر عطره بنزد یا قف بنزد یا دروغ بخورد یا دست برسد یا دروغ بگوید
یا بدت حرف بنزد آب بر آید آچون موجود نباشد گوش راست دست برساند اگر کسی بروش
زبون و مضموعه و قات گذار بکند باید که از چهار قسم پیشیت که در قتل ماده گاو نوشته شد
به مطابق وقت خود یک کدام بکند تا پاک شود شخصی که حقارت تبید کرده باشد در احم همین
پیشیت باید کرد اگر شخصی حقارت تبید کرده اوقات گذار کند در احم همین پیشیت باید کرد
تول بست شد در باب این دو کس که تنجیر تبید نمایند آنست که ترک حقارت تبید کرده
اول اینها دوازده روزه که حقیقه بکند تا پاک شوند و دومی آنست که حقیقه بکند تا پاک شوند و اما
این ششم پیشیت آن هر دو کس قف بکند که سهوا یک دو بار تنجیر تبید کرده باشند
در صورت حقارت بسیار پیشیت بر بر قتل ماده گاو باید کرد و قول شکمه رکعیش در باب
شخصیکه حقارت تبید کند یا حقارت تبید کرده اوقات گذار بکند یا نیکی مردم کرد و در حق او کرده
باشند نر موش کرده نیکی او را قبول نداشته باشد و شاید که گواهی دروغ میداده باشد
و شخصی که مردم دروغ میگفتند باشد آنست که کیسال از خانه بر زمین گدایی کرده طعام بخورد
تا پاک شود و قول باریت آنکه اگر کسی دست حقارت تبید کند یا از رگدز حقارت تبید
دست اوقات گذار بکند باید که چهار ماه گرد آفتاب بنشیند و هر چهار طرف خودش
ببازد و چهار ماه بوسه دهد و باران باشد و سر برهنه بکند و چهار ماه زمستان در آب
ببوسد و تا پاک شود

فصل سی و هشتم در بیان پریشانت بربت لوپ

اگر بر چهار سی بازن جماع کند باید که خر را کشته نیرت جگ بکند تا پاک شود و اما آن جگ در چهار
یا چهار تا سه بکند و آتش از خانه نگیرد و در هنگام شب یکبار بکند و یک چشم آن خر باید که کور باشد
اگر این قسم خر پنجم سد یا کم مضاعت باشد بر آن جگ بکند قول گوئیم در باب آن بر چهار سی
انکه بعد از نیرت جگ از گوشت همان خر بر سر خود کلاه سازد و بطرف سورج در دست گرفته
هر روز از هفت خانه گدائی کرده تا یک سال اوقات گذارد کند و اعمال بقیه خود ذکر میکرد و باشد
بعد از آن که یک سال بدین منوط گذشت پاک میشود و اما این قسم کینال بعد از نیرت جگ و قتی
گذرانند که بازن بر زمین که شتر و تری باشد بازن پیش شتر و تری زناکرده باشد اگر بزین چنین
شتر و تری زناکند این قسم سه سال بسر برد و اگر بزین چتر و تری زناکند دو سال بدین
آتش گذرانند اگر آن زمان که بر چهار سی بیک کدام آنرا زناکرده زاینه باشند و نادانسته
زناکرده باشد بعد از نیرت جگ کشنده بدین منوط که نوشته شد گذرانند اگر زن زمان مذکور
از حد زیاد زاینه باشند و بر چهار سی نادانسته بیک کدام آنها جماع کرد باید که با پارچه غسلی
ببندد آب نیرت بدین نهایتش این حکم در باب زنای بر چهار سی زن است و اگر این قسم زن پیش
و بر چهار سی نادانسته با آنها جماع کرد باید که بر زمین را طعام بخوراند و خودش یکروز و چهار
پیر روز طعام بخورد و مقدار بارسی که یک آدم بر دارد و جو با ده گاو ان بخوراند و اگر فقیر
زن چتر و تری بوزد و بر چهار سی با آن جماع کرده باید که سه روز و زوزه بدارد و یک طرف پراز
روغن خیرات بدین اگر آن زن بر زمین باشد شش روز و زوزه که چیده و یک آده گاو خیرات
بدین و اگر با ده گاو جماع کند باید که پرا جایت کند اگر بازن عقیقه زناکند یک پشاه علف
شالی و یک سرخ سه ب خیرات بدین و بر چهار سی از هر سه بر آن هر کدام که باشد درین
افعال بر سه روز و پریشانت همین است اگر بر چهار سی روزانه بخورد و در خواب بکند
جماع کند آنرا بکند یا قصد بکند جماع کند آنرا بکند باید که نیرت جگ بکند هر کس که

در هر وقت که بر صبه چرخ گرفته باشد اگر در آن حالت بر صبه چرخ این حرکات که نوشته شده
بکند باید که نیرت جگ بکند اگر بر چهارمی بوقت شب در خواب انزال کند باید که غسل کرده بار
پرستش آفتاب بکند تا پاک شود و اگر از بان پرستیده این حالت بوقوع آید او بهم موافق کار کرد
که براسه بر چهارمی نوشته شد بعمل آورد و اگر سنیاسی با زن جماع کند باید که شش ماه روزه گرفته
نگاه دارد و بستن سینه گویند که اگر سنیاسی جماع کند شصت هزار سال کرم شده و در آن روز

فصل سی و نهم در بیان پریشیت شخصیکه سنیاس و هم گداشته گریه شود

اگر بر همین بعد از سنیاسی شدن بخوابد که باز گریه هست شود باید که شش ماه روزه بگیرد
اینچه در تولد شدن پسرجای آورد آن رسم بجا آورد و اگر گریه هست بشود اگر چهارمی بخوابد که ترک
سنیاس داده گریه هست شود سه چاند زاین کرده بعد از آن رسومات که در تولد بچه میکنند
بجا آورده گریه هست بشود اگر بیش بخوابد که ترک سنیاس داده گریه هست شود سه چاند زاین کرده بعد
از آن رسومات مسطوره بجا آورده گریه هست شود و آن دیگران آنکه بر همین اگر بخوابد که ترک سنیاس
داده گریه هست شود باید که روزه و سه چاند زاین و سه چاند زاین دیگر کرده اینچه در تولد طفل
بجای آورد بتقدیم رسانده گریه هست شود

فصل چهلیم در پریشیت شخصیکه از مکان پریشیت بگریه و یا در پریشیت سالم ماند

در باب این نکس که به تفصیل نوشته میشود حکم است که یک چاند زاین یا دو تپت که روزه
کند پاک شود شخصیکه براسه غرق شدن در آب بجهت پریشیت برود و از آنجا بگریه
و شخصیکه براسه سوختن در آتش بجهت پریشیت برود و از آنجا بگریه و شخصیکه براسه

پرايشت بسته باشند و از انجا بگيرند و شصت که بوقت مردن سياسي شده باشد بعد از
نوشدن سياسي نشود و شصت که ترک آب و طعام داده مردن خود قرار داده باشد و باز
آب و طعام بخورد و شصت که براسه پرايشت زهر خورده مردن خود را قرار داده باشد
و شصت که از جنگ بگيرند و شصت که براسه پرايشت ميخواسته باشد که از کوه افتاده بميرد
و در انجا ميافته و شصت که سواي اين انواع که براسه مردن در پرايشت نوشته طرز ديگر
قرار داده باشد و از ترک بکشد و شصت که براسه پرايشت از کوه افتاده يا در آب آلود
يا زهر خورده يا در آتش درآمده و امثال آن کار سکه کرد و بتقدیر پرايشت سلامت ماند
و نه مرد بايد که دو از ده روز که حصص بکند يا که سه شبان روز روز ه گرفته بخانه خود بيايد

فصل چهل و یکم در بیان پریشانتی شخصی که پریشانتی
کلان یک پریشانتی خود بر او متعسف باشد و پریشانتی شخصی که
بر ناراضی کند و پریشانتی بر مجاری که یک روز منور شود

اگر بر کسی در این وقت یکی خورد و سیکه کلان لازم شد باید که پزیشچی کلان بکند بنیصورت
از هر دو پزیشچی فارغ میشود و اگر بر چهارمی ترک گدیه بکند و هفت روز با وجود خنثی
پرستش آتش بجایبارد باید که انسون مقرر خوانده هوم بکند تا پاک شود یا هفت روز
روزه بدارد و اگر بر چهارمی نفرزوده پیر خود را کار سه و خدیسته رفته و در اسهالت ترک
گذازد که می ماند و پرستش آتش بجایبارد معیوب نیست اگر زنار شخیص بشکند و بی آن که
زنار دیگر بپوشد و کار دیگر دیا سر عیاز زنار دیگر بپوشد باید که انسون مقرر خوانده هوم بکند
و بعد از آن زنار دیگر بپوشد اگر بر هفت چارمی خیر تا خوردنی نماند استعجوز دیا پیش
از بر آمدن آفتاب به وقت طلوع صبح غسل نکند یا سه بکند یا روزانه بخوابد یا زنار

بیمید و یا برهنه شده بخوابد و زین که مرده را سوخته باشند بگذرد و یا برپا شود
 و یا پرستش چیزی را که باید پرستید نکند یا زنا را بشکند و زوزنار دیگر بنوشیده باشد
 باید که افسون مقرر منون برت خوانده بوم بکند اگر بر چهاری درخت میوه دار
 بنزد و یا مار را بکشد یا تخم تو یا ناید باید که گوکها نسی افسون خوانده بر دغن بوم بکند
 تا پاک شود اگر بر چهاری جواهر یا پارچه یا آده گاو خیرت بکند باید که هشت هزار گایتی
 بخواند تا پاک شود اگر زنا بر چهاری بشکند و زنا دیگر بنوشد و طعام بخورد یا غایط و شام
 فرو اندازد باید که هشت هزار گایتی خوانده پرتا یا م بکند تا پاک شود اگر بر همه چارسی
 غسل یا گوشت بز و غیره ماکول اللحم از خانه مردم خوب بخورد باید که کرچه بکند تا پاک شود
 اگر بر چهاری بیضمانی پیر و معلم بکند باید که براسی پیر و معلم سر خود گذاشته انقد
 عاجزی بکند که انصا صربان شده از سر تقصیر او بگذرد اگر بر همه چارسی غسل یا گوشت
 دانسته مکر بخورد باید که کرچه و پاک بکند تا پاک شود اگر بر چهاری جبار شود و علاج
 منحصر بر خوردن گوشت یا شیر و غیره ناخوردنی باشد باید که اگر پیر و آنرا میخورد و با
 پس خورده پیر و الله رضا پیر حاصل کرده آنرا بخورد و اگر بر چهاری ناوانست عمل
 خورده باشد عیب نیست اگر بر همه چارسی افسون باج سفید که در بید است میخواند و با
 و عمل بخورد عیب نیست *

فصل چیل دویم در پریشخت پیر که مرید را بجای خطرناک بفرید

اگر پیر مرید خود را بجهت کار محو بوقت شب یا راه خطرناک که از راه بگذرد و زو یا شیر و امثال آن
 در آن راه خطرناک فرستاده مرید را بلاس پیش آمد و مرید پیر را باید که سه پر جات
 بکند *

فصل چهل و سوم در بیان پریشانت نما از و سیکه شخصه ایوبی بدروغ گنبا هر ششم ساز و دوشه که نرین برادر زناکت

اگر شخص را بدروغ تهمت بکنند آن روز غلور باید که هر پریشانت که بر آید آن لازم می باشد
باشد و ده بست آن بکنند اگر در شخصی سبب باشد یا از شخص فعل بدی سرزده باشد و هم
از ایند است باشد و یکم از آن سر باقت است آنرا ظاهر کند باید که هر پریشانت که از شخص
بکنند این نماز هم همانقدر پریشانت بکنند لازم است که خود را از سبب دور بدارد و نهایش
عیب او را پیش خدای نگوید اگر چه چهره بر چهره گنبا سبب میهم سازد باید که یکماه سوسه
آب چیره سوسه و دیگر خورد و بر اینست بکنند زنا پاک شود اگر چه چهره را نماند تمام سازد
پانزده روز سوسه آب چیره خورد اگر چه چهره بر چهره ایوبی سبب میهم سازد و ده بست
آن و اگر پیش میهم سازد و ده شوی و شور و چهل چهل آورد و گناه را سه قسم را اول
بیان کرده کبیره و واسطه و صغیره در تهمت گناه کبیره پریشانت نکور یکماه پوره بکنند
دو تهمت گناه واسطه پانزده روز و دو تهمت گناه صغیره هفت خیر و سوسه
آب چیره خورد و بر آید تهمت گناهان بسیار سهل از اینهم کمتر پریشانت باید
فرمود قول شنیده آنکه شخصی که حقارت پیدا بکند یا نیکی مردم فراموش کند یا
گوید ای دروغ بد یا از چیره که بدان را بگذر اوقات گذر بر چهره می شده باشد
آنرا بر هم زند یا یک تهمت دروغ بکنند باید که شش سال از خانه بر چهره می
کرده بخیزد یا شش ماه به راه داده گاوان بسیر و تاپاک شود این پریشانت
در صورت آنست که این کار ممنوعه نگردد بسیار کرده باشد اگر کسی تهمت
واقع بکند هر چند راست گوید ناما آن شخص را باید که روزی را جایت بکند

یار و درس جنگ بکند یا نرسید راکشتم موم بکند تا پاک شود اگر شخصی تهمت زده که بر و ناحق
 تهمت کرده بود نذر است گو برآمده از سه پریشیت که در باب او نوشته شد یک کدام بکند
 و در سه بران بگذارد باید که یکماه سوا خواب خیر سه نخورد تا پاک شود اگر بر تهمت زده یکسال
 گذشت و از پریشیت سه گونه یک گونه بخاطر نیاورد باید که ده بست آن پریشیت بکند اگر
 شخصی شخصی تهمت زده را بگناه کبیره تهمت ناحق کرده باشد دو ماه که چهره بکند اگر بگناه
 صغیره تهمت کرده باشد یکماه که چهره بکند تا پاک شود قول دیگر آنکه شخصی که تهمت بکند یکماه
 و تهمت زده نیم که چهره بکند قول سنو که بیشتر آنکه تهمت زده را باید که یکماه شاکل سوخته
 و بر روز در ششم حصه باقی روز یکبار طعام بخورد و ده باشد تا پاک شود و اگر بگوید که تهمت
 زده را بر اسی چه پریشیت باید کرد جوابش آنست که در ابتدا سه تهمت گمان مردم
 در حق او بدی شود بدین جهت باید که پریشیت بکند چنانچه شخصی را که سه گزید و گزیده را
 تحقیق نمیدانند از افسون مار علاج او میکنند پس تهمت زده را هم باید که پریشیت بکند
 اگر زن برادر یکبار زاده است زنا بکند چنانکه این بکند و اگر دانسته یکبار زنا کرده باشد
 یکسال از خانه برهن گدائی کرد و سنجور و باشد

فصل چهل و چهارم در بیان پریشیت که زن حایض جماع بکند و پریشیت نان حایض که یکبار کشد

اگر کسی زن حایض خود در حیض جماع بکند باید که سه روز زده بار و در روز چهارم سوا
 روغن خیر سه دیگر نخورد تا پاک شود بشرطیکه یکبار زاده است جماع کرده باشد اگر دانسته
 و مکرر این کار کرده باشد هفت شبانه روز زده بار و اگر شخصی زن حلال که حایض یا
 حاطه یا حرد و باشد مکرر دانسته جماع کند آنکه چهره بکند تا پاک شود اگر زن حایض
 و دیده و دانسته با ضرط و مکرر جماع کرده باشد باید که یکسال مثل قتل شود بر اسی آن پریشیت

بکند اگر زنان حایض که از یک قبیله باشند یکدیگر دست برسانند بغسل کردن پاک میشوند
 اگر برهنه حایض به برهنه حایض که از قبیله دیگر باشند دانسته دست مکرر برسانند باید
 که یک شبانه روز سواست پنج خیرآده گاو که شیر و غیره باشد چیر و دیگر نخورد اگر برهنه حایض
 بزرگ شود و حایض دانسته دست برساند باید که برهنه حایض که چپه بکند و شود و حایض بزرگ
 خیرات بدد اگر برهنه حایض دانسته بزرگ قوم پیش حایض دست برساند باید که برهنه حایض
 که چپه بزرگ قوم پیش ربع که چپه بکند و اگر بزرگ برهنه حایض دانسته بزرگ قوم چپه حایض
 دست برساند باید که نصف که چپه برهنه حایض و دو حایض که چپه بکند اگر بزرگ چپه حایض
 دانسته بشود و حایض دست برساند باید که چپه حایض سه روز و شود و حایض که روز و ده
 اگر بزرگ پیش حایض دانسته بشود و حایض دست برساند باید که اولین سه روز و ده
 دور و روز و ده اگر جمله را نماند دانسته دست برسانند بکند بکند بکند بکند بکند
 می شوند اگر زن حایض برن اعلی بزن حایض برن زبون دست برساند باید که تا زمانیکه
 حایض پاک نشود و غیره نخورد اگر زن حایض نماند دانسته بزن حایض برن اعلی یا بزن حایض
 هم برن خود نماند دانسته دست برساند بعد از غسل کردن پاک میشود و اگر بزن حایض هر چه
 برن دست زن چاندل یا زن مرد و بوقتیکه حایض باشد دیده و دانسته برساند باید
 دید که از چهار روز و حایض در کدام روز مساس شده اگر روز اولین است سه روز و ده
 بدارد اگر روز و دهی است دور و ده بدارد اگر روز و سیوم است یک شبانه روز و ده بدارد
 اگر روز چهارم است آن روز بعد شام طعام بخورد و زنانه روز و ده بدارد اگر نماند دانسته بانها
 مساس کرده باشد از جمله چهار روز هر چه باقی باشد آنقدر روز و ده بدارد اگر برهنه
 حایض را زنکه شود و حایض خورد و دست و دهن شسته دست برساند اگر سنگ
 مساس کند باید که دور و ده بدارد اگر بزن حایض خردس یا سنگ یا خوک مساس کند
 باید که تا شب نشود و چیزهای نخورد اگر در وقت چیر خوردن زنکه حایض را سنگ یا
 چاندل مساس کند باید که شش شبانه روز آرد و چو شایند و شامش آرد و گاو بخورد
 اگر این را نکند اندک طلا خیرات بدد یا برهنه حایض طعام بخورد اگر برهنه حایض خیر بخورد

و شود سی حایض بهم چیز منوره باشد و در آنوقت یکدیگر را مساس کنند باید که بمبئی
 اگر چه بکند و شود سی خیرات بدید اگر بمبئی طعام منوره باشد و در آنوقت زن حایض
 از نواف پان تر با و دست برساند باید که یک شبانه روز روزه بار و اگر از نواف بالاتر دست
 برساند شبانه روز روزه بار دیت

فصل پنجم در بیان پریشیت و فرختن پسر و چیز ممنوعه و غیره

اینکس که پسر خود را فروخته است از جمله چهار گونه پریشیت که در ابتدا سے قتل آمده گا
 نوشته شده یک کدام که در صورت و حالت موافق باشد بجا آورد و قول شکسته بکشد
 اگر اگر کسی عبادت خانه و زیارت گاه یا نادان و بدرو آب و باغ و باغچه و دیوانخانه و تالاب
 و بند آب و اعمال حسنه و پسر و چایسے را که بر آب خورائیدن مردم و غیره میداند بفرشت
 باید که مشیت اگر چه بکند اگر بوقت ضرورت و احتیاج فروخته باشد و اگر بے ضرورت بفرشت
 چاندز این بکند اگر کسی دختر و ماده گا و بے ضرورت بفرشت شانت پن کر چه بکند
 اگر با ضرورت بفرشت چاندز این بکند اگر زن و پسر را بے ضرورت بفرشت
 و چاندز این بکند اگر بفرشت بفرشت یک چاندز این بکند اگر کسی
 پسر یا یک پاه یا یک باغ یا یک تالاب یا یک باغچه داشته باشد آنرا
 بفرشت باید که تا یک سال سه بار غسل کند و بارین بخوابد و هر روز یک

چهارم پسر روز طعام منوره
 باشد تا پاک شود و از بر پریشیت نری
 غله و جانور و طلا و نقره هر پریشیت
 که باید که قبل ازین نوشته شده دیت

فصل چهل و ششم در پریشیت که اگر ساینه گاو و بکر و شتر و گاویند

بکشانند

اگر از شخصی که پر و جدا و بگ کرده باشد بگ بکشانند یا براسه کشن کسی فسون خوانده بگ بکشانند سه کرچه بکند تا پاک شود اگر کسی بکس پناه بیارد و او با وجود قدرت جانده و نگاه دارد باید که یک سال سوخو و خیر سه نوزد تا پاک شود اما سواسه دزدی کسی که گاتری فرسوش کرده باشد اگر بگ بکشانند یا بابت سه کرچه بکند تا پاک می شود اگر از او هم زبون بگ بکشانند سه کرچه بکند یک سال از ورشته مرده تا دوازده روز از زغوت شدن میتة شتر و بکشانند سه کرچه بکشانند این قسم شش پریشیت براسه انگس است که یکبار بگ بکشانند یکبار شده دو بکشانند یکبار پناه بدد اگر از جان شخص شش یا پنجین بعل بسیار است میشود پریشیت دوازده ساله باید کرد اگر از شور بگ بکشانند از چهار قسم پریشیت قتل آده گاو و سه ماهه پریشیت بکند اگر دانسته بگ بکشانده باشد و اگر دانسته بگ نکشیده باشد یک ماه پریشیت بکند اگر کسی از شور و کمر و دانسته بگ بکشانند باید که چهار ماه تا بستان در آفتاب بنشینند و چهار طرف خود آتش سوخته باشد و چهار ماه برسات ببارد بکشد و در بادن باشد و چهار ماه سر در آتش بکشد و از آن یک ماه و شش ماه و نه ماه و ده ماه

فصل چهل و هفتم در بیان پریشیت بر چرخ پریشیت در سه شود

اگر بر چرخ نادار براسه مال بجهت اخلاص برده است شود و بشود باید که یک کرچه بکند تا پاک شود و اگر بر چرخ مالدار است و این کار کرده باید که هر چه در بادن داشته باشد بر چرخان خیرات بدد تا پاک شود اگر ده هزار یا بیست یا یکم شود و غامین پریشیت بر چرخان یا بیست و هفت بکند که مکر پر و هتانی کرده باشد

فصل چہارم در بیان پریشانی شخصیکند فراموش کند و بعضی چیزها سے توجہ آن

روزانہ او شایو پرنامشی یا شکرانت یا تیردشی یا شستی یا روز با سے ممنوعہ یا بھنوں
چائڈال سید بنواند باید کہ کمال سوا سے جو چیز سے نخورد تا پاک شود اگر و کس از روز
ساعت سید بنخواندہ باشند و یکے بدگی سے گوید کہ توبہ در اعیان ساختی اور جسم
کیاں مجاہد خورد اگر کسی چیز سے گرفتہ بت بنخواند یا بکلم کسی سید بنخواند یا سید بنخواندہ
فراموش کند بت می شود اگر کسی در نزدیکی حبت یا چائڈال یا شخصیکندی سرودہ باشد
در نزدیکی آن سید بنخواند باید کہ سه روز و زہ بار دو حرف نرند بعد از آن سر قدر سید
کہ در آن وقت خواندہ باشد ہزار بار بنخواند تا پاک شود اگر از حبت زر گرفتہ جگ بکند
سہ کہ چھ بکند اگر در حضور چائڈال سید یا سمرت بنخواند باید کہ شبانہ روز چیز سے نخورد تا
پاک شود اگر شخص پیش شعلے سید بنخواندہ باشد مار یا راسو یا تریاگر بہ یا موش یا شیر
یا خوک یا زن یا مرد یا قوچ یا بک یا خر یا اسب از میان ہر دو بگذرد شاگرد باید کہ
روز و زہ بار دو ہر روز سہ بار غسل سیکردہ باشد روز چارم از وہیہ کہ در آنجا
ہر روز از نو بدہیہ دویم رود آنوقت پاک میشود بعد از آن بد نہو

فصل پنجم در بیان پریشانی شخصیکند و در پدرا
و نصیحت کرد کند یا کثرت حرمت با کثرت یا خوب
رائل ساز و یا تیرہن بدہ جماع کند و بعضی امور دیگر
اگر کسی پوریا مادر یا پسر را میجو بہ سبب بشرطیکہ ان موجب و سبب خلاف

سمرت نباشد ترک کند یا تاب یا باغ را بفروشد باید که پراشیخت برابر بقیل
 آده گاو بگذرد اگر کسی دختر خود را بدست آن لوم بفروشد یکماه پراشیخت بکشد
 اگر بدست پرت لوم بفروشد هجده ماه پراشیخت بکشد اگر بر تهن دختر بر تهن یا چتر
 یا بیش را یا دختر سر به برن مذکور را چتر می و بیش با گشت یا چوب یعوب سازند
 یعنی بکارت آنها را زائل بکنند یا بر تهن سوخم ملی بفروشد یا بر تهن بداه جماع
 کند یا بکشد شده از همان روز آن زن را ترک کند یا بر تهن ستر و ستر بخورد
 یا بشود و بکشد یا بدیخت علم خرم خود از بون سازد یا حقارت بید کرده اوقات بکشد یا
 نیکی ششینه را فراموش کند و قبول نداشتنه باشد یا گواهی و روع بدید یا از چیز که اوقات گذر
 بر تهن بشود و آنرا بر تهن نبرد یا روع بکشد باشد یا به آدمیت داد و ستد بکشد یا بدست و نما
 بدید یا کسی را که به پناه آورده باشد بکشد یا از این امر ممنوعه اوقات گذر کند یا بر تهن و
 چتر می و بیش بکارت دختر شود یا با گشت و چوب و اشال آن زائل سازد باید که بر
 سر کلام چهار ماه تابستان در آفتاب بنشیند و هر چهار طرف خود آتش می سوخته باشد
 و چهار ماه بر مات و در باران باشد و چهار ماه سر را در آب بماند و به یکماه جو و شامش آده و
 بخورد و پاک شود و اگر شود بکارت دختر بر تهن با گشت و چوب ضایع سازد و از آن با گشت
 و اگر شود بکارت دختر چتر می و بیش را بداند و زائل کند دست آنرا باید برید که ششینه
 که با وجود و در کلان بکشد می شده باشد و دختر بدید از آن شخص جگ بکشد و کسی که غلبه
 کند و کسی که محض بر خود خوردن خود نام خود بدیده طبع بکشد یا برن شراب خوار بر تهن جماع کند
 یا کسی که روزه با سه سقره نیگرفته باشد آنها را باید که برابر قتل آده گاو پراشیخت کند
 و اگر تسبیح را خوانده یا بازی و افعال دیگر مشغول گردد و تسبیح فراموش شود باید که
 برابر قتل بر تهن پراشیخت بکند و اگر در خواندن شاتر مشغول شده باشد در حین
 تسبیح فراموش شود باید که برابر قتل آده گاو سه ماهه پراشیخت بکند نهایتش برن را دیده از
 جماع چهار ششم پراشیخت قتل آده گاو یک کلام حکم بکند قول بسشت آنکه اگر کسی را
 مشکلی پیش آید از آن رگدز تسبیح فراموش شود باید که چهارده شب کرچه کرده از سر نو

پیشاپاس رج رفته بسید بخواند *

فصل پنجم در بیان پریشانی شخصی که ترک خدمت آتشکر باشد

اگر گنهوری از مهر کالی خدمت آتش گذارد باید که اگر کم از دو ماه خدمت ترک کرده باشد
و دوازده روزه کرشمه کند و اگر دو ماه خدمت نکرده باشد پراک بکند و اگر از شش ماهه زیاد شده
باشد برابر به قتل ماده گاوپریشیت بکند و اگر از پنجبرسی ترک خدمت آتش داده باشد باید که
برای ترک سه روز برانایام بکند و برای ترک بست و دیگر دوازده روزه بدارد و تا ترک دو ماه یعنی روز
روزه بدارد و از آنجا یکسال اگر ترک شده باشد پراک بکند و از آنجا تسبیح قدر که باشد
برابر بقبل ماده گاوپریشیت بکند و اگر از روزه عسارت ترک خدمت آتش بکند باید که دو ماه
یا سه ماه پریشیت بکند قول باریت آنکه اگر اگر گنهوری از مهر کالی ترک خدمت آتش بکند
برای دو روزه روز سه روز روزه بدارد و برای یکماه دو روزه بدارد و برای یکسال یکماه
روزه بدارد یا شیرخورد و اگر از یکسال زیاد بگذرد چاندرا این کرده از سر نو گنهور بکند اگر یکسال
بگذرد چاندرا این موصوفه این کرده باز گنهور بگیرد و اگر سه سال بگذرد یکسال کرشمه کرده و یکسال
خیرات داده از سر نو گنهور بگیرد و اگر سپر ابل قبیل و خوش و نذ از تنگی معیشت خود پاد
اوقات گذر نپناه بیارند و آن شخص با وجود آنکه مقبول است اگر از خوراک نماند خبردار نشود و برابر
بقبل ماده گاوپریشیت بکند اگر نادانسته خبر گرفته باشد یک ماه پریشیت بکند

فصل نچاہد کہیم میان ایشیت قتل و ایشیت عباد

اگر زن را بکشتن بر آیه بقتل آوده گا و پریشیت بکند و صیاد و ماهی گیر و قصاب و غیره که از حضرت
اوقات گذشته میکردند باشد باید که برابر بقتل آوده گا و پریشیت بکند شخصی که با سر طبعی ساختن مرگ
افزون و غیره تدبیرات جاو و میکردند باشد باید که برابر بقتل آوده گا و پریشیت بکند اگر بانه

بازو باید که برابر نقیل آوده گاو پریشیت بکنند

فصل نجات دویم در بیان پریشیت قمار بازی و مرغ گفتن و مچاری که خلاف قانون عمل و زوایا و اب و دیگر

هفت چیز آدمی را ناپاک میسازد اگر آنرا نکند بربا بکنند بوجبه که نوشته می شود پریشیت
بکنند بر قمار بازی کیسالی پریشیت بکنند اگر براسه کشین کسی بگ میکرده باشد ششماه
پریشیت بکنند اگر ان هوترسی تهاشد و غله صحرایی خود جارب زوده آورده فوت رسازد
یکصد و چهل و چهار روز پریشیت بکنند و اگر گرسهت شده بطرز بر چهار پی گدائی بکنند نهفتاؤ
و در روز پریشیت بکنند و اگر گرسهت شده در خانه پیر و معلم قامت نماید سی و شش روز
پریشیت بکنند اگر بر چهار پی از یک خانه زیاده بر چهار لقمه گدائی بکنند یکروز پریشیت بکنند
و اگر تقویم خانه نمخانه خوانده بگرد و یکروز پریشیت بکنند و اگر کسه دروغ بگوید یا دزدی
بکنند یا بر همین نوکری سبیل راجه یا با دزدی اختیار نماید یا بر همین فیلبان و اربابی و
چاک سوار و بنجومی و طیب و دیولک و نگاهبان سگ و کرناچی و جدریه شود یا بر همین
بشود و تقسیم بکنند یا بر همین بداه جماع کنند و ندیده بخور و یا بر دبت شود یا باغبانی کند یا بشود
رقاصی و ریسمان بازی پیش بگیرد یا از سه مقرر کرده تقسیم بکنند یا کسه بکشد هر
بد بد و یاد سیسم و صحر آتش داده بسوزد یا گواهی دروغ بد بد یا پسر بضر و شد یا آدم
و جانور بضر و شد یا دغا باز باشد همه اینها ابراسه یک کار پریشیت باید کرد و آن
پریشیت نیست که هر چه در خانه داشته باشد خیرات بکنند تا کیسالی هر روز سه بار
غسل بکنند و در چهارم پیر روز طعام میخورده باشد بعد از آن پیت کر چه بکنند آنوقت پاک
شود اگر زگر نرفته خدمت بر همین بکنند و بر باب او هم همین حکم است اگر این چیز را که نوشته
چهار پی بکنند نه ماه پریشیت بکنند و اگر پیش بکنند ششماه پریشیت بکنند اگر شود بکنند نه ماه پریشیت

فصل پنجاه و سوم در پریشیت شخصی که خود را بفروشد
و بر بتمن که بر چهار شود و بر بتمن که خدمت شود کند

اگر کسی خود را بفروشد یا بر بتمن خدمت شود و کند باید که بر بتمن قتل داده گاوی پریشیت
کند و اگر بر بتمن بر کشتی دریا بیاید که چهار باشد سوار شود و کسی که امانت مردم را در
دزدید یا بر بتمن انشیایه ممنوعه بفروشد یا کسی که بر بحرین دروغ بگوید یا بر بتمن
مدت بسیار خدمت شود و کند یا بر بتمن از آنکه قوم شود و بر بتمن رساند یا بر بتمن با کسی
نیک و بد فرق نکرده همه جا بگردد و همه اینها را باید که تا سه سال در چهارم هر روز یکبار
طعام بنمورد و باشد تا پاک شوند و اگر با آدم از بر بن خود شل چاندال و غیره
روستی کند یا بر بتمن قتل داده گاوی پریشیت باید کرد و اگر بموجب دوستی کسی ترک کند
باید که یک شب از روز چوبیس نخورد و بعد از آن بتمن کند تا پاک شود و اگر خدمت چاندال غیر
مردم امثال آن کند یا بر بتمن قتل داده گاوی پریشیت باید کرد و

فصل پنجاه و چهارم در بیان پریشیت شخصی که بر بتمن کند

اگر بر بتمن بدتر چتری ناکند از آنکه بر پریشیت که چوبه دو از ده روز کرده باز آن دخته
کند شود اگر بدتر پیش ناکند بر بتمن همین عمل کند آن که چوبه کرده باز آن کند شود
اگر بهان قسم بدتر شود بر بتمن ناکند که چوبه و آن که چوبه کرده باز آن کند شود اگر
چتری بدتر پیش ناکند از آنکه بدتر دو از ده روز کرده چوبه کرده باز آن کند شود و اگر چتری
آن قسم بدتر شود از آنکه بدتر که چوبه کرده باز آن کند شود اگر بدتر بدتر شود از آنکه
زنا کند و از ده روز کرده باز آن کند شود اگر این سه مردانی پیش ازین ناکند

گذاشته باشد اول بزن هم قوم خود گذاشته باز آن دختر که فعل بد با کرده بود
گذاشته شود *

فصل نچاه و پنجم در بیان پریشیت جماع که باز تان طوائف بکند و جماعی که باید و نکند

اگر اندانسته بزنان طوائف مثل لولی و غیره یکبار جماع کند یا بچونانات جمع شود باید که
پراجاپت بکند اگر دانسته بزنان طوائف جماع کرده باشد تا هفت روز یکبار و ماه را
چو شایسته قدری آب بخورد و سوسه آن از آب و طعام هر پنج نخورد تا پاک شود و اگر
دانسته مکرر با آنها جماع کرده باشد باید بقیل ماده گاوی پریشیت بکند تا پیش از سفید
پریشیت براسه بر همین است برای حقیری ربع ازان کمتر و براسه بیش نصف آن
و براسه شود در ربع آن پریشیت حکم باید کرد و قول دیگر که کھشتران شانات پ و غیره که
اگر کسی دانسته تا یکبار بزن طوائف جماع کند هشت روزه نگاه دارد و هر روزه هفت
روزه چنانچه نوشته شد و همین دستور تا یکسال براسه هر یک ماه هشت روزه می ماند
و بعد از یکسال آنقدر روزه که در سال اول بشود هشت برابر آن براسه هر سال باید افزود
و اگر اندانسته بزن طوائف جمع شود براسه یکم و نزدیک پراجاپت و براسه سه روز سه
پراجاپت و براسه یکماه پنج پراجاپت و براسه شش ماه ده پراجاپت و برای یکسال
پانزده پراجاپت و براسه سه سال چهل و پنج پراجاپت و همین دستور باید دانسته شود
اگر کسی تمام عمر مشغول لولی بازی باشد بمنزله گز تلنگ می شود

فصل نچاه و ششم در بیان پریشیت حیوانات
نماید و کشت علم مریضه بخواند و امور متنوعه بکند
اگر در اثر مقرر که بر جای می آید اگر مستی و بان پرستیده و سیاسی باشد جائز نیست

در هیچکدام آشفتم اختیار ننماید باید که اگر گیسال برین منطمانده باشد بر جاست و
 اگر چه بخت اگر دو سال گذشته باشد که چه ذات که چه بکند اگر سه سال گذشته باشد
 چنانچه این بخت نماند این پریشانتی در صورتی است که آن شخص برای گرفتن
 آشفتم که مناسب حال او باشد تلاش میکرده باشد میسر نشود و اگر آشفتم میسر
 می شده باشد و دیگر باید که برابر بقبل آمده گا و پریشانتی بکند و کسی که دام طعام از
 خانه دیگر میخورد و باشد و هرگز در خانه خود طعام نمی بخشد باشد یا کسی که کتب ممنوعه
 مثل اهل و هر چه کتب سیوره بخواند و یا کسی که آن کار او را از روی کتب منع باشد
 آن کار بکند یا کسی که بفرود آید اینها را باید که برابر بقبل آمده گا و پریشانتی بکند ذات و بر
 دیده موافق برین از این پریشانتی حکم باید کرد

فصل پنجم در بیان پریشانتی بر همین که از جاس ممنوعه خیرت بگیرد و یا در تیرت خیرت بگیرد

اگر بر همین از جاییکه خیرت نباید گرفت خیرت بگیرد و یا که از خانه شخصی طعام نباید
 خورد و طعام بخورد و یا خوراک از اقسام غله ممنوعه بخورد و باید که برابر بقبل آمده گا و
 پریشانتی بکند بر این قسم بر همین یک پریشانتی دیگر است اگر گمراه بگذرد و هر چه
 از خانه او میماند بماند و سوا می شیر خورده و دیگر نخورد و هر روز شش هزار
 تا تیری میخواند و باشد تا پاک شود بر همین را باید که ذات و افعال و مکان و وقت
 را بداند و خیرت بگیرد و از مثل چاندل و عیاد و افعالی مثل آنکه آدم را پست میکند و مکان
 نعل که بر پستری پاک و وقت مثل غصه و کسوف مال مثل شکر و برایش و ضرر و شات
 سر و داده گا و که در عین زامی بدن باشد و بعضی اعضا را بچه از شکم برین و بعضی
 در اندرون باشد غرض از تفصیل این مقدمات آنست که ازین قسم آدم و از شخصی که

انچنان فعل کرده باشد و در آن قسم مکان و در آن قسم وقت و آن قسم مال بگیرد اگر گرفته باشد پریشیت که نوشته شده بکند زمین اگر کسی که بدید بگیرد بهتر آنست که ملک بکند اگر آن قسم ماله گاوه که نوشته شده از بر زمین بگیرد پریشیت اندک کم کند اگر مال ممنوعه مذکوره از آدم زبون بگیرد براسه آن پریشیت بسیار باید کرد و برای آن شخص که این مال گرفته باشد چهار قسم پریشیت دیگر است اگر یک کدام آنها را بکند پاک میشود و روزه نگیرد بکند یا هر گاه گشیت ملک بکند یا فسون سترخند انجوانند یا صندیر گاتیری بخواند اگر بر زمین از راجه خیرات بگیرد نمایش آن خیرات که از آنها بگیرد یا راجه بیت شده باشد یا راجه در کور کسیت یا در خوف و غیره بدید یا راجه کشن آجن بدید باید که یک ماه شب و روز در آب بماند و روز یک مرتبه در ششم بخش روز شیر بخورده باشد تا پاک شود اگر چه این مال را بدید یا در غایب یا از آدم زبون بگیرد باید که هشت هزار گاتیری بخواند تا پاک شود و بعد از آنکه در گرفتن متاع سهیل که مالیت آن کم باشد از آدم زبون یا بوقت ممنوعه یا بوقت الحرام کم باید کرد و قول کتابت ترانشت آنکه اگر بر زمین مقدار یک خوراک غله از جامه یا از جامه بگیرد بکند یا گاتیری بخواند تا پاک شود اگر بر زمین از جامه ممنوعه یا مال ممنوعه چنانچه نوشته شد بگیرد باید که اول تمامی آن مال را خیرات کرده بعد از آن پریشیت بکند.

فصل نهم در پریشیت شخصی که آب خوراک میخورد خورد و تفصیل خوراک ممنوعه و غیره و خصوصیات دیگر از همان قبیل

اگر چیزی که در ذات نجس است مثل چای و سیر و زردک و باله و نان و خوش آبادانی اگر دانسته بکند یا بخورد یا چای را این بکند اگر که در دیار و تمام عمر خورده باشد برابر بخورد و شراب پریشیت بکند و اگر نادانسته بکند یا خورده باشد شانت بین که چه بکند و اگر نادانسته مکرر خورده باشد

چاندراين بکند اگر سنياسي اينصار ادا نسته بخور و چاندراين بکند يک روز روزه بدار اگر
بر تهن چتهري و بش ساگ گل معصفر و گينهوه که در عرچ ساگ سر سوراگويند و کونجی که تهي
ر بادا بخان و ننه ليک يعني چورائی و بر بش جن و مالکا که ساگ ناری باشد و ساگ خرد و تو
و ساگ نار کيلي و بھون و ميوه دار و بر دشتليکھا بکت و کھو کھدن بخورند يا مای محض
براسے خود آورده نخته باشند بايد که براسے هر کدام پرا جابت بکند تا پاک شود و شير طليکد ادا
دگر راينهار خورده باشد اگر ادا نسته خورده باشد يک روز روزه بدار و سه قسم خير را بنمايد
خورد و سیکه آنکه بدست رسانيدن شخصه و غيره اعمال داخل مترك و اجناس شده باشد
دوم آنکه آدم زبون مثل مردود و غيره نخته باشد يا بطهارت و پاکيزگی نه نخته باشند
سوم آنکه آن خوراک از قسم ممنوعه باشد مثل پياز و سير و اگر کسی آنها را ادا نسته بخورد و تپت
کر چھه بکند اگر ادا نسته خورده باشد چاندراين بکند اگر کسی نيل يا برگ آن ادا نسته خورد
باشد چاندراين بکند و اگر ادا نسته بخورد و چاندراين بکند اگر گل سن يا گل درخت سينبل
يا جھرت که آنرا بدست بر هم زده و دغ ساخته باشند ادا نسته خورده باشد يک شبانه روز
خير سے بخورد اگر ادا نسته بخورد و شبانه روز خير سے نبايد خورد اگر کسی سير و پياز و زردک گوشت
بگله براسے و خورده باشد عيب فيت و اگر کسی اينهارا بزور خوانيده باشد ميخوبست
نخافش در هر صورت هشت هزار گاتري بخواند تا پاک شود و اگر کسی ادا نسته شير ماده گاو
که بچھه آن مرده باشد بخورد و شير ماده گاو که بچھه شير و ماده گاو ميخورد باشد
بخورد يا شير ماده گاو که از زائيدن ده روز بران گذشته باشند يا شير شتر ماده و اسپاده
و خر ماده و شير ميش يا شير جانور مھرائی مثل آهو و غيره و شير گاو ميش که از زائيدن ده روز
بران گذشته باشد يا شير زن بخورد يا هر چه از اين شير ساخته شود مثل جھرت و
روغن و غيره آنرا بخورد بايد که يک شبانه روز روزه بدارد و اگر اينهارا ادا نسته بخورد و شبانه روز
روزه بدارد و قول ديگر آن آنکه اگر شير ميش و خر و شتر زن کسی بخورد بايد که تپت کر چھه
کرده زمار از سر نو بگيرد و اگر شير ماده گاو و گاو ميش که از ده روز گذشته باشد بخورد
شتر شير شتر ماده روز روزه بدارد و شير جھج جانوران که جھم اينهارا شگافته باشند و شير جھج

جانوران که در پستان دارند سواست حرام است اگر جزایات و در غنم غیره آنچه ز شیر
منوع ساخته باشند کسی بخورد و هفت شبانروز از آرد جو شامیده بخورد تا پاک شود و بخواهد
آن چیز را بخورد و بشیر طبع آن ممنوعه را بسیار بخورد و باشد و اگر شیر ماده گاو و غیره که
نجات میخورد و باشد اگر کبک کسی بخورد و پانزده روز و روز بهار و تا پاک شود شیر ماده گاو و
بز و گاو میش که از زامیدن ده روز بهار که شسته باشند حلال است سوا از این شیر سیر
که کسی بخورد یک شبانروز و روز بهار و تا پاک شود شیر ماده گاو و کپله بر جگر و دهن و بشیر حرام
است اگر بخورد از آن گندگار تر دیگر نیست در چیز ناخوردنی هر جا که پراپشت در خوردن
آن نوشته شده باشد پراپشت آن روز یک شبانروز باید دانست اگر گوشت قدید
و گوشت سگ و گوشت ممنوعه و ماهی ممنوعه و آهسته بخورد یک شبانروز و روز بهار و اگر
دانسته بخورد و شش روز و روز بهار باید داشت اگر گوشت جانور گوشت خوار گوشت خوک باغی
و گوشت خرو و شتر و آدمی و زراغ و خرو و اسپ شغال و بوزنه و سگ خورده باشد
تیت که چپه بکند تا پاک شود اگر شام و مرغین جانوران که گوشت آنها حرام کرده شده بخورد
اگر پراپشت که در گوشت خوردن آنها گفته شده بکند گوشت هر جانور که حرام است مرغین
شامش او حرام است هر سه چیز را برابر گوشت ماده گاو باید دانست اگر خورده شود و از روز
روز فاقه کرده بود غنم که کهنه اند و هم بکند اگر گوشت سگ و شغال و زراغ و خرو و بوزنه
و شتر و جانوران گوشت خوار و خرو و شتر و اسپ و خوک و بادانی و ماده گاو و آدمی
خورده شود و تیت که چپه بکند و اگر غایب و شامش آنها سواست ماده گاو خورده شود و تیت که چپه
بکند اگر گوشت اینها که نام برده شده گوشت جانور یکم پنج ناخن داشته باشد و آهسته
بخورد و همان شامت پن که چپه بکند از جمله جانور پنج ناخن دار آنچه حلال است در آبیاری
نوشته شده خوردن آنها میعوب نیست اگر مرغین خرو و بوزنه و خوک و گید و بظلمه در آید
یا رسام شود و چون بکند تا پاک شود اگر مرغین و شامش آنها بخورد و در صورت دانستن
شانست پن که چپه بکند و اگر نادانسته خورده باشد پراپشت بکند اگر گوشت فیض و بنگله و
کرگس شامش آنها گوشت قدید بخورد و چاند از این بکند اگر گوشت جانور یکم ته و پا لا

و ذائقه داشته باشد گوشت جانور که مخم او نشکافته باشد گوشت شیر و ماده گاو
بسیار بخورد باید که پریشیت شش مایه بکند تا پاک شود و در بعضی کتب پریشیت یکسان نوشته
و این حکم در صورتیکه دیده و دانسته و مکرر بسیار نالد تیره خورده باشد گوشت هر جانور که
حرام است خون و چربی و مغز و استخوان و آب منی آن نیز حرام است اگر چه گوشت
و مینی و چشم و قف و عرق و موس و ناخن آدمی و خون جمیع جانور حرام و محلال و کل
گوشت خام گوشت ناخته بز و قوچ و جاموش نالدانسته بخورد یک شبانه روز و روز
بدرود اگر موس و ناخن جمیع جانور و استخوان ماهی و کیث در دهن برود و طلا در روغن
انداخته بخوشاند آن روغن را بخورد تا پاک شود اگر موس و مگس از میان طعام بر آید
باید دید که آن گسی یا مور با طعام طبع شده است یا بعد از بر آوردن طعام از دیگران
است اگر با هم طبع شده آن طعام را ترک کند و اگر بعد از بر آوردن طعام داخل شده است
اندک طعام از گرد و پیش آن دور کرده و اندک خاکستر در طعام انداخته و آنچه
نورده آن طعام را بخورد و اگر گرم ریخته و کیث و مورچه و کرمها را ریزه که در آب میبار
و پروانه و استخوان ریزه خورده شود سه روز و روز بار و درین سه روز سرگین
و شمش ماده گاو بخورد تا پاک شود اگر نالدانسته پس خورده گربه و زاغ و موش و سگ
و راس و طعامیکه در موس و کیث طبع شده باشد خورده شود باید که یک شبانه روز و روز
بدرود و تا روز بر می در شیر خوشایند بخورد تا پاک شود اگر گریته و سگ و گربه و راس و از
انبار غله و قند سیاه و روغن و غیره چیزه خورده باشند و آن انبار را بروش که قشر
است پاک نکرده از آن میان دانسته کسی بخورد باید که ربع یک کرچه بکند و روغن
پاک کردن در آچار او بپاشد نوشته شده اگر لیسیده سگ و زاغ و پس خورده
شود بسیار نالدانسته خورده باشد باید که آن کرچه بکند اگر پس خورده سگ بخورد
یکماه بوسیده ماده گاو و پس خورده کلاغ دانسته مکرر بخورد و پانزده روز آرد و جو خشک
بخورد تا پاک شود اگر برهنه پس خورده برهنه بخورد و دیگر روز اگر پس خورده چغری بخورد
سه روز و اگر پس خورده بیش بخورد و غیره روز و اگر پس خورده شود و بخورد و هفت روز و روز

بار درین روز با پنج چیز ناده گاوشیر و غیره میخورد باشد تا پاک شود و اگر آن چیز
 دیگر نخورد ناما بشیر طبعی دانسته خورده باشد اگر بر همین یا بر همین دیگر در یک ظرف طعام بخورد
 بر آب جات بکند اگر بر همین باشد در یک ظرف بخورد و چنان در این بکند ناما اگر دانسته نکند
 با اینها خورده باشند اگر دانسته خورده باشد در هر صورت نصف آن پراشیت
 بکند اگر بر همین پس خورده بر همین بخورد و فسون ما بیا حیرت خوانده آب بخورد و اگر گرسنه
 چغتری بخورد شیر بر همی و شیر با هم جوشانیده تا سه روز بخورد و اگر گرسنه خورده پیش
 بخورد سه روز چغری بخورد و روز چهارم بر همی و شیر جوشانیده بخورد اگر دانسته
 خورده باشد اگر دانسته خورده باشد به آب آن پراشیت بکند اگر گرسنه خورده پیش
 و برادر کلان بخورد و معیوب نیست اگر همراه مادر و خواهر و زوجه دیگر زنان سرکس که باشند
 بخورد و چنان در این بکند تا پاک شود قول اگر آنکه اگر بر همین و غیره در وقت کتبیانی خود
 یا بوقت که شکلی پیش آمده باشد پس خورده زن خود یا همراه زوجه خود بخورد و چغری
 اگر گرسنه خورده چنان در این بکند و اما آن بر همین بخورد و چنان در این بکند و اگر چغری بخورد و هفت
 شانت بین کرچه بکند و اگر پیش بخورد و شش روز و اگر شود بخورد سه روز و روز به بار
 اگر بر همین در وقت ضرورت در خانه نشود بخورد و باید که صد گایتی بخواند یا ندک
 افسوس کند تا پاک شود و تیل که در چسپانخ باقی مانده باشد و تیل که از مالیدن بدن باقی مانده
 باشد و تیل که بوقت شب از میان کوبه بازار گذشته باشد اگر کسی خورده باشد
 تمام روز و روز به بار و بعد بوقت شام طعام بخورد تا پاک شود اگر بر همین چغری که از اش
 دیگر مانده باشد یا چغری که از دهن دیگر سب برآمده باشد دانسته بخورد و باید که یک
 چنان در این بکند و اگر دانسته بخورد و نصف آن بکند اگر طعامی که مود و کرم آن
 بلغم شده باشد کسی بخورد یا چغری که در آن لکله و نیل داخل شده باشد بخورد و یا مغز
 و چرم دستخوان بلعیا میکند از بیرون بلغم برسد و آن طعام کسی بخورد و باید که شانزده
 روز به بار و اگر طعامی که مود و کرم بلغم شده باشد یا خون و گوشت جانوری که کول اللحم
 نباشد در بلغم بافتد طعام آن بلغم و طعامی که زنی حامله که حمل انداخته باشد آنرا نباید

و طعام پس خورده زو حبه و دیگر زمان و بوسینه و سک و خوک و ماده گا و
طعامیکه بعد از پنجه خشک شده باشد و طعامیکه شب بران گذشته باشد و طعامیکه
به نیت دیوتا و تیر آن پنجه نباشند و طعامیکه به نیت دیوتا پنجه نباشند و هنوز به نیت
دیوتا نداده باشند از کسی بخور و باید که یک شبانه روز و روز و دو آن روز پنج چیز گاو
که شیر و خجرات و روغن و شاش سرگین و غیره باشد بخور و تا پاک شود بشرطیکه نداشت
خورده باشد نهایش از جمله طعامیکه شب بران گذشته باشد خوردن بعضی چیز
جائز داشته اند باید خورد و چنانچه تفصیل آن در آچاراد هیاسه مرقوم است اگر
کلی و آب و گل و میوه و پنجه مثل ادرک و غیره و مشک و ترب از زمینیکه به نجاست حسیده
باشد بخور و ربع کرچه بکند اگر این چیزها در عین نجاست باشند بخور و نیم کرچه بکند
اگر دست کرده است و چانه ال و حایض و پلکس و دھورت و سروس و پنجه و آدم ناخن
خورده باشد کرچه باید کرد اگر چیز ممنوعه خورده باشد کرچه باید کرد بشرطیکه نداشت
خورده باشد و اگر نداشت خورده باشد نصف کرچه بکند اگر بالاست برگ گولر و پیل
و کشل و سیلو فر و ربه و کسو بخور و باید که یک در ششک نشی جوشانده بخور و تا پاک
شود بشرطیکه ضعیف باشد و اگر قوی بیکل باشد و در روز و روز گرفته ششک نشی
جوشانده بخور و اگر بوقت خوردن شود دست برساند طعام ترک کند و اگر بوقت
خوردن کرسمه که در نجاست میباشد آده او را مساس کند طعام را ترک کند اگر درین
هر دو صورت که نوشته شده طعام را ترک نکند باید که او در رفیقان دیگر که در طعام
خوردن بجا نشسته باشند شبانه روز و روز و بارها اگر طعامی را که بدست چپ
جدا کرده باشند بخور و یا طعام را ایستاده بخور و یا در فرغ شکسته بخور و باید که
سانت پن کرچه بکند تا پاک شود و اگر جامه در بجا نشسته طعام میخورد و پنجه
از آن میان سیر شده با همین طور ترک خوردن کرده فرسند را که از آسمیان طعام
میخورد از پیش خود جدا کرده پیشتر گذشته دیگر آن هم باید که ترک خوردن طعام
بکند و نخورد باید که هر کدام سانت پن کرچه بکند اگر جانوریکه پنجه ناخن دارد

بیسر و در چاه بنفیت یار چاه افتاده بیسرو یا غایط و شاش در چاه بسیار افتاده باشد و
آب آن چاه را بر همین بجزو باید که سه روز و چهل و هفت روز و اگر پیش بجزو شبانروز و اگر شود
بجزو چهار پیر روز طعام نخورد پنج چیز آده گاو شیر و غیره بجزو تا پاک شود و اگر مرده مذکور چاه
بپوسد و از آن کرم ظاهر شود و آب آنرا بجزو باید که چاند ازین و تیت که چیده بکند تا پاک شود و بپوشد
دانسته خورده باشد اگر نادانسته خورده باشد شش روز روزه بدارد و اگر از آب آن چاه
غسل بکند باید که سه بار آب پاکیزه غسل بکند و شبانروز روزه بدارد و گایتی بنحو تا پاک
شود اگر از طرف یا چاه چاندل آب بجزو بر همین سالت پن که چیده بکند و چهل و هفت روز
و بیش نصف پرا جایت و شود و ربع پرا جایت و اگر نادانسته خورده باشد بر همین سه روز
چهل و هفت روز و بیش شبانروز و شود و چهار پیر خورده شود و تا پاک شود و بولی که چاندل سالت
باشد در باب او نیز همین حکم است که در باب چاه نوشته شده فاتیق همان چاه بابی
که چاندل زر خود فرج کرده راست کرده باشد و تالاب چاندل عیب نیست و چاه بولی
که از زر مسلمان راست شده باشد آب آنرا نباید خورد و تالاب طرانی کلان و تالاب چهار گوشه
که از زر مسلمان ساخته باشند اگر عمیق آب آن تا زانو باشد بجزو و الا نه ترک کند اگر ازین
آب منوعه دانسته خورده باشد شبانروز و اگر نادانسته خورده باشد چهار پیر روز و بیش
نخورد و تا پاک شود اگر نادانسته از طرف گاود و چهار و اشغال آن آب بجزو بر همین چهل و هفت روز
و بیش روز و بر همه کورج نگاه دارند و شود شبانروز روزه بدارد و اگر دانسته خورده باشد
اینچ نوشته شده ده لبت آن بکند اگر از چاه و بولی و تالاب که از گاود و چهار و اشغال
آن بابت کرده باشد که آب بجزو دیوان آب غسل کند باید که پرا جایت بکند تا پاک شود
و اگر آب که نزدیک خانه چاندل باشد و یا آب که در کوچه یا گذر یا براسه خیزات
میخراشد بجزو یا آب که از زده و نی برداشته باشند بجزو یا آب که از حوض بدو ری آمده
باشد آنرا بجزو یا آب که در صحرا و بیابان طرسنه از آن پر کرده گذاشته باشند بجزو
باید که شبانروز روزه بدارد و پنج چیز آده گاو شیر و غیره بجزو تا پاک شود و اگر طعام آب
و غیره خوردنی را که از هر ضایع شدن رنگ بدل گردد و بجزو یا چیز که در میدان بپزد

باشد و طبیعت از آن نفرت گزیند بجز و یا چیزه بجز و که صورت آن بصورت ناخوردنی
 باشد یا چیزی از دست شخصی بجز و که عرق و چرک دست یا اعضای دیگر ششمن آن چیز
 رسیده باشد یا چیز خوردنی را کسی نام بگذارد که پس خورده است و آنرا بجز و یا در نظر و فسیکه
 خوردنی را آورده باشند و سواس شود که خوب شسته اند یا نه شسته اند آنرا بجز و شسته اند
 بر زمین و زده بار و دو چهره می دور و زدن کبر و زدن چار و پرتاپاک شود و اگر چیزی خوردنی
 آورند و بخاطر سواس بهم رسیده که آیا پاک است یا چیزی ناخوردنی داخل شده و این را
 بخاطر آورده و بجز و باید که شبانه روز بر حی یا ششمنه قشپی جو شایند بجز و تا پاک شود و پس
 سواس آن چیزی نخورد اگر بخاطر کسی سواس رسیده که چیزی خوردنی و پس خورده خوراک منجمد
 در مدت عمر خورده شده باشد و معلوم نیست که چه چیز است و چه مقدار است تا بر آن
 آن هر کدام برایش بکنیم یکبار برایش که برای این کار در تمامی عمر کافیست باید که صورت
 آن برایش این است اگر بر زمین است یکساله که چمه بکند و اگر چهره است نه ماه که چمه
 بکند و اگر پیش است شش ماه که چمه بکند و اگر شود است سه ماه که چمه بکند و بر آن کار نکند
 و پاک شدن تمام عمر برایش کافیست اگر شیر گاومیش و تاده گاومیش که از آن پند
 آنها و روز گذشته باشد یا ملها می که روغن و تیل و شیر و جهرات در آن داخل کرده بخت
 باشد دست بر آن بگذارد و یا آب باران که غیر یوسم ببارد و در زمین خشک جمع شده باشد
 و در روز بر آن از بارش گذشته باشند کسی بجز و باید که شبانه روز و در بار و سواس
 پنج چیز تاده گاومیش و تاپاک شود و اگر از طرف شاخ جانور و استخوان و دندان
 خر صحره و معدن و کوه می کس بجز و پنج چیز تاده گاومیش و غیره باشد بجز و تاپاک شود
 اگر دست درین طرف خورده باشد شبانه روز و در بار و آب باران که در برسات
 ببارد و در زمین خشک جمع شود تا سه روز نباید خورد و اگر بجز و شبانه روز و در بار و اگر
 در کسوف و خسوف چیزه بجز و چنانچه این باری که در کسوف و خسوف و کسوف و خسوف
 تاده روز میکنند طعام بجز و یا در کسوف و خسوف بجز و یا غله پر و هست و بهیه خورده
 یا در مجلسی که در محل اول بر زمین را میخورند طعام بجز و یا غله پر و هست و بهیه خورده

سوخت چهار پیرمیش از آن پیر که در آن پیر کسوف خواهد شد نباید خورد و در بعضی کسوف
 و خسوف نباید خورد اگر آفتاب یا ماه تابان گرفته غروب شوند تا روز دیگر که آنها را شده
 نه نباید نباید خورد اگر درین هر سه وقت که نوشته شد کسی بخورد چاند ازین کبند چاند ازین
 برای برهمن است و برای سچقمری رنج کم و برای جوش نعت و برای شود رنج چاند ازین
 مقرر است بیگوید که کسیکه مال دنیوی میخواسته باشد غلبه بریان و جفرا و دست و طعام
 بگذر آیینی بوقت شب بخورد و شب به نیت کار و غسل نکند اگر این کار با که نوشته شد
 بوقت شب بکند صد بار پرا یا نام بکند تا پاک شود و برایش نیت گناه سهل و زیان که نوشته
 شده باشد صد بار پرا یا نام بر آید آن کافیت سر که و کابخی اگر کسی نادانسته بخورد تا با
 آنها مضرت نشود از پرستش و تو تا و غیره اعمال ثواب باز میماند اگر دانسته بخورد و شبانه
 روزه نگاه دارد و رنج کابخی اگر آید داخل ساخته باشند خوردن آن معیوب نیست صورت
 ساختن آنست که در ظرف و نیکه کابخی انداخته باشند آله دست و مسلم بنیاد و خوردن
 این قسم کابخی معیوب نیست چرک مسکه و عصاره کبند و غیره که از آن تیل برآورده
 باشند و روغن که از آن روغن برآورده باشند نباید خورد اگر بخورد و سستی که در روغن
 بخورد تا پاک شود اگر کسی نکند یک شبانه روز روزه بدارد و در خانه که بل است و بیوسیکرده باشد
 و در خانه که در نیتیک غلبه فضل نور برسد بجهت آن شراب نمیکرده باشند باید که برهمن
 طعام نخورد و شخصی که اگر سبوتری باشد و کچوری و شیر برنج و پوری و پودر ساول که
 از شکر و برنج می پزند بآلکه ازین طعام در آن آتش جوش بکند خود بخورد و باید که پخت
 بکند و شخصی که گندوتری نیست اگر طعام مسطور را بآلکه به نیت و تو تا و پیران بدید
 خود بخورد و باید که شبانه روز روزه داشته باشد و پنج چیز آده گاو که شیر و غیره باشد
 بخورد و تا پاک شود اگر در ظرف شکسته یا در ظرف شور طعام بخورد و باید که شبانه روز
 روزه داشته پنج چیز آده گاو که شیر و غیره باشد بخورد و تا پاک شود اگر کسی بر برگ
 بیل و گوشتی تو نمید و گوشت بدار و کدنب طعام بخورد چاند ازین کبند تا پاک شود اگر بر برگ
 بیل و گوشت گریسته طعام بخورد چاند ازین کبند و بابت پرستش اگر بر برگ نیل و غیره

پلاس طعام بخورد و ثواب چاندرا این می یابد در کتب دیگر نوشته اند که پلاس و دهاک نیست بلکه نوسه از دهاک است که برگ آن بصورت دهاک می باشد نهایتش درخت است بصورت انگور و گند بالاسی درختان بر می آید اگر هست را بر برگ پاش که دهاک باشد طعام نباید خورد و اگر بصورت برگ مذکور بخورد برگ سیاه کی سه برگ دهاک بهیچ وجه نگیرد آن منع کردنی از رگد زبزی دهاک است شند بچا نرث و ساگ و شیر و خضرات و دوغ و نمک و روغن اگر بر دست گرفته بر اسه خوردن بدینند نباید خورد و اگر خورده شود یکروز روزه باید داشت چیز سه نباید خورد و هشت چیز مذکور باید که بچمچه و غیره آلات این کار برداشته بر اسه خوردن بدینند اگر هشت چیز مذکور از دست برداشته و دوه باشد و دهنه بخورد شبانه روز چیز سه نباید خورد و تا پاک نشود اگر شخصی طعام بخورد و بر همین اگر سینه در پهلوی آن نشسته باشد یا شخصی هر سه هر سه که طعام نباید خورد طعام بخورد یا جماعتی بر اسه خوردن نشسته باشد و یک کس در خوردن پیش دستی کند یا کسی پیش بر بدن مالیده و غسل نکرده غایط و شاش بکشد یا بر همین در سوتک تمام شود و طعام بخورد یا بر همین باشد و یکجا بخورد جمیع اینها را باید که شبانه روز چیز سه نخورد و روزه بدارد تا پاک شوند و اگر طعام و خوراک که از بر همین باشد شود در بخش کرده بدین طعام و خوراک از خوردن باشد و بر همین بخش بکند نباید خورد و اگر خورده شود و یک شبانه روز روزه بدارد باید که طعام هر کس که باشد همان بخش کند اگر هر دو پای و تخته و چته چوبی گذاشته بخورد یا در وقت طعام خوردن نصف و هفتی به بند و نصف و هفتی بر سر میزند و طعام و غیره خوردنی دارد و برین سر کرده بخورد باید که ساتن پن کر حقه بکند تا پاک شود و بعد که شش نصیب نباید خورد اگر بخورد یک شبانه روز روزه بدارد

فصل شپاژه نهم در پرورش چیت مهبان و سر طعام نهم

اگر بر همین در خانه بر همین شده و کنگت بخورد شش بر آید یا می بکند تا پاک شود اگر ناله

طعام شرده در خانه بر همین منجوره باشد که در روز چهارم اگر در شرده خوشحالی
شکل تولد سپید گندائی در خانه بر همین بخورده بر آیم بخند و اگر در شرده هوسه پیدی کرن
در خانه بر همین بخورده شبانه روز در روز چهارم اگر بر همین در آیم مذکور بخانه چهره بخور و بر
هر صورت ده بست آن بخند اگر بر همین در خانه بیش در آیم مذکور بخور و در هر صورت
ده سی بکنده اگر بر همین در آیم مذکور بخانه شود بخور و در هر صورت که نوشته شده میل
بخند اگر بر همین در وقتیکه اتحه گرسنه طالب طعام بر درایت داده باشد آب بخور و
آن آب بنزله خون است و اگر در آن حالت طعام بخور و چاندز این بخند تا پاک شود اگر
بر همین طعام شرده و یکاوش بخورده روز و روز چهارم اگر بر همین طعام یک بر آیم
نیت مرده در ماه اول میخورند بخور و شبانه روز در روز یکم و از دهن و سده و سوم
تا پاک شود اگر بر همین در نه شرده ابتدای نیت بخور و بر آجایت بخند اگر بر همین در شرده
پانزده روز که در اول مردن به نیت مرده یعنی نیت می کند بخور و ربع کم بر آجایت بکند
تا پاک شود و اگر بر همین در شرده سه بچه بخور و نصف بر آجایت بکند اگر در شرده و ده
بخور و پنج بکند بخور و تا پاک شود و آن جمیع بر آجایت برای ضرورت است که بوقت
ضرورت خورده باشد و اگر بے ضرورت بے احتیاج خورده باشد در نه شرده
اول چاندز این و برای شرده که از ابتدای مردن بعد نه روز در ماه اول می کنند
بر آجایت بکند و بر آیم یک و شش شبانه روز در روز چهارم و برای شرده و سه بچه
نصف بر آجایت و بر آیم دو ماه ربع بر آجایت و برای شش ماه ربع کم یک کرچه و
برای یک سال ربع کم یک کرچه و بر آیم هر ماه از هفتم و هشتم و نهم و دهم و
یازدهم روز و روز چهارم بر آیم بر آجایت در خوردن طعام ایام مذکور از خانه بر همین و
چهره همانست که نوشته شد اگر از خانه بیش بخور و در بر آجایت در روز و زیاده و
بگیرد اگر از خانه شود بخور و بر آیم شرده نه روز اول دو چاندز این بکند برای یک ماه
اول یکیم چاندز این بکند برای سه بچه یک چاندز این بکند و برای دو ماه پاک بکند
و بر آیم بعد دو ماه تا یک ماه شصت پن کرچه بکند بعد از یک سال می خوب نیست اگر بر همین

در یک کدام شراد و از جمله شاد و ده که در سال اول به نیت میت میکنند و آن شراد و بر سر مردمان که تفصیل ذیل برده باشند بکنند بخورد و چنانچه این بکنند تا پاک شود و تفصیل اینست چنانکه گشته باشد در آب غرق شده باشد یا گزیده باشد بر زمین او را گشته باشد برق زده باشد شیر و غیره جانور دریده باشد از بالا سه گوه افتاده مرده باشد یا از بلند می دیگر تر که آب و طعام واده مرده باشد یا زهر خورده مرده باشد پهلوانی گشته باشد و امثال این موت هر کدام باشد نماندیش اگر برای ریشیت در آتش سوخته باشد یا بر دوش دیگر بقصد مرده باشد در شراد و این قسم دوم خوردن معیوب است اگر در شراد و روز پانزدهم بر زمین خوب بخورد باید که شش جای این بکنند اگر در ایام شراد و که از غله خام میکنند بخورد نیت که چوبه بکنند در سنگ پاک شراد و بخورد سه روز و روزه بار و شش چلیک شراد و آنست که غله خام به نیت مرده شنگ پاک کرده سید مندر مثل کبیری روز شکران مکر.

فصل ششم در بیان پریشیت بر چهار می که در شراد و با و خیال اول که به نیت و میکنند طعام بخورد و تفصیل طعام خواندنی ممنوعه غله ممنوعه

اگر نادانسته و طعاش شراد و بخورد سه روز و روزه کرده پرانا یا می بکنند و در غن بخورد و اگر دانسته بخورد که چوبه بکنند اگر در اسه شراد و بخورد نصف پر اجابت بکنند و در جمیع اقسام شراد و اگر بر چهار می عمل و گوشت بخورد باید که یک که چوبه بکنند در جمله شراد و که آتار پاک می نمانند بر زمین که طعام بخورد و او را باید که ده بار گاتیری بر آب خوانده آن آب بخورد و در سنگها بکنند تا پاک شود و در جمیع

شش ماهه که پیش از تولد اطفال پیش از نام کردن کینه شل حل و تولد شدن و غیره اگر بچهن
آن طعام بخورد شانت پن که چوبه کینه اگر بعد از نام کردن بخورد شل شش ماهه ستراشی و کتفانی
و غیره شش ماهه روزی ده بار و تا پاک شود قول و هوم رکشیر آنکه در شش ماهه ستراشی و کتفانی
استحباب شده باشد و از سرفه ناز داده باشند و برجه اوون کردن و هوم جگ و ستراشی و کتفانی
تولد شدن اطفال و شش ماهه که در اول مردن به نیت مرده می کنند
اگر بچهن طعام بخورد باید که مانند این بکند اگر قحاج نباشد و ضرورت نیست طعام نداد و
طعام خانه شخصی که ترک اکتیو تر کرده باشد نباید خورد و خشکیه شش و نری نباشد و جگ کینه
طعام جگ آنرا نباید خورد و خشکیه بر و متبائی تمام و به میکرده باشد و جگ او طعام نباید
خورد اگر زن یا عقی نام و جگ میکرده باشد در آن جگ نباید خورد و اگر آدم مست یا بیمار یا
نشسته جگ میکرده باشد در آن جگ طعام نباید خورد و اگر جمیع متفق شده بشرکت بنهان
میخورند باید که آن طعام نخورد طعام و غله زبان طوالت نباید خورد و طعام
که پندت منع کرده باشد نباید خورد و غله خانه دزد و غله خانه خشکیه از رگد ز سرود
اوقات گذر میکرده باشد نباید خورد و غله خانه در و در و خانه شخصی که سود میکرده باشد
باید خورد و غله شخصی که جگ کرده و مسک باشد نباید خورد و غله قیدی نباید خورد و غله آدم
تحت زره نباید خورد و غله خواجه سر نباید خورد و غله زن بدکاره نباید خورد و غله شکری و بی
باید خورد و غله بی آنست که افعال حسنه خود را از افعال حسنه دیگران زیاده بداند و دیگر
داخل حساب نماند غله طبیب نباید خورد و غله صیاد نباید خورد و غله آدسیکه اکثر غضب شده
باشد نباید خورد و غله مرد میکرده پس خورده میخورد نباید خورد و غله جوگی نباید خورد و غله زن که
زائیده باشد نباید خورد و غله که نوبت مقرر بخورند نباید خورد و غله ماتم داده روز نباید خورد
برای طعام خوراندن طلبیده باشد نماندش اگر به آداب پسندیده نه پخته باشند و طعام
بخورند نباید خورد و گوشت که به نیت و توانه پخته باشند نباید خورد و غله زنی که شوهر یا پس
یا دیگر محظوظ او نباشد و پس خورد نیست میکرده باشد نباید خورد و غله دشمن نباید خورد
غله مسک که کد رچ باشد نباید خورد و کد رچ آنرا گویند که خود از حمت داده و پس در آن

در آزار دارد و زهر می کشد و بر اسهال خوردن آنها صرف نمی نماید و غله تپت نباید خورد و هر چه که در علم
اقدام باشد نباید خورد و غله نماز نباید خورد پس خورده نباید خورد و غله شخصی که جنگ کرده است و
ثواب آنرا بفروشد نباید خورد و غله قاصدان مثل قبط و رسیان باز و غیره نباید خورد و غله غلامان
و جمیع بافنده ها نباید خورد و غله ای که در دایه فروش نباید خورد و غله ای که نباید خورد و غله مارگیر صیاد
و بعلیه اشغال آن بصل و کول که در کوه و بیابان می باشند نباید خورد و غله چارن نباید خورد
غله زرگر نباید خورد و غله سازنده های که بن و غیره نواخته گذران و قاتل می کنند نباید خورد و غله
شخصیکه براق جنگ مثل شمشیر و غیره می فروخته باشند نباید خورد و غله شخصی که سگ باریک نگار
باشد نباید خورد و غله شراب فروشان نباید خورد و غله گاودان و زرگر نیز نباید خورد و غله شخصی که جانور
اوقات گذار می کرده باشد نباید خورد و غله خانه شخصی که بدست او زنش زنا می کرده باشد
و چیز دیگری نباید خورد و غله شخصی که محکوم زن باشد نباید خورد و غله که در مرز و بوسی آن تغییر
یافته باشد نباید خورد و غله شخصی که شکم سیر نخوراند نباید خورد و اگر از جمیع این غله و طعام مندمع
یک که ام را کس نادانسته بخورده روز روزه دارد و تا پاک شود اگر دانسته خورده باشد که چه
بکند اگر آب منی و غایط و شاش خورده شود و اگر چه بکند تا پاک شود و غله شخصی که از این زبون داشته
باشد آنرا انگو گهی گویند و غله شخصی که دندان زرد دارد و غله شخصی که باید رنقا قشقه کند و غله برص
و غله فروخته شده سوخته و غله برهنه که سوخته باشد و غله برهنه که بداه زنا جماع می کرده باشد
و غله برادر که پیش از برادر کلان گفته شده باشد و غله برادر که برادر خود پیش از خود
شره باشد و غله برهنه که بزمان مختلف القوم جماع می کرده باشد و غله آدم زانی که مشغول
این کار باشد و غله شخصی که مادرش آن پسر را بعد از میوه شدن بهم رسانیده باشد و غله تیرگر
نبايد خورد و اگر بخورد و برایش عتبه است که در باب خوردن غله بعضی مردم در حدیث معتقد
نوشته شد ثنائش اگر دانسته و فهمیده از غله ممنوعه با قیاض خورده باشد چنانچه این بکند و اگر
غله زن زاییده و آدم تحت زده خورده باشد فی الحال ستم بکند و بنیاد و بخورد و غن
پاک نمی شود اگر برهنه یکبار غله سوخته و شراره ابتدای مردن نادانسته از خانه شود و خورده
باشد صد پناه می بکند تا پاک شود اگر از خانه پیش و در وقت بخورد و شصت پناه می بکند و بر

چتری بست پرنایام و برای برجهن ده پرنایام بکند و اگر کمر نداشت بخورد برای برجهن یکروز
و برای چتری سه روز و برای پیش بخورد و برای شش روز و اگر دانه بخورد برای
برجهن شش روز و برای چتری که چشمت برای چشمت و برای پیش همان شش روز و برای شش روز
چاندین بکند و اگر کمر نداشت بخورد و برای شش روز و برای پیش سه ماه و برای
چتری دو ماه و برای برجهن یک ماه پیش بکند.

فصل شصت یکم در بیان پریشیت شخص که او زنده و او غلام کرده باشد و چتر ناخوردنی بزودتر ایند باشد

اگر کسی برجهن یا دختر و پسر برجهن اید بید بوده بزود و او غلام کرده باشد یا مسلمان و
چاندین روز و در قطاع الطريق بزود بوده باشد و کار و خدمت ناکه و فی مثل کشتن تاده گا
و غیره اعمال کنانده باشد یا پس خورده خورانیده باشد یا پس خورده آنها بداشته
باشد یا گوشت خردشته و خوک و دهنه خورده باشد یا بزنان آنها جاج کرده باشد اگر گیاه
بدین غلط گذشته باشد پر اجابت بکند تا پاک شود و اگر یک سال گذشته باشد چاندین روز یک
بجند اگر بر گنوتری این حال گذشته باشد چاندین بکند یا پاک بکند و اگر بر شود یک سال
این حال گذشته باشد پانزده روز آرد و جو چشاییده بخورد تا پاک شود و اگر گیاه بر شود درین
روش بر آید و باشد ربع که چشمت بکند و اگر از یک سال زیاده بر شود بکند و سه سال پریشیت
بکند تا پاک شود و غله شخص که پسر نداشتنه باشد و غله شخص که اعمال حسنه و غسل و غیره نیکو
باشد و غله برجهن که سود میگرفته باشد و غله شخص که گنوتری باشد و در آتش هوس بشوید و
و غیره بکند و غله شخص که اندک از غله خود بل بشوید و کرده هر روز برای خوردن بخانه دیگران
میرفته باشد و غله شخص که کاسنه و که در قطار گیاه شاییده با هم طعام نباشد و خورد
اگر کسی غله این دانه بسته که بخورد و چاندین بکند و اگر طعام سخیای

و بر مچا آری بخورد چاندن بکند تا پاک شود و شخصیکه پا برهن بشود و مثل شرده و از زانوش
 بشکرات و غیره بکشد طعام نباید خورد و آنرا اگر از خانه او ببرد بخورد چاندن بکند تا پاک شود اگر
 در شرده و برهن مایا نکرده در شرده ابتدا سه مردن میخورند ظرف را برداشته طعام بخورد
 باید که شانت پن کرچه بکند اگر غله شخصیکه آچار مثل غسل و طهارت دیگر نمیکرده باشد
 یا غله شخص که آچار نکرده باشد بخورد باید که شبانه روز چیره خورد تا پاک شود
 اگر این قسم غله یکسال بخورد پاک بکند این جمیع اقسام روزه که در خوردن غله ممنوعه
 نوشته شده بر سه برهن است اگر چه قری بخورد ربع ازان کم بکند و اگر بیش بخورد نصف آن
 بکند و اگر شود در بکند ربع آن بکند +

فصل شصت و دوم در بیان پریشخت کاریکات از بون بکند

کاریکه از کردن آن ذات زبون میشود اگر دانسته بکند شانت پن کرچه بکند و اگر نادرست بکند
 بر جایست بکند اگر کاره بکند که از کردن آنکار از ذات خود برآمده در دیگر ذات داخل شود
 باید که چاندن آری بکند اگر کاره بکند که از کردن آنکار اپا تر بشود چاندن آری بکند اپا تر و نه شای
 آری گویند که آن قسم شخص را مردم با هم یکجا طعام نخوراند بلکه بر سه طعام خورایند
 طلب نمایند اگر کاره بکند که از کردن آن خاطر تیره آرد و تفصیل این کاریکات از بون نوشته
 شده باید که سه روز آرد و جو شایند بخورد و قی حجم آنکه در کاریکه ذات آدم زبون بکند
 گیاه آرد و جو شایند بخورد و یا کرچه ات کرچه بکند در کاریکه آدمی را اپا تر کند تبت کرچه
 با شانت پن کرچه بکند در کاریکه خاطر تیره کند تبت کرچه بکند +

فصل شصت و سوم در بیان گناهان که پنج قسم مقرر شده

و بیان پریشخت گناه پنج قسم

گناه پنج قسم است یکی مایا پاک و از اکیره و غلبه گویند و دوم اتی پاکت صورتش است

که گنایان عظیم را مکر کرده باشد ششم آنو پاکیک بشا نشانت که بعضو گنایان بر
گنایان عظیمه در شمار آورند و آنرا وسط گویند چهارم آب پاکیک و آنرا گنایان صغیره
گویند پنجم یکیزیک و آن گنایان سهیل خود را نامند برایشیت چهار قسم گناه اینجا
نوشته شده استون بیان برایشیت گناه پنج قسم که اند ابر کیزیک گویند اگر برهیل جزا
سوار شود یا برهنه غسل کند یا برهنه بخزد یا روزانه با سکو ص جاع کند باید که در آب
غسل بکند و پراپام بکند تا پاک شود اگر دانسته برهیل خروشته سوار شده باشد یا با
غسل بکند اگر برشته خروشته شود و دوبار غسل بکند و اگر به پیروز بگردد خود را کشتن و با
لغته باشد یا برهنه را با پارچه بسته باشد یا از برهنه در مسباحه علمی فایق آمده باشد
باید که آنرا از راضی کند و شبانه روز دوزه دارد تا پاک شود اگر مکر در مسباحه علمی برهنه را
از بون ساخته باشد باید که او را راضی کرده شبانه روز دوزه دارد و اگر بر او زن برهنه
چوب برداشته باشد که چوبه بکند اگر برهنه را بچوب زوده باشد اذات که چوبه بکند اگر در
زودن برهنه خون بر آمده باشد که چوبه اذات که چوبه بکند اگر خون بر نیاید و درم شود
که چوبه بکند قول برهنه است آنکه اگر برهنه را بچوب بزند و پوست پاره شود که چوبه بکند
اگر استخوان شکند اذات که چوبه بکند اگر گوشت بریده شود و تپراک بکند اگر برهنه را
بپاساس کرده باشد باید که او را راضی کند و شبانه روز دوزه دارد و اگر بعد از
غایط نمودن و شاش نمودن با وجود یک آب موجود باشد عضو های منافی را آب
نشوید و پاک کند باید که بیرون دهنه یا پارچه غسل کند و ماده گاو خیرات نماید تا پاک
شود اگر در وقت ضرورت یا هنگامیکه آب موجود نباشد این افعال سه زنده
باید که با پارچه غسل کند و شبانه روز دوزه دارد تا پاک شود و غسل با پارچه عبارت
است که غسل بکند و پارچه را هم در آب بشوید اگر در آتش غایط و شاش بکند
باید که تیت که چوبه بکند و نیزه که در به شوری این عمل نکرده باشد که هست در
روزیکه اعمال مقصری که هست به بشوید و غیره یا شستن اعمال مقصری هر روز
مثل غسل و جوم و سندها و تسبیح و غیره بجا نیاورد باید که در آن روز هیچ چیزی

و فاقه کند تا پاک شود و گر هست را لازم است که اگر متمول باشد کهنه و چرکین نپوشد و این از
 جملة اعمال مقرری گریست است اگر گریست یک کلام اعمال خود را ترک کند باید که بر این کلام
 برشته صد بار گاتیری بخواند تا پاک شود اگر گریست متمول باشد و بیمار نباشد و بطن بشوید
 بخند باید که نصف کمر چپه کند تا پاک شود اگر گنتوری روزی پنج بار بمکند یا شش زن خود و دیگر
 از حیض برآید غسل بخند جامع کند باید که نصف کمر چپه کند اگر گنتوری دوزن داشته باشد
 دوزن خود بهمیرد باید که او را در آتش بمکد و اگر نسوزد برابر تسبیح بخورد و نگاه لازم است آیا
 اگر شخصی در هنگام غضب و غصه زن خود باین عبارت بگوید که تو بجای مادر و خواهر من اشتبا
 آن هستی باید که اگر برهنه گفته است پراجا پت بخند و اگر حقیری بگوید نه روز و اگر بیش بگوید شش
 روز و اگر شود در بگوید سه روز روزه بدارد تا آن گناه ساقط شود اگر شخصی بے غسل بجز و بانوا
 شخصه که خدمت آب برداری داشته باشد آب موجود نگاه ندارد و باید که شبانه روز روزه بکند
 تا پاک شود اگر حاجتی در اینجا طعام میخورد باشد باید که با نهار و قسم طعام کم و بیش ندهد و آن
 که میخورد باید که بیسج چیز طلب کرده بگیرد و دیگر سبزی نماند و قسم است که یک کوزه طعام خوب
 و بیسج طعام زن و بچه اگر این کار بخند هر سه کس باید که پراجا پت بکند تا پاک شود اگر کسی جاس
 متصل شدن و دود یا راسند بسته یا بطرز دیگر بر هم زده آب هر کدام بطرفی دیگر جاری سازد
 و گندائی کنیا را بر هم زند و گندارد که گندائی صورت پذیر شود یا راه هموار را بر هم زده خراب بکند
 سازد باید که غله از گندائی حاصل کرده چاندن بکند تا پاک شود اگر قوس قزح را که اکثر در سورا
 برسات بر فلک ظاهر میشود کسی چسبید باید که دیگر سبزی نماند اگر بنماید شبانه روز روزه بدارد و یک
 کمان بانس خیرات بدد تا پاک شود آتش چوب و خاکه سبکی نباید نمود اگر بنماید شبانه روز روزه
 بدارد و به مسلمان و مسک که خیرات نمیداده باشد آدم تا پاک حرف نباید زد و گفتگو
 کرد اگر با نیا هم کلام بشود باید که آفریدگار و قوتها را با نیا هم بدارد تا پاک شود اگر برهنه حرف
 زنند باید که کبکال پراشیت بکند تا پاک شود و اگر زن خود خوراک و پارچه و مال ندید یا زبک از
 انگیزه حلال زن میرسد باشد آنرا نگذارد که با و نرسد باید که کبکال پراشیت بکند تا
 پاک شود و صورت این پراشیت آنست که بطرز بر چهارسی بگذرانند نایش بر این هر یک کار را

که کار یکسال برایش چیت بکند اگر اهل زنا بر سر زنا رنجور دویا غایط و شاش بکند باید که شش روز
 روزه دارد و اگر در هنگام خوردن طعام یا وقت آب خوردن آب بر بدن صفت باید که
 آبتری بخورد تا پاک شود و تن دیگر آن آنکه اگر اهل زنا بر سر زنا آب بخورد سه برانام
 بکند و اگر طعام بخورد شش برانام بکند و اگر بر سر زنا غایط و شاش بکند چهار پیر خور
 خورد و اگر وقت طعام بعد از آنکه از خوردن طعام فارغ شود سه آچون برای دست
 شستن بر خیزد باید که فی الحال غسل بکند تا پاک شود و در یک روز باید که گشت اگر رجه
 گشت و روزه نگذارد باید که رجه کرد و چودیت که بمنزله وزیر باشد سه روز روزه دارد
 و اگر از کسی که جرمانه نیاید گرفت رجه جرمانه بگیرد باید که سه روز رجه دارد و در وقت
 که بمنزله وزیر باشد که رجه بکند که بخشی که ناخن آدمی بوسیده باشد شیا و دنت که دندان
 او زده باشد باید که ششبار روز رجه کرده ناخن یا دندان مذکور را در رجه آنوقت پاک شود
 و از عیب بر سر آید اگر کسی در قطار در وقت و مسلمان طعام بخورد باید که ششبار روز
 روزه گرفته پنج چیز آید که گا که شیر و غیره باشد بخورد تا پاک شود و اگر پارچه ریسما نیک
 در نیل رنگ کرده باشد بر تن پوشد ششبار روز روزه گرفته پنج چیز آید که گا و بخورد تا پاک
 شود و اگر از سه برن پارچه ریسما فی که در نیل رنگ کرده باشد کسی پوشد از حضرت
 یا بگذرد یا اگر آن رنگ در بدن آن شخص داخل شود باید که تبت که رجه بکند تا پاک شود و اگر
 بر تن زداخت نیل بکند یا نیل بپوشد یا از رنگ نیل اوقات گذارد بخت تبت می شود
 باید که سه رجه بکند تا پاک شود و اگر بزخم چوب نیل و ریوی خون غلام شود باید که چادر
 بکند اگر زن بر سه برن در منفر و شات خواب چتره از نیل رنگ کرده باشد
 معوب نیست اگر چتری در روز سه شادی نیلگون پارچه پوشد معوب نیست
 بیش باید که روز بر شب مثل شکوات و آدامش نیلگون پارچه پوشد سوا چرب
 اگر پوشد جایز است اگر در وقت پشی و ابریشمی رنگ نیل باشد بر سه جمع مرد و
 پوشیدن آن جایز است اگر بر تن بر چار پائی و ها که به باهل و ارا به و غیره و ها که
 یا کمر او در تخت یا چه که از چوب و ها که می ساخته باشند بنشیند باید که ششبار روز

نوزده بار و تا پاک شود چپتری که از جنگ گرفته باشد یا درخت سیده وار بریده باشد باید که
 یکسال برایش بکند از میان آتش و برهن و از میان برهن و ماده گاو و از میان و دیگر
 و از میان معلوم شد اگر دو قتی که در سن سید میگفت باشند و از میان زن و متوهر
 بهنگام کنهائی نباید گذشت و نباید نشست و اگر بگذرد و یا بنشیند چنانچه باید کرد اگر
 بوقت هوم از میان آتش و برهن بوقت دوشیدن ماده گاو میان برهن ماده گاو
 و بوقت سید و غیره علم خواندن در میان و برهن که لاجرم هر دو معلوم و شاکر خواهند
 بود که بگذرد چنانچه این بکند اگر خواب دید بنشیند یا در خواب آفتاب سوراخ شده بنشیند
 باید که اندک طلا دروغن انداخته برهن بد تا پاک شود اگر بکشد که کنار دریا
 سده باشد و ملک سیور و سور شتر و ملک سلمان شش عرب و عراق و خراسان
 و آذربایجان و روم و انگ دیس یعنی مونتگسیر و نواحی مین باشد
 و بنگاله و کنگ که متصل دریا و شور در میان شرق و جنوب واقع است و او را
 از بنگاله است و آن در هر که در اقصای جنوب است بود و باید که ناز از سر نو بگیرد و اما اگر
 بر باریت معابد و شیرینه برو و معبود نیست در صورت زمار از سر نو نباید گرفت باید
 که در شبستان غایب کند و غایب خورد از میند اگر بقیه و رت این کار ادا واقع شوند بر
 هر کدام آفتاب یا در سه برهن یا در سه ماده گاو بنشیند اگر یا در آتش برهن و آتش
 کرده گرم کند یا آتش را در زیر چارپائی و غیره انداخته خودش بالا بیاورد یا بیکه پارچه
 پاک کرده شعاع نور در ده بار و اگر بضرورت برهن بچپتری مشکار بکند یا شبانه زود
 مشکار که پیش کرده باشد و برای مشکار که بشود کرده باشد بر سر سه روز و ده بار
 تا پاک شود بر برهن و قتی که برهن بر فرش خواب مثل چارپائی و غیره نشسته باشد
 یا پا پوش یا کتک و آن پوشیده باشد با طعام خورده دست در مین نشسته باشد یا چوپتر
 و غیره برای مشکار نشسته باشد یا شتر کرده میکروه باشد یا در پرستش و توتاد و سجده
 و یا دست مشغول باشد مشکار نباید کرد اگر کسی در اوقات مذکوره بر برهن مشکار بکند
 و شش روز و ده بار و اگر برهن ابرای طعام خوردن یا سینه باشد نشسته باشد بر برهن

کبریت در این میانه فتنه باشد در آنوقت با دشمنان نباید کرد اگر چوب براسه سوختن تو هم دیگر
در دست برهن باشد یا آب و دانه یا گل در روغن کجبت پرستش دیتا و در دست برهن باشد
یا برهن تو هم میگرد باشد در این اوقات به برهن دشمنان نباید کرد اگر کسی کند شبانه روز روز
باز اگر کسی خود در خیال است که تفصیل نوشته شد تو را آن کار کرده به برهن دشمنان نباید کرد
تیر شبانه روز روز به در بیان پریشیت پریشیت تا نام رسیده

فصل شصت چهارم در بیان پریشیت بعضی افعال زمیمه که از کس صادر شوند

اگر بعضی افعال زمیمه از کس صادر شود که پریشیت آن نوشته نشده باشد باید دانایان
ست ملک و وقت و عورت آن عاصی بهمدار گناه بخاطر آورده بر پریشیت که مناسب
و اندک حکم کند و حکم کن این بخاطر آورند که ملک چه قسم است و موسم چیست مثلاً بعضی پریشیت
هست که در آن پریشیت روزانه باید بخورد و شب در آب کلان باید بود اگر موسم زمستان باشد این
قسم حکم نباید کرد و موسم نوگردد ازینده حکم باید کرد یا در ملکه واقع است که مرد و سیل است
کشیم کابل و غیره باید که از آن ملک بجای رفته آنچنان پریشیت که شبها در آب بود کند
الغرض در کار که با در جهان آدم خواهد رفت آنچنان پریشیت حکم کند مگر در پریشیت آن گناهان
که بجان دادن نملای می شده باشد دیگر آنکه مشمول باشد ریاضت بری چه بکشت عیوض
پریشیت خیرات بکند اگر برضای خودش خواهد که ریاضت بری پریشیت بکند یا خیرت را در
برای مرد و خود سال پریشیت از جهانان کمتر باید که در اسه زدن و بیمار نصف پریشیت
باید گفت اگر مشمول نباشد در جای که خیرات بجای فیصل باید داد اگر چه بکند در جائی که
افسون باید بخورد شود و زن پسند خیرات بخند یا روزه بدارند اگر چه در خارج باشند
عیوض بر آن روزه دیگر باید گفت غرضیکه کتاب را بنظر آورده و جمیع خصوصیات گرفته

نوشته شده ملاحظه نموده برایش حکم کند تا جان آن آدمی ضایع نشود رعایت این چیزها
 بسیار لازم است اگر برای کار بزرگ برایش نه نوشته باشد و انکار را کسی ندانسته بکند
 باید که نصف برایش حکم بدو اگر آن کار را دانسته باشد و بسیار کرده باشد برایش
 آن ده چهل حکم باید کرد اگر برای برایش عظیمه یک برایش نه نوشته باشد همان برایش
 برای گناهان صغیره نوشته باشد باید که اندازه گناه صغیره بخاطر بیاورد که چه مقدار است نصف
 گناه میشود یا در مقابل گناه عظیمه سووم حصه شود بهای قدر برایش حکم کند صورت
 برایش که از خود فرض کند طریقی است مثلاً خمیسیدن بمیوجب و خمیازه به یکایک در
 اینجوری و صد از انگشتان بمیوجب بر آوردن منع است و بے مقرر قضی قصص نمودن اگر
 معیوب است بلکه قصص ریش تا بعد سے گفته اند که اگر کسی بکند در خانه او پسر نشود و در آب
 دریا سے شور غل نماید کرد اگر خلاف آن بکند عیب است و برای اینها برایش
 نه نوشته است باید که برای هر کدام صد پرایام بکند و برای این قسم خیرایه دیگر که از
 جمله گناهان صغیره باشند و در کتاب برایش آن نوشته باشد صد پرایام حکم کند
 خوروی و نبرگی گناهان آنست که اگر نادانته یکبار کرده سهل است اگر دانسته بسیار کرده
 است اگر کرده دانسته کرده کلان است و دیگر آنست که مثلاً اگر بر همین براس زدن بر همین چوب
 پراو بر جایت بکند و اگر چتری برای زدن بر همین بر دار دو پرا جایت بکند و اگر برش بر دار
 سه پرا جایت و اگر شور بر دارد چهار پرا جایت باید گفت و براس کار سهل صد پرایام
 مقرر است مثلاً اگر یکبار بمیوجب خنده کرده باشد پنج یا شش پرایام بکند اگر خنده بمیوجب
 از حد زیاده کرده باشد صد پرایام بکند غرض اندازه گناه خوب درایش حکم باید کرد

فصل شصت و پنجم در بیان کردن شخصی که برایش حکم میکرده باشد

اگر شخصی هفتاد یک یا یک گناه از پنج گناه عظیمه که در او از روی بے شعوری و کبری برایش
 نمیکرده باشد باید که اهل قبیله جمع شده روز تهنه رکتاب که چو تهنه و غیره باشد و تهنه پنجم

از روز چهارم از الزامه و میوه در کند یک دانه و یک زن دیگر از قبیل یک کوزه پر از آب سحر
 او برده رسانیده بیاید و شکر و غیره هر چه براسه مرده میگذرد بر او بکشد اگر این شکر
 از دانه بکشد بهتر است یک شنبه از آن تمام او بداند هر روز دست دانه آب و طعام براسه او
 میفرستاده باشد دیگر حرف نباید زد و با او کجاشده طعام نباید خورد و حصه میراث باو نباید
 داد و نایقش نان باو باید داد اگر کسی با او دانسته حرف نزده باشد شنبه روز روزه
 بداند و گویا تیری بخواند اگر آن مرد بعد از آن خراج نموده قبینه شده بصحر او بیاید برود و پراپ
 کرده برگشته بیاید باید که جمیع اهل قبیل که کجاشده بکند آب رفته بآن شخص غسل کنند
 و یک کوزه پر از آب کرده او را سهره گرفته بنمانه بیایند و قیست بنمانه بیایند هر کدام دست
 کوزه مذکور رسانیده دست بآن شخص برسانند بعد از آن سخن بگویم بکند و طبله داده گاو
 خیرات بدید درین صورت آن شخص از سر نو پاک می شود و در گنایان که پراپشت آن مرد است
 بعد مردن پاک می شود اگر شش گناه او سطر و صغیره کرده باشد و پراپشت آن نکند و باب
 آن شخص نیز در جمیع امور همین حکم است که تفصیل نوشته شد اگر بعد از آن خراج کردن پراپشت
 کرده بیاید او را به نباید گفت و حصه غیره بهیچ چیز باو نباید داد اگر زن پیت شود براسه
 او هم همین حکم است نایقش براسه زن آن پیت نان و پارچه زبول باید داد و نزد یک
 خانه خود یک خانه خرد و علیحدگی با او ساخته بدید و محافظت او بکند سه گناه اگر زن آن
 براسه آن گناه عظیمه است محل بیند از دوشوم را بکشد و مرد بر زن بکشد این هر
 سواست آن پنج گناه عظیمه مخصوص زنان است و گنایان عظیمه صغیره آنجا نوشته شده
 اگر زن آن بکشد پراپشت آن زن را نیز باید کرد و زنیکه به پیروشاگردشوم زن آن کند او را از
 خانه بدید باید کرد آن و پارچه و جاسه بودن با نماند و او شخصیکه اطفال را بکشد و شخصیکه
 زن آن را بکشد و شخصیکه آدمی با و پناه آورده باشد او را بکشد و شخصیکه نیکی مردم عورت
 بکند هر چند پراپشت بکند با نماند باید بود و با نماند رفاقت نباید کرد و با نماند حرف نباید زد
 بگوید که شخصی که بعد از آن خراج کردن پراپشت کرده بسیار بعد از آنکه غسل کرده و سبزه
 آب گرفته بنمانه بیاید چنانچه پیش ازین نوشته شد باید که دل آن شخص اندک گناه

سبز و نفیس و دوست گرفته سباده گاو نباید اگر ماده گاو بقتض خود آمده آن علف را بخورد
مردم قبیله باو دست برسانند و او را پاک دانند و اگر ماده گاو علف مذکور را نخورد باو
باید گفت که از سر نو براسه پرایشیت برود

فصل شصت و ششم در بیان آنکه شخص گناه کار و و خواهد که خودش پرایشیت آن خفیه کند

شخصیکه عالم و دانایست بهمرت باشند و از آن گناه است سرزند و خواهد که از دست سمرت
پرایشیت را خواند و پرایشیت بکند متوز نیست و پاک نمی شود باید که گناه خود را به حضور
خلاق گوید و ذکر کند هر پرایشیت که دانا این براسه او مقدر کند آنرا بسیار دانا پاک شود
اگر از گناه گناه است سرزند و آنرا پوشیده دارد گناه زیاده می شود باید که همین که گناه سرزد
بپا چرخش کرده و همان قسم با پا چتر پیش پید و دانا این این فن آمده یک گاو
و یک ماده گاو خیرات کرده گناه است که کرده است به تفصل و مشروح گوید بعد از آن گفت
پرایشیت را شنیده و از سر نو غسل کرده پرایشیت بکند نایتش و آت پاک انقدر خیرات
کرده استغفار نماید و در استغفار پرایشیت گناهان کبیره ازین قدر چیزه زیاده خیرات

فصل شصت و هفتم در بیان آنکه برای حکم کردن پرایشیت گناه

در تجلی که براسه استغفار پرایشیت برود باید که نه کس حاضر باشند و آناسه رک سید
و حجه سید و ستم سید و آناسه میماند و آناسه نیاسه شاستر و آناسه نک
و آناسه و مصرم شاستر و بر چهاری و اگر هست و بان پر ستمه صاحب حکم و اگر چه
نه کس نباشند نه کس لازم است که باشند از آن کمتر جائز نیست و آناسه رک سید

و حجت بر بد و ساء میخواند آنست که در حرم شاستر و شش شاستر برابر ضرورت
 بر قیاس که کس بهم نرسد یک کس که وقفه شاستر را خوب میداند باشد که گفت
 اگر گویند که هست کرده پراشیت استفسار نماید و بر همین را که پراشیت میداند باشد
 باز گوید این هم برابر آن گناه کاری شود و کسیکه در حرم شاستر نخواهد باشد و گناه کار
 پراشیت گناه گوید گناه گناه کار از گردن آن پراشیت زایل می شود و ناتیقش آن گناه
 بدو مه آن ناخوانده ثابت میشود اگر محترمی و پیش و شود و گناه کار براس استفسار پراشیت
 پیش بر همین پیش است باید که خودش یا ناخوانده از دست بر همین دیگر صورت
 پراشیت گفته بعد ناتیقش بشود و در پراشیت هم و تسبیح حکم نباید کرد و عوض آن خیرات
 مهر رسا و بر همین ندارد و با این که چیده و چاند این حکم کند بر همین فاضل تسبیح هم کند

فصل شصت و نهم در بیان آنکه شخص گناه است در خفیه کرده و نخواهد که پراشیت از او خفیه کند

پوشیده نمائید اگر گناه کسی مثل زنا و غیره فاش نشده باشد و خواهد که در خفیه پراشیت
 آن گناه را از راست و آن پراشیت از پیچید و بر آن که بند از خود داناست حرمت باشد
 حرمت بر او هر چه باید کرد بختند و اگر خود و حرمت نمیدانند باید که پیش و آنست که حرمت رفته
 از بدین روش استفسار نماید که در مسافت بسید از بر همین فاضل آن گناه واقع شده است
 پراشیت از او استفسار نموده است بدین منظر در صورت لباس پراشیت از او پرسیده خود
 بگوید ناتیقش در خفیه تسبیح و هم نمیتواند کرد اگر شود و یازان میخواسته باشد که بدین روش
 پراشیت کند بجای تو تسبیح و خیرات بدینند یا صد بر آید نام کند هم و تسبیح نیز شود
 و زن می تواند کرد چه اگر آنها باغ و تالاب نوسازند در آنجا هم و تسبیح میکنند منع نیست
 بدین حساب در پراشیت نیز تو تسبیح می توانستند کرد و قیاس در خفیه پراشیت میکردند

نوراک از شیه یا از آرد و جو با زود براسه خفیه مدت سه یا شش شش ماه یا یک سال یا کمتر
بر اندازد گناه پراشیخت بکند چنانچه بر گناهان پنج گناه عظیمه اند بخت و پراشیخت خفیه
یکه پراشیخت بکمان است و آن اینست که شش یا نه روز درشته و آب غوطه زده و فسون
اگر مرشع می خواند باشد عده ماده گاوشیر و از خیرات بدید اگر قائل بر همین باشد
پاک می شود تا گناه دیگر چه رسد اگر هر شش یا نه روز یک سال در زیر آب تها اند و بدید پاک می شود
بزند سه بار فسون مذکور خواند باز سر بر آرد و باز دم گرفته غوطه بزند با فسون مذکور
بخواند باز سر بر آرد و دم گرفته باز غوطه زده سه بار فسون مذکور بخواند بهیچ دستور
شش یا نه روز بگذرد هر گناه که نا دانسته کرده باشد از آن پاک می شود گناه شش که از انداختن
اصل بهم رسانیده باشد اگر هر روز گایتری و شش یا نه روز یا تا یک ماه میگذرد باشد یا شش
بیشتر یک ماه یا گناه غلطی بنا شد شش یا دیگر آنست که اگر قدرت و ادان ماده گاوشیر
باشد این پراشیخت بکند قول گویم بکنند که اگر معا حب گناهان عظیمه را دانسته اند که
گناه کرده باشد باید که یک ماه روز و در آن مکان باشد یا تا یک ماه میگذرد باشد یا شش
یا تا یک ماه خواند که در فسون اگر مرشع بخواند بین دستور در یک ماه پاک میشود قول بود چنانچه
چشم هم سپا پاک که گناه عظیمه باشد اگر کسی کرده باشد باید که از رویه روز بیشتر
استمال کرده در گناه آب زمین پاکیزه سوده خودش غسل کرده بارفت تا هر زمانه رفت روز
هر روز صبح عهد بار و دو به یک عهد بار وقت شام یک عهد بار و بوقت شب یک عهد بار اگر مرشع
افسون میخواند باشد و خوراک یک کف دست هر روز از آرد و جو با زود بدین صورت درخت
روزی پاک می شود اگر دوازده روز بدین روش بگذرد از گناه پاک که گناه عظیمه باشد پاک
می شود اگر گناه عظیمه دانسته کرده باشد بخت و دیگر بدین روش بگذرد از هر قسم که گناه
بزرگ باشد از آن پاک می شود و نایش اگر شتر و قری و آچار ج را نا دانسته گشته باشد
براسه آن بخت و دیگر بدین روش بگذرد اگر شتر و قری و آچار ج را دانسته گشته باشد
روزی یا بدین هفته یک سید از سر آید با بخواند اعدا از آن سه پاک بکند بدین روش
پاک میشود اگر بر همین عالم را گشته باشد باید که از رویه روز بیشتر یا شش هفته بیشتر

افسون گفته می‌کنند بخواند و از روغن جوی سمی که در یک بشقاب می‌شود بعد از آن سه روز روزه ببرد
 و اگر شکر بخورد باشد یا یک کس روز روزه بخورد و افسون بخواند هر روز چهل و چهار دفعه
 روغن در آتشش جوی سمی سه کس کرده باشد بدین عمل پاک می‌شود اگر جوی سمی که کله‌ها می‌کند
 روغن کسب از گاو انداختن چهل و اعلام کردن پاک می‌شود و اگر یک کس بار افسون
 روز سه در آب بخورد از گناه و زردی پاک می‌شود اگر گاو یک باشد بر خاک نثرشند
 بر سر و سه خود خاک نثرش یا شنبه یا شنبه اگر یک کس بار روز سه در امحالت بخواند
 پاک می‌شود اگر گاو یک کس بار روز سه در آب بخورد و افسون سه شنبه بخواند پاک شود
 و اگر قدرت را در این قدر نماند و گاو نداشت باشد در جوی آن هزار بار قدر روغن و
 کعبه در جوی سمی پاک شود و اگر نماند است طهارت دیده باشد تا یک ماه هر روز شانه زدن
 سه شنبه شنبه کهای خوانده باشد و فوکه از اردو جو شایسته سازد پاک می‌شود و اگر از آن
 زانیه ناکره باشد از افسون آبی یا باد آبی یا گلاب یا آب کلبان یا جوشن بر شاکی
 یا جوی تر یا یک کس نام بخواند پاک می‌شود این جوی افسون در جبهه مسواست اگر از یک کس
 گناه عظیمه هم گناه صغیره سر زده باشد یا یک کس که در بالا نوشته شده و آب آلوده
 بخورد روز افسون گفته می‌کنند پاک می‌شود و میان گناهان کبیره بصورت نضیه تمام شود

در میان پریشیت گناهان صغیره که پریشیت بطریق خفیه بکند اگر صد پرتیام
 بکند از گناه صغیره پاک می‌شود و اما گناه کبیره آن پریشیت تشریف شده هر سه
 گناه صغیره که سر زده مردم از آن نبرد نشوند آن گناه از صد پرتیام پاک می‌شود و همچنان
 گناه عظیمه که آن گناه بر خلاف ظاهر می‌باشد از چهار صد پرتیام پاک می‌شود و گناه پاک پاک
 از سه صد پرتیام پاک می‌شود و آن پاک از دو صد پرتیام پاک می‌شود و اگر پاک
 بر خلاف ظاهر شده باشد هر روز پرتیام که براسه ها پاک مسواست یک چهارم
 پاک اگر گناه از صد پرتیام پاک می‌شود از صد پرتیام کمتر کافیه است اگر چهار
 پرتیام و ده اوکار بکند از پریشیت قتل بر زمین پاک می‌شود اگر از رگه زبان
 که چهار صد از جوی سمی است و چشمه به چهار صد از جوی سمی است و گوش که مطلب از

در میان

از تیندن است و بی له عبارت از بیدن است و دل که عبارت از چرخه نهاله
گذراندن است گناه از قسم یک به یک هر روز از آنایام که بر سر کد ام کند یا میشود
اگر بر همین باز ن شود جماع کرده باشد یا غله شود و خورده باشد باید که تا هفت روز هر
هفت پر آنایام کند تا پاک شود اگر آنچه خورده باشد آنچه چیزه آگویند که از جاس
ما خورونی بگیرد یا این چه خورده باشد اسید چه آنرا گویند که بخش باشد یا برنج چینه
ما فروختنی فروخته باشد مثل مثل گوشت و سنگ و لاکه روغن و قیل و غیره شکر
مگر این کار کرده باشد باید که تا دوازده روز هر روز دوازده پر آنایام کند پاک می شود
سواست پانک و چای پانک هر قسم گناه که کرده باشد اگر تا پانزده روز هر روز دوازده
پر آنایام کند پاک میشود اگر گناه از قسم آب پانک باشد تا ششاه هر روز دوازده
پر آنایام کند تا پاک شود اگر گناه از قسم آب پانک باشد تا یکسال دوازده پر آنایام هر
بخت پاک میشود و میگوید که در هر صورت هر قدر پر آنایام که نوشته شد اگر همان قدر
پر آنایام در کثرت کند پاک میشود و شالشی آنکه در فروختن نمک و غیره نوشت
تا دوازده روز هر روز دوازده پر آنایام کند مجموع آن یکصد و چهل و چهار پر آنایام شود
در کمتر از دوازده روز کند در سال قدر بدت پاک میشود اگر او تر چ که افسون بید است
تا یکسال بخواند باشد هر قسم گناه صغیره و کبیره کم و بیش هر قدر که کرده باشد
از آن پاک میشود اگر نمانده غایط و شاش و آب منی خورده باشد باید که سوم بی را
گفته شیره آنرا بگیرد و بالا سه آن از کار خواند بخور و پاک شود اگر دانسته غایط
و شاش و آب منی یا سیر و پیاز خورده باشد یا گل معصفر یا گوشت خنثی یا گوشت
سرخ آبادانی یا گوشت سبک یا گوشت شغال خورده باشد باید که تا گلو در آن
افسون شده و قی خواند پر آنایام کند بعد از آن افسون بیام
نخواند آب بخور و پاک شود اگر چیزه ندکور خورده باشد یا چیزه فروخته باشد
یک روز اگر افسون سمند می خواند پاک شود سمند میه افسون جید است اگر
در وقتیکه حال حسنه نگردد باشد دوران وقت غایط یا شاش یا آب منی جده شود

باید که تا یکماه گدانی کرده بخور و ناپاک شود اگر گناه از قسم یکریزک باشد خورده روزانه
 بکند خواه بهشب از گدازدن سندها بکشد وقت پاک میشود اگر گناه از قسم یکریزک
 در دل بگذراند یا بر زبان بیارد از گدازدن سندها بکشد شام و بجا آوردن پزنیایم
 در همانوقت سندها پاک میشود اگر بر تن غلظه شود و خورده باشد یا دروغ گفته باشد
 یا روزانه جماع کرده باشد یا بر سر شراب بدماغ رسیده باشد باید که بوقت شام
 بیرون دیده رفته کنار آب سندها بکشد پاک میشود هر قسم گناه که یکریزک باشد از خوردن
 اغذیه شوکر یا از نیک یا جب گاتیری پاک میشود اگر ماه پاک از کس سرزد
 زان خلاق میداند باشد بخواندن گاتیری یک یک بار پاک میشود همان قسم است
 یا با آن پاک از خواندن گاتیری ده هزار بار پاک میشود همان قسم است یا پاک از
 خواندن گاتیری یکبار بار پاک می شود و همان قسم یکریزک از خواندن یکصد بار گاتیری
 پاک می شود اگر بر تن رکشته باشد آن گناه را خلاق میداند باشد باید که یک کوزه
 گاتیری بخواند تا پاک شود و اگر سه خورده باشد و مردم نیز امید داشته باشند نشاند
 گاتیری بخواند پاک می شود که ملا از دیده باشد و مردم سپیدانته باشند حقیق پاک
 گاتیری بخواند پاک میشود اگر کوزه تلپک باشد و مردم میداند باشند شصت یک گاتیری
 بخواند پاک میشود این چهار قسم را پیشتر بر چهار گناه عظیمه گفته است که نادر است
 کرده باشد اگر رود و رواند و اک یکادوس و آگه ترشن یکصد وست یکبار بخواند از
 حبیب گناهان تمام پاک پاک می شود و آنگاه بیکه خلاق بران مطلع نباشند و بر
 همین قسم گناه آپ پاک شود و بحسب افسون مذکور بخواند و براسه همین قسم گناه پاک
 شد و یکبار افسون مذکور بخواند و براسه همین قسم گناه آپ پاک می شود و یکبار افسون
 مذکور بخواند و کل بر چهار قسم افسون که از آن پاک تر و بزرگ تر و دیگر افسون نیست
 این است آگه ترشن و یو کرت شده و قی نرت سما کوشماندی
 یادمانی درگاه گاتیری ایچی شنگ پیستوم سام باهرتی
 جبار شد سام ریوت گاتیر پرش برت جباش و یوبرت

۱. لنگ بارهیت باک سوکت در سوکت سوکت شست دو روز اکتبر شود
ترسو برین صابرت گوسوکت است سوکت اندر شدی ترا جمیع روز
و تقصیر اگر برست بر جنت با بدیهه خواندن اینها دم را پاک میازد اگر اینها را بخورند
اراده یار کردن واقعات زندگی با وادیه داشتند باشند نیز حاصل شود و گنجینه و سوس که در این
کریه و گناه است سر زده باشد گاتیری خوانده کعبه به تو می کند پاک می شود و تریش
آنت اگر سوس از رنگد گناه عقیقه که جدا باشد که میاید باید که یک ایک گاتیری
بخواند و هر بار قدس کعبه و آتش تو هم میگوید و باشد که از گناات پاکت و آتش پاکت
و او پاکت باشد به این حقان پنج هزار بار است و پنج هزار بار بخواند
بست و پنج هزار کافیت یک پیر نشیت بر اسم و سوس که زده گناه سر زده و آن بخواند
آنت که بر روز پور ناشی ماه بیش که هفت یا پنج بر همین و عقیقه از غسل و کعبه سیاه فروز
به نیت و هر راج تو هم کبنا در باب به قسم گناه به که سوس کرده باشد از آن
پاک شود و اگر تو هم کبنا از او آن کشا جن وان از جمیع گناه آن که بخاطر کرده اند باشد
پاک شود و اگر بن ماه و گاو بد به همین سکرم دار و این خیرات آن بر همین باید بد که نا خوانده
و جابل باشد یا شود و روزی با بد چه که شور و زن را خواندن افنون بیدار است
اگر هر روز کعبه صبی بد و کعبه دست برساند و کعبه غسل با بد و کعبه تو هم می کند و کعبه
بخورد پاک شود و اگر در هر ماه و در روز که دو آشتی دو و چتر و شی و یک اماوش و یک
پور ناشی و دو آشتی و هر دو و آشتی باشد یا یکال روزه بد و درین روز با چتر و خور
از هر قسم گناه به که کرده باشد بشیر طیکه آن گناه عقیقه باشد و در دست طلع نباشد
ایک می شود قول اثر که گناه آنکه در آیکادشی اساء و شتر می به در آیکادشی
که تپه سینه بد باشد یا است ششیش پاک می خواند و در آیکادشی سدی کالک از
نواب بیدار میشد و هر کس که گناه آن عقیقه اند که کرده باشد درین روز و پیر
سر که بد از گناه آن نکوره پاک میشود شخصی که در اسم طار و تپه بد کرده باشد و بی
بشیر و دو کرده باشد خشکین نباشد و طایم باشد و اگر با نایه و آنت نکوده باشد و گناه

که از قسم پر که یک باشد یک می شود ملاقات تبید پنج قسم است هر پنج برابر جایز است از پیش معلم بخواند از خواندن معنی آن تبید اندر تبید شبکار و دمام منیو انده باشد با فیه تبید تبید یکاوه باشد تبید شبکار و تبید یکاوه باشد اگر روزانه با دمجور و شب و آن جان و نیز اگر تیری بخواند سوسه قتل بر تبین هر گناست که کرده باشد بشرطیکه از گناه نکرده خلاق آگاه نباشد از آن گناه پاک میشود اگر کشتن بر تبین بخاطر گذر آید باشد باید که از آن جو تا هفت روز بعد ستوریکه نوشته میشود نوراک سازد پاک شود و صورتش این است که مقدار یک کعبه کعبه است بر دوست آنچه که گنجی آرد جو خام بگیرد و افین خوانده آنرا با آب فرو برد و از آن جمله چیزی که نگارد و نه به کس بد بدین روش بعد از هفت روز پاک میشود بر آن گناه معفو که بخاطر گذر آید باشد سه روز آنچیز باید کرد اگر سه روز بپوشد گناه این قسم نباید شود پس افزاید این پراشت که ابدا رختنه نکند تمام شد

فصل شصت نهم در بیان ترتیب روزه که واجب نوشته شد و ذکر نموده آمد

شخصی که روزه سیدار باید قدر کارها که نوشته میشود باید که در وقت صبح سازد و قنیه با صیفات نماید آنرا روزه گرفته نامند و بر بقیه چیزها باند یعنی جماع کند شرع نباشد حجم دل باشد طعم باشد خیرات را و در آخر روزه بد در است گویند ترش رو نباشد باند از نکشتن و نه بخند شیرین زبان باشد عواس خسته ضبط نماید غسل بکند بجز حرم نرند از آب طعام چیز سهی نخورد یعنی اکل و شرب مطلقا کند و در مطالعه تبید مشغول باشد هر چه که لازم آن روزه باشد بجا آورد و خدمت پیر و مسلم بجا آورد و باطاعت باشد غصه نکند بے شعور و بیخبر نباشد هیچ وجه براسه هیچ کار دروغ گوید و کسے را نرند

بیان روزه سانت پن کر چه کر چه از اررا گویند ترتیب گرفتن روزه مذکور است
که روز اول روزانه هیچ نخورد و وقت شب شش و سرگین و شیر و خجرات در وغن و گاو
گرفته و در بجه راد آب جوشانیده آن آب بگیرد این هر شش چیز را فروج ساخته بخورد
روز دوم شبانه روز هیچ نخورد و شبانه روز بدین روش که گذشت یک سانت پن کر چه
میشود مقدار وزن شیر و غیره آینده خواهد شد بیان روزه بر همه کر چه بر روش
که در سانت پن کر چه روز دوم میگذاشتند درین روزه همان دستور روز اول بگذراند
یعنی چیز سه نخورد و چنانچه در انهار روز اول باید گذرانید در انهار روز دوم بگذرانید یعنی پنج چیز
ماده گاو آب جوشانیده با در بجه بخورد بدین دستور که در روز گذشت یک بر همه کر چه
می شود پنج چیز ماده گاو که پنج گوید که میشد ازین قسم ماده گاو ان باید گرفت شش
از ماده گاو سرخ و سرگین از ماده گاو سفید و شیر از ماده گاو زرد و خجرات از ماده
گاو بود و در وغن از ماده گاو سیاه اگر این هر پنج چیز از ماده گاو بگذراند در هر جا بود
هر کار که پنج گوید مطلوب باشد ترتیب همین است که نوشته شد و مقدار وزن پنج گوید شش
هشت ماشه و سرگین شانزده ماشه شیر دوازده ماشه خجرات ده ماشه و وغن نوزده
هشت ماشه آب جوشانیده با در بجه چهار ماشه اگر پنج گوید برای بستن دیوتا مطلوب باشد
و بسیار بخوابد باید که مانند همین وزن هر کدام را کم دریاوه بگیرد دیگر آنکه شش انگشت
خوانده باید آورد و سرگین را فسون کند و در او شیر را فسون انبای و خجرات را
افسون و ده گیر انگای و وغن را فسون محوس و کرست و آب در بجه را فسون و فسون
خوانده باید آورد و پنج گوید که در روز با بخورد باید که اندک از ان در آتش اندازد و اما در بجه
که هفت شاخ داشته باشد و درست باشد پنج گوید را از ان برداشته در آتش اندازد
در وقتیکه میان آتش اندازد فسون آید و قوی میخواند باشد آنچه باقی بماند روزه
بخورد و افکار در وقت میخواند باشد و فروج از در بجه مذکور باید که در انگشت یا
چیز سه دیگر در ان بناید و ظرف که در ان پنج گوید انداخته بخورد از برگ گل
سینلو فریاد از برگ و ها که باز و یا در ظرف طلا و یا در ظرف مس بخورد و یا بر کف دست

گرفته اند به هم ترتیب بخورد اگر نه هر روز بهین قدر بهین قسم پنج گویند بخورد در روز چهارم
نخورد از اینجا شانت پن که چیه گویند قول جاوال رکبیشتر آنکه سانت پن که چیه است که
در شش روز هر روز یک جواز پنج گویند آب درجه همان قدر که نوشته شد بخورد در روز اول
شاش روز و دهم سرگین روز سوم شیر روز چهارم خجرات روز پنجم روغن در روز ششم
آب درجه بخورد و نه شمش و در پنج بخورد و شش که هفت روز بدین صورت گذشت که
سانت پن که چیه میشود میگویند که در هر دو صورت شانت پن که چیه میشود بر
ضعیف و ناتوان دو روزه مکمل باید کرد و شخصی که تا هفت روز تواند خورد و باو هفت روزه
باید گفت میان روزه همان سانت پن که چیه باید کرد روز اول شاش روز
و دهم سرگین روز سوم شیر روز چهارم خجرات روز پنجم روغن ماده گاوی بخورد در روز ششم
آب درجه بخورد و نه شمش و در پنج بخورد و شش که هفت روز بدین روش گذشت یک
مهاگویند سانت پن که چیه شود و وزن در کتب پنج گویند همان است که در بالا نوشته شد قول
جم گن رکبیشتر آنکه سانت پن که چیه در پانزده روزه می شود و صورتش است که در
اول شاش و سه روز دیگر سرگین و سه روز دیگر شیر و سه روز دیگر خجرات و سه
روز دیگر روغن ماده گاوی بخورد مقدار وزن هر کدام بر سه روزه و ترتیب آوردن همان
که در بالا نوشته شد قول جاوال رکبیشتر آنکه سانت پن که چیه در است و یک روز
میشود صورتش اینست که سه روز اول شاش و سه روز دیگر سرگین و سه روز دیگر شیر
و سه روز دیگر خجرات و سه روز دیگر روغن ماده گاوی بخورد و سه روز دیگر آب که با دو
بوشاینده باشند بخورد و شش روز دیگر هیچ بخورد مقدار وزن هر کدام که باشد بر سه
روزه و اوزان همانست که بالا نوشته شد میان روزه است سانت پن که چیه
باید کرد روز اول شاش و دو روز دیگر سرگین و دو روز دیگر شیر و دو روز دیگر خجرات و دو
روز دیگر روغن ماده گاوی بخورد و دو روز آب درجه بخورد و دو روز دیگر هیچ بخورد و چهار
روز که بدین روش گذشت است سانت پن که چیه میشود مقدار وزن هر کدام و ترتیب
اوزان همانست که بالا نوشته شد میان روزه بر آن که چیه باید کرد روز اول

برگ و اما که روز دوم برگ گوگرد بسوم برگ بنویسد روز چهارم برگ بیل روز پنجم برگ
در آتش جوشانیده آب بخورد و بجزد که بدین روش بگذرد یک پیرن کرچه سه شود اگر
سه روز روزه دارد روز چهارم هر پنج خیر که نوشته شد جوشانیده آب آنرا بخورد یک
پیرن کرچه سه شود بیان روزه شصت کرچه سه روز اول شیر گرم روز دوم
روغن گرم روز سوم آب گرم بخورد روز چهارم هیچ بخورد و فستق که چهار روز بدین روش
بگذرد آنرا شصت کرچه بگویند بیان روزه فصل کرچه اگر بار گوگرد یا
میوه بیل را یکماه جوشانیده آب آنرا میخورد باشد آنرا چهل کرچه بگویند اگر میوه
شتری بیل یکماه جوشانیده آب آنرا میخورد باشد آن روز را شری کرچه نامند و اگر میوه بنویسد
تا یکماه جوشانیده آب آنرا بخورد و پنجم کرچه نامند اگر آله را تا یکماه جوشانیده آب آنرا
میخورد باشد شری کرچه نامند اگر برگ را جوشانیده تا یکماه آب آنرا بخورد
پنجم کرچه نامند اگر بنج جوشانیده تا یکماه آب آنرا بخورد و موی کرچه نامند
اگر کل را جوشانیده تا یکماه آب آنرا بخورد و پشپ کرچه نامند اگر تا یکماه آب غاص
تنها میخورد باشد آنرا قوی کرچه نامند و اگر این هر سه چیز بطور را دور یکجا کرده
جوشانیده می خورد باشد روز سوم هیچ بخورد و آنرا شصت پیرن کرچه بگویند و دل
منور که بیشتر آن که در صورت پخت کرچه آنکه سه روز آب گرم بخورد سه روز دیگر
شیر گرم بخورد سه روز دیگر روغن گرم بخورد و سه روز دیگر از باد گرم خوراک سازد
و تنه که دوازده روز بدین منط بگذرد یک پخت کرچه می شود مقدار آب هر روز
سه پل شیر و یک پل روغن یک پل در هر روز که مقدار وزن آب نوشته باشد
سه پل اعتبار باید کرد بیان روزه حاجت کرچه یکم گرم
روز دوم شیر گرم روز سوم روغن گرم بخورد سه روز دیگر باد گرم بخورد و شش روز
که بدین منط بگذرد آن را حاجت کرچه نامند مقدار وزن هر کدام همین است که نوشته
شد عبارت از باد گرم آنست که آب را جوشانیده بخار آن بخورد و اگر هر چهار چیز
مطلوبه بخورد آنرا شصت کرچه نامند بیان روزه یاد کرچه

و آن را به سه بار پنج کرچه نوشته شد روز اول یکبار طعام بخورده و در نیم تمام روز
چیز نمی خورد و وقت شام طعام بخورد و روز سیم اگر بے طلب روزانه یا شبانه
یکبار بخورد و روز چهارم شبانه و روز پنجم بخورد و چهار روز که بدین منظم بگذرد آن را پادشاه
نامند و نایش درین روز باروز یک باید خورد و خوراک نمیدهند بخورد و برایش چیزی نمی باید خورد
و بطلب از بے طلب آنست که از زن خود و نوکر خود هم طلب ننماید اگر اینها برضای خود
سازند بخورد و الا نه فاقه بکند میان روز و شب که هر چه و آن را راجع
که هر چه نامند باید که روز اول یکبار طعام بخورد و سه روز دیگر بوقت
شب یکبار طعام بخورد و سه روز دیگر بر روز یا شب هر وقت که بے طلب بدست یکبار
میخورد باشد و سه روز دیگر شبانه و روز پنجم بخورد و وقتیکه دوازده روز بدین منظم
بگذرد آنرا یک کرچه نامند مقدار خوراک که در پادشاه و کرچه باید خورد و سه روز
اول که روزانه می خورد باشد هر روز پانزده لقمه و سه روز دیگر که شب می خورد
هر شب دوازده لقمه و سه روز دیگر که بے طلب می خورد هر روز بیست و چهار کرچه بخورد
تول آنست که در مقدار خوراک روز که هر چه است که سه روز اول هر روز بیست و چهار کرچه
و سه روز دیگر هر روز بیست و دو لقمه و سه روز دیگر هر روز بیست و چهار لقمه بخورد و سه روز
دیگر هر روز بصورت هیچ نباید خورد مقدار یک لقمه باید که برابر بنفشه مرغ باشد و الا نه
که به آسانی در دهن برود و در دهن در آید و آن وقت نباید کشید و در دهن باید بار و اگر
نشود این قسم که هر چه دوازده روز را پادشاه یک کرچه نامند قول آنست که پادشاه
از سه روز می شود و بر این بر چهار قسم برن مختلف است اگر بر همین پادشاه که هر چه
اکل و شرب هیچ نخورد و اگر چیزی بکشد در هر سه روز بے طلب یکبار میخورد و با
و اگر بیش بکشد در هر سه روز بوقت شب یکبار می خورد و اگر شود که بکشد در هر سه
بوقت صبح یکبار میخورد باشد مقدار خوراک و لقمه همان است که نوشته شده
صورت روز و سه روز که هر چه و آن را نصف کرچه نامند
سه روز اول هر روز یکبار بے طلب بخورد و سه روز دیگر شبانه و روز پنجم بخورد و

شش روز که بدین منوال بگذرد آنرا اردو که چیه نامند صورت اردو که چیه دیگر
 بهرست و آن اینست که یک روز بوقت شام بخورد و یک روز بوقت صبح بخورد و روز
 دیگر اگر بطلب بدین بخورد و یک روز دیگر هیچ نخورد شش روز که بدین طرز بگذرد
 آن را اردو که چیه نامند مقدار خوراک و افقه همانست که نوشته شده صورت پر جات
 اگر چیه که از ده روزه روز میث و اول نوشته شده صورت دوم براس پر جات که چیه
 و از ده روز بقول کبشت که یک شتر آنست که یکبار یک روز بخورد و روز دوم بوقت
 شب بخورد و روز سوم اگر بطلب بدین بخورد و روز چهارم شب بخورد و روز پنجم
 و ششم بوقت روز که شش باز روزه از سر نو بگیرد همان ترتیب چهار روز دیگر بگذرد
 و قیامت که ده روزه روز پناه شد یک پر جات که چیه می شود بیان روزه
 شش که چیه که آن را بخورد و سال و پیر کین سال و بیمار
 که باید کرد و روز اول صبحی یکبار بخورد و روز دوم بوقت شب بخورد
 و روز سوم بطلب اگر بدین بخورد و روز چهارم صبح بخورد و روز که بدین
 روش گذشت باز روزه از سر نو گرفته چهار روز دیگر همان دستور بگذرانند و قیامت
 روز بدین منوال گذشت یک شش که چیه سه شود و جای که که چیه و چاندانین هر دو
 براس پر جات یک کس در یک کار حکم باید کرد و باید که اول که چیه بگذرانند
 چاندانین بگذرانند و آنگاه بدین که چیه اول حکم بگذرانند و بعد از آن
 اول یکبار بخورد و سه روز دیگر بوقت شب سه روز دیگر بطلب بخورد و سه روز
 دیگر هیچ نخورد براس بر همین و چتری و بیش در که چیه و چاندانین تسبیح مقدس است
 اگر شود روزی که چیه و چاندانین بگذرانند تسبیح حاجت نیت چاندان خوروان
 در که چیه روز سه که در جده سه روز باید خورد و صبحی و کچه آن
 بخورد و صبحی و کچه و روغن آوده گاو و جو و کنجد و نمک سینده ها و میوه خوردنی
 و پنچ خیر سواسه منو نمک مکار و برنج باریک و سفید اول ناک را گویند سه روز
 هر که که آن هر صبح بخورد و سه شب دیگر بوقت شب بخورد و سه روز دیگر بطلب

هر وقت بدینند خواه شب و روز بگو که بخور دس روز دیگر هیچ بخور و روزانه خواب
 بخت در است بگوید و مردم بد حرف نزنند قول گوتم آنکه در کرچه وان سورت دوم است
 رور وجود ما نام افسون است آنرا خوانده هجتم میکرده باشد و اگر آب
 دست برساند افسون مقرر خوانده دست برساند هر روز سه بار شرتی خوانده اند
 آب برساند افسون معتبر خوانده که آنرا هر روز بران گویند ترین بکنند
 بعد از روز چهارشنبه از شیر پنج سوم بکنند بعد از چمنان را طعام بخور آنرا اگر کسی بخورد که
 در بهین کرچه دوازده روز از گناهان پاک شود باید که روزانه پشینه بگر براس
 پشینه شش دویته و قنقاس حاجت شبنامی نشسته باشد و اگر درین حالت رور وجودها
 می خوانده باشد ثواب بسیار حاصل می شود و اگر این طرز که گوتم نوشته یک کرچه
 که دوازده روز در پنج آب است باشد بخورید براس و در آب چایست رسمی می شود بخت آن که
 جاگید و لیکه هجتم و خواندن افسون بی نوشته است ترتیب خوردن دوازده شستن
 بستور سابق ترتیب روزه ات کرچه سه روز اول هر صبح یک
 گذشت یک روزه طعام بخور که بخور دس روز دیگر بوقت شب هر شب بست و دو لقمه بخور
 سه روز دیگر که بی طلب بدینند هر روز بست و چهار لقمه دس شبانه روز دیگر هیچ بخور
 دوازده روز که بدین روش گذشت ات کرچه می شود قول جم آن که سه روز اول در
 ات کرچه هر روز یک لقمه بخور و دس روز به بستور سه که در صورت اول نوشته شد
 بگذراند صورت این است ات کرچه روز سه روز اول سخت است توانائی آدمی دیده است
 کدام حکم باید که در بیان روزه کرچه ات کرچه تابت و یک روز هر شب
 یکبار شیر می خورده باشد بیان روزه بر اکت دوازده روز از اکل و
 شرب هیچ بخور و میان روزه سوهم کرچه یک روز عصاره بکنند بخور و یک
 روز غله خام بخور و دیگر روز و غه بخور و یک روز آب بخور و روز ششم هیچ بخور و شستن
 که بدین روش بگذرد یک سوهم کرچه می شود هر روز مقدار روزن چمنی که براس
 خوردن مقرر است صرف بهین قدر بخور که در حق باشد قول جوادال کاشغر در

صورت سوم که چهل و یک روز عصاره کنجه بخورد و روز دهم سالو بخورد و روز سیوم و پنجم
 بخورد و روز چهارم سیخ بخورد و یک پارچه خیرات بدو در چار روز یک سوم که چهل و یک شود
 در آخر جمیع روز با برهمنان را طعام باید خوراسند **بمان روز ه تو لا ستر**
 که چهل و سه روز اول عصاره کنجه بخورد و سه روز دیگر آب بخورد و پانزده روز که
 بدین روش گذشت یک تو لا برگ که چهل و سه شود و قل جسم آنکه تو لا پیش که چهل و
 و است و دیگر و سه شود و پانزده روز دیگر تو لا آنکه نوشته گذرانده شش روز دیگر و سه
 باد سیخ بخورد **بمان روز ه چاندر این** چاندر این از پر و یا شکلی که
 شروع نماید بدین روش که روز پر و یا یک لقمه روز و پنج دو لقمه روز و پنج سه لقمه همین
 روش کند تا روز پر و یا ناشی پانزده لقمه برسد و از پر و یا اگر شش چهل و یک نماید بدین روش که
 روز پر و یا تا که چهارده لقمه و روز و پنج سیزده لقمه و روز و پنج دوازده لقمه بخورد و همین
 روش تا روز چتر دشی یک لقمه برسد و روز اماوش سیخ بخورد و این قسم چاندر این یا
 مقدار هر لقمه باید که برابر به پنجاه طاق باشد معنی چاندر این آنست که بر و شش که ماه
 می آید هر لقمه بنظر میرد و از روز سه که ماه کم می شود صورت دیگر چاندر این آنست
 که از اگر شش چهل و یک شروع کند باید که روز پر و یا چهارده لقمه و روز و پنج سیزده لقمه و روز و پنج
 دوازده لقمه همین ترتیب کم کرده برود تا روز چتر دشی یک لقمه برسد و روز اماوش
 سیخ بخورد و چون پر و یا شکلی که چهل و یک لقمه بخورد و روز و پنج ده لقمه بخورد و همین ترتیب
 یک لقمه بخورد و برود تا روز پر و یا ناشی پانزده لقمه برسد و قول دیگر آن آن که روز
 چتر دشی شکلی که چهل و یک سیخ بخورد و روز پر و یا ناشی پانزده لقمه بخورد و از روز پر و یا اگر
 چهل و یک به ترتیب که نوشته شد چهارده لقمه شروع نماید بدین روش و درسی و در
 روز یک چاندر این بشود و این چاندر این را چهل و یک چاندر این گویند اگر چنانچه
 نصف ماه که چهل و یک باشد چهارده روز یا شانزده روز بشود و همان دستور لقمه را کم و
 زیاد باید کرد و قول دیگر آنست که به هر لقمه یا فسون بسد یا سوا یا منته خوانده و خورده باشد
 و تا شش بار که در هر روز و پنج سوم سیکرده یا شده و یکبار چاندر این بخورد

اینست اطعام که از گدائی حاصل شود متوجز به شکسته آرد و جو ساگ سبزه خضرت با ده گداز
بنج اردوی و غیره میوه آب شیر بنج از اولین آخرین پاکیزه است مثالش آن که از
شکسته بنج لطعام گدائی خوب است و از ساتو بنج و بزره
خوب است علی هذا القیاس اگر شیر بار و عن بجز و بر است مقدار لقمه و لقمه یک ظرف
خور و سازد و آنرا بپزوده باشد برابر به تخم کلاوس مقدار لقمه بیش ازین گفته
شده باز میگوید که دو مقدار دیگر است یکی آنکه برابر تخم مرغ باشد و دوم آنکه
برابر به آنکه سبزه باشد هر سه مقدار درست است توانائی و حالت خورنده را ملاحظه
کرده بیک کدام حکم باید کرد صورت دیگر چاندز این نیست دو صد و چهل لقمه را در
عوض یکماه کسی روز باشد بهر روش که بخواهد بخورد و خواه هر روز برابر خواه کم و بیش
به ترتیبی که بخواهد بخورد و خواه یکروز فاقه کند روز و دویم خوراک و دروزه بخورد و خواه
هشت لقمه هر روز وقت و دهم میخورد و باشد خواه چهار لقمه در روز چهار لقمه وقت
شب میخورد و باشد علی هذا القیاس بعضی گفته اند که دو صد است و پنج لقمه در یکماه
جایز است بحجت آنکه روز اماوش فاقه گفته اند و این را حتی چاندز این گویند
و شش چاندز این نیز گویند و این چاندز این را در ماه ساون هم می تواند کرد و آن
مان آن را گویند که از هر روز و هر بار بنج که خواهد ابتدا کرده به سی روز تخم کنند و
که بگذرد یک ساون ماس می شود و صواب چاندز این نیست که بچند لوک می بود
صورت روزه که هر چه چاندز این باید که هفت روز هر روز شیر چهار پستان یکماه و
میخورد و باشد و هفت روز دیگر هر روز شیر پستان یکماه گاو می خورده باشد
و هفت روز دیگر هر روز شیر و پستان یکماه گاو میخورد و باشد و شش روز
دیگر شیر یک پستان یکماه گاو و هر روز میخورد و باشد که روز دیگر فاقه کند
بدین روش سی روز بگذراند قول بعضی از اکتشاف آن که سوا مین و چند این در
لبت و چهار روز می شود صورتش آن که از شش شیر حتی شروع نموده شکل و ادبی
تخم کند و ترتیب خوراک لبت و چهار روز گذران است که روز اول شیر چهار پستان

یکماده گاو هر روز میخورد باشد روز دیگر شیر به لیستان یکماده گاو هر روز میخورد
 باشد روز دیگر شیر و لیستان یکماده گاو میخورد باشد روز دیگر شیر یک لیستان
 یکماده گاو میخورد باشد و از روز برعکس آن کنند بدینوجه که سه روز شیر یک لیستان
 یکماده گاو سه روز شیر و لیستان یکماده گاو سه روز شیر لیستان و سه روز شیر
 لیستان میخورد باشد این قسم براسه ضعیف و بیمار حکم باید کرد و شش
 پخت که شش کند باید که هر روز یکبار غسل کند و شش که دیگر قسم که شش و چاند این پرک
 و پر آب است کند باید که هر روز سه بار غسل کند بعضی گفته اند که شش را غسل کند سه بار در
 روز سه بار در شب فاما سه بار در شب با پارچه پوشیدنی غسل کند و این ترتیب از روز
 قوت شش که روزه میگیرد حکم باید کرد بعضی گفته اند که غسل دو بار کاغذ و بزمین نجوای
 و اگر خوابد با پارچه که غسل کرده آن پارچه را خنقار و با همان طو نیز نگاه دارد تا بوقتیکه خود بخود
 خشک شود فاما پوشاک از یک پارچه سازد و فسون بید که گفته هر کهن و شد حیاتی
 و دیو کیرت و غیره باشد می خوانده باشد و اگر آنرا ناخنی دانسته باشد گاتری بخواند
 و به فسون مایا هر توم میکرده باشد و اگر آنرا ناخنی دانسته باشد هر چه باید که گاتری
 یا و گاه خوانده توم و غسل بجمع کار یا بخند اگر بر هر هفته گاتری خوانده هفته بخورد باید که
 براسه هر هفته آچون میکرده باشد و قتی که براسه پراشت گنا سه روزه بکند باید که
 اول موسی ستر باشد بعد از آن روزه بگیرد و اگر روزه براسه ثواب میگیرد و در پراشت
 نیست ستر را شیرین احتیاج نیست اگر براسه پراشت روزه می گرفته باشد باید که
 یک روز پیش از روزه گرفتن بوقت شام سه رویش و برت و ابرو و غیره موسی جمع اعضا
 سواسه کامل سه رویش شکم و موسی عضو نانی تراشیده و نیز بست ناخن بر بسته
 که همیشه قطع می کنند قطع بخاند بجه بنجک و سه گین آده گمار و گل و آب بدن را خوب لبیده
 غسل بکند بعد از پنج گشته بدن را مالیده باز آب غسل کند باز بوقت شب مسواک
 کرده و گنا بان خود را ذکر کرده و از روزه آن گناه غلغلانند و میناک شده و شش یک روزه
 گرفتن یعنی نیت روزه بخت اگر این عمل بیرون دیده رفته کرده میاید خوب است اگر بان

برای پراشیت روزه بگیرند آنرا مسر نیاید تراشید و قتی که جمیع امور بهین ترتیب بکند
 اگر سه روز دیگر در روزه پراشیت موسی نگاه دارد باید که ده بست پراشیت بکند
 و ده بست خیرات بدو راجه وزن و برهن و سناک را سر تراشی منع است اگر از اینها بپا
 یا قتل ماده گاوی یا زنا واقع شود بر آن پراشیت بکند باید که راجه و برهن سناک سه
 نتراشد وزن جمیع موسی را یکجا کرده از بالا مقدار دو انگشت قصر کند قول جلال کفشی
 آنکه در ابتدا سه دانتهای جمیع روزه با افنون بیابرت خوانده بر دهن بمکند و در آخر
 روزه شش دانته بکند و اندکسکه علاوه ماده گاوی خیرات بدو اگر در اثنا سه روزه شکر لقت
 یا کسوت و امثال آن چیزی بمیان در آید بر آن جدا غسل بکند و خیرات بدو در
 روزه تین بر بدن و سه نباید مالید و برگ قبول نباید خورد و صندل و غیره خوشبو
 نباید کرد و نباید مالید موسی این هر چه از مالیدن و بوسیدن آن قوت بتغیر یا چهار
 بایر و نباید مالید و بوس نباید کرد اگر شخصی روزه را شروع کرد و از روزه هوا و جوس
 بالنظر از نسایند آنرا ترک کرد و تا زمانیکه زنده است بمنزله چاندال است و بعد از مرگ
 سگ شده عالم خواهد آمد یعنی بصورت سگ وجود خواهد گرفت بر آن گناهی که
 پراشیت آن نوشته باشد اگر چاندرا این بکند بجز رگوک می رود و از کرحیه وات که حقیقت
 و چاندرا این گناهان ساقط می شوند آدمی پاک می شود و بر اندازه گناه آدمی و حالت پیری
 و جوانی و غر و سالی و قوت آدمی روزه را حکم باید کرد و از یک کرحیه آدمی پاک می شود
 و از دویم کرحیه پراشیت بجای آید و از سه کرحیه نمایانک میرود و پاک جمیع گناهان دور
 میکند و لا برگ کرحیه چاندرا این می را پاک می سازد

فصل چهارم در بیان خیرات که از روزه

آن از پراشیت خود خلاص می شود

میگویند که هر چهار پراشیت برابر است و آن هر چهار اخیست روزه یک کرحیه خوانند
 و نه بار گاتری و یک شب در آب بماند یک ماده گاوی برهن خیرات بدو بصورت چهار

برابر است و براسه پاک ساختن هر خار برابر اند از هر خار یک کدام را که خواهد بکند
مثال دیگر آن که در جای که پریشیت دوازده سال باید کرد سه صد و شصت پراجا پیت
که هر چه بکند پراجا پیت در دوازده روز می شود اگر سه و شصت پراجا پیت نتوانست کرد
سه صد و شصت ماده گاوه به برهمان خیرات بدد و اگر این قدر ماده گاوان نباشند
در عوض ماده گاوان سه صد و شصت فشک خیرات بدد اگر مقدر نباشد یکصد و شصت
فشک در عوض ماده گاوان بدد و اگر این قدر و شصت نباشد باشد در عوض
ماده گاوان نود و شصت بدد و اگر این را هم نتواند داد سه صد و شصت روز در آب بماند
و اگر آنرا نتواند کرد سی و شش لک گاتیری بخواند اول در یک جا نوشته است که در
عوض دوازده سال پریشیت که برهمان اندا نشسته باشد یک لک و گاتیری بخواند
و در نجاسی و شش لک گاتیری نوشت مطلب آنست که براندازه قوت و زبونی آدم یک
که ام حکم بکند دما پ پاکت دو صد و هفتاد پراجا پیت می شود و اگر آنرا نتواند دو صد و هفتاد
ماده گاوه بدد در پاکت که یکصد و شصت پراجا پیت می شود اگر آنرا نکند یک صد و شصت
ماده گاوه بدد گنا با نیکه در تمام عمر سواسه قتل برهمان کرده باشد و در شونذ اگر شش
سال که هر چه بکند گنا بان مذکور پاکت سه شونذ اگر آنرا نکند یکصد و شصت ماده گاوه بدد
خیرات بدد پاکت شود و اگر مالدار نباشد سیزده لک گاتیری بخواند در جای که پریشیت ساله
باید کرد و نود و هر چه بکند اگر نود و هر چه بکند نود ماده گاوه خیرات بدد پاکت می شود و در جای که پریشیت
سه ماه باید کرد و هفت نیم که هر چه بکند اگر آنرا نکند شصت ماده گاوه خیرات بدد و در جای که
پریشیت یک ماه باید کرد و نیم که هر چه بکند اگر آنرا نکند سه ماده گاوه خیرات بدد و در عوض پاکت
که هر چه بکند پاکت و نود و هر چه بکند در عوض یک چاندین که پراجا پیت مقدر است اگر پراجا پیت
نتواند کرد سه پراجا پیت بکند اگر آنرا نکند آدم غریب باشد ماده گاوه بدد و در جای که پریشیت
هشت ماده گاوه خیرات بدد و در عوض یک چاندین متحول را هشت ماده گاوه بدد اولی
است یا در عوض چاندین قیت پیل یک ماده هشت ماده گاوه در عوض است که هر چه
یک ماه هفت و نیم پراجا پیت مقدر است اگر آنرا نکند شصت ماده گاوه خیرات بدد و در عوض

یک پراچایت یک ماده گاوخیرات بدو عرض سانت پن کرچپه دو ماده گاو
 باید واد عرض پراک سه ماده گاو عرض تپت کرچپه سه ماده گاو عرض کرچپه ات کرچپه
 سه ماده گاو باید واد بشرط که در خوراک هر سه روزه مقدار یک لقمه برابر یک آلیه سیر
 نوشته باشد عرض آنها این مقدار ماده گاو باید واد اگر یک لقمه مقدار یک کف دست
 خوراک مقدر کرده باشد در جائی که سه ماده گاو نوشته است دو ماده گاو
 بدو میگوید که یک پراچایت بشش روزه برابر است و ات کرچپه ده لبت است
 در چایت یک مقدار خوراک را سه مرتبه مقدر کرده باشد اگر یک کف دست خود بگوید
 بخورد اولی است زیاده بر یک کف دست جایز نیست در جائی که براسه پراچیت
 متصل ماده گاو سه روزه و خیرات ده ماده گاو و یک گاو نر گفته باشد اگر نازده و
 و نیم پراچایت بکند آن برابر است در عرض آن روزه که یک ماه شیر خورده باشد
 و نیم پراچایت می شود عرض یک پراک سه پراچایت مقدر است عرض یک پراک
 یک تپت کرچپه سه کرچپه می شود عرض یک کرچپه و یک تپت کرچپه یکیم سانت پن
 کرچپه مقدر است در پراچیت دوازده سال در چاندزاین و پراک و کرچپه ات کرچپه
 و پراچایت یکصد و بیست روزه بکند اگر آن را نیکند سه صد و شصت ماده گاو بدو در
 آب یک از روزه های مذکور نوزده روزه بکند و گناه است را که بر آب یا یک از روزه های
 باشند در آن گناه از روزه های مذکور شصت روزه بکند در پراچیت یک سال از روزه
 مذکور می روزه بکند در پراچیت متصل ماده گاو که سه ماهه است سه چاندزاین بکند و در
 پراچیت که یک ماهه باشد یک چاندزاین بکند اگر این روزه باشد که در ابتدا و کف دست
 است روزه براسه پراچیت و دوازده سال نوشته شده عرض یک روزه سه ماده گاو
 خیرات بدو براسه ثواب و پاک شدن برابر است مثلاً براسه یک چاندزاین ماده گاو
 و سبب سه چاندزاین نه ماده گاو در عرض شصت روزه یکصد و شصت ماده گاو و خوراک
 سی روزه نوزده ماده گاو خیرات بدو علی هذا القیاس و در گناه بر یک پراچایت را که کمتر
 مقدر نماید اگر گناه قسم بر یک پراک را مقدر نکند چاندزاین باید سه روزه اگر کرچپه

روزه نتواند کرد و براسه روزگار فتنه ساز نباشد و غلبه داشته باشد بر پنهان را
 طعام بخوراند و عوض یک ساعت بین که چپه هر روز لبست و شش بر پنهان را طعام بخوراند
 از این روش نیز پاک می شود براسه یک که چپه هر روز بر پنهان را طعام بخوراند و عوض یک ساعت
 هر روز لبست و چهار بر پنهان را طعام بخوراند هر روز در هر یک روز که می شده باشد
 آنقدر روزی بر روز این مقدار بر پنهان که در هر روز به تفصیل نوشته شده بخوراند
 مثلاً یک که چپه که دوازده روز می شود تا دوازده روز بر روز پنج بر پنهان را طعام بخوراند
 که چپه شصت بر پنهان می شود یک چاند از این راسی روزی شود تا یک ماه هر روز لبست چنان
 بر پنهان را طعام بخوراند که مجموع بر پنهان هفت صد و لبست نیمی شود و عوض یک که چپه
 دوازده بر پنهان را طعام بخوراند اگر شش گناه است کرده باشد و محض براسه ثواب چاند از این
 بکند از یک چاند از این خود پاک می شود اگر دو صد چاند از این بکند ده کسی از آبا و
 اجداد گذشته و ده کسی از اولاد آئینده پاک می سازد و اگر تا یک سال هر ماه
 چاند از این بکند بچند روز یک می رود اگر محض براسه ثواب یک که چپه بکند
 مال بسیار می یابد شش ماه شش و او غیره که بیشتر آن دست که این دهر هم را از خاک و گداز
 شنیدند و عاقله خیر بر زبان رانده گفتند که هر کس که این کتاب را بخواند باید بگوید
 تعالیم کند یاد خانه نگاه دارد و دین نیکی می شود و در آخرت بزرگ لوک
 می رود هر یک که این را خواند علم یا مال می خواسته باشد می یابد اگر درازی عمر
 بخواند همه می افزاید با گداز و لکیم نیز این سخنان را شنیده آئین با و گفتند *

خاتمه

تکثیر اسالیه است به زبان سنسکرت در فقه مبنی بر تالیفات و گمانیه شور و جوی
 که اگر چه احوال با لکیم و لکیم سحر قی را مقدم نموده بطریق شرح آن احوال نوشته
 ناماد بر قی و توضیح اکثر احوال و مسائل و ایراد احوال و دیگر سحر قی آنچنان سعی نموده
 نموده که رساله مذکور را خود مجموع فقه مبنی بر تالیفات و گمانیه شور و جوی

این مجموعه فیما بین خود در تمامی خطه هندوستان سند است بجز آنکه اکثر
مراحم و قواعد نبی بر رواج بعین می آرند و باشتباست اینک جمیع تو این در صوبه
بنگاله اکثر تعبیرات خلاف و گمانیشور نموده تالیفات خود را در آن صوبه بنیاد و فقه
قرار داده و در مستطلا و اچیتی مشر بذریعیه باب و چنانمی و در مهاراشتر
(بهیمی) نیکمکنه سبب بذریعیه میوکه و در کرناٹک (مدراس) دیون سبب
بذریعیه تهرتی چندرکا بعض تعبیرات خود را صروج ساخته -

بهر کیف در اقطاع ممالک که بالفعل حکومت آن بنا بر صوبه مغربی و شمالی
و آوده و پنجاب متوسط معروف است و نیز در قسمت بهار متعلقه صوبه بنگاله
خود متاثره او در توضیح بعض مسایل آن و تقریر دیگر قواعد بطور ضمیمه آن در زیر در
سولفه متر مشر محول علیه است و نه و این ممالک پیر و استقفاست پندان بنابرین
متاثره لاله لال بهاری سکینه ولد را بر راسی متوطن همچو پورنمضانات شهر
قنوج (شاه آباد) متعلقه به صوبه اکره (اکبر آباد) بوقوف پندت سوبهاشکر
ساکن منبجی توابع سرکار گورکھ پور سابق متعلقه صوبه آوده و در ۶۸۰ هجری بعد
شهنشاه محمد اوزنگ زریب بهادر عالمگیر بزبان فارسی ترجمه ساخته ترجمه اش
ترجمه لفظی نیست زیرا که ترجمه همچو رساله سنسکرت لفظ بلفظ در زبان فارسی
مرجع الفهم نمی توان کرد و در آن مطالب اصلی پنجابی ادا کرده و از شده و ج
سنسکرت متاثره تراجم استمداد نموده راقم الحروف را چون این ترجمه فارسی
متاثره سبب سیدی در سعی اشاعت آن مصروف گردید تا مر و میکدر سنسکرت
و اگر نرسی و بهر کجا هارت نمی دارند و فارسی می دانند از اصول فقه نبود
اگاه شوند و اگر چه در تحت غلطی کتابت و متعابله نسخجات متفرقه تحت و متن
اوقات آنقدر افتاد که در ترجمه آوده و شد مگر بر قول **س** مکن نام نیکو بزرگان
نهان به عمل نموده اشاعت همین ترجمه مرتبه لاله لال بهاری سکینه را ترجیح دادیم
تفصیل نسخجات این ترجمه که راقم بهر ساینده اینست -

(الف) مورخه اسد و بدی چپه روزه شنبه سبت ۱۹۱۶ بخط بجا و
 ولد برجلال ابن رتن لال چودھری برگتہ مجھڑہ۔ بذریعہ لالہ باز بہادر ولد رتن
 شری واستویا پندے اسودھار میہار بھوہر میں لکھنؤ کٹرہ محمد علیمان
 (ب) مورخه بھاوون بدی تیج روز شنبه سبت ۱۸۹۶ سیروہ اجڑا و
 نوشتہ راقم پر تاب عرف بھیا جی دلفیہ نوشتہ لالہ سوک چند از کتاب خر
 کہ نہایت غلط و بد خط نزد ایشان بود و این سال بذریعہ بابو برج بھو کھن
 سپرنڈنٹ دفتر وثیقہ لکھنؤ سابق رجسٹرار عدالت العالیہ صوبہ آودھ ریئر
 محلہ دربیہ پان راقم را بهم رسیده۔

(ج) بلا تاریخ بذریعہ شفقتی نشی لالتا پرشاد شری واستویا کھرے
 درمیدار گوپال پور ضلع فیض آباد مترجم عدالت ضلع کھیری۔

(د) مورخه کنوار سدی دشی سبت مقام بنارس از کتب خانہ جناب معظمی
 ہونو مان پرشاد شری استویہ و سر وکیل عدالت العالیہ صوبہ مغربی و شمالی۔

(ه) بلا تاریخ کہ بذریعہ لالہ رام لال شری واستویہ و سر وکیل عدالت
 محلہ امین آباد بعد تیاری نقل زیر لبع بهم رسید۔

این نسخہ مطبوعہ تا بعضی ۴۴ و بعدہ از صفحہ ۴۴ تا صفحہ ۴۸ نسخہ (الف) و از صفحہ
 ۴۸ تا ۵۲ نسخہ (ب) نقل کردہ شد و در فقراتی کہ اشتباہ روداد بمقتبایہ دیگر نسخہ

و از اصل سندکرت درست نموده شد و باہر اگہن سبت اصل نقل نسخہ
 و مقام بابت بالاخر اقام الحروف را بحق بابو بھری رام شری واستویہ و سر

ایم اسے بی ایل وکیل ہائی کورٹ مغربی و شمالی و پروفیسر قانون کنگا کالاج
 لازم است کہ در تصحیح بر پون طبع خفت شاکہ گوارا فرمودند و اقامہ کالی

شری واستویہ و سر وکیل عدالت دین و مال سنگھ متوطن قصبہ شہر
 برگتہ گرا ضلع الہ آباد وکیل عدالت صدر آودھ
 مقام لکھنؤ محلہ مقبول گنج *

فیس	۲۹۶۵۵	فیس	۲۵	ACC. No.	۳۰۳۸
۳۰۳۸		۲۲			
مٹا کر					
Date	No.				
					مٹا کر



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

